

چکیده مقالات برگزیده

سال ۱۳۸۳

حرکت جوهری و ثبات معرفت

احمد احمدی*

یکی از شاهکارهای فلسفی صدرالمألهین اثبات حرکت در جوهر مادی است. با قبول این نظریه این پرسش مطرح می شود که تکلیف شناخت چه خواهد شد؟ اگر جوهر عالم ماده دمادم در حرکت است و اعراض با جوهری که مظهر و تکیه گاه آنهاست همواره و بیوقفه دگرگون می شوند و در واقع وجود آنها به وجودی دیگر مبدل می شود، پس معرفت متعلق به هر قطعه از این وجود سیال هم بتبع متعلق خویش دگرگون می شود و در این صورت چگونه می توان شناخت یک شیء خاص مانند _ کوه دماوند _ را شناخت مداوم و پایدار همان شیء دانست؟ در این مقال، نخست به بیان پاره ای از براهین حرکت جوهری و سپس بیان چگونگی حصول معرفت از راه تجربه و آنگاه ثبات شناخت با وجود تحوّل متعلق شناخت، پرداخته خواهد شد.

کلید واژه ها:

حرکت جوهری، ثبات معرفت، حصول معرفت، تجربه، تحول متعلق شناخت

محیط زیست طبیعی از دیدگاه حکمت متعالیه

سید مصطفی محقق داماد*

اکولوژی واژه ای یونانی است و از ریشه ایکس بمعنای خانواده و لوگوس بمعنای عقل و دانش برگرفته شده است؛ اما اکولوژی بمعنای زیست شناسی، کاربرد جدیدی از این واژه است که دیرینه ای کمتر از صد سال دارد. اکولوژی دانشی تجربی است که درباره امور حیاتی و ضدحیاتی مربوط به موجودات زنده بحث می کند و شامل فن تدبیر و مدیریت طبیعت بطور کلی، و نیز اجزای خاص طبیعت و چگونگی به هم پیوستگی و وابستگی آنها به یکدیگر است و بدین سان ما را در فهم جهانی که در آن زندگی می کنیم، یاری می کند. از اینرو، اکولوژی با فلسفه طبیعت بمعنای معرفتی انسانی درباره شناخت پدیده های جهان و درک زیباییهای آن دیرینه ای بس دراز دارد و در مغرب زمین به صدها سال پیش از دوران افلاطون و ارسطو باز می گردد و در مشرق زمین نیز در فرهنگهای کهن ایرانی، سومری، مصری، هندی، و چینی ریشه داشته است.

زیست طبیعی از دیدگاه حکمت متعالیه صدرایی، مرتبه ای از حیات است و حیات نیز از شئون هستی است و هر موجودی اعم از مادی و مجرد برحسب ظرفیت وجودی خویش دارای حیات، درک، احساس، شعور و عشق است. ما در این مقاله برآنیم تا جایگاه حیات طبیعی را در حکمت متعالیه و ویژگیهای اساسی آن را معرفی و بررسی کنیم.

کلید واژه ها:

اکولوژی، فلسفه طبیعت، حیات طبیعی، حکمت متعالیه

حکمت متعالیه صدرایی، فلسفه حال و آینده

حمیدرضا آیت اللهی*

عناصر فلسفی حکمت متعالیه می تواند چنان پویا باشد که نه تنها در مواجهه با مسائل شاخه های مختلف فلسفی عناصری نو بحساب آیند بلکه دریچه ای باز به اندیشه ورزی فلسفی جهان آینده خواهند بود. در این مقاله در نظر است ابتدا آن عناصر فلسفی اندیشه صدرایی بازنموده شود که در مواجهه با چارچوبهای رایج فلسفی دنیای معاصر نگاهی نو و پاسخی متفاوت بحساب می آید. سپس رسالت اینگونه همایشها که یافتن راه آینده با تکیه بر عناصر پویای حکمت متعالیه است بررسی خواهد شد تا آن فعالیت های فلسفی بازنموده شود که از این پس باید به انجام برسد تا تحولات عمیق آینده را موجب گردند.

برخی از این عناصر تقریباً برای اغلب اندیشمندان فلسفی ایرانی که با دیدگاههای فلسفی غرب در عالم جدید و دغدغه های آن آشنا باشند شناخته شده است. گرچه هنوز طرح ساختارمند ارائه این عناصر به تلاش افزونتری نیاز دارد ولی نکات ارزشمند حکمت متعالیه مورد توجه جدی آنها بوده است.

با توجه به نگرش فوق، در نظر است که مسائلی همچون معقولات ثانیه فلسفی و منطقی، اتحاد علم و عالم و معلوم، حرکت جوهری، تفاوت حمله های اولی و شایع صنعتی، وجود ذهنی، تمایز بین حرکت توسطه و قطعی، علم حضوری و انسانشناسی عالم کبیر و صغیر، زبان دین، تبیین شناخت از خداوند و نحوه ارتباط او با عالم و غیره که هر یک در مواجهه با مسائل کنونی فلسفی پاسخی متفاوت بحساب می آیند و همچنین همه _ وجود _ نگرسی حکمت متعالیه که مسائل فلسفی بسیاری را عمق دیگری بخشیده است و در مسائلی مثل تحلیل علیت، زمان، حرکت، هرمنوتیک، علم و معرفت و شناخت نفس و رابطه آن با بدن و غیره نگاه پویایی عرضه داشته است بازنموده شود تا برنامه های اندیشه ورزی آینده بتواند با در نظر داشتن این ویژگیها راه تازه ای را در تحلیلهای فلسفی نشان دهد. امید است با برشمردن این کلیدهای اندیشه صدرایی و نشان دادن سرزندگی آنها بتوان دامنه گسترده ای برای فعالیت های آتی نمایاند.

بدیهی است حکمت متعالیه در پاسخ به برخی پرسشهای انسان معاصر و ارائه راه حل برای او در مواردی نتوانسته است طرح مشخصی را ارائه نموده باشد. همچنین از طرف دیگر برخی نگرشهای صدرایی نیز توفیقی دوام حضور را نیز نیافته است. لذا در انتها به این نکته نیز اشاره خواهد شد که منظور از این تأکیدها نه سرپوش گذاشتن بر آن ناتوانیها و کمبودها و نه نادیده انگاشتن این شکستهاست؛ بلکه توجه به قوتها و بهره بدن از تواناییهای بالقوه حکمت متعالیه صدرایی بعنوان طرحی مؤثر برای حال و آینده است.

کلید واژه ها:

حکمت متعالیه، معقولات ثانیه، اتحاد عالم و معلوم، حرکت جوهری، علم حضوری، انسان شناسی

دیدگاه ملاصدرا درباره عقل عملی

محسن جوادی*

عقل عملی قوه ای است که انسان را قادر می سازد تا در امور عملی، آنچه را که باید انجام دهد یا ترک کند، بشناسد. با توجه به تقسیم قوای نفس در دو قسمت اصلی یعنی قوه ناطقه (یا بتعبیر ملاصدرا قوه علامه) و قوه عامله (یا بتعبیر ملاصدرا عماله)، جای این پرسش است که عقل عملی جزء کدام قوه است. در سنت فلسفه اسلامی معمولاً عقل عملی جزء قوه ناطقه بشمار آمده است و این با توجه به ویژگی ادراکی آن روشن است. هرچند برخی از عالمان مسلمان عقل عملی را جزء قوه عامله بشمار آورده اند. ملاصدرا در برخی از نوشته هایش عقل عملی را جزء قوه عماله می شمارد. ولی این تحقیق درصدد است با بررسی جامع گفته های ملاصدرا نشان دهد که عقل عملی به قوه ناطقه انسان مربوط است و نقش انگیزشی ندارد. البته عقل عملی نزدیکترین جزء قوه ناطقه به قوه عامله است. و از اینرو گاهی جزء قوه عامله بشمار آمده است. بررسی مراتبی که ملاصدرا برای قوه ناطقه و قوه عامله می شمارد نشان می دهد عقل عملی هم مانند عقل نظری جزء قوه ناطقه است، با این تفاوت که حوزه اکتشافی عقل عملی امور مربوط به عمل است.

کلید واژه ها:

عقل عملی، قوه ناطقه، قوه عامله، عقل نظری

روش و موضع فلسفی ملاصدرا: بررسی تعلیقه

بر شرح حکمت اشراق

حسین ضیائی*

یکی از تحلیلی ترین و در عین حال از لحاظ فلسفی پیچیده ترین آثار ملاصدرا، تعلیقه او بر شرح حکمت اشراق است. این اثر، تعلیقه مبسوطی بر شرح حکمت اشراق قطب الدین شیرازی است که بخش اول و دوم از این کتاب مهم فلسفی سهروردی را در بر می گیرد. شیوه نگارش تعلیقه و حاشیه بر آثار فلسفی عربی و فارسی در دوران میانه رواج داشت اما امروزه کمتر رواج دارد. این کار شیوه ای برای شرح و پالایش استدلالهای موجود در یک متن خاص است. ملاصدرا غالباً از شیوه نگارش تعلیقه بر متون و تفسیرهای فلسفی استفاده می کند تا بدینسان به پالایش تخصصی براهین فلسفی خاصی دست بزند. بواقع، این تعلیقه فراتر از سنت مکتوبی که به آن وابسته است، به بیان براهین خود نگارنده نیز می پردازد.

من در متن مورد بررسی کنونی که ویراسته ای از آن را آماده کرده ام، بطور مبسوط نشان بحث خواهم داد که ملاصدرا زبانی بس جدید برای بازسازی براهین فلسفی بکار می گیرد. نتیجه روش و مواضع ملاصدرا همانا پالایشهای آشکار مجموعه براهین مهم فلسفی است که مجموعاً نظام کلی گرایانه و مدون معروف به فلسفه اشراق را می سازند و از آن خبر می دهند. من نشان خواهم داد که چگونه روش فلسفی ملاصدرا بواقع به پالایشها، بهبودها و حتی تدوینهای ابتکاری مسائل برگرفته از حوزه های پژوهش فلسفی گوناگون از جمله حوزه های معناشناسی، بنیادهای روانشناختی معرفت، ساختارهای معرفت شناختی رابطه میان معرفت و وجود، و براهین هستی شناختی مربوط به مسائل ماهیت و وجود می انجامد.

امید می رود که این مقاله بتواند اهمیت براهین معرفت شناختی اشراقی را در برداشت ملاصدرا از قضیه مشهور «وحدت علم و عالم» بمثابه بنیاد مستدل نظریه عام معرفت به نام «علم حضوری» اثبات کند.

کلید واژه ها: برهان فلسفی، فلسفه اشراق، برهان معرفت شناختی، علم حضوری

متن‌گرایی و هرمنوتیک: تفسیر صدرا بر نمادگرایی در آیه «کمثل الحمار یحمل اسفارا»

محمود ارول کیلیک*

پیوسته در تاریخ اندیشه‌ها بطور کلی و در تاریخ ادیان بطور اخص این پرسش اساسی درباره «متن» مطرح شده است که جایگاه یک متن حامل یک پیام یا اندیشه، در فرآیند ادراک یا فهم انسان چیست. آیا متن دارای هویت خارجی و جداگانه‌ای است که رابطه مستقیم هستی‌شناختی با خواننده خود ندارد؟ یا برعکس، متن حامل نشانه‌ها و اندیشه‌هایی مطابق با واقعیت درونی است. بنابراین، برای فهم عمیق متن باید نوعی ارتباط فرامتنی با نویسنده متن داشته باشیم. بویژه در مورد متون مقدس، ماهیت رابطه متقابل میان نویسنده - متن - خواننده درجه معرفت دینی را مشخص خواهد کرد.

ملاصدرا در آثار مختلف خود بویژه در تفسیرش بر آیه پنجم سوره جمعه «کمثل الحمار یحمل اسفارا» به این مسئله می‌پردازد و آن را مثال بدی از مردمی می‌داند که نشانه‌های خداوند را انکار می‌کنند. ملاصدرا می‌گوید هر چند آنها ملزم هستند که کتب مقدس را بفهمند و زندگیشان را براساس آنها سامان دهند، چنین نمی‌کنند. آنها کتب مقدس را می‌خوانند و حتی دقیقاً به یاد می‌سپارند و طوطی‌وار آنها را تکرار می‌کنند و بشکلهای زیبا می‌نگارند، ولی هرگز درباره معانی و روح آنها اندیشه و تأمل نمی‌کنند. آنها به خری می‌مانند که کتب بسیاری را حمل می‌کند، اما معانیشان را در نمی‌یابد. ملاصدرا برخی از حافظان قرآن را از این گروه می‌داند؛ زیرا از فهم پیام واقعی قرآن عاجزند؛ هر چند آن را با صدایی خوش می‌خوانند. اما پیامبر فرموده است که «قرآن و انسان دو برادر دوقلو هستند»؛ یعنی آنها هر دو از یک واقعیت هستی‌شناختی سرچشمه گرفته‌اند و فقط از نظر صورت و شکل با یکدیگر متفاوتند. بنابراین برای فهم متن مقدس (مانند قرآن) باید با آمادگی معنوی و مراقبه و تأمل از ظواهر و الفاظ متن بگذریم و به مراتب بالاتری از آن برسیم و بمعنای واقعی آن دست یابیم.

کلید واژه‌ها: متن، فهم، معنا، نشانه، پیام

ملاصدرا و استدلالهای کلامی برای نظام احسن

ابراهیم کالین*

ملاصدرا بسبب انتقادهای بیوقفه اش بر استدلالهای کلامی شهرت دارد. او بویژه با متکلمان به مخالفت بر می خیزد که به یک معرفت شناسی ذهن گرایانه معتقدند و علم را وصفی از اوصاف عالم می دانند. این عقیده، از دیدگاه صدرا، به «نتایجی ویرانگر» در اندیشه فلسفی و کلامی می انجامد. وانگهی، متکلمان، اعم از اشعری و معتزله، با فرو کاستن پژوهش فلسفی به مجادلات کلامی، عنصر معنوی و عرفانی را از تأملات فلسفی می زدایند و با افراط در کلامی کردن بحثها آن تأملات را تیره و تار می کنند.

از اینرو، دوری گزینی حساب شده صدرا از کلام، بدیهی است؛ اما وقتی به مسئله نظام احسن می رسیم، می بینیم که موضع صدرا به کلام سنتی نزدیکتر است تا به موضع او در آثار مبسوطتر و جامعتر خودش. صدرا از هستی شناسی تشکیکی خود برای تحقیق در این مسئله استفاده می کند که آیا این همان نظام احسنی است که خداوند می توانسته است بیافریند و آیا بطور کلی چنین چیزی با براهین کلامی اثبات نظام احسن سازگار است. به هر روی، تعبیر دیگر او از این بحث نشان می دهد که می توانیم جور دیگری به الهیات استدلالی بنگریم و کل این بحث را به دلیل اینکه بر خطایی فلسفی مبتنی است یکسره کنار بگذاریم. با توجه به این نکته ناگزیریم درباره ارتباط نسبتاً مبهم صدرا با کلام سنتی بازنگری کنیم. هدف این مقاله بررسی تحلیل صدرا و دفاع او از برهان نظام احسن در پرتو نقادیهای کلی او از کلام سنتی و اثبات این مطلب است که حکمت متعالیه صدرا تا چه حد می تواند از براهین کلام سنتی در مورد نظام احسن فراتر برود یا نرود.

کلید واژه ها: نظام احسن، هستی شناسی تشکیکی، الهیات استدلالی، حکمت متعالیه

تئوری جهان زنده و انعکاس آن در حکمت متعالیه

مقصود محمدی*

در سیر فلسفه _ همواره _ دو نوع نگرش اصلی درباره جهان هستی، وجود داشته است:

۱. نخست نگرش ماتریالیستی و ماده انگاری که ماده، فضا و زمان را تمام واقعیت می انگارد و حتی فرایند تفکر انسان را نیز به حرکات ماشینی مغز تعبیر می کند. دوم فراماده انگاری و ایده آلیستی سازگار با رئالیستی که معتقد است ماده تمام واقعیت نیست، بلکه ظاهر جهان محسوس است و در باطن جهان مادی، نیروی عقلانی وجود دارد که با حیات و شعور همراه است و نظام جهان مادی بوسیله آن، سامان می پذیرد.

۲. ضمناً باید توجه داشت که اولاً هر یک از این دو نگرش اصلی، خود به شاخه های فرعی مختلفی منقسم می شود و ثانیاً در آغاز پیدایش تفکر فلسفی، این دو _ کاملاً _ از هم متمایز نبودند و بتدریج بین آنها، مرزبندی بوجود آمد: یافته های علوم تجربی سده های: ۱۷، ۱۸ و ۱۹، ماده انگاری را تأیید می کرد و ساختار جهان را فقط ناشی از چینش اتمها می دانست. اما در سده ۲۰ ظهور فیزیک کوانتا بخصوص تئوری جدید کوانتوم ماده انگاری محض را بی اعتبار ساخت. این تئوری می گوید: وراء ماده و تابش که ممکن است در فضا و زمان عادی نمایش داده شود، باید اجزاء دیگری نیز وجود داشته باشند که نمایش آنها در فضا و زمان مقدور نیست.

۳. صدرالمآلهین معتقد است وجود و بقای ماده بدون نیروی حیات، قابل تصور نیست. وی می گوید: عشق رسیدن به کمال نهائی در همه اجزاء و ارکان عالم، سریان دارد. تکاپو و جوش و خروشی که در همه ذرات جهان وجود دارد از نیروی عشق به کمال مطلق سرچشمه می گیرد و از سوی دیگر، عشق بدون حیات و شعور، قابل تصور نیست. بنابراین در همه موجودات، نیروی حیات و شعور، سریان دارد. البته باید توجه داشت که حیات و شعور مانند وجود، مقول بتشکیک است. وجود هر چیزی عین حیات و شعور است و در کمال و نقص متناسب با یکدیگر هستند.

کلید واژه ها: جهان زنده، ماده انگاری، ایده آلیسم، رئالیسم، حیات، شعور

صورت وجودی از دیدگاه شیرازی

محمد مصباحی*

صورت بر چند قسم است صورت حسی، صورت خیالی، صورت ذهنی، صورت منتزع یا معقول و صورت جوهری. در این مقاله، محور اصلی تحقیق بر روی آخرین قسم است که از دیدگاه ملاصدرا متضمن پنج یا شش معنای متفاوت است. شرح و بسط صورت جوهری، بدلیل ابعاد پیچیده نظری و معرفت شناسی آن، کاری بس دشوار است. ملاصدرا چهار نظریه بنیادین را در باب صورت بر می شمرد: (۱) نظریه مثل افلاطونی که براساس آن، صورتهای از ذاتیات اشیاء طبیعیند (۳) نظریه صورت سهوردی که براساس آن صورتهای به دو دسته تقسیم می شوند: صورت اشراقی معقول و صورت برزخی و مثالی؛ (۴) نظریه صورت ابن عربی که به صورت مثالی بهای بیشتری می دهد ملاصدرا باید راه خود را از میان این چهار نظریه بیابد و همزمان از آنها بیاموزد.

از دیدگاه معرفت شناختی، تعیین جایگاه و اهمیت صورت در اندیشه ملاصدرا، بدلالی چند، کار بسیار دشواری است. نخست، تعیین قلمروی که صورت بدان تعلق دارد دشوار است: آیا متعلق به قلمرو وجود است یا وحدت و ماهیت؟ دوم، تمایز بین صورت، فعل، عمل، هدف، حقیقت و ماهیت بسیار سخت است. سوم، تشخیص اینکه صورت موضوع، جوهر و یا ماهیت است دشوار است. چهارم، تشخیص اینکه آیا صورت مستعد حرکت و تبدل است یا نه، بسیار مشکل است.

برغم همه این مشکلات، دو نکته مهم در اندیشه ملاصدرا می توان یافت که می تواند ما را در درک نظریه صورت یاری کند: اولین نکته مهم مربوط به حوزه مابعدالطبیعه فیزیک یا همان نظریه اصالت وجود است که بیانگر مرتبه و مقام صورت است. «صورت مقوم حقیقت است و ... بنابراین عالم، عالم است بدلیل صورت علم نه بدلیل ماده آن. تخت، تخت است بسبب شکل خاصی که دارد و نه بسبب اینکه چوب است. انسان، انسان است بدلیل روح حاکمش و نه بدلیل جسمش. موجود، موجود است بسبب وجودش و نه به سبب ماهیتش» (سفار). این بیان به ما اجازه می دهد تا صورت و وجود را یکی بدانیم. دومین نکته به دو حوزه منطق و فیزیک تعلق دارد؛ یعنی اتحاد صورت و فصل. این دو نکته مهم توان و قدرتی هستی شناختی به صورت می دهد و آن را از ماهیت جدا می سازد.

کلید واژه ها:

صورت حسی، صورت معقول، صورت اشراقی، صورت برزخی، صورت مثال

انسان در حکمت متعالیه

شهین اعوانی*

اساس انسانشناسی حکمت متعالیه ملاصدرا نیز به تبعیت از نظام کلی تفکر او، ترکیب و تلفیقی از دین، فلسفه و عرفان است. در این مکتب انسان بعنوان «خلیفه الله» هم مظهر اسم الله و هم جهان کبیر موجود است. وجود نیروی عقل، انسان را شایسته مقام خلیفه الهی کرده و بالاترین صفتی که انسان را از تمامی فرشتگان برتری داده، صفت علم و حکمت است. نفس جزء، لاینفک اوست که از بالاترین مقام تا پایینترین درجه هستی او را همراهی می کند؛ در عین حال نفس انسان بدست خود انسان مهار و هدایت می شود. در نفس همه قوا اعم از نباتی، حیوانی و ملکی گرد آمده و این انسان است که هر یک از قوا را که بخواهد، بفعلیت می رساند و جایگاه و درجه خود را از اسفل السافلین تا اعلی علیین تعیین می نماید؛ زیرا او دارای همه قوای عالم و واجد جمیع اشیائی است که در نهاد وی فراهم آمده است.

کلید واژه ها:

انسان، انسان شناسی، نفس، علم، حکمت

روش شناسی فلسفه ملاصدرا

احد فرامرز قراملکی*

روش شناسی حکمت صدرا از مهمترین و بحث انگیزترین مسائل صدراشناسی است. نقد فلسفه صدرا در ترازوی روش شناسی نظریه های فراوانی را برانگیخته است. التقاط انگاری، فلسفه تطبیقی ابن سینای اشراقی به سبک سهروردی، حکمت برخوردار از زبان برتر کلام فلسفی مشرب، فلسفه برخوردار از تنوع ابزار در مقام شکار، هندسه نوین معرفتی عمده ترین دیدگاههایی هستند که به ترتیب از جانب مخالفان صدرا، استاد مطهری، هانری کربن، استاد حائری یزدی و دیگر متفکران به میان آمده است. ملاصدرا را می توان سرآغاز مطالعات میان رشته ای در الهیات خواند. روی آوردی که در جهان غرب سابقه ای در حدود دو دهه دارد. این نظریه، بسیاری از مواضع ابهام در روش و ساختار حکمت متعالیه مانند نسبت بین کشف و شهود با برهان (ذوق و بحث) را برطرف می کند نگارنده پیش از این، به رهیافت میان رشته ای ملاصدرا اشاره کرده است اما در این مقاله به تبیین موفقیت وی در ابداع و بکارگیری آن می پردازد.

موفقیت ملاصدرا در مطالعات میان رشته ای عوامل گوناگونی دارد. این عوامل را می توان به سه دسته روانشناختی، زبانی و منطقی تقسیم کرد. برخورداری وی از هوش هیجانی (EQ) بسیار بالا، سعه صدر و تسامح نمونه هایی از عوامل مربوط به پایه های شخصیتی و روانشناختی است. توانایی ملاصدرا در ارتباط کلامی و زبانی با اربابان معرفت و صاحبان صناعات مختلف و دانشهای گوناگون دو فرهنگ اسلامی نمونه ای از عوامل زبانی است.

عامل منطقی به الگوی ابداعی ملاصدرا در ایجاد گفتگوی اثربخش بین رشته های مختلف در حل هر یک از مسائل الهیاتی مربوط است. ملاصدرا با این مدل، توانست توانمندی خود در علوم مختلف را از سطح چند رشته ای به رهیافت میان رشته ای تعالی دهد و در پرتو آن با چالش بین روی آوردهای مختلف علوم به رویکردی متعالی دست یابد. رویکرد جمع نگر و ژرف بین که حاصل آن کشف نظریات بدیع در تحلیل مسائل فلسفی است.

دومین عامل منطقی، توجه ملاصدرا به چند تباری بودن مسائل الهیات در دو گستره به معنی الاعم و به معنی الاخص است. ایمان، وحی، شناخت، ارتباط جهان و خدا و سایر مسائل خصلت چند تباری دارند و مسائل چند تباری را جز از طریق میان رشته ای نتوان تحلیل کرد والا به یک بعدی بودن و تحویلی نگری می انجامد.

پیروان صدرا در ارتباط با روش وی به دو گروه تقسیم می شود: دانشمندان میان رشته ای کسانی چون آقا علی نوری، حکیم زنوزی و علامه طباطبایی و دانشمندان چند رشته ای. گروه نخست در عین تعلق به حکمت متعالیه صدرا نقش مؤسس و نوآوری داشتند و گروه دوم غالباً شارح و مدرس حکمت متعالیه بوده اند.

کلید واژه ها:

روش شناسی، رهیافت میان رشته ای، الهیات، حکمت متعالیه، عامل منطقی

صدرالمتألهین و مسئله اعتبار علم بشری

سید صدرالدین طاهری*

در بخش امور عامه از فلسفه اسلامی یکی از مسائل مهم که به تفصیل تمام برگزار می شود و با دقت مورد بحث قرار می گیرد مسئله وجود ذهنی است. مبدأ طرح این مسئله یک نظریه کلامی است که متکلمان اشعری، از جمله فخر رازی پیرامون علم خداوند ابراز داشته اند. سپس، با تعمیم نظریه مذکور به علم بشر، مسئله بصورت کلی و با قطع نظر از انگیزه کلامی آغاز شده و در گفتار خواجه طوسی جنبه فلسفی پیدا کرده است.

صورت فلسفی مسئله وجود ذهنی گرایش ضد سوفسطایی دارد و متوجه «اعتبار علم بشر به جزئیات تصویری و تصدیقی و کلیات برآمده از آنها» است. فلاسفه نظری ابراز داشته اند و در پی نقد آن نظر آراء جدیدی در دفاع و یا در طریق اصلاح آن ابراز شده و مورد انتقاد قرار گرفته است. یکی از شگفتیها است که در اینجا رأی فخر رازی هم، که مقدم بر طرح فلسفی این مسئله است، بعنوان یک راه حل _ و البته راه حل مردود _ نقل می شود. صدرالمتألهین پس از نقل و نقد آراء گذشتگان راه حل جدیدی ابراز می دارد که نزد فلاسفه بعد از او _ تا امروز _ تلقی به قبول گردیده و رافع کلیه مشکلات قلمداد می گردد. در این مقاله، پس از شرح مختصر مراتب فوق و نقد سیر متعارف بحث از جهت عدم توجه باحثین بترتیب تاریخی انعقاد مسئله، نظر صدرالمتألهین نیز انتقاد می گردد، واصل طرح مسئله به این صورت در فلسفه اسلامی نیز مورد پرسش واقع می شود.

کلید واژه ها:

وجود ذهنی، اعتبار علم بشری، علم خداوند

تقریری نو از مسئله اصالت وجود

حسین غفاری*

بدون تردید مبحث اصالت وجود بنیادترین اصل فلسفه صدرایی است که غالب اصول دیگر این فلسفه، اگر نگوییم همه آنها، مبتنی بر پذیرش این اصل است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا دعوای میان اصالت وجود و بدیل آن، یعنی اصالت ماهیت یک نزاع حقیقی است و این دو مبنا واقعاً به دو نظام فلسفی متمایز راجع می شوند و یا اینکه اختلاف بر سر تعاریف اسمی و مآلاً بگونه ای بحث لفظی است. مقاله حاضر بر آن است که با تقریری نسبتاً نوین از مسئله، زمینه پیدایش شبهه فوق الذکر را از میان بردارد و بر این باور است که بدون توسل به چنین بیانی از مسئله، شبهه مزبور قابل رفع نخواهد بود و حداقل این است که تمایز بنیادینی میان دو نظام مبتنی بر اصالت وجود یا ماهیت در کار نخواهد بود.

اساس این تقریر، بر مسئله وحدت است و اینکه وحدت جزء مبادی تصویری وجود بوده و بدون آن تصویر وجود در مقابل ماهیت معنای محصلی نخواهد داشت، بدین ترتیب مسئله اصالت وجود و اصالت ماهیت تبدیل به اصالت وحدت یا اصالت کثرت خواهد شد. از اینرو مسئله و پرسش خاصی که هریک از این دو فلسفه می بایست پاسخگوی تبیین آن باشد امر مقابل خود، یعنی کثرت یا وحدت خواهد بود. به این ترتیب که اصالت وجود باید تبیین معقولی از کثرات موجود در عالم، و اصالت ماهیت باید بیان منسجم و منطقی از هرگونه وحدت و اتحادی را در عالم ارائه نمایند.

از نتایج تقریر مزبور، ارائه دیدگاهی ژرف از مسئله معقولیت در فلسفه است که بر مبنای این دیدگاه، فلسفه اصالت وجود تنها فلسفه ای است که به واقع از منظر معقول به جهان هستی نظاره می کند و سایر نظامهای فلسفی اعم از شرقی و غربی، خواه و ناخواه از تبیین جهت معقول نظام هستی ناتوان می باشند.

کلید واژه ها: اصالت وجود، اصالت ماهیت، وحدت و کثرت، معقولیت

عقل، اومانيسم و تعالی در فلسفه ملاصدرای شیرازی

دانیل اسمیت*

من در این مقاله براساس فهم محدودم از ملاصدرای شیرازی می‌خواهم نقش عقل را در حکمت اومانستی و متعالیه صدرای بررسی کنم و از این طریق به فهم بهتر مسائل مربوط به توسعه انسانی و جهانی شدن در قرن بیست و یکم برسم. در واژه نامه فلسفی کمبریج (۱۹۹۹) آمده است که اومانيسم «فقط یک مکتب فکری یا مجموعه‌ای از باورها یا آموزه‌های خاص نیست، بلکه چشم اندازی عام است که از منظر آن جهان نگریسته می‌شود ... و می‌توان آن را با تأکید بر حوزه متعالی فراطبیعی مقایسه کرد ... اومانيسم در انسانها، استعدادها و تواناییهای واحدی می‌بیند که باید آنها را پروراند و بخاطر خودشان ستود». دست کم بنا به فرضیه‌ای که در این مقاله ارائه خواهم داد، برای من روشن است که اگر ملاصدرای شیرازی را بتوانیم یک اومانيست بشمار آوریم، بنابراین، تعریف معتبر نقل شده از واژه نامه فلسفی کمبریج بسیار محدود خواهد بود و دقیقاً به بیان آن نوع خویش فهمی تحریف شده‌ای می‌پردازد که صدرای می‌خواهد تکامل انسانی را از آن برهاند، چرا مسئله کمال‌پذیری ماهیت انسان یا تکامل انسانی پیش‌رونده، مستلزم تعالی ماده‌گرایی و دنیاگرایی خام نباشد؟ ناگفته پیداست که نقد دنیاگرایی در اسلام مستلزم نفی ارزش وجود فیزیکی و جهان طبیعی ما نیست؛ هرچند گروهی این نظر و رأی را بر نمی‌تابند. آیا نقد دنیاگرایی برخاسته از میل طبیعی به رهایی از هر نوع بردگی انسانی یا تحقیر روح انسانی نیست؟ من برای روشن کردن پاسخ این مسائل، فلسفه ملاصدرای شیرازی را با فلسفه یک اومانيست قرن هفدهمی و فیلسوفی اتیوپیایی، بنام زرا یا کوب مقایسه خواهم کرد. او در زندگینامه خود (۱۶۶۷) ضمن تأمل درباره سالهای تبعید خود و مدعاهای رقیب و فساد ماده‌گرایانه ادیان بزرگ جهانی قرن هفدهمی دست به دعا بر می‌دارد و می‌گوید: «بار آفریدگارا، ای حکیم الحکما و ای اعدل العادلین که به من هوش و خرد ارزانی داشته‌ای، مرا دریاب تا بفهمم».

کلید واژه‌ها: عقل، اومانيسم، تکامل انسان، ماتریالیسم، دنیاگرایی

فلسفه حکیم شاه ولی الله دهلوی در پرتو مکتب ملاصدرا

فواد نعیم*

شاه ولی الله دهلوی (۱۷۰۳-۱۷۶۲) عالم دینی و فیلسوف و عارف بزرگ هندی، هم از دیدگاه مسلمانان جدید و هم از دیدگاه اندیشمندان غربی یک اصلاحگر اجتماعی - سیاسی جامعه مسلمانان هندی بشمار می آید. این تلقی سطحی از او، معلول عوامل متعددی از جمله مسائل سیاسی و ناآگاهی از ابعاد عقلی و معنوی سنت اسلامی و غفلت از این نکته است که شاه ولی الله نخستین و سرشناسترین حکیم در مکتب صدرایی است. این نکته از محتوای آثار وی که عمدتاً درباره مسائل فلسفی و عرفانی است و نیز از شبکه های عقلی که وی متعلق به آن بود و از پیروانی که میراث او را انتقال می دهند بخوبی آشکار می شود. هر دوی این منابع تصویری از شاه ولی الله می سازند که نشان می دهد او به تعلیم مکتب صدرا و دیگر مکاتب عقلی و عرفانی از جمله مکتب محی الدین عربی اشتغال داشت. من در این مقاله می خواهم زمینه شناسی کنم و نشان دهم که شاه ولی الله، به سنت فلسفی تعلق دارد که از ایران به هند رسید و راه خویش را به مکتب ملاصدرا بازجست. بدین منظور، به تحلیل پاره‌ای از تعلیمات فلسفی و عرفانی شاه ولی الله خواهم پرداخت و نشان خواهم داد که چگونه این تعلیمات به مسائلی معطوف بود که ملاصدرا آنها را مطرح کرده و توضیح داده است. تعلیمات هستی‌شناختی، کیهانشناختی، معرفت‌شناختی، و معادشناختی شاه ولی الله را نیز در پرتو حکمت صدرا بررسی خواهم کرد و شماری از مسائل اساسی از جمله تقسیمات وجود، تشکیک وجود، اصالت وجود یا اصالت ماهیت، وحدت وجود، عالم مثال، انواع معرفت و مبدأ و معاد انسان را به بحث خواهم گذاشت. همچنین به بررسی برخی از مسائل عقلی جاری که شاه ولی الله در آنها سهم داشته و نیز تأثیر و نفوذ او بر حیات عقلی شبه قاره هند خواهم پرداخت.

کلید واژه ها:

عرفان، وجود، اصالت وجود، اصالت ماهیت، وحدت وجود، عالم مثال، معرفت، مبدأ و معاد

ربط معرفت به جهان صغیر و جهان کبیر در دیدگاه صدرالمتألهین

سعید رحیمیان*

صدرالمتألهین براساس حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» حلّ برخی معضلات فلسفی را با رجوع به انسان بعنوان جهان صغیر میسر می‌داند: به تعبیر او معرفت نفس نردبان شناخت خدای سبحان است (سفار ج ۸ ص ۲۲۴)، انسانی که نمونه مختصری از جهان کبیر و فعل خداوند است، خودآگاهی و خودشناسی (معرفت نفس) نه تنها کلید پی بردن به افعال حق بلکه راه وصول به معرفت صفات متعالی او و نحوه تحقق این صفات نیز هست (همان ج ۶ ص ۲۹۸). در این مقاله به ابعاد گوناگون معرفت نفس و نقش آن در معرفت ربّ و افعال حق (جهان کبیر) پرداخته می‌شود. برخی از این ابعاد بدین قرار است: وصول از طریق معرفة النفس به:

۱. وجه جمع بین تنزیه و تشبیه در صفات باری تعالی
 ۲. فهم نحوه وحدت کثیر و تکرر واحد: ظهور واحد در مظاهر گوناگون در ناحیه افعال
 ۳. فهم نحوه وحدت کثیر و تکرر واحد: در ناحیه صفات
 ۴. وجه شناخت قاعده بسیط الحقیقه
 ۵. وجه درک مفهوم فیض و فاعلیت ایجاد
 ۶. نحوه سلطه حق و ملائکه بر عالم و اقتدار ایشان بر ابداع اشیاء
 ۷. فهم نحوه علم و اراده حق و اعمال آن در عالم
 ۸. درک نحوه معیت قیومیه حق با افعال و خلق خویش
- و ...
- حاصل آنکه درک خلافت الهی و آینه حق نما بودن انسان و بر صورت رحمان بودن وی مبتنی بر درک وجوه مزبور است.

کلید واژه ها:

جهان صغیر، جهان کبیر، خودشناسی، معرفت رب، فیض، تنزیه، تشبیه

ملاصدرا و اصالت وجود

محمد محمدرضایی*

این مقال بر آن است تا نظریه «اصالت وجود» را که یکی از اصول مهم فلسفه ملاصدرا است مورد بررسی قرار دهد و به سابقه این نظریه در فلسفه اشراق اشاره نماید.

مؤلف بر خلاف نظر مشهور، عقیده دارد که شیخ اشراق نه تنها به اصالت ماهیت اعتقادی ندارد، بلکه از مدافعان سرسخت اصالت وجود می باشد. دلیلی که ملاصدرا و پیروان او بر اصالت وجود ذکر کرده اند عیناً در بیانات شیخ اشراق وجود دارد و همچنین مؤلف از راه رابطه علی و معلولی انوار در نزد شیخ اشراق ثابت می کند که بنظر او علت به معلول خود وجود اعطا می کند نه ماهیت. و این خود، دلیلی است بر اصالت و تشکیک وجود. سپس مؤلف بمعنای اعتباری بودن وجود در نزد شیخ اشراق اشاره می کند و نتیجه می گیرد که معنای اعتباری، بمعنای معقول ثانی فلسفی است که این عقیده مورد قبول ملاصدرا نیز می باشد.

کلید واژه ها:

ملاصدرا، اصالت وجود، شیخ اشراق، وجود، تشکیک وجود، نور، ممکن الوجود، علت، معلول

اقسام ثانوی علم حصولی در نظر صدرالدین شیرازی

سید محمد حکاک *

علم یعنی حضور معلوم نزد عالم و آن یا حضوری است یا حصولی. علم حضوری عبارت است از حضور وجود معلوم نزد عالم نظیر علم انسان به خودش. علم حصولی عبارت است از حضور صورت معلوم نزد عالم مانند علم انسان به اشیاء خارجی. در این علم آنچه مستقیماً نزد عالم حضور دارد تصویری از معلوم است و معلوم بالذات همان تصور است و شیء خارجی معلوم بالعرض است. منطقی که عبارت است از مجموعه قواعد تفکر - قواعدی که رعایت آنها ذهن را از خطای در فکر حفظ می کند - یکسر مربوط است به قلمرو علم حصولی. هنگام فکر کردن آدمی معلومات خود را مرتب نموده به مجهول می رسد و آن را کشف می کند. منطقیین مسلمان بتبع فارابی معلومات آدمی را به دو قسم تصور و تصدیق تقسیم نموده از همین رهگذر دانش منطقی را به دو بخش (مباحث مربوط به تصور و مباحث مربوط به تصدیق) تقسیم می کنند و این دو قسم (تصور و تصدیق) اقسام اولیه علم حصولیند. در تقسیم دوم، علم حصولی یعنی همان تصور و تصدیق تقسیم می شود به بدیهی و نظری. بدیهی آن است که خود بخود معلوم است و نیاز به نظر یا فکر ندارد (اگر تصور است بینای از تعریف است و اگر تصدیق است بینای از حجت) و نظری آن است که بالذات معلوم نیست و برای معلوم واقع شدنش نزد ذهن، نیازمند فکر است و دانش منطقی در همین جاست که بکار می آید: در اکتساب نظریات از بدیهیات یا از نظریات دیگر. آنچه در خصوص تقسیم اولی علم حصولی به تصور و تصدیق و تقسیم ثانوی آن به بدیهی و نظری گفتیم مورد قبول جمهور منطقیین مسلمان است، الا آنکه فخر رازی به تصور نظری قائل نیست ولی سخنش مورد قبول کسی واقع نشده و مردود است. صدرالدین محمد شیرازی مؤسس حکمت متعالیه رساله ای مختصر در منطق دارد بنام *التنقیح فی المنطق*. در آغاز این رساله هر یک از تصور و تصدیق را به چهار قسم تقسیم می کند: فطری، حدسی، مکتسب از آن دو، حاصل از اشراق قوه قدسیه. موضوع این مقاله بررسی نظریه ملاصدرا و مقایسه و سنجش آن با نظریه مشهور است.

کلید واژه ها:

علم حضوری، علم حصولی، تصور، تصدیق، بدیهی، نظری، فطری، حدسی، اشراقی

وحدت وجود و جهله صوفیه از دیدگاه ملاصدرا

قاسم کاکایی*

وحدت وجود اصالتاً اندیشه ای عرفانی است که به دیدگاههای فلسفی از جمله حکمت متعالیه ملاصدرا راه یافته است. اما تفسیر این نظریه آنچنان که هم شهود عرفانی را تعبیر کند، هم با شرع سازگار افتد و هم موافق عقل باشد، کاری است بسیار دشوار که تنها از عهده امثال صدرالمآلهین بر می آید. عارف باید ذوالعینین باشد؛ هم با چشم خیال، تشبیه را ببیند و هم با چشم عقل، تنزیه را. هم کثرت را شهود کند و هم وحدت را اثبات نماید. هم وحدت در کثرت را در مرحله کشف ببیند و هم کثرت در وحدت را با عقل بنگرد. اما چنانکه صدرالمآلهین در کتابهای خویش از جمله *اسفار و کسر اصنام الجاهلیة* یادآوری کرده است، جهله صوفیه به چنین جمعی توفیق نیافته بلکه گرفتار سوء فهم شده اند. علت عمده این امر ضعف عقول آنان است که نتوانسته اند تنزیه را با تشبیه جمع نمایند. سخنان آنان به برخی از اقوال عارفان آئین بودا و آئین هندو نزدیک می شود و یادآور نوعی پانته ایسم است که با وحدت وجود فاصله بسیار دارد. ملاصدرا با به میان کشیدن پای عقل در کنار کشف، ضمن تبیین موارد فوق، سعی می کند کاستی و نقصان دیدگاه جهله صوفیه را گوشزد و اصلاح نماید. این مقاله ابتدا دیدگاه جهله صوفیه را در باب وحدت وجود همراه با مبادی و پیامدهای آن مورد بررسی قرار می دهد سپس به نقد ملاصدرا از این دیدگاه می پردازد و بین این نقد و آن دیدگاه به داوری می نشیند.

کلید واژه ها:

وحدت وجود، شهود عرفانی، تشبیه، تنزیه، جهله صوفیه

تباین یا یگانگی وحدت تشکیکی و وحدت شخصی وجود

در حکمت متعالیه

عباس جوارشکیان*

از آنجا که در آثار و بیانات آخوند ملاصدرا هم از وحدت تشکیکی هستی سخن بمیان آمده است و هم از وحدت شخصی وجود، از دیرباز، همواره متعمقین در فلسفه صدرائی خود را با این سؤال جدی روبرو دیده اند که: باور و تلقی اصلی و نهایی صدرالمتألهین کدام یک از این دو الگو برای هستی است؟ آیا حقیقتاً او به وحدت تشکیکی هستی باور دارد یا به وحدت شخصی؟ و آیا اساساً این دو تلقی، دو نحوه تعبیر از حقیقت واحدی هستند و یا نه، با یکدیگر متفاوت و متباینند؟ در پاسخ به این سؤال غالباً با دو پاسخ از سوی اندیشمندان و صاحب نظران فلسفه صدرائی روبرو هستیم که هر یک از جهاتی محل تامل و نظرند:

دیدگاه اول (یگانگی دو الگو) - این دیدگاه بر این باور است، وحدت تشکیکی و وحدت شخصی وجود دو گونه تلقی و تعبیر از حقیقت واحدی هستی است که بر یکدیگر منطبق و قابل جمعند. وحدت تشکیکی همان وحدت شخصی وجود است. آنچه عرفا تحت عنوان تشکیک در مظاهر از آن یاد کرده اند همان تشکیک در مراتبی است که حکما می گویند. آنچه در بیان حکما مراتب و مدارج هستی گفته می شود در لسان عرفا به شؤون و تعینات ذات تعبیر می شود. بنابراین وحدت تشکیکی همان تحلیل فلسفی و عقلی وحدت شخصی است که عرفا به آن باور دارند.

دیدگاه دوم (تباین دو الگو) - در این منظر، وحدت شخصی هستی غیر از وحدت تشکیکی است و این دو غیر قابل جمع با یکدیگرند. معتقدین این دیدگاه بر این باورند که مبانی صدرایی مقتضی وحدت تشکیکی وجود است و اگر مرحوم آخوند از وحدت شخصی وجود یاد کرده است در فلسفه صدرائی امری عارفانه و شهودی است که علی الاصول با مبانی و اصول حکمی، قابل دفاع و اثبات نیست. از این منظر، آنچه حداکثر می توان گفت اینست که در میان همه الگوهای هستی شناختی، وحدت تشکیکی وجود نزدیکترین بیان به دیدگاه عرفاست لذا اگر بخواهیم بیانات عرفا را معقول و قابل دفاع عقلی کنیم باید به مدل تشکیکی وجود توسل جوییم و الا راهی برای باور به مدل شخصی وجود جز از طریق ادراکات قلبی و شهودی نیست.

علیرغم این دو دیدگاه، تلاش نگارنده در مقاله حاضر، معطوف به ارائه و اثبات دیدگاه سومی است که با استمداد از مبانی و اصول حکمت متعالیه، تشکیک در هستی مورد انکار قرار گرفته و وحدت شخصی وجود تنها مدل قابل انتساب به فلسفه صدرائی قلمداد می شود.

دیدگاه سوم - در این دیدگاه

اولاً: برخلاف دیدگاه اول، وحدت تشکیکی وجود، متباین و غیر قابل انطباق بر وحدت شخصی وجود است.

ثانیاً: برخلاف دیدگاه دوم، وحدت شخصی وجود با همان مبانی صدرائی قابل اثبات عقلی و فلسفی است.

ثالثاً: برخلاف هر دو دیدگاه - که مبانی حکمت متعالیه را مقتضی تلقی تشکیکی و ذو مرتبه از هستی می دانند - دیدگاه سوم بر این باور است که اساساً مبانی حکمت صدرائی با تلقی تشکیکی وجود سازگاری نداشته و تحلیل دقیق و عمیق این مبانی ما را جز به مدل شخصی وجود رهنمون نمی سازد. و به همین دلیل نیز جناب آخوند ملاصدرا، در تحلیلهای عقلی خود رفته رفته از مدل تشکیکی وجود فاصله گرفته و به مدل عرفانی (وحدت شخصی) نزدیک شده است تا آنجا که خود بصراحت بر لزوم باور به وحدت شخصی وجود اذعان نموده و حتی تقسیم وجود به مستقل و وجود رابط را نیز غیر قابل قبول اعلام داشته است.

در مقاله یاد شده نگارنده از شش طریق، تشکیک در هستی را بنا بر مبانی صدرائی مورد نقد قرار می دهد.

۱. از حیث معنی و مراد از شدت و ضعف در هستی (حیث تصویری تشکیک)

۲. از حیث ملاک و مناط پیدایش شدت و ضعف در هستی (حیث تصدیقی تشکیک)

۳. از حیث اتصال وجودی مراتب که ملازم با وحدت در جمیع شؤون وجودی مراتب است.
۴. از حیث نسبت علی و ربطی مراتب با یکدیگر که مقتضی عدم تمایز وجودی مراتب است.
۵. از حیث وحدت حقیقت وجود که ملازم با وصف وجوب با لذات برای جمیع مراتب هستی است.
۶. از حیث مستجمع جمیع کمالات بودن حق تعالی که مقتضی نفی هرگونه تشخص وجودی مغایر با تشخص وجودی ذات حق تعالی است.

کلید واژه ها:

وحدت تشکیکی وجود ، وحدت شخصی وجود، حیث تصویری تشکیک، حیث تصدیقی تشکیک

رویکردهای مختلف به حکمت متعالیه در عالم معاصر

علی اصغر مصلح*

اندیشه های فلسفی نسبتی با زمانی دارند که در آن پدید آمده اند. حکمت متعالیه نیز از این قاعده مستثنی نیست. چون مجموعه شرایط و اقتضائاتی باید فراهم می شد تا این اندیشه طرح و بسط یابد.

پرسش اساسی که در زمان ما قابل طرح است نحوه توجه ما به این مکتب فکری است. می توان انحاء رویکردها نسبت به حکمت متعالیه را، به سه قسم تقسیم کرد:

۱. رویکرد آلی

۲. رویکرد اصالی

۳. رویکرد طریقی

در رویکرد آلی، حکمت متعالیه و ملاصدرا وسیله ای برای نیل به خواست و یا تقویت دریافتی دیگر قرار می گیرد. کسانی که بقصد دفاع از کلیت تعالیم و دیانت اسلام و یا با انگیزه هایی چون تقویت روح قومیت و یا بقصد اثبات سابقه درخشان فرهنگی و فکری به این میراث متشبه می شوند و همینطور کسانی که با شیفتگی نسبت به تفکر مدرن به اثبات و یا نفی حکمت ملاصدرا می پردازند در این گروه قرار می گیرند. دسته اخیر در ضمن شرح و نقد آثار وی گاه برای توجیه آنچه که اصالتاً در تفکر مدرن پدید آمده به وی استناد می کنند و یا برای اثبات رکود و نازایی تفکر متأثران از حکمت اسلامی به نقد آن می پردازند.

در رویکرد اصالی، حکمت متعالیه برترین تفکر برای هر زمان و عالیترین مکتب فلسفی بشر و یا حداقل مهمترین نظام فلسفی برآمده از روح تعالیم اسلامی تلقی می شود. مدرسانی که با تعلق خاطر به اقتضائات عصری که دیگر نیست قصد ترویج این حکمت را دارند در این گروه قرار می گیرند.

در رویکرد طریقی، آنچه اصالت دارد «زمان» است و پاسخ مسائل هر عصر را متفکران همان عصر می دهند. کارآمدی و تأثیر یک اندیشه، منوط به آن است که آن اندیشه در تلاقی با مسائل زمان، بتواند افقهای جدیدی ایجاد کند و یا در مقابل پرسشهای زمان پاسخهای درخور فراهم کند. اما در مسیر چنین کوششی میراثهای فکری می توانند نقش واسطه و طریق ایفا کنند. با این تلقی در مسیر پرسشهای زمان حکمت متعالیه، بخصوص برای کسانی که با زمینه های پیدایش این حکمت انس دارند، می تواند نقشی مهم ایفا کند.

در رویکرد آلی، غلبه نحوه ای تکریم اسلام و تاریخ و فرهنگ دینی یا تفاخر ملی احساس می شود. در رویکرد اصالی، نحوه ای مبالغه و تمکین به چیزی دیده می شود که نمی تواند چنان شأنی داشته باشد. از این گروهند کسانی که آن را حکمتی جاودان، و یگانه معرف حقیقت مغزای قرآن و وحی می پندارند. اما در رویکرد طریقی، کارآمدی حکمت متعالیه در مسیر پرسشهای عصر به آزمون گذاشته می شود.

در رویکرد طریقی می توان گرایشهای مختلفی از یکدیگر تمییز داد. مثلاً برخی در ضمن تامل در زمان به لزوم احیای روح دینی در انسان معاصر رسیده اند و در این مسیر حکمت متعالیه را نمونه ای شایسته تلقی می کنند که رجوع به آن می تواند درس آموز و ممد متفکران باشد. و یا با تأکید بر خصوصیت زمانه که مقتضی استفاده از موارث فرهنگی مختلف است حکمت متعالیه را درخشانترین میراث پدید آمده در تاریخ فلسفه اسلامی می یابند.

در تفصیل این مجمل کوشش می شود که بستری برای گفتگو بین کسانی فراهم شود که رجوع به آثار ملاصدرا و شارحان وی را لازم یا مفید می دانند. شاید در ضمن چنین گفتگویی بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم که اگر قرار است حکمت متعالیه همچنان تدریس شود و مورد تامل و تحقیق قرار گیرد، باید از این کوشش چه انتظاری داشت و چه مقصودی را دنبال کرد.

کلید واژه ها:

رویکرد آلی، رویکرد اصالی، رویکرد طریقی، حکمت متعالیه، فرهنگ دینی حکمت اسلامی

بررسی و تحلیل برخی تأملات ملاصدرا در کتاب و سنت

محمد بید هندی*^x

ملاصدرا در هستی‌شناسی خود بر آن است که هر چیزی علاوه بر ظاهر، دارای باطنی است، بگونه‌ایکه ظاهر و باطن، دو مرتبه از مراتب یک شیء محسوب می‌گردد. وی تفسیر را مربوط بظاهر امور و تأویل را مربوط به باطن امور می‌داند. در اندیشه ملاصدرا، هرگونه شناختی که توجه به باطن امور نداشته باشد، سطحی و غیر واقعی قلمداد می‌گردد. ملاصدرا از تأویل بعنوان یک کلید برای کشف افقهای پنهان هستی استفاده کرده است. او برای هر چیزی تأویلی قائل است و خاستگاه این برداشت خود را چیزی جز قرآن کریم نمی‌داند. وی بر این اساس نه تنها در خصوص آیات قرآنی دست به تأویل زده، بلکه در شرح اصول کافی و دیگر آثار خود به تأویل سخنان معصومین (ع) نیز پرداخته است. نگارنده در این مقاله ضمن بیان برخی تأملات تأویلی ملاصدرا درباره قرآن و احادیث و روایات، به بررسی و تحلیل کارکرد تأویل در اندیشه وی پرداخته است.

کلید واژه ها:

تفسیر، تأویل، ظاهر، باطن، قرآن و سنت

بدهت اصالت وجود

محمد کاظم فرقانی*

نظریه اصالت وجود مبنای حکمت متعالیه می باشد. همه نظریات فلسفی مرحوم صدرالمتألهین مانند حرکت جوهری و اتحاد عاقل به معقول با این مبنا قابل تبیین و اثبات است. وی و پیروان مکتبش برای اثبات این نظریه مبنایی براهینی اقامه کرده اند اما برخی از ایشان این براهین را مبینات یک گزاره بدیهی تلقی کرده اند. این مقاله در پی آن است تا با بررسی مفهوم بدهت و ملاک بدیهی بودن یک گزاره، این ادعا را مورد ارزیابی قرار دهد. نویسنده همچنین به بررسی برهانهای ارائه شده برای اثبات اصالت وجود می پردازد تا معلوم شود که اگر کسی قول به بدهت آن را نپذیرفت، آیا می تواند از طریق این براهین قائل به اصالت وجود شود. موضع نویسنده مقاله این است که گزاره «وجود اصیل است» گزاره ای بدیهی و از قسم اولیات است و برهانهای ارائه شده برای اثبات آن قادر به اثبات آن نیست.

کلید واژه ها:

اصالت وجود، حرکت جوهری، بدهت، اتحاد عاقل به معقول

استدلالات ابن سینا و ملاصدرا درباره تناسخ ارواح

کیکی کندی دی*

دوباره پیوستن نفس به بدن، یکی از ویژگیهای تفکر سنتی اسلامی درباره مسئله رجعت است. نخستین پرسش برای فلاسفه این است که نفس به کدام بدن باز می‌گردد. پرسش دیگر این است که آیا تناسخ با رجعت جسمانی تفاوت دارد. این پرسشی است که پاسخ بیشتر فیلسوفان به آن منفی است. ابن سینا و ملاصدرا هر دو بر ماهیت نمادین و تخیلی رجعت تأکید می‌کنند. آنها در بحثهای خود درباره جهان پس از مرگ، گرایش و رویکردی خشک و جزم‌اندیشانه از خود نشان نمی‌دهند. چنین رویکردی با عقیده خشک و جزمی غزالی درباره رجعت جسمانی آشکارا ناسازگار است. از دیدگاه ابن دو فیلسوف، جنبه جسمانی رجعت، چندان روشن و صریح نیست. ملاصدرا صورت بدن را فراتابی از نفس می‌نگرد. چنین نگرشی بیان دیگری از آراء ابن سینا در کتاب *اضحویه* اوست.

تأکید ویژه مقاله کنونی بر استدلالهایی است که هر یک از این دو فیلسوف علیه تناسخ آورده‌اند. از دیدگاه فیلسوفان، تناسخ تقریباً همان رجعت جسمانی، یعنی دوباره پیوستن نفس جدا شده به یک بدن است. بنابراین، استدلالهای آنان علیه تناسخ، بخشی ذاتی و گوهری از دیدگاهشان درباره رجعت و زندگی پس از مرگ است.

کلید واژه ها: نفس، بدن، تناسخ، رجعت

مکان چونان جوهر: فهم صدرایی از موضوع

سید موسی دیباج

ملاصدرا بر این اعتقاد است که دو عالم وجود دارد یک عالم که در آن صور اشیائی هست که بر حواس ظاهر آشکار می گردد و عالم دیگر که عالم غیرحواس ظاهر است نفس با کمک قوی باطنی وجود صور و اشباح موجوداتی را می یابد که بر حواس ظاهر آشکار شدن نیست. نفس حتی می تواند به مدد قوای باطنی از این دو عالم استعلا یافته و به مشاهده صور اشیاء پردازد (الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۰۰). در عالم عقلی که خارج از دو قسم ظاهری و باطنی است -عالم دیگری است که غیر از عالم مُدرک به قوای ظاهری حسی است و عالم شبحی مقداری غیر از عالم جسمانی مقداری است. آنجناب در پی این مطلب به افلاطون و حکمای متأله پیشین منسوب می دارد که موجودات عالم غیرظاهری نه در مکان و نه در جهت است از آنکه موجودات عقلی از ماده و توابع ماده از این و شکل و کم و کون و نور و امثال آن مجرد و مبری است و اشباح مثالی ثابتی که در این عالم، یعنی عالم مثال، وجود دارد متجردند بنحوی که در جهت در نمی آیند و مکان در آنها نیست مع الوصف جسمانیند زیرا دارای مقادیر و اشکالند. و باز هم آنجناب در نقد عرشی در الحکمة المتعالیة خود فرمودند: اعلم أنا ممن یؤمن بوجود العالم المقداری الغیر المادی کما ذهب الیه اساطین الحکمة و ائمة الکشف حسبما حرره صاحب الاشراف و ما در مقاله خود خواهیم گفت که چنانچه عالم مقداری غیرمادی را تنها صورتهای خیالی بدانیم چه صورتهای خیال در عالم خارج که مذهب سهروردی است و چه صور خیالی در نفس که عقیده ملاصدرا است دیگر نیازی به فرض عالم مقداری نیست و براستی چنانچه عالم مقداری غیرمادی را بمثابه یک عالم مستقل از عوالم دیگر بپذیریم آن عالم چیزی جز مکان نخواهد بود و تنبه خواهیم داد به معنی لغت عالم و یا جهان به واژه پارسی که غفلت از مفاد آن و ملاحظه تمامیت و استقلال آن موجب شده تا صورتهای خیالی انفسی که در وجود خود به نفس وابسته اند، تعبیر به عالم گردد و خواهیم گفت که اعتراف به وجود عالم مقداری غیرمادی، خود متضمن اعتراف به عالم بودن مکان است و غرض و مقصد خود را از جوهری بودن مکان بیان خواهیم کرد.

کلید واژه ها:

مکان، جوهر، عالم عقلی، عالم مقداری، عالم مثال

حکمت متعالیه و تصویرسازی هستی شناسانه از نسبت

حق تعالی با خلق

امیر شیرزاد*

تبیین هستی شناسانه نسبت حق تعالی با خلق از مهمترین مباحث مورد نظر همه دانشمندان الهی اعم از متکلمین و حکیمان و عارفان است. این بحث از یکسو مبتنی بر مباحث امور عامه و از سوی دیگر مقصود از هستی شناسی در تفکر الهی است. علیهذا تفاوت در مبانی امور عامه تأثیر بسزایی در تصویر سازی از نسبت حق با خلق دارد.

می دانیم که نسبت حق با خلق در تصویر کلامی به رابطه «صانع و مصنوع» و در تصویر فلسفی مشائی به رابطه «علت و معلول» بر می گردد. این امر در فلسفه صدرایی با تحلیلی نو از علیت چهره ای دیگر می یابد که می توان آن را به دو تمثیل عمده «شمس و شعاع» و «واقعیت و صورت مرآتی آن» ارجاع نمود. توضیح و تطبیق این دو تصویر همراه با ذکر برخی مبانی و نتایج آنها و ترجیح تصویر دوم بر تصویر نخست محل بحث این نوشتار است.

کلید واژه ها:

ملاصدرا، هستی شناسی، علیت، عین الربط، تمثیل، شمس و ضوء، صورمرآتی

نگاهی به نظام فلسفی صدرالمتألهین شیرازی

مسعود امید*

این مقاله درصدد آن است تا در یک نوشتار، تصویری کلی از آراء این فیلسوف ارائه نماید. بر این اساس مروری دارد بر یک سلسله مباحث مقدماتی در زندگی، آثار و فلسفه صدرالمتألهین و آنگاه به جنبه های مختلف تفکر این فیلسوف می پردازد؛ از قبیل: بیان نکاتی در معرفت شناسی، منطق شناسی، وجودشناسی، مبدأ شناسی، معاد شناسی و علم النفس.

کلید واژه ها:

نظام فلسفی، معرفت شناسی، منطق شناسی، مبدأ و معاد، علم النفس

صدور عالم از خدا در حکمت متعالیه

عبدالله نیک سیرت*

در این مقاله سعی ما بر آن است که ضمن اشاره ای گذرا و مختصر به تاریخچه مسئله کهن و جنجال برانگیز «چگونگی صدور عالم از خدا»، نظریه صدرالمآلهین را در این باب تبیین و تقریر نماییم.

از نظر متکلمین عالم حادث است و خداوند مُحدث و موجِد آن است و اِحداث نیز به معنای خلق است و خداوند هم هر چیزی را از عدم بوجود آورده است. فلاسفه نیز جملگی برآنند که برای عالم صانعی است و خدای تعالی صانع و فاعل آن و عالم نیز صنَع و فعل اوست. فلاسفه معتقدند که هیچ معلولی از علت فاعلی بینیاز نیست، همچنانکه هیچ معلولی از علت تامه بینیاز نیست. بنابراین خداوند هم علت تامه موجودات ممکن است و هم علت فاعلی آنها.

شایان ذکر است که مقصود از علت فاعلی در طبیعیات، همان علت محرک ماده از حالتی به حالت دیگر است مثل علت بنا نسبت به ساختمان، در حالیکه مقصود از علت فاعلی در فلسفه الهی، چیزی است که هستی را به معلول افاضه می کند. آنچه در اینجا مورد بحث ماست معنای دوم علت فاعلی است.

یکی از معانی علت فاعلی، فاعل بالعنایه است. از بیشتر آثار ملاصدرا چنین بر می آید که فاعل بالعنایه خود دو قسم دارد یکی علم به نظام احسن که در مرتبه قبل از فعل محقق است و علمی ارتسامی و زائد بر ذات است و دیگری فاعل بالعنایه ای که علمش عین ذاتش است. صدرالمآلهین در اغلب آثار خود فاعلیت حق را فاعلیت بالعنایه به معنی دوم، یعنی علم عنایی قبل الفعل و عین ذات، می داند؛ البته بعضی این معنای از فاعل بالعنایه را همان فاعل بالتجلی می دانند و عده ای دیگر خلاف این را معتقدند.

اما منظور ملاصدرا از فاعل بالتجلی، فاعلی است که با علم تفصیلی قبلی به کار، آن را انجام می دهد، علمی که عین علم اجمالی او به ذاتش است، مانند نفس مجرد آدمی که چون صورت اخیر نوع خویش است، با آنکه بسیط است، مبدأ همه کمالات و آثاری است که در ذاتش واجد آنهاست، و از طرفی علم حضوریش به ذات خویش، علم تفصیلی به همه آن کمالات است، گرچه میان آنها تمایزی نیست و نیز مانند واجب تعالی که علمش در عین حال که آگاهی تفصیلی به همه چیز است، اجمالی و بسیط است.

مسئله دیگری که در این مقاله در پرتو حکمت متعالیه بدان پاسخ داده می شود چگونگی ربط حادث (عالم) به قدیم (باری تعالی) است. از نظر حکمت متعالیه و در پرتو نظریه ابتکاری حرکت جوهری صدرالدین، ذره ذره جهان، هر لحظه در حدوث است و مجموع جهان که حکمی جز حکم اجزاء ندارد نیز حادث است، آن هم حدوث زمانی. اما بر خلاف نظر متکلمین که برای حدوث زمانی آغازی را قائلند، برای حدوث زمانی در نظر ملاصدرا آغازی را نمی توان یافت. و بعبارت دیگر، این حادثها و حدوث بی نهایتند. در این دیدگاه عالم در حدوث دائم متجدد است و حدوث دائم، به محدث دائم محتاج است.

موضوع بعدی که در این مقال باختصار بدان پرداخته خواهد شد، قاعده الواحد و چگونگی صدور کثیر (عالم) از واحد (باری تعالی) است. از نظر فلاسفه اسلامی از جمله ملاصدرا، قاعده الواحد هیچگونه منافاتی با عمومیت قدرت حق تعالی و انتساب جهان محسوس، آنطور که امثال غزالی و فخر رازی می پنداشتند، ندارد.

بنابراین، جهان، فعل خداست و براساس نظر ملاصدرا، منشأ کثرت در معلول اول یا صادر نخستین، یک سلسله صفات اعتباری مانند: امکان، وجوب و ... است که این صفات لازم ذاتی معلول اول هستند.

کلید واژه ها:

صدور عالم، علت فاعلی، فاعل بالعنایه، ربط حادث به قدیم، قاعده الواحد

عشق ناب در اندیشه ملاصدرا

جعده حاتم*

ملاصدرا تا حدودی تحت تأثیر نظریه عشق ناب صوفیانی همچون رابعه است. هدف من در این مقاله نخست بررسی اتحاد با خداوند از طریق مفهوم عشق به ذات خداوند، و نه فقط عشق به یکی از صفات او، مانند صفت رحمت، است. سپس به بررسی مروت و رحمت دل مؤمن نسبت به دوزخیان چونان نوعی از عشق به دشمنان خواهم پرداخت. آنگاه داستان مجنون را در خصوص حلاج از منظر ملاصدرا بررسی می‌کنم. شطحیات عرفانی که بیانیهایی عمیق از اتحاد عقل و معقولند، در فلسفه ملاصدرا در حرکت جوهری مصداق می‌یابد که به معنایی عرفانی می‌انجامد.

کلید واژه‌ها:

عشق ناب، متصوفه، اتحاد، عشق به خدا، حلاج

تعقل از نظر ملاصدرا

سحر کاوندی*

مهمترین ویژگی انسان که مختص به اوست و او را از جمیع مشترکات در جنسش ممتاز می‌کند، تصور معانی کلی با تجرید تام آنها از ماده و رسیدن به مجهولات از طریق معلومات تصویری و تصدیقی است که این خصیصه مهم در انسان به عهده «عقل» اوست. عقل انسان معانی و یا صور منتزع از ماده را ادراک می‌کند، اما مدرکات انسان، منحصر به معقولات و یا ادراکات کلی نمی‌باشد و بعبارتی، بتبع انواع مدرکات، تجرید در ادراکات نیز مراتب مختلف و متفاوتی را دارا می‌باشد که بالاترین آن، مرتبه تجرید عقلانی است.

در این مقاله سعی نگارنده بر آن است تا پس از بیان ماهیت ادراک عقلی یا تعقل و نیز مراتب آن، به تشریح نظر صدرالمتألهین در مورد چگونگی حصول صور عقلی پردازد. ملاصدرا برای بیان این مطلب ضمن اظهار تعجب و شگفتی از آراء و نظرات حکما و فلاسفه پیشین در تبیین کیفیت حصول صور علمی برای نفس، به رد و نقد آن سخنان می‌پردازد. در همین راستا پیش از آنکه به تبیین رأی و یا آراء ملاصدرا در این خصوص پرداخته شود باید اصول و مبانی چند در حکمت متعالیه در مورد علم مورد توجه قرار گیرد، از جمله آنکه: علم حقیقتی خارجی دارد - از سنخ وجود و مقول به تشکیک است - دارای وجودی مجرد است - تحصیل علم بگونه ای است که عالم بسوی علم می‌رود نه علم به حضور عالم - رفتن بسوی علم با حرکت جوهری نفس حاصل می‌شود.

از نظر ملاصدرا تغییر و تحول و استحاله - حرکت - در جوهر نفس است نه در صور مرتسم در ذات. به این معنا که حرکت نفس از مرحله محسوس بودن به مرحله معقولیت، تابع حرکت ذات نفس از مرتبه احساس به مرتبه تعقل است.

ایشان در مورد کیفیت تعقل سه رأی - ظاهراً متفاوت - را بیان می‌کند:

الف) مشاهده ارباب انواع (مثل) و اتحاد با آنها.

ب) ارتباط و «اتحاد» نفس با عقل فعال و افاضه صور ادراکی و عقلی از جانب آن به نفس.

ج) خلاقیت نفس نسبت به معقولات و صور عقلی.

بنظر می‌رسد آراء مختلف ملاصدرا در مورد تعقل، حاکی از تحولات و تطورات نفس است به این معنی که نفس در اول مراتب تعقل، صور عقلی را از دور مشاهده می‌کند و در مرتبه میانی و دوران وسط، اتحاد با عقل فعال و در نتیجه اتحاد با صور عقلی می‌یابد و در انتهای سیر عقلانی، خلاق صور عقلی می‌گردد.

در این مقاله ضمن بیان مبانی حکمت متعالیه در مورد علم به تشریح هر یک از نظرات فوق در تبیین کیفیت تعقل و یا چگونگی حصول صور عقلی از نظر ملاصدرا پرداخته شده و ارتباط آنها با تحولات نفس مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژه ها:

تعقل، نفس، عقل فعال، معقولات، تجرید

صدرای شیرازی در اروپا

علی رهبر

تدوین «سرگذشت فروغناک اندیشه در ایران»، بویژه از سده سیزدهم میلادی به بعد و بدست دادن بررسی همه جانبه و تحلیل علمی مکاتب: اصفهان، شیراز، سبزواری و تهران در روزگاران اخیر، می تواند برای پاسخ دادن مستدل و مستند به نظریه ارتجاعی و نژاد پرستانه «مرکزیت معنوی اروپا»، در شمار بهترین روشها محسوب گردد. زیرا بر پایه این نظریه نادرست، که جهانیان را به سه گروه: مبتکر، مقلد و نابود کننده فرهنگ تقسیم می کند، تنها اروپا سرچشمه فیضان معنوی بشر بحساب می آید و درخشش فرهنگ در آسیا و از جمله سرزمین ما، تصویری از این مهبط نور و اقتباسی از این منبع فیاض تلقی می شود. در حالیکه درنگی کوتاه «در تاریخ تفکر ایرانیان» مبین این حقیقت است، که سرزمین ما خود یکی از «مطبخ»های عظیم ساخت و پرداخت جهان بینیهای مذهبی جهان شمولی همانند: مهرپرستی و مانیکری بوده و مسلماً نضج جهان بینی اندیشه وران یونان و روم مانند: فیثاغورس، هراکلیت، آناکساگوراس، امپدوکلس، دمکریت، افلاطون، فلوطین و نو افلاطونیان، وامدار کیش مزدا پرستی و یا بگفته تاریخ نویسان یونانی «فلسفه مغان» می باشد.

اگر چه سنتهای دینی و مسائل فلسفی و جهان شناختی مندرج در آثار بجا مانده به زبان فارسی میانه چون: «دینکرد»، «بندهشن» و «شکند کمانیک ویچار» روشترین دلیل بر استقلال و قدمت اندیشه فلسفی و عقلی مردم ما در پیش از اسلام است و واقعیت جوشان و سرزنده چهارده سده زندگی معنوی اسلام نیز جدل ناپذیر می باشد، بطوریکه برای مثال ابن سینا، خداوندگار «فلسفه مشائی» منطقی ایرانی، متغایر با منطوق باختری ارسطو دارد و «حکمت خسروانی» و آراء فرزائگان فهلوی یکی از دو پایه «فلسفه نور» شهاب الدین سهروردی را تشکیل می دهد. اما هنوز بسیاری از خاورشناسان بی اعتنا به این واقعیتها، همچنان استقلال معارف ایران را نمی پذیرند و در پژوهش و ارزیابی فرزائگیهای سرزنده وی، همچون علوم بابلیان و دانشهای مصریان، به روش کاوشهای باستان شناسی می پردازند و تنها بخشهایی از فرهنگ اسلامی آن را مورد بررسی قرار می دهند که در سرگذشت مذاهب و نحل فلسفی و علمی مغرب زمین تأثیر داشته است.

امروز در اکثر دانشگاههای اروپا و آمریکا، وقتی از «فلسفه اسلامی» سخن می رود، بی آنکه حتی نامی از شیخ اشراق، خواجه نصیرالدین طوسی، قطب الدین شیرازی، میرداماد و ملاصدرا بمیان آید، فقط از کندی، رازی، فارابی و ابن سینا شروع می شود و با ذکر مختصری از غزالی، طوسی و ابن رشد اندلسی خاتمه می یابد.

اگر از خواجه نصیر هم اسمی برده شود، نه بعلت ارزش تألیفات فلسفی او، بلکه بواسطه تحریراتی است که وی بر کتب مهم ریاضی قدیم نگاشته است.

مؤلفین اروپایی مشهورترین تواریخ فلسفه اسلامی، چون: مانک، دی بور، کاوادی و گوتیر، تنها از حکمای مشائی ذکری کرده اند. بنابراین جای شگفتی نیست که «حکمت متعالیه» همچنان در پرده اختفاء مانده و تاکنون هم بسیاری از باختریان علاقه مند به حکمت اسلام، نام او را نشنیده باشند. حتی خاورشناسانی هم که بر اثر دیدارهای مکرر و گاه طولانی خود از ایران، از شهرت صدرای شیرازی باخبرند و بر اهمیت تأثیر اندیشه های او خاصه در سده های متأخر واقفند، تا حال برای شناسایی وی، تحقیق شایسته و بایسته ای نگاشته اند. بطوریکه نه تنها نامبرده، بلکه جمیع سلسله حکما و عرفای اسلامی از قرن ششم به بعد، مانند: شیخ اشراق، ابن عربی، ابن مسکویه، رازی، ابوالعباس ایرانشهری، ابویعقوب سجستانی، شیخ ابو جعفر توسی، ابو منصور ماتریدی، شیخ عبدالله جیلانی، ابوالحسن عامری نیشابوری، قطب الدین شیرازی، خواجه نصیرالدین طوسی، علاء الدین سمنانی، ملا محمد هیدجی، ابوحفص نسفی، صاندین ترکه، ابن ابی جمهور، ابوالقاسم میرفندرسکی، میرداماد، شیخ بهائی عاملی، رجبعلی تبریزی، پیروان مکتب آخوند از قبیل ملا محسن فیض، عبدالرزاق لاهیجی، حاج ملاهادی سبزواری و همچنین علی نوری، عبدالله زنوزی، ابوالحسن جلوه، مهدی آشتیانی و دیگران مورد بی اعتنایی قرار گرفتند، زیرا بنظر اکثر پژوهشگران اروپایی از جمله ارنست رنان فرانسوی و متأسفانه برخی از مسلمانانی که هویت فرهنگی خود را از دریچه چشم باختریان می نگرند، فلسفه و معارف اسلامی، با مرگ ابن رشد، اندیشه ور اندلسی در قرن ششم هجری، پایان رسیده است.

نگارنده این وجیزه می کوشد، بی آنکه در مجردات سیر نماید و یا به قرون گمشده عتیق سفر کند، با توجه کافی به واقعیت جوشان زمان، با ارائه چشم اندازی از حیات معنوی ایرانیان و تأثیر آن بر اندیشه وران اروپایی با موضعگیریهایی که از خلال آن دو رشته سیاه و

سپید نبرد: یزدان و اهریمن، تعقل و تعبد، دانش و نادانی ارتجاع و انقلاب، آزاد اندیشی و تعصب به نیکی نمایان باشد، زمینه شناخت و تأثیر گذاری اندیشه های ملامدرا را در باختر زمین، بدست دهد.

کلید واژه ها:

فرهنگ، حیات معنوی، فلسفه مشاء، فلسفه اشراق، حکمت متعالیه

حقیقت انسان و جایگاه آن در نظام هستی

مرضیه اخلاقی*

در نظام فکری صدرای حقیقت انسان اگرچه بدلایلی در قالب علم حصولی قابل شناخت نیست اما بمعنای یأس از شناخت نیز نمی باشد. صدرالمتألهین در بیان ماهیت انسان مانند فیلسوفان سلف انسان را حیوان ناطق تعریف می کند و نطق را بعنوان فصل منطقی به معنای درک کلیات و حاکی از حقیقتی _ فصل حقیقی انسان _ می انگارد اما ضمن انتقاد و نشان دادن جهات ضعف روش آنان، براساس قاعده فلسفی رابطه ماده و صورت و با تأثیر از آیات شریفه قرآن برای انسان مقامات و نشئات گوناگونی ترسیم می نماید و وحدت جمعیه او را ظلّ وحدت الهیه می شمارد و معتقد است تنها با هماهنگی و همراهی عرفان و برهان می توان این حقیقت، تطورات و تحولات و جامعیت او را بر جمیع عوالم وجودی و طبقات موجودات، دریافت. در مقاله حاضر با نگاه به مبانی قرآنی و روایی انسان شناسی صدرای ضمن بررسی حقیقت انسان و جایگاه آن در نظام هستی، بمیزان تأثیر متون اسلامی بر دیدگاههای فلسفی و عرفانی صدرای در این موضوع نیز توجه شده است.

کلید واژه ها:

انسان، حقیقت، ماهیت، مراتب هستی، مبانی قرآنی و روایی، انسانشناسی

کلید تفکر صدرالمآلهین

موسی ملایری*

در مورد اندیشمندان بزرگ می توان بگونه های مختلف به پژوهش پرداخت، اما یکی از شیوه های پژوهش در این باب آن است که محقق بکوشد تا کلید یا کلیدهای فکری آن شخصیت، یعنی: برترین اصول حاکم بر تفکر او را که بر تمامی پهنه اندیشه او سایه افکنده است، و همه گفته هایش مستقیم یا غیرمستقیم در راستای آن است، کشف کند.

چنین اصولی برای یک متفکر همچون قبله ای می ماند که نه تنها خود روی بجانب آن دارد، بلکه تمامی حرکات و سکناتش و همه جهتگیری اندیشه هایش رو بسوی آن دارد. شرط توفیق چنین پژوهشی دستیابی به کمترین تعداد اصول است و کمال مطلوب آن دستیابی به اصلی واحد است که بتواند تمامی مواضع فکری بظاهر متشتت اندیشمند را تفسیر کند، و روح واحدی را در کالبد متکثر آنها کشف نماید. چنین اصلی را می توان کلید تفکر یک اندیشمند دانست. کشف چنین اصلی می تواند اولاً: شناختی نظام وار از یک متفکر عرضه کند، ثانیاً: مواضع فکری موافق یا مخالف مشهور او را تبیین کند، ثالثاً: هم گفته ها و هم ناگفته هایش را توجیه نماید، رابعاً: می تواند فرضیه های مقرون به صحتی پیرامون مواضعی که در باب آنها سخن گفته یا نگفته است در اختیار پژوهشگر قرار دهد. و در نهایت اینکه با تکیه بر چنین اصلی می توان محکومات و متشابهات اندیشه های او را بنحوی رضایتبخش تعیین کرد. چنین پژوهشی بهمان اندازه که ثمربخش است، دشوار، طاقت فرسا و در معرض خطاست. اما این قلم بر آنست که کلید تفکر صدرالمآلهین مسئله سعادت انسان و تفسیری است که او از سعادت انسان دارد. و صحت این گمان را می توان در موارد متعدد از مواضع فکری او آزمود. منابع این پژوهش به گستردگی همه آثار صدرالمآلهین و علی الخصوص آثار غیر کلاسیک او مثل تفسیر قرآن کریم، شرح اصول کافی، اسرار الآیات و مفاتیح الغیب و برخی از رساله های اوست.

کلید واژه ها: کلید تفکر، سعادت انسان، شناخت نظام وار، ملاصدرا

مفهوم جوهر از دیدگاه ملاصدرا

عذرا صادقی

جوهر نقطه عطف تفکر فلسفی است، چرا که فهم مباحث دیگر متوقف بر آن است و بخاطر اهمیتی که فلاسفه برای جوهر قائل شده اند عمدتاً در کتب فلسفی، کلامی خود آن را مطرح کرده اند.

سابقه بحث جوهر به دوران پیش از ارسطو مربوط بوده است چرا که اندیشمندان قبل از ارسطو اباحت زیادی را در زمینه ماده المواد هستی که اصل و ریشه هستی است مطرح کرده اند که البته در نوع این ماده المواد اختلاف نظر داشتند ولی در اصل وجود آن همگی اتفاق نظر داشتند. بعداً ارسطو این اباحت را منظم کرده و بصورت کلاسیک و مدون نمود. بنابراین ارسطو مخترع بحث قاطیغوریاس (مقولات) نبوده است بلکه بعنوان مدون و مؤلف آنها می باشد.

مقاله ای که در پیش رو دارید تلاشی در بیان برخی از زوایای جوهر از دیدگاه حکمت متعالیه و ملاصدرا است. این مقاله مشتمل بر چهار بخش است:

بخش اول که در زمینه کلیات است به سه موضوع اساسی می پردازد:

۱. بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی جوهر

۲. مترادفات جوهر در زبان یونانی و انگلیسی

۳. جایگاه بحث از جوهر فلسفه است یا منطق؟

بخش دوم عهده دار بررسی مفهوم فلسفی جوهر است که شامل بررسیهای زیر است:

۱. تعریف جوهر از دیدگاه ملاصدرا

۲. ویژگیها و خواص جوهر

بخش سوم مقاله اختصاص دارد به طرح مطالبی در زمینه جوهر من جمله:

۱. چرا فلاسفه و حکما به اثبات جوهر نپرداخته اند؟

۲. دیدگاه ملاصدرا درباره معقولات اولیه و ثانویه و نقد این دیدگاه توسط آیه الله جوادی آملی

۳. آیا جوهر از دیدگاه ملاصدرا معقولات اولیه است یا ثانویه؟

بخش چهارم: جوهریت خداوند از نظر ملاصدرا

کلید واژه ها: جوهر، ماده المواد، معقولات اولیه، معقولات ثانویه، مقولات

مقایسه تطبیقی تبیین ارتباط و حیانی از منظر قرآن و صدرالمآلهین

حیدر باقری اصل*

مقاله حاضر درصدد مقایسه تبیین ارتباط و حیانی خدا و پیامبر از منظر قرآن کریم و صدرالمآلهین می باشد و آن را با بکارگیری قاعده قوس نزولی و صعودی وجود و چهار اصل فلسفی اخذ شده از آن به انجام رسانده است. طبق نظر صدرالمآلهین، مبنای قاعده تبیین ارتباط قوس نزولی وحی و صعودی پیامبر، قاعده قوس نزولی و صعودی وجود است و ایشان در پاسخ این سؤال که «ارتباط و حیانی خدا و پیامبر چگونه تحقق می پذیرد و ماهیت این ارتباط چگونه تبیین و تحلیل می شود»، قاعده مذکور را بکار می گیرند و ارتباط خدا و پیامبر را تبیین می نمایند. قاعده مذکور از منظر قرآن کریم نیز قابل استنباط بوده و آیات مربوط به مقام بحث ارتباطی و حیانی خدا و پیامبر را براساس قاعده مذکور تبیین می نمایند. بنابراین در مقاله حاضر یک سؤال اصلی وجود دارد که مربوط به چگونگی تبیین ارتباط و حیانی خدا و پیامبر از منظر قرآن و صدرالمآلهین می باشد و از آن چهار سؤال فرعی هم بر می خیزد که مقاله به پاسخ آنها نیز پرداخته است.

کلید واژه ها:

نزول یک امر تکوینی در کسوت تکوین، صعود یک امر تکوینی در کسوت تکوین، نزول یک امر تکوینی در کسوت اعتباری، پیوند تکوینی میان تکوین و اعتبار، حس مشترک بین تکوین و اعتبار، انزال وحی، تلقی وحی، وحی مستقیم، وحی حجابی و وحی رسولی

ملازمت اصالت وجود با وجوب ذاتی آن

حسین عشاقی اصفهانی

اصالت وجود در دیدگاه صدر المتألهین با وجوب ذاتی آن ملازم نیست زیرا اصالت وجود بمعنی موجود بودن وجود است بدون واسطه در عروض، و وجوب ذاتی وجود بمعنی موجود بودن وجود است بدون واسطه در ثبوت پس پذیرفتن اولی بمعنی پذیرفتن دومی نیست، اما در دیدگاه قیصری اصالت وجود ملازم با وجوب ذاتی آن است زیرا در حمل «موجود» بر چیزی، نفی واسطه در عروض ملازم با نفی واسطه در ثبوت است بنابراین چون وجود در اتصافش به هستی نیاز بواسطه در عروض ندارد پس نمی تواند بواسطه در ثبوت یا علت هستی بخش نیاز داشته باشد، در داوری بین دو دیدگاه نگارنده دیدگاه عرفا را براساس پراهینی ترجیح داده است.

کلید واژه ها:

اصالت وجود، وجوب ذاتی، ثبوت، اتصاف، عرفان

صدرا و برگسن

کریم مجتهدی*

مقایسه دو فیلسوف اعم از اینکه از لحاظ زمانی و مکانی باهم مطابقت بکنند یا نه، به ترتیب کارپر مخاطره‌ای است و ممکن است شخص را در فهم افکار آنها دچار اشتباه و انحراف سازد. گاه شباهتهای ظاهری و اصطلاحات مشترکی که دو فیلسوف بکار می‌برند، بجای اینکه دال برسختی فکری آنها باشد، اختلاف عمیق میان آنها را نشان می‌دهد. اگر از لحاظی فلسفه را همان فلسفه‌شناسی بدانیم و غور و تأمل در گفته‌ها و نوشته‌های اربابان فکر را از شرایط بنیادی ورود بدان تلقی بکنیم، باز برای شناخت واقعی موضع هر یک از فلاسفه مختلف، بجای توجه به تشابه‌های سطحی، باید بیشتر به کشف و برملاسازی تفارق و ممیزات هر یک از آنها پردازیم. در فلسفه نیز مثل هر رشته شناختی دیگر، یکسان بینی و هم شکل سازی عجولانه مسائل و مطالب با اینکه شاید اسباب رضایت نظر ابتدایی و اولیه متعاطی را فراهم بیاورد - ولی در هر صورت عمل درستی نیست، زیرا در واقع تبحری که بدین ترتیب حاصل می‌شود، نه فقط فاقد ارزش و اعتبار است، بلکه احتمالاً در جهت تقویت و تثبیت جهل مرکب فعال و در کار می‌شود و هیچ چیز تا این اندازه به نفس فلسفه و اصالت آن نمی‌تواند صدمه وارد بیاورد.

ولی از طرف دیگر بنظر می‌رسد که مقایسه میان دو فیلسوف چه از لحاظ شناخت دقیق هر یک و چه صرفاً از لحاظ آموزش درست افکار آنها می‌تواند مقبول و مفید باشد، زیرا در هر صورت عملاً متعاطی واقعی فلسفه کسی است که نه فقط با فلاسفه بزرگ بنحو درونی در محاوره است، بلکه عمیقاً آنها را با یکدیگر به محاوره وامی‌دارد و از مقایسه و مقابله آنها بهره‌های فراوانی بدست می‌آورد. بدین ترتیب افکار فلاسفه بزرگ بدون اینکه مشمول مرور زمان شود، گویی همواره در فرهنگ کنونی حاضر اند و آن هم نه فقط بالقوه بلکه حتی بالفعل، زیرا هنوز فلاسفه گذشته هستند که ما را به تفکر و تعمق دعوت می‌نمایند و چه چیزی بیشتر از همین دعوت، می‌تواند آینده ساز باشد و در حیات عقلی و فرهنگی ماموثر افتد؟

براین اساس نگارنده در تحقیق حاضر به مقایسه افکار ملاصدرا که مظهر وحدت فرهنگی ایران شیعی در قرن دهم هجری است با برگسن متفکر بزرگ فرانسوی در نیمه اول قرن بیستم میلادی پرداخته است. اگر از لحاظی مقدمات کار این دو متفکر از هم متفاوت است و ملاصدرا بیشتر توجه به سنت فلسفی ایرانی اسلامی و نتایج تربیتی آن دارد، در صورتی که برگسن با توجه به جنبه‌های علم زده و صنعت زده غرب قرن نوزدهم میلادی آغاز بکار کرده است، ولی در هر صورت از لحاظی هدف هر دو رسیدن به نوعی معنویت عمیق بوده است که نزد صدرا در عرفان شیعی تبلور یافته و در نزد برگسن با استنباط خاص او از دین به پویایی و توانمندی جنبه‌های روحی و عرفانی انسان منجر شده است. برگسن کوشیده است ابعاد معنوی عالم انسانی را در مقابل مجسمه‌های ناروای عصر خود حفظ نماید. بنحو کلی در این بحث، دو مسئله خاص از افکار این دو فیلسوف مورد نظر بوده که شاید بتوان از طرف دیگر این مطالب را همچو مفاتیحی مشکل‌گشا در جهت فهم چارچوب اصلی ذهن آنها بکار برد:

در نزد ملاصدرا بیشتر به علم حضوری و حرکت جوهری توجه شده است و در نزد برگسن در درجه اول به شهود بمعنای خاصی که مورد نظر اوست و تحول خلاق که نهایتاً از رهگذر آن، تاکید بر استكمال انسان شده است.

در مورد این نکته آخر یعنی حرکت جوهری و تحول خلاق بهر ترتیب نظر هر دو فیلسوف معطوف به فهم دقیق «حرکت» است. حرکت در هر صورت متضمن دو مفهوم مکان و زمان است و وقتی که حرکت متصف به جوهر و یا بصرف خلاقیت می‌شود، آنگاه این سؤال اصلی طرح می‌گردد که آن حرکت در چه نوعی از زمان و مکان رخ می‌دهد؟

مسئله اصلی تعیین ماهیت و حقیقت جوهر و نشان دادن زمان و مکانی است که بتواند با آن سنخیت داشته باشد. تأمل در آنچه برگسن «استمرار» می‌نامد و آن را از زمان متجانس با آنات معین و نقاط هندسی، متفاوت می‌شمارد، ما را به بطن نظر اصلی او رهنمون می‌شود. زیرا با اینکه جدا سازی این «استمرار» با زمان و مکان متداول الزامی است، چه «استمرار» هر نوع حرکت خارجی را از خود سلب می‌کند ولی چون آن دیگر با جهان مادی به معنای متداول کلمه سروکار ندارد، صرفاً شهودی و درونی می‌شود. بنظر برگسن می‌توان از نوعی زمان لطیف بلکه لطف (شاید تاحدودی بمعنایی که سید قاضی قمی آن را بکار برده است) صحبت بمیان آورد، «زمان» ای که شمه‌ای از

سرمدیت را جلوه گر می‌سازد و موجب جهش حیاتی انسان و شکوفایی و ابتهاج نهایی روحی او می‌گردد، منظور آن چیزی است که همگان عشق عرفانی می‌نامند ولی عده بسیار اندکی طیش آهنگ و جهت حرکتی آن را واقعاً درمی‌یابند. با وجود تفاوت‌های زیاد غیر قابل انکار، شاید با توجه به انگیزه‌ها و اهداف ملاصدرا و برگسن، آن دو را بتوان بنحوی متعلق به خانواده واحد فکری و فلسفی دانست که در مورد امکانات ارتقای روحی انسان عمیقاً به تفکر و تأمل پرداخته‌اند.

کلید واژه ها:

ملاصدرا، برگسن، حرکت جوهری، تحول خلاق، استمرار

گفتگو بمثابه تمدن: تصویر امروزین فلسفه و معنویت در مکتب ملاصدرا

میمز موریس*

همانطور که امام علی (ع) و افلاطون همواره تأکید کرده اند تمدن همواره محصول توازن و تعادل است. عدل و اعتدال بمنزله واقعیهایی پویا و زنده، زاییده اجتناب ناپذیر تضادها و چالشهای مکرر میان انسان و دنیای خارج هستند و این اصل در هر محیط و موقعیتی مصداق پیدا می کند؛ از افراد خانواده گرفته تا تمام اشکال پیچیده تر جامعه انسانی.

بسیاری از مردم از تمدن سخن می گویند بدون اینکه مفهوم واقعی آن را بدانند. بُعد مشترک آن دسته از پدیده های تاریخی که اغلب نام تمدن بخود می گیرند، نقش کلیدی و همکنشی دو عنصر است که از اهمیت یکسانی برخوردار هستند. عنصر اول، بُعد بسیار فراگیر و زنده دینی و روح بخش است. دومین عنصر، آن نظامهای منسجم فکری و فرهنگی (فلسفی) است که تضادهای مکرر تمایلات و تلاشهای انسانی را تجزیه، ترکیب، تعدیل و هوشمندانه هدایت می کند. اینگونه است که تمدن بوجود می آید و از طریق گفتگو تداوم پیدا می کند؛ البته تنها از طریق گفتگوی اصیل و لزوماً جامع. همچنین، زمانی که گفتگوی واقعی از بین می رود تمدن هم از بین می رود؛ گفتمانی که بدلائل بیشمار می تواند صورت گیرد.

بنابراین هر وقت شرایط لازم برای گفتگویی که تمدن نام می گیرد از بین می رود، فلسفه و ادب، یعنی علوم انسانی که همواره بیان خلاق فلسفه و معنویت زندگی هستند، در دام دو خطر مکرر گرفتار می شوند: بدلیل جدایی آنها از ریشه های حیات معنوی، یا گرفتار اسکولاستیسم (فلسفه مدرسی) می شوند و یا اسیر دام دیگری مانند ایدئولوژی گرایی می شوند. بسیار آموزنده است که به نمونه هایی از گفتگوی فلسفه ملاصدرا با افراد قبل و بعد از ایشان بپردازیم. چه درسهایی از گفتگوی ملاصدرا با ابن عربی خواهیم آموخت؟ یا بیانی دقیقتر، این دو فیلسوف بزرگ در گفتگوی با یکدیگر، در قلب «علم معنوی» که گام بگام بمیان آورده می شود و هم اکنون محور وظیفه فعلی ما در ساختن تمدنی جدید و بالضروره جهانی است، چه راه حلهایی را برای مسائل عمده بشری پیشنهاد می کنند؟

کلید واژه ها: تمدن، معنویت، اعتدال، اسکولاستیسم

تأثیر اندیشه های فیلسوف طوس بر صدرالمتألهین (با تأکید بر دو مسئله علم واجب تعالی و قاعده الواحد)

سید مسن مسینی*

تأثیر اندیشه های فلسفی و کلامی خواجه نصیرالدین طوسی بر صدرالمتألهین ملاصدراى شیرازی از جهات مختلفی قابل تأمل است. نقش بی بدیل خواجه در احیای مکتب مشائی، و همچنین تأثیر مستقیم آراء وی بر ملاصدرا، بویژه از طریق تألیفاتی که در شرح مکتب مشائی آمده است، ابعادی چند از این مسئله را نشان می دهد. در این مقاله سعی شده است با تأکید بر دو مسئله علم واجب تعالی و قاعده «الواحد» به این مسئله توجه شود.

آراء ملاصدرا درباره علم واجب تعالی تفاوت‌های فراوانی با نظریات خواجه در این خصوص دارد. اما ببتدید نظریه ملاصدرا از چند جهت متأثر از خواجه بوده است. مشابهت دیدگاه این دو حکیم درباره علم و معرفت، جوابهای ملاصدرا به ایرادات و اشکالات خواجه بر نظریه صور ابن سینا، و همچنین اشکال اصلی ملاصدرا بر نظریه صور مرتسمه، تکمیل نظریه عینیت صفات خواجه توسط ملاصدرا، و نظریه علم اشراقی سهروردی و خواجه، برخی مسائل مهم فلسفی کلامی است که در خصوص تأثر آراء، ملاصدرا از نظریات خواجه قابل مذاقه است. قاعده «الواحد» دومین مسئله ای است که در این مقاله باجمال مورد بررسی قرار گرفته است. ادله چندگانه ملاصدرا در اثبات این قاعده در واقع مبتنی بر استدلالی است که در آثار خواجه دیده می شود. اما در جواب اشکالات مطرح شده بر این اصل، بنظر می رسد اگرچه ملاصدرا درصدد نقض استدلال خواجه بوده است، اما جواب وی در مسئله سلوب، نقض قاعده اصلی خواجه یعنی احتیاج سلوب به سلوب نیست. بدین جهت مولف معتقد است ملاصدرا در این مسئله به پذیرش مطلق نظریه خواجه رأی داده است.

کلید واژه ها: علم واجب تعالی، قاعده الواحد، صور مرتسمه، عینیت صفات

بررسی تطبیقی آراء صدرالدین قونوی و ملاصدرا درباره وجود

یانیس اشوتس*

من در این مقاله می‌خواهم دیدگاه‌های صدرالدین قونوی و ملاصدرا را درباره وجود، بویژه آراء صدر دربارۀ تشکیک وجود و نظر قونوی را درباره تعین وجود بررسی کنم. اهمیت بیچون و چرای مفهوم وجود و نظریه اصالت وجود در فلسفه ملاصدرا بخوبی آشکار است. بواقع او مهمترین طرفدار پروپا قرص وجود است؛ زیرا ماهیت را از هیچگونه واقعیتی برخوردار نمی‌داند. از اینرو، نظر ابن عربی درباره اعیان ثابتۀ در علم الهی را نمی‌پذیرد؛ زیرا معتقد است که معرفت با وجود همسان است. هر تفاوتی میان موجودات، در تحلیل نهایی، به تفاوت در شدت و ضعف، و تقدم و تأخر و حالات و مراتب آنها باز می‌گردد.

قونوی نیز معتقد است که وجود فقط یکی از تعینات و تجلیات غیب الهویه و یکی از حالات اوست. به تعبیر بهتر، قونوی می‌گوید خطاست که این «واقعیت» را که عاری از کیفیت، صفت، اسم، رسم و نسبت است، «وجود» بنامیم. اگر می‌بینیم که عرفا چنین می‌کنند، فقط برای این است که می‌خواهند منظورشان را بفهمانند و نظرشان را توضیح دهند. بنابراین، مفهوم وحدت الحقیقه از اوصاف وجود که ملاصدرا آن را از قونوی وام می‌گیرد و سخت در اثبات آن می‌کوشد، از اعتبار محدودی برخوردار است؛ زیرا چیزی که کاملاً بیکران است و هیچ تعینی ندارد، هیچگونه وحدت یا کثرتی ندارد.

باری، قونوی می‌پذیرد که گفتمانش درباره وجود، تا آنجا که به مفاهیم و مقدمات بنیادی مربوط می‌شود، بر ساده سازی تعمیدی آن مبتنی است. اما ملاصدرا معتقد است که این نوع ساده سازی، گویای فقدان تبحر قونوی در گفتمان فلسفی است.

کلید واژه ها: تشکیک وجود، تعین، اصالت وجود، ماهیت، اعیان

حکمت نبوی از نظرگاه صدرالدین شیرازی با تأکید بر سنت هرمسی

حسین کلباسی اشتری*

سنت هرمسی یکی از ریشه دارترین عناصر حکمی _ عرفانی در تاریخ تفکر فلسفی و عرفانی عالم اسلام است. این سنت که از معبر اندیشه حکمای نخستین یونان و سپس مکتب نو افلاطونی گذر کرده و پس از پشت سرگذاردن تحولات بسیار بصورت آموزه های رمزی و باطنی درآمد، در زمره مؤلفه های حکمت صدرایی خود را جای داده است. قبل از صدرالمألهین، این سنت گاه در قالب داستانهای رمزی و تمثیلی (همانند حکایت‌های تمثیلی شیخ الرئیس) و گاه در قالب میراث کهن یونانی _ ایرانی (همانند شخصیت‌های حکمت خسروانی) و گاه نیز در صورت آموزه های علوم غریبه (کیمیا، تنجیم، سحر و اسطرلاب و ...) ظهور کرده است. در این مقاله تلاش می شود برخی از تصاویر موجود در حکمت متعالیه در نسبت با سنت هرمسی مورد کاوش و تحلیل قرار گیرد.

کلید واژه ها:

حکمت نبوی، سنت هرمسی، حکمای یونان، مکتب نو افلاطونی، حکمت صدرایی، داستان رمزی

وجود مأخوذ از موجود: احتجاج صدرا

با ابن سینا و ابن عربی

دیوید بورل*

ملاصدرا در بحث با ابن سینا و ابن عربی می‌کوشد نسبت وجود مخلوق با منبع خویش را بیان کند و چنین کاری نخست مستلزم جداسازی وجود بالفعل اشیاء از نحوه مفهوم پردازی ما درباره وجود آنها و سپس نیازمند کوشش برای بیان این نکته است که چگونه وجود اشیاء بالفعل موجود، مرهون موجودی غیر از خود است. همین نسبت وصف ناپذیر است که موضوع تحقیق او را تشکیل می‌دهد. او شیوه تحقیق خویش درباره وجود را، منحصر بفرد می‌داند. وجود از دیدگاه صدرا قابل تعریف یا اثبات نیست. بنابراین بهترین راه درک آن، از طریق درون است.

کلید واژه‌ها: وجود، موجود، وجود محض، علم

تطبیقی بین جوهر در فلسفه اسلامی و فلسفه تعقلی غرب

طوبی کرمانی*

با نظری به تاریخ فلسفه در می یابیم که فلاسفه در پی مشاهده کثرات عالم ماده طبق یک میل درونی مایل به تأویل آنها به وحدتی لایتغیر بودند. عناصر اربعه ای که توسط فلاسفه مختلف مطرح شده، آبی که طالس آن را مبدأ عالم دانسته، عقلی که آناکساگوراس بدان معتقد شده، عددی که فیثاغورث قائل به آن گشته، همه و همه شواهدی بر مدعا هستند. اگر چه اولین کسی که بقول راسل، لفظ جوهر را مطرح کرد پارمنیدس بود ولی حکمای قبل از او نیز بی آنکه لفظی برای بیان خود وضع کرده باشند در پی همین مطلب بودند. پس معلوم می شود که بحث از جوهر در فلسفه از مباحث بنیادین است و نزدیک به ۲۵۰۰ سال است که به انحاء مختلف محل بحث فلاسفه قرار گرفته است. در این مقاله یک تطبیق کلی بین مقوله جوهر در فلسفه اسلامی و فلسفه تعقلی غرب صورت می گیرد و از آنجا که این بحث در فلسفه تجربی و فلسفه تعقلی - تجربی (کانت) و فلسفه های جدید مفصلاً بحث شده لذا فقط به فلسفه تعقلی خواهیم پرداخت.

کلید واژه ها:

جوهر، مقوله، ماده، صورت، جسم، عقل، نفس، حرکت جوهری، خداوند (تعالی)، صفت، حالت، مناد، دینامیسم

مقایسه نگرش صدر المتألهین و ابن سینا در مسئله اتحاد عاقل و معقول

زهره مصطفوی*

از جمله مهمترین مباحث زیر بنایی در تاریخ فلسفه و مسائل فلسفی تبیین اختلاف دیدگاههای متفکرین نسبت به مسئله واحد است. حتی برخی از محققین معتقدند که هیچ مسئله یا واقعه ای را نمی توان یافت که دانشمندان مختلف با دیدگاه مشابه و یکسانی با آن مواجه باشند. مسئله اتحاد عاقل و معقول میان ملاصدرا و ابن سینا نمونه ای از تفاوت برداشت دو حکیم بزرگ اسلامی نسبت به یکی از مسائل مهم فلسفه است.

به شیخ الرئیس دو نظریه کاملاً متضاد نسبت داده شده است. تعدادی از کلمات وی حاکی از انکار اتحاد عاقل و معقول است و تعدادی از کلمات وی حاکی از پذیرش این نظریه است. در مقابل، ملاصدرا به شدت حامی نظریه اتحاد بوده و برای اثبات آن استدلالهای گوناگونی ارائه داده است. این مقاله در صدد است تا بیان کند نظریه اتحاد که مورد انکار یا پذیرش ابن سینا قرار دارد با نظریه اتحاد که مورد حمایت ملاصدرا است هماهنگ نبوده و برداشت این دو فیلسوف از این نظریه کاملاً متفاوت است. اختلاف نظر آنها را می توان در دو جنبه خلاصه کرد:

۱. حقیقت تعقل: بعقیده ابن سینا تعقل یعنی درک مفاهیم حدود و ماهیات اشیاء بنحو وجود ذهنی و حصول صورت اشیاء در یک موجود مجرد، خواه نفس یا عقل. بعقیده ملاصدرا تعقل یعنی حضور وجود یک شیء نزد مدرک؛ وجودی خالص و غیر مشوب به عدم و فقدان. بنابراین تعقل فقط نسبت به اشیاء مجرد تعلق می گیرد، اما در یک نگرش صورت شیء مورد تعقل قرار دارد و در یک نظریه خود شیء.

۲. حقیقت اتحاد: بعقیده ابن سینا اتحاد عاقل و معقول که مورد نظر صاحبان این نظریه است به این معنی است که نفس در هنگام تعقل به عقل تبدیل شود و این نظریه را بر خلاف برهان می داند (و البته در مواردی از آن دفاع می کند). و بعقیده ملاصدرا نفس در هنگام تعقل تکامل می یابد و بدون آنکه از حالت وجودی نفس خارج شود می تواند در عالم عقول به مشاهده صورتهای عقلی و موجودات نوری عقلانی بپردازد و با آنها متحد شود.

با توجه به این دو جنبه مورد اختلاف میان دو حکیم، تصور و برداشت ایشان نسبت به اتحاد عاقل و معقول بگونه ای متفاوت است که نزاع فکری میان آنها را عمیقتر از آنچه مشهور است، جلوه می دهد.

کلید واژه ها:

اتحاد عاقل و معقول، حقیقت تعقل، حقیقت اتحاد، نفس، عالم عقول

بررسی تطبیقی در حقیقت علم از نظر ملاصدرا و وایتهد

مهدی دهباشی*

از عمده مسائل پیچیده و بحث انگیز در نظریه های شناخت فلسفه اسلامی و فلسفه غرب مسئله حقیقت علم است که از دیرباز دیدگاههای متنوع و مختلفی را بخود اختصاص داده است. از نظر ملاصدرا اقوال حکما در باب علم _ عقل و معقول مضطرب و نابسامان است. برای نمونه ابن سینا گاهی تعقل را امری سلبی و گاهی صورت مرتسم در جوهر عقل و مطابق با ماهیت معقول و گاهی حقیقت علم را اضافه و گاهی آن را کیفیت ذات اضافه نسبت به امر خارجی می داند.

سهروردی حقیقت علم را ظهور دانسته است. ملاصدرا در ابتدا از طریق مفاصل با حکمای سلف این اقوال را بظاهر متناقض ولی در عین حال همه آنها را قابل تبیین به مذهب واحد دانسته و بنحوی درصدد است همه نظریه های شناخت فلاسفه گذشته را به این تعریف: «ان العلم عبارة عن وجود شیء مجرد» تأویل نماید. این نوع وجود مجرد مشروط به سلب تمام آثار مادی خواهد بود خواه علم لافسه باشد خواه علم لغیره. در صورتی که این وجود مجرد از آثار مادی باشد وجود لافسه تلقی می گردد و آن را عقل لافسه گویند و اگر آن وجود لغیره باشد همچون اعراض می تواند بطور مشکک بعنوان عقل لغیره یا خیال لغیره یا حس لغیره تلقی گردد.

از نظر صدرا ادراک و علم به معنای واحدند و به ادراکات تعقلی، تخیلی و احساسی اطلاق می گردند. چون علم از مقوله وجود است و وجود دارای مراتب تشکیکی است علم نیز همین ویژگی را خواهد داشت. در تمام مراتب علم نفس به نوعی به توحید کثرات می پردازد. انواع ادراکات عبارتند از: احساس _ تخیل _ توهم و تعقل که می توان ادراکات را منحصر به احساس _ تخیل و تعقل دانست.

نقش قوه عاقله توحید کثرات و تکثیر واحد است که در تمام نظریه های شناخت به این اصل توجه شده است. ملاصدرا و وایتهد براساس ontology خود متعلق شناخت را عین امر خارجی و واقعی concrete نمی دانند و هر یک از خلاقیت نفس را در متعلق شناخت متذکر می گردند. در ضمن ملاصدرا و وایتهد هر دو پدیده های عینی را در قلمرو همبستگی و نسبت پدیده ها مورد توجه قرار داده اند.

کلید واژه ها:

علم، عقل و معقول، ادراکات، قوه عاقله، خلاقیت نفس

حرکت از نگاه ملاصدرا و برگسن

علی شیروانی*

در این مقاله دیدگاه‌های ملاصدرا و هانری برگسن در مسئله حرکت مورد مطالعه تطبیقی قرار گرفته است و تلاش شده شباهتها و قرابت‌های اندیشه این دو فیلسوف، برغم تفاوت در تعبیرها و اختلاف زبانی و فرهنگی آن دو نمایانده شود. در این تحقیق نشان داده شده است که: الف) برخلاف افلاطون و پیروانش که معتقد بودند واقعیت پنهان در پس دنیای ظواهر، بی زمان و بی تغییر است، ملاصدرا و برگسن هر دو معتقد بودند واقعیت متافیزیکی و نهایی را باید در آن چیزی یافت که پیوسته در تغییر است. از نظر ملاصدرا، حقیقت نهفته در پس همه ظواهر و پدیده‌های عالم ماده، وجودی است سیال و پیوسته در حال آیند و روند، وجودی که مدام در حال حرکت و تجدد و نوشدن است. ب) برخلاف سنت رایج فلسفی که راه دستیابی به واقعیت نهایی پنهان در پس ادراک حسی را عقل و تفکر می‌داند، از نظر ملاصدرا و برگسن، راه رسیدن به آن واقعیت شهود است. ج) از نظر هر دو فیلسوف، واقعیت زمان و حرکت، پیوندی ناگسستنی باهم دارند، و در واقع یک چیزند که در تحلیل ذهن دو مفهوم از آن انتزاع می‌شود.

کلید واژه‌ها:

حرکت، واقعیت، شهود، زمان، ملاصدرا، برگسن

نگاهی به حرکت در بودائیسیم با اشاره به دیدگاه ملاصدرا

علی نقی باقرشاهی*

مکاتب فلسفی بودائی و ملاصدرا هر دو معتقدند که جهان دائم در حرکت و سیلان است و هر دو با دیدگاه ارسطوئی مخالفند که معتقد بود حرکت فقط در مقوله کیف، کم، وضع و این، صورت می گیرد. آنها حرکت را در نهاد جهان جاری و ساری می دانستند. حتی مکاتب بودائی وجود جوهر ثابت در عالم ماده و نفس را تکذیب می کنند و معتقدند جهان مانند جریان مستمر آب است و اشیاء در آن در تغییر و تبدیل دائمی هستند و مفهوم ثابت و وحدت، توهمی بیش نیست. در عالم هیچ مفهوم ثابتی که بتوان آنرا اساس جهان دانست وجود ندارد. جهان یک حرکت پیوسته است و زنجیره ای است از عللی که بنظر واقعی می نماید در حالیکه واقعیت ندارد. بودائیسیمها جوهری بنام نفس را نیز تکذیب می کنند و آنرا به مجموعه از ادراکات و احساسات تقلیل می دهند.

در بودائیسیم اشیاء از منشاء نامعلومی سرچشمه می گیرند و مانند رودی در جریان بوده و به مقصد نامعلومی روانه می شوند. این سؤال که اشیاء عالم از چه چیزی بوجود آمده یا چه انگیزه ای سبب پیدایش آنها شده در بودائیسیم مطرح نشده است. در صورتیکه در ملاصدرا وجود جوهر نفی نمی شود و منشاء و مقصد حرکت معلوم است و بسیاری از ابهاماتی که در مکاتب فلسفی بودائی مطرح بود در فلسفه ملاصدرا مرتفع شده است.

کلید واژه ها:

بودائیسیم، حرکت، جوهر ثابت، ملاصدرا، نفس، ماده

مسئله شهود عقلی از دیدگاه ملاصدرا

و فلسفه ایده الیستی آلمانی

ارنست ولف _ گازو*

مسئله شهود عقلی از جمله مسائلی است که مطالعات تطبیقی و تحقیقات مربوط به آن، روزافزون و پیشرونده است. من برای رسیدن به توافقی بر سر این مفهوم بسیار حساس در حوزه معرفت شناسی و فلسفه، به بررسی تطبیقی _ تاریخی و نظام مند پرداخته ام و از سنت فلسفه اسلامی، ملاصدرا و سهروردی، و از فلسفه ایده آلیسم کلاسیک آلمانی، فیشته و شلینگ و هگل را بعنوان نمایندگان آنها برگزیده ام، این نوع کار تطبیقی نادر و کمیاب است؛ زیرا تحقیقات انجام گرفته در دو زمینه تاریخی _ فرهنگی بسیار متفاوت صورت گرفته است، بطوری که مفهومی مانند شهود عقلی در هر زمینه ای، معیاری خاص و مختص خود دارد. از اینرو، این مسئله مطرح می شود که ما تا چه حد می توانیم مدعی عمومیت چنین مفهومی و کاربردش باشیم. مسئله فرعی دیگر این است که شهود عقلی تا چه حدی در این سنتها مشروع و مجاز است؟ این دو مسئله مکمل یکدیگرند و در زمینه فرهنگی خود معنا دارند، اما آیا در یک بررسی تطبیقی نیز معنا می دهند؟ من در مقاله حاضر فقط به بحث تطبیقی درباره شهود عقلی نمی پردازم، بلکه می کوشم روشن کنم که چرا شهود عقلی همچنان منبع مشروعی برای معرفت معتبر در جهان فلسفی اسلامی _ ایرانی _ عربی باقی مانده، اما در جهان فلسفی انگلیسی _ امریکایی _ اروپایی جدید با شک و تردید مواجه است و شبه معرفت و در نتیجه معرفت نامعتبر بشمار می آید. در حقیقت متفکران سرسخت انگلو _ امریکایی شهود عقلی را منبع نامعتبر قلمداد کرده اند.

من برای بحث مبسوط در این زمینه به آراء ملاصدرا و فیلسوفان ایده آلیست آلمانی پرداخته ام تا این نظر را تقویت کنم که مفهوم شهود عقلی در فلسفه جدید غرب متأخر بدفهمیده شده است و هنوز هم در تفکر غربی و اسلامی اهمیت بیش از اندازه ای به آن در کسب معرفت مطلق داده می شود: من در مقاله حاضر می خواهم این نوع افراطها را تعدیل و اصلاح کنم.

کندوکاو در مفهوم جوهر، خلاقیت و ادراک حسی ضمن مطالعات تطبیقی درباره ملاصدرا و سرشناسترین فیلسوفان انگلوساکسونی نشان داد که شهود عقلی، شالوده هر نوع ارزیابی معناداری از «ادراک حسی» و شهود عقلی، در سنت صدرایی و فلسفه ایده آلیسم کلاسیک آلمانی است. در مقاله حاضر می خواهم اثبات کنم که شهود عقلی، مفهومی اساسی برای معرفت شناسی و متافیزیک ایده آلیسم کلاسیک آلمانی است. انگیزه اصلی فیشته و شلینگ و هگل بررسی ماهیت شناسنده و نسبت وی با طبیعت و خدا بود.

پرسشهای اصلی من این است که مفهوم شهود عقلی چه فایده ای برای اسفار اربعه صدرا داشت و تا چه حد این مفهوم می تواند پایه و مبنایی برای برنامه ذهنیت نهایی مورد نظر ایده آلیستهای کلاسیک آلمانی فراهم سازد؟ مقاله ام سرانجام با این پرسش اساسی پایان می پذیرد که چرا شهود عقلی در فلسفه اسلامی، بویژه در آراء صدرا، بمثابه نقطه اوج این فلسفه، به شکوفایی رسیده است، اما در فلسفه اروپایی _ امریکایی جایگاه خود را بمنزله منبع معتبر معرفت از دست داده است؟

کلید واژه ها: شهود عقلی، ادراک حسی، ایده الیسم آلمانی، معرفت شناسی

نقدی بر جایگاه فلسفی مواد ثلاث

منیره پلنگی*

در منطق، مواد ثلاث، کیفیت نفس الامری سنجش نسبت محمول با موضوعند، خواه محمول «وجود» باشد یا هر مفهوم دیگر. آیا می توان برای مواد ثلاث در فلسفه نیز جایگاهی متمایز از جایگاه منطقی شان قائل شد؟ تا آنجا که بر این اساس تقسیم موجود بما هو موجود به واجب و ممکن را، بعنوان یکی از مسائل فلسفه ارائه کرد؟ یا آنکه تنها یکی از مباحث منطق به فلسفه انتقال یافته است، چنانکه اگر مسائل مثلاً قیاس شکل اول به فلسفه منتقل می شد؟ بزرگان فلسفه برای مواد ثلاث جایگاه فلسفی قائلند، گرچه در بیان نسبت آن با جایگاه منطقی مواد، اختلافهایی میان ایشان می توان یافت. اگر قرار باشد مواد ثلاث شأن فلسفی نیز داشته باشند باید بتوان آنها را بنحوی از احوال موجود بما هو موجود لحاظ کرد. یعنی موجود از حیث تحقق خارجی خود بتواند متصف به یکی از این صفات گردد. بر طبق این معیار بدیهی است ماده «امتناع» چندان موقعیتی در فلسفه نمی یابد، چنانکه بزرگان فلسفه (همچون ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا) در تقسیم موجود بما هو موجود به تقسیم دوشقی واجب و ممکن اکتفا کرده اند. آیا «امکان» بمعنایی که در مواد ثلاث اخذ می شود می تواند از احوال موجود بما هو موجود باشد؟ در این مقاله سعی بر این است که اثبات گردد این امر ناممکن است، هرچند «ضرورت» بنوعی می تواند برخوردار از شأن فلسفی باشد. این مدعا از ابعاد مختلفی قابل اثبات است: (۱) از منظر اصالت وجود؛ (۲) از منظر معنای دقیق وجوب و امکان؛ (۳) از حیث بررسی معقول اول یا ثانی بودن این مفاهیم؛ (۴) از منظر وحدت وجود؛ (۵) از منظر وحدت و عینیت وجود و ماهیت در عالم واقع؛ (۶) از منظر قاعده «واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و الحیثیات» و انتساب همه چیز به او؛ و (۷) از طریق بررسی تقاریر مختلف برهان صدیقین.

بدیهی است نتیجه اصلی بحث مورد تردید قرار گرفتن تقسیم معروف «موجود بما هو موجود» به واجب و ممکن است، هر چند نتایج دیگر نیز بر آن مترتب خواهد شد.

کلید واژه ها:

موجود بما هو موجود، مواد ثلاث، وجود و ماهیت، امکان و وجوب، معانی امکان، معانی ضرورت، معقول اول، معقول ثانی

مقایسه میان مبانی تأویل در نظر ملاصدرا و هرمنوتیک جدید

رضا سلیمان حشمت*

در میان حکمای مسلمان صدرالمتألهین باقتضای مسلک و مشرب تلفیقش در علوم عقلی بیش از اسلاف خود به تفسیر قرآن و شرح احادیث پرداخته و بتفصیل نیز در باب تأویل سخن گفته است. مبانی تأویل و ملاک تحقیق در متشابهات قرآن و حدیث در نظر ملاصدرا همانا تشابه و تماثل (analogy) و بر این وجه تطابق و تناسب عوالم است. تشابه و تماثل همچون تشابه اشکال و تناسب اجزاء متناظر اشکال متشابه در هندسه و تناسب اعداد و تصاویر در علم حساب در مورد ظاهر و باطن قرآن و حدیث مصداق دارد همینطور است در مورد ظاهر و باطن و مراتب عالم؛ بگونه ای که حقایق این دو یعنی کتاب تکوینی و کلام الهی یا کتاب تدوینی با یکدیگر مطابقت به این معنا که نسبت میان ظاهر و باطن معانی قرآنی و روایی با همان نسبت میان مراتب عالم آفاقی از عقول عرضی و موجودات برزخی و مادی از یکسو و مراتب عالم انفسی از عقل و خیال و حس از سوی دیگر مطابقت دارد. بر این وجه در حقیقت این سه ساحت با یکدیگر مطابقتند.

غزالی طوسی، معنای تماثل در فهم و تأویل آیات و روایات را در اثر اشراقی مهم خویش مشکاة الانوار بخوبی توضیح داده است بعنوان مثال وی با نقل حدیث نبوی «لا یدخل الملائكة بیتاً فیه کلب» بیان می کند که می توان ضمن حفظ معنای ظاهری آن از صورت کلب به معنای درونی آن یعنی درندگی و گزندگی و از صورت بیت به معنای باطنی آن یعنی خانه دل عبور نمود و بدینسان معنای باطنی و تأویلی حدیث آشکار می شود یعنی همچنانکه حفظ خانه از سگ لازم است به طریق اولی حفظ خانه دل از درندگی و غلبه خشم ضروری است. غزالی از این معنا به تمثیل و اعتبار تعبیر و ملاصدرا در تأویل به پیروی و تأسی از وی تصریح کرده است. صدرالدین محمد شیرازی در عباراتی که تأثیر ابن عربی در آن آشکار است می نویسد که هر آنچه در این عالم است مثالها و قوالی برای عالم آخرت است و آنچه در آخرت است بنوبه خود مثل و شبیه حقایق و اعیان ثابت است که مظاهر اسماء الله اند و خداوند هیچ چیز را در دو عالم خلق نکرده مگر آنکه برای آن مثال و نمونه ای در عالم انسان قرار داده است.

چنانکه ملاحظه شد این مبنا در تأویل با تطابق و تناظر عالم کبیر و عالم صغیر که قول حکما و فلاسفه یونان بوده و حکمای مسلمان و هرمنوتهای مسیحی، آن را از ایشان بازگرفته و تلقی به قبول کرده اند قرین و ملازم است. تناسب و تناظر و بتعبیر شمس الدین آملی موازنه میان این دو عالم از یکسو و تطبیق آن با کلام الهی از سوی دیگر صورت دیگری است از قول به سازگاری و توفیق میان عقل و نقل.

اما در دوره جدید چنانکه می دانیم تناظر آدم و عالم و مطابقت ماهیات در وعاء خارج و ذهن (و علم الهی) بهم خورد هر چند صورتهایی جدیدی از آن را در قول به هماهنگی پیشین بنیاد لایب نیتز و در قول به توازی صفات فکر و امتداد در فلسفه اسپینوزا می توان یافت لیکن از آنجا که آدمی به موضوع شناسایی (subject) و متصرف در عالم و عالم به نقشی در آگاهی و ذهن آدمی بدل شد و قول به مطابقت و وجود ذهنی منتفی شد و از سوی دیگر حجیت کلیسا و تقدس کتاب نیز از میان رفت بنابراین تأویل نوی ضرورت یافت و نیز بحثهای فلسفه دین رونق گرفت.

باری، تأویل کتاب مقدس در میان فرقه های مذهب پروتستان با تکیه بر نوعی مذهب اصالت ایمان براساس فهم شخصی و دریافتهای مقطعی و حتی بهره بردارانه، وضعیت نابسامان و آشفته ای پدید آورد. (fideism) بالاخره در قرن نوزدهم علم هرمنوتیک توسط شلایرماخر تأسیس شد. دیلتای بدرستی شلایرماخر را کانت هرمنوتیک لقب داد در اینحال خود متن بسان ذوات معقول کانت، حقیقتی ناشناختنی و تمثالات آن در آگاهی و ذهن آدمی، متأثر از عنصر موضوع شناسایی، بشری و نامقدس تلقی گردید. تأویل در دوره جدید از تأویل متون مقدس و دینی به هرگونه متن و سپس به همه چیز، یعنی جمیع ادراکات و تمثالات آدمی گسترش یافت؛ چندانکه این فراشد به پیدایی هرمنوتیک عام مؤدی شد. هیدگر نیز در چنین اوضاع و شرایطی از پدیدار شناسی و تحلیل آگزیستانسیل وجود حاضر (Dasein) آغاز کرد وی در غیاب تماثل از ظهور حق در زمان و تاریخ و قیام صدوری تاریخ به حق سخن بمیان آورد که این خود اساسی است برای هرمنوتیک عام.

شاگرد وی گادامر نیز از اتصال و جوش خوردن افقی (fusion of horizons) یعنی افقهای متن و فهم مفسر و حذف مراد مؤلف یا قائل در تاویل سخن گفت. پیداست این وجهه نظر البته بازگشتی تمام به معنای سنتی تاویل نیست در عین حال در این نظرگاه از آنجا که آدمی یا وجود حاضر آئینه هستی متعال و واسطه میان او و موجودات و کثرت واقع تلقی می شود تاویل براساس اصول تجدد نیز منتفی است حتی چنانکه برخی شارحان هیدگر تفکر معنوی وی را در انجام کار و پایان راه به اولیای دین مسیح نزدیکتر دانسته اند تا به متفکران دوره جدید.

کلید واژه ها:

تاویل، تشابه و تمایل، کتاب تکوینی، کتاب تدوینی، وجود حاضر، هرمنوتیک

حرکت جوهری ملاصدرا و دیالکتیک هگل

مهدی امین رضوی *

مفهوم حرکت یکی از مفاهیم کلیدی در فلسفه ملاصدرا و هگل است. در فلسفه ملاصدرا، حرکت درونی جوهر، مسبب حرکت تکاملی بسوی کمال است و در فلسفه هگل، مشیت الهی مستقیماً در دستیابی به چنین کمالی، دخالت دارد. در مقاله حاضر، وجوه تشابه و تفاوت میان نظریه حرکت جوهری ملاصدرا و مفهوم دیالکتیک هگل را بررسی خواهیم کرد. اهمیت ویژه بحث، در تفاوت نوع سبب سازانگاری فلسفی است که هر دو فیلسوف، در تبیین حرکت درونی موجودات بسوی کمال بر آن تکیه می کنند.

کلید واژه ها: حرکت جوهری، کمال، دیالکتیک، سبب سازانگاری

صدرا و وایتهد

شباهت در عین بی شباهتی

یوسف شاقول*

در دهه های اخیر با عنایت به فراهم شدن زمینه آشنایی متفکرین غربی با فلسفه اسلامی بویژه حکمت متعالیه و آشنا شدن متفکرین مسلمان ایرانی با فلسفه های غربی، ابعاد مختلف اندیشه های فلسفی ملاصدرا، موضوع مطالعه تطبیقی قرار گرفته است. بررسی تطبیقی جنبه های گوناگون اندیشه های این فیلسوف در کنار پاره ای از آموزه های فلاسفه ای چون افلوپین، کانت و هگل، بخش قابل ملاحظه ای از ادبیات فلسفی کشورمان را بخود اختصاص داده است.

در همین راستا در سالهای اخیر شباهت فراوان میان آموزه های مابعدالطبیعی وایتهد و پاره ای از اندیشه های فلسفی صدرا مورد توجه اندیشمندان داخل و خارج کشور واقع شده و برای ایشان دستمایه خوبی برای سامان دادن مطالعات تطبیقی فراهم آورده است. مقاله حاضر بر آن است تا با بررسی زمینه ها و پیش فرضهای موجود در تفکر این دو فیلسوف، با رویکردی متفاوت به بازنگری در نسبت میان ایشان پردازد؛ با این فرض که برغم وجود شباهتهای فراوان میان این دو متفکر بزرگ، اختلاف اساسی در خاستگاه پیش فرضها و مبانی ایشان اجازه نمی دهد که براحتی این شباهتهای ظاهری را حاکی از نسبتی عمیقتر میان اندیشه های این دو فیلسوف قلمداد کرد.

کلید واژه ها: مابعدالطبیعه، حرکت، ارگانیسم، پویش

بسوی نظریه پردازی در باب روانشناسی اجتماعی ملاصدرا

حسن شهپری*

مسائل سنتی فلسفی و دینی جزء لاینفک بحث و گفتگو در باب معنا، هدف زندگی و زندگی اجتماعی است. روانشناسی و جامعه‌شناسی، این دو رهیافت علمی اجتماعی جدید، ریشه در مباحث فلسفی داشته و در حالیکه بتدریج از قلمرو مسائل فلسفی و دینی دور می‌شود به مسائل مشابهی در حوزه فلسفی و دینی می‌پردازد که امروزه از دیدگاه‌های علمی ناپسندارانه اجتماعی بشمار می‌رود. با این همه، در حوزه جامعه‌شناسی، تاریخ و روانشناسی، تلاش ابن‌خلدون برای درک رفتار انسان بشیوه نظری بسیار چشمگیر بوده است. شیوه‌ای که ملاصدرا آن را براساس الگوی روانشناسی سنتی خود بنا می‌کند. اما در اینجا یک حلقه مفقوده میان رشته‌ای بچشم می‌خورد. اگر ملاصدرا و ابن‌خلدون را بمنزله پدران و بنیانگذاران علم جامعه‌شناسی و روانشناسی بینگاریم، پس لازم است که این دو مقوله بشکل روانشناسی اجتماعی در نظام آموزشی اسلامی با یکدیگر تلفیق گردند. بهمین ترتیب، از نظر فرهنگی گفتگوی میان رشته‌ای بین مذهب، سنت‌های کلامی و علوم در دنیای غرب بسیار ضرورت پیدا می‌کند. چگونه می‌توانیم از روانشناسی فلسفی ملاصدرا برای شروع ارتباطات میان رشته‌ای استفاده کنیم؟ با توجه به دیدگاه‌های ملاصدرا و ابن‌خلدون، چه مفاهیم عمده‌ای ما را در درک ارتباط بین جامعه‌شناسی و روانشناسی یاری می‌کند؟ آیا ما هم باید مانند دورکیم صرفاً از روانشناسی دین و جامعه‌شناسی دین آغاز کنیم؟ آیا مفاهیم قوس صعودی و نزولی بتعبیر صدرایی می‌توانند در مورد نظریه‌های جامعه‌شناختی جنبش‌های اجتماعی بکار روند؟ آیا می‌توان بار دیگر همان نظم‌ی را باب کرد که کارکردگرایان ساختاری بر آن تأکید دارند؟ از دیدگاه ما نظریه حرکت جوهری و مفهوم فطرت زمینه‌ای برای ما فراهم می‌سازند که شکاف میان جامعه‌شناسی و روانشناسی را پر می‌کند و بدینسان کتاب *اسفار صدرا* را برای شمار بیشتری از اندیشمندان و خوانندگان قابل فهم می‌سازد. با وجود این، آنچه که شخص می‌تواند انتظار داشته باشد انتخاب و دست‌چین آن دسته از شاکله‌های مفهومی روانشناسی صدراست که می‌تواند راه را برای نظریه‌پردازی هموار سازند و دریچه‌ای باز کند بسوی گفتمان علوم اجتماعی که در برگیرنده پیوند جامعه‌شناختی و روانشناسی باشد. این مقاله تلاش می‌کند تا در وهله اول نظریه تلفیق رشته‌ها (تفکیک زدایی رشته‌ها) را در پرتو آراء ملاصدرا بررسی کند و در وهله دوم تلفیق رشته‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی را برحسب مشابهت‌های موجود میان حوزه‌های مطالعاتی در دانشگاه‌های ایران مطرح نماید.

کلید واژه‌ها:

روانشناسی اجتماعی، روانشناسی سنتی، قوس صعود، قوس نزول، حرکت جوهری

مقایسه معرفت‌شناسی ملاصدرا و ابن سینا

یوسف نوظهور*

در میان عرصه‌های مختلف اندیشه فلسفی، معرفت‌شناسی از جایگاه ممتازی برخوردار است. معرفت‌شناسی را می‌توان بحث از امکان، ماهیت و منابع شناسایی و نیز تعیین حدود و ثغور آن دانست. روشن است که بدون آگاهی از معرفت‌شناسی یک فیلسوف، نمی‌توان مبانی و روش فلسفی او را شناخت و بر ابعاد و زوایای مختلف اندیشه او واقف گشت. از سوی دیگر، وقتی از این نظر به جستجو در اندیشه‌های فیلسوفان مسلمان می‌پردازیم هرگز یک مجموعه منقح و مستقلى را در خصوص معرفت‌شناسی نمی‌یابیم. فیلسوفان مسلمان باقتضای مباحث مختلف و با پیروی از سنت زمانه خویش در این مبحث نیز وارد شده و آراء خویش را مطرح، و نظریات رقیب را نقد کرده‌اند. حال اگر بخواهیم آراء این بزرگان را در قالبی نوین و امروزی از نو سازماندهی و طرح نماییم و بویژه آنها را برای نسل جدید فهمپذیر سازیم چاره‌ای جز این نداریم که از منظری انتقادی و با طبقه‌بندی تعریف شده و جدیدی بسراغ آنها رفته و به معرفی شان بپردازیم. بتردید در افق فلسفه اسلامی، ابن سینا و ملاصدرا همچون دو ستاره درخشان پرتو افشانی و خودنمایی می‌کنند. در این مقاله سعی نگارنده بر این است که در محورهای ذیل، آراء معرفت‌شناختی این دو بزرگ را با یکدیگر مقایسه کند:

حقیقت‌شناخت از نظر شیخ‌الرئیس و صدرالمتألهین

منابع شناسایی از نظر شیخ‌الرئیس و صدرالمتألهین

رابطه منطق و شناخت از نظر شیخ‌الرئیس و صدرالمتألهین

نقش ذهن در شناسایی از نظر شیخ‌الرئیس و صدرالمتألهین

شناخت فلسفی و معرفت‌و حیانی از نظر شیخ‌الرئیس و صدرالمتألهین

البته علاقه فیلسوفان مسلمان به بحث معرفت علاوه بر جنبه منطقی، روانشناختی، بلحاظ اخلاقی نیز قابل توجه است؛ زیرا تقریباً همه آنها متفق القول هستند که تنها راه نیل به سعادت _ که غایت فطری انسان است _ عبارت از شناخت و معرفت است. فلاسفه مسلمان امکان شناسایی را مفروض گرفته‌اند و بحث آنها بیشتر معطوف به ماهیت و منابع شناسایی است. از نظر آنها شناخت عبارت است از دریافت صورت مجرد حقایق و ذوات اشیاء توسط عقل. در این میان بحث عقل و ارتباط آن با عقل فعال و چگونگی کسب معرفت حقیقی در نزد ابن سینا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. ملاصدرا عقل فعال ابن سینا را با علم حضوری شیخ اشراق تلفیق کرده و براساس اصول حکمت متعالیه خویش تعریفی جدید از ماهیت شناسایی ارائه نموده است، بطوریکه می‌توان گفت: اتحاد عاقل و معقول و یگانگی هستی و معرفت، اساس معرفت‌شناسایی ملاصدراست. در اندیشه صدرالمتألهین، چون حرکت جوهری نیز در دل هستی قرار گرفته، لذا تکامل معرفت هم بر اساس آن توجیه پذیر گشته است.

در نگارش این مقاله علاوه بر آثاری که در باب حکمت متعالیه و فلسفه مشا منتشر گردیده به متن رسالات و مقالات این دو حکیم نیز مراجعه شده است.

کلید واژه‌ها:

معرفت‌شناسی، منطق، ذهن، معرفت‌و حیانی، اتحاد عاقل و معقول، حرکت جوهری

جایگاه نظریه «مشتق» در منازعات فیلسوفان مسلمان

رضا اکبری*

شکی نیست که زبان در حل و فصل منازعات فلسفی نقشی بسیار کلیدی برعهده دارد. این نقش به حدی است که عده ای از فیلسوفان همچون ویتگنشتاین، هرگونه مسئله فلسفی را برآمده از کج فهمی زبانی تلقی می کنند. نگاه جدید به زبان که با فرگه به صورت جدی آغاز شد این امر را برای فیلسوفان بصورت آشکارتری بتصویر کشید که نوع تحلیل زبان بر نگاه فیلسوفان به مسائل فلسفی بسیار اثر گذار است. نمونه هایی از تحلیلهای زبان شناختی را نزد برخی فیلسوفان مسلمان جهت اثبات یک نظریه یا ابطال یک نظریه یا فهم دقیقتر یک نظریه شاهدیم. یکی از مهمترین موارد، الفاظ مشتق است که نوع تحلیل زبان شناختی فیلسوفان مسلمان از آنها تأثیر فراوانی در جهتگیریهای فلسفی آنان داشته است. نظریاتی همچون اصالت وجود، اصالت ماهیت و وحدت وجود نزد اندیشمندانی همچون سهروردی، ملاصدرا، دوانی و دشتکی با نظریات این فیلسوفان در باب الفاظ مشتق ارتباط بسیار وثیقی دارد. در این مقاله، سعی شده است که این ارتباط بخوبی نمایش داده شود تا اهمیت نظریه مشتق در پیدایش و حل و فصل نزاعهای فلسفی آشکار گردد.

کلید واژه ها:

الفاظ مشتق، زبان، تحلیل زبان شناختی، منازعات فلسفی

رابطه نفس و بدن از دیدگاه ملاصدرا

*تیمه پروین پیروانی

تقریباً یک قرن پیش، سر ویلیام اوسلر، استاد طب در دانشگاه هاپکینز در بالتیمور و استاد دانشگاه آکسفورد، نوشت: «تصوری که بیماران مسلول از سل در سردارند از خود بیماری سل در قفسه سینه آنها، نگران کننده تر است.» کسانی که افسرده، دارای فشار روحی یا داغدارند آسانتر از کسانی که خشنود و راضیند، بیمار می شوند. واکنشها به رابطه نفس و بدن و واکنشها به آسیب دیدگی یا بیماری گاهی بهمان اندازه ای که به درمان طبی بستگی دارد به درمان نفس نیز وابسته است. اوسلر بیچون و چرا می خواست از سلطه نفس بر بدن سخن بگوید. داستانها و افسانه های بیشماری درباره ظرفیت و استعداد ذهنی و نفسانی ما در خصوص غلبه بر درد و ترس و حتی غده های مرگبار وجود دارد. برعکس اشتغال ذهن به بیماری و دل نگرانی از آن، می تواند یک شخص سالم را واقعاً بیمار کند.

چنین ملاحظاتی نیز در روانشناسی فلسفی ملاصدرا درباره رابطه نفس و بدن یافت می شود. برای نمونه او نوشته است: «یک شخص با تخیل قوی درباره چیزی زشت و زننده می تواند مزاج بدنی خود را نیز دگرگون سازد؛ چنانکه اندیشیدن به موضوعی جنسی موجب عرق کردن و هیجان می شود و اندیشیدن به سرما موجب احساس سرما می شود. اگر شخص بیماری، تصور خود از بیماری، را تقویت کند گاهی می تواند سلامت خود را دوباره بدست آورد. اگر سالم باشد ولی تصورش از بیماری را تقویت کند، بیمار می گردد (مبدأ و معاد، ص ۴۸۰-۴۸۳).

رابطه نفس و بدن، ظاهراً، بسیاری از فیلسوفان و اخیراً روانشناسان را دچار سردرگمی کرده است؛ چون تصور اینکه چگونه موجودی غیر مادی و غیر مکانی مانند نفس می تواند با موجودی مادی و نامتفکر مانند بدن رابطه علی متقابل داشته باشد، بسیار دشوار است. تبیینهای متعددی در این باره عرضه شده است. من در مقاله حاضر باختصار درباره تصور صدرا از نفس (ذهن) و بدن و مراتب آنها و درباره ارتباط میان این دو بحث خواهم کرد. رابطه نفس با بدن موضوعی در خور توجه در تاریخ روانشناسی فلسفی اسلامی است و به بررسی بیشتری از آنچه تاکنون در این باره انجام گرفته است، نیاز دارد. هدف من در این مقاله، نخست این است که اثبات کنم نفس و بدن از دیدگاه ملاصدرا، برخلاف دیدگاه معاصرش دکارت، دو جوهر متفاوت نیستند بلکه یک جوهر دارای مراتب مختلفند. بنابراین، رابطه نفس و بدن از دیدگاه صدرا بر خلاف تصویر مشهوری که در فلسفه غرب از جمله در اندیشه های دکارت ترسیم شده است، یک رابطه دوگانه نیست. سپس می خواهم همکنشی میان نفس و بدن را از دیدگاه صدرا و نیز تأثیر نفس قوی را، نه فقط بر بدن متعلق بخود، بلکه بر امور بیرون از بدن نیز نشان دهم.

کلید واژه ها:

نفس، بدن، رابطه علی، روانشناسی، دکارت

دیدگاه ابن رشد و ملاصدرا دربارهٔ حقیقت وجود بررسی تطبیقی وجودشناسی خردگرا و وجودشناسی شهودی

آلب ارسلان آچیک گنج*

مکتب غربی قرطبه و مکتب شرقی اصفهان بعنوان دو مکتب بزرگ فلسفه، بیانگر وجودشناسی‌هایی در فلسفه اسلامی است که نه تنها در تاریخ فلسفه اسلامی، بلکه عموماً در تاریخ فلسفه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وجود نظریه‌های متفاوت در هر دو سنت، مقایسهٔ عمومی این دو مکتب را بس دشوار ساخته است. از اینرو، ما بیشتر می‌کوشیم تا نظریات ابن رشد و ملاصدرا را بمنزله برجسته‌ترین فیلسوفان این دو مکتب، بررسی کنیم. البته ارزیابی تطبیقی وجودشناسی‌های این دو فیلسوف مجال فراوانی می‌طلبد. بنابراین، در این مقاله بحث را بصورت اجمالی بیان می‌کنیم. هر دو وجودشناسی را از منظر معرفت‌شناسی بررسی و در پایان ارزیابی خواهیم کرد ظاهراً نیاز داریم که شرحی منظم از خطوط اصلی این دو وجودشناسی ارائه دهیم و چون این مهم هنوز انجام نشده است، تنها با تکیه به ابعاد ویژه‌ای از این وجودشناسی‌ها بحث را پیش می‌بریم. اگر از منظر معرفت‌شناسی بنگریم، باید بر حقیقت وجود بالنسبه به درک ذهنی بشر تأکید کنیم. ابن رشد معتقد است که وجود آن حقیقتی است که عقل می‌تواند آن را درک کند. از دیدگاه ملاصدرا چنین چیزی ممکن نیست؛ زیرا «وجود» تنها از طریق شهود درک می‌شود. اما در اینجا باید پرسیم چه نوع شهودی وجود را درک می‌کند؟ در مقاله حاضر برآنیم تا به سؤالات و مشکلات ناشی از رویکردهای این دو فیلسوف بپردازیم. رویکرد معرفت‌شناختی ابن رشد را می‌توانیم وجودشناسی عقلانی، و رویکرد معرفت‌شناختی ملاصدرا را می‌توانیم «وجودشناسی شهودی» بنامیم. در این دو رویکرد باید درباره حقیقت وجود و تناسب آن برای شناخت عقلی بحث کنیم؛ بعبارت دیگر، وجودشناسی عقلی ابن رشد و وجودشناسی شهودی ملاصدرا را بررسی خواهیم کرد. بنابراین، به دو مسئله عمده در دو مکتب فکری قرطبه و اصفهان خواهیم پرداخت: (۱) ماهیت معرفت‌شناختی وجود؛ (۲) ادراک یا شناخت وجود.

کلید واژه‌ها:

وجودشناسی، حقیقت وجود، وجودشناسی عقلی، وجودشناسی شهودی

مطالعه تطبیقی میان ملاصدرا و دکارت

عبدالحسین خسروپناه

صدرالدین محمد شیرازی بعنوان مؤسس حکمت متعالیه از شخصیت‌های حکمی حکیمان متأخر مسلمان است که شناخت وی از زوایای گوناگون، چشم انداز نوینی به آدمی می بخشد.

مطالعه آراء اختصاصی و ویژه ملاصدرا یکی از راههای معرفت به حکمت متعالیه است. راه و روش دیگر درک این حکمت، مقایسه تطبیقی آراء حکیم متأله صدرالدین با آراء دیگر حکیمان بویژه فیلسوفان مغرب زمین است. نگارنده در این مقاله درصدد مطالعه تطبیقی میان آراء اختصاصی صدرالمآلهین و آراء اختصاصی رنه دکارت فیلسوف و معاصر فرانسوی قرن هفدهم میلادی است. علت گزینش دکارت بجهت همعصر بودن وی با ملاصدرا است علاوه بر اینکه نوآوری هردو بزرگوار می تواند انگیزه مطالعه تطبیقی این دو حکم را افزایش دهد.

نوآوریهای دکارت در معرفت شناسی، روش شناسی، خداشناسی، انسانشناسی، طبیعت شناسی و اخلاقشناسی هویدا و آشکار است همچنانکه نوآوریهای ملاصدرا در عرصه های هستی شناسی، علم شناسی، انسان شناسی و خداشناسی بیان می گردد.

کلید واژه ها:

معرفت شناسی، هستی شناسی، خداشناسی، انسان شناسی، ملاصدرا، دکارت

بررسی و تحلیل مفهوم «حقیقت» در اندیشه ملاصدرا و هیدگر

محمد بید هندی*

تلقی رایج و سنتی از «حقیقت» این است که حقیقت را توافق (= مطابقت) میان معنای ذهنی و امر واقع در عالم خارج دانسته اند؛ بگونه‌ای که معنای ذهنی (تصور یا تصدیق) از آن امر واقع حکایت می‌کند. این معنای حقیقت از ارسطو آغاز شده و در فلسفه اسلامی نیز راه یافته و مورد قبول بسیاری از فیلسوفان قرار گرفته است. علاوه بر تلقی رایج از «حقیقت» نظرگاه‌های دیگری نیز از جمله نظریه سازگاری و تلقی پراگماتیستی نیز بعدها مطرح گردید که در تمام این موارد «حقیقت» وصف قضیه قلمداد شده است. نگارنده در این مقاله، ضمن تبیین نظرگاه ملاصدرا و هیدگر درباره مفهوم «حقیقت» توضیح می‌دهد که چگونه این دو فیلسوف معنای ارسطویی «حقیقت» را ناکافی تلقی نموده و بمعنای مورد نظر یونانیان قبل از ارسطو توجه نموده اند؛ چه حقیقت در نظر آن متفکران در ساحت علم حضوری و بمعنای کشف وجود و مراتب آن تعریف شده است. در هستی‌شناسی مورد نظر ملاصدرا و هیدگر، حقیقت بدان معنا که وصف قضیه یا حکم باشد، مورد نقد و انتقاد قرار گرفته و در عین حال مورد نفی نیز قرار نگرفته است. به تعبیر دیگر در این نگاه «حقیقت» بمعنای رایج، مرتبه‌ای از «حقیقت» و نه همه آن، قلمداد گردیده که از آن به «صدق» یا «حقیقت منطقی» نیز یاد شده است.

کلید واژه‌ها:

تفسیر، تأویل، ظاهر، باطن، قرآن و سنت

تأله بمتابه حکمت عملی از دیدگاه ملاصدرا

سجاد رضوی*

مطالعه دانشگاهی درباره فلسفه اسلامی و بحثهای پیرامون آن و بویژه مسائل فرا فلسفی درباره مفهوم فلسفه و معنای اسلامی بودن آن در سنت اسلام، گاهی چنان سخت است که بآسانی نمی توان از آن بیرون آمد. این معضل حاکی از لزوم تلاش جدی برای تحلیل و بررسی نوع متن و ساختار آثار مکتوبی است که به فلسفه اسلامی بطور عام یا حوزه ای خاص مانند فلسفه اخلاق تعلق دارند. من در مقاله حاضر به بررسی مفهوم فلسفه اسلامی می پردازم؛ اما نمی خواهم استدلالهای موجود درباره هلینیسم یا عقل و وحی را بازگویی کنم، بلکه می خواهم به الگوی ویژه ای از فلسفه توجه کنم که به فهم پیامدهای اخلاقی آن کمک کند. این الگو عمدتاً افلاطونی است؛ یعنی الگوی روی آوری به فلسفه چونان تلاش برای «خداگونه» شدن که من آن را تأله می نامم؛ یعنی رسیدن به مقام فیلسوفی و دستیابی به بینش و بصیرتی در مشاهده اشیاء کما هو حقّه و نیز اکتساب ارزشهای والای اخلاقی مانند عدالت و صداقت و کمال. بنابراین، فلسفه ورزی و آموختن گفتمان فلسفی از نتایج حکمت عملی است.

من نقش این الگوی فلسفی را در تعلیم و تربیت فیلسوف عهد صفویه، ملاصدرای شیرازی بررسی خواهم کرد. او در پی همان هدف افلاطونی در فلسفه، یعنی خداگونه شدن یا تشبه به الله است و می کوشد آن را با مفهوم تخلّق به اخلاق الله در اخلاق عرفانی سازگار کند. ملاصدرا به حکمتی که از نظر وی همان خیر قرآنی است علاقه دارد. او مفهوم فرافلسفه و فلسفه ورزی را در مفهوم میل افلاطونی به تأله – به همان معنایی که در اخلاق عرفانی بکار می رود، یعنی تشبه به اوصاف الهی – و میل به فهم و اکتساب حکمت توأم با وحی اسلامی با یکدیگر ترکیب می کند.

پرسش مهمی که به آن خواهم پرداخت این است که آیا یک فیلسوف صدرایی می تواند خداگونه شود. این پرسش در سنت اسلامی ظاهراً مشکل ساز است، اما با توجه به بحثهای مابعدالطبیعی و تفاوت نحوه های آرایش و ظهور ماهیت الهی، چندان مشکل ساز نیست. از دیدگاه صدرا، حکیم کامل بواقع می تواند طریق معنوی و عقل خویش را مهار سازد و فضایل و اوصاف خداوندی را آشکار سازد و واقعیت نهفته در جهان را کما هو حقّه، مشاهده کند و حکمتی را عرضه کند که بگفته قرآن از فضل و موهبت الهی است.

کلید واژه ها:

تأله، فلسفه اسلامی، حکمت عملی، اخلاق صوفیانه

ادراکات نفس از منظر ملاصدرا و ابن عربی

و تطبیق این دو نظریه

سید حسین واعظی*

انسان مرکب از نهان و آشکار «نفس و بدن» است، نفس که همان جان آدمی است، گوهری ربانی و سری سبحانی و لطیفه ای ملکوتی و شعله ای لاهوتی و کلمه ای روحانی و خلقی الهی است که خدا آن را با اشاره «کن» و با کلمات خویش هستی بخشیده است. نوع انسانی در اول تکون ناقص و محصول مواد و عناصر بوده که بموجب هبوط آن در حد سایر اعیان مادی نازل شده است ولی بحسب نوع خود، خاصیت ترقی به مقامات عالیه و خلاصی از شرّ مواد و نهایتاً وصول به مبدأ اول را داراست.

حکمت الهی اقتضاء ندارد که انسان را با این استعداد خاص که قادر به درک حقایق کلیه و وصول به معارف الهی و تجرید از محسوسات مادی و خلاصی از قیود شهوی و غضبی است، مهمل گذاشته و در مرتبه سایر حیوانات رها کند و لذا جهت هدایت و تعلیم و تأدیب او ابزار و وسائط درونی و بیرونی فراوان قرار داده است.

آنچه در این مقوله باختصار در صدد بیان آن هستیم ادراکات مختلف نفس در مسیر هبوط و صعود از دیدگاه دو عالم ربّانی، ملاصدرا و ابن عربی است، که طی چند قسمت تحت عنوانهای زیر بیان گردیده است:

- حرکت‌های ارادی و طبیعی نفس - کیفیت ادراکات نفس در مراتب مختلف - مراتب ادراکات نفس - کیفیت حصول تعقلات کثیره در یک زمان برای نفس - ادراکات مستور و مشهود - طاعات و معاصی، عوامل مؤثر در نفس و قلب - انسان عقلی در عین وحدت، کثرت دارد. - علم نفس به خود و افعال خود - مراتب عالی ادراکی نفس (وحی - الهام - استبصار) - کیفیت اخذ وحی - کیفیت حصول خواطر و انواع آن - کیفیت ایجاد صورتهای توسط نفس.

کلید واژه ها: ادراکات نفس، وحی، خواطر نفسانی، انسان عقلی

بررسی تطبیقی نفس متعالی از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا

بدیع الرحمان*

نفس از دیدگاه ابن سینا جوهری مستقل و متعالی است. ماهیت متعالی نفس بطور اسرار آمیزی به عقل فعال ربط داده شده است. نفس جوهر است، نه صورت بدن که از طریق این رابطه اسرار آمیز ذاتاً با بدن اتصال دارد. نفس، غیر جسمانی و بنابراین جوهری بسیط است و بهمین سبب تباهی ناپذیر و جاویدان و متعالی است. ابن سینا بگونه ای منحصر به فرد نشان داده است که نفس در مرتبه متعالی، یک موجود روحانی صرف است که هدفش اتحاد با خداوند قادر متعال است. ملاصدرا نیز نفس را واقعیتهای شخصی و منفرد می داند که نخست بمنزله بدن جلوه می کند و سرانجام به نفس انسانی تبدیل می شود و با طی مراحل بسیاری از تکامل خویش، به مرحله ای روحانی و جاویدان می رسد. ویژگی دیدگاه صدرا این است که نفس را با معنای خاص قرآنی یکسان می گیرد و می گوید در میان مراتب هفتگانه وجود نفس انسانی، مرتبه اخفی و پنهان آن با الله اتحاد کامل دارد. صدرا این مرتبه از نفس را مرتبه متعالی می داند و معتقد است نفس در آخرین مرتبه از قوه عملی در خداوند فنا می شود و سفر الی الحق و فی الحق و بالحق را آغاز می کند. بیگمان چنین دیدگاهی بدیع و نوظهور است. هدف ما در این مقاله بررسی جهات اختلاف و تشابه این دو دیدگاه و نوآوریهای هر کدام از آنهاست.

کلید واژه ها: نفس متعالی، جوهر مستقل، عقل فعال، بدن

ماهیت نفس از دیدگاه ملاصدرا و تفکر یونانیان باستان

ان. اچ. ام. ابوبکر*

فیلسوفان مسلمان از زمان کندی به مفهوم یونانی نفس توجه ویژه ای کردند؛ زیرا دریافته بودند که قرآن و حدیث آنقدر درباره نفس سخن نگفته اند که بتوانند براساس آنها نظریه مشخصی درباره نفس بیورانند. فیلسوفان یونان باستان آراء گوناگونی درباره ماهیت نفس و نسبت آن با عناصر سازنده جهان داشتند. ملاصدرا آراء مکاتب فلسفی گوناگون را در هم آمیخت و نظریه خویش را درباره نفس پروراند که عمدتاً از آموزه های نوافلاطونی متأثر بود. افزون بر این، از آراء اندیشمندان مسلمان قبل از خود و مفهوم قرآنی نفس نیز تأثیر پذیرفته بود؛ او نفس را در پرتو مبدأ بنیادین حرکت جوهری می فهمید که چونان مبدئی توانا و موجودی غیرزمانی و غیرمکانی، حرکت را در بدن انسان نهاد تا واسطه ای الهی میان نفس و ماده باشد. بنابراین، علت حرکت جوهری بیرون از ماده متحرک قرار دارد. به برکت این حرکت جوهری، نفس در سیر پیوسته خود بتدریج عروج می یابد تا به مرتبه وجود محض می رسد و ظاهراً بر اسرار آسمان و زمین دست می یابد.

هدف من در این مقاله بررسی تطبیقی برخی از جنبه های ماهیت نفس در آراء فلسفی ملاصدرا و یونانیان باستان است. بدین منظور، به بررسی قوت استدلالهای ملاصدرا در برابر ابزارهای فکری یونانیان باستان می پردازیم و نظریه نفس او را در پرتو تفسیرهای فلسفی جدید تجزیه و تحلیل می کنیم.

کلید واژه ها: نفس، حرکت جوهری، فلسفه یونان، بدن، مذهب نوافلاطونی

مقایسه معرفت‌شناسی صدرا و کانت

رسول برجسیان*

تطبیق دو معرفت‌شناسی متفاوت باید دارای وجهی باشد، و آن وجه چیزی به غیر از مبنایی نیست که یکی را راه به تعارضات می‌برد و دیگری را در حل آنها بسیار توانا می‌سازد.

معرفت‌شناسی کانت نقطه اوج دو آلیسم دکارتی است، جایی که معرفت، وجود را در مقابل خود می‌بیند و بین این دو نمی‌تواند رابطه‌ای درست برقرار کند.

هوسرل، هایدگر، فرگه، ویتگنشتاین و همه فیلسوفانی که در واقع بدنبال مشکلی که کانت در معرفت ایجاد کرده بود و آن نیز به دکارت می‌رسد - کوشش بسیار برای حل آن نمودند. هوسرل نقطه عطفی در تاریخ تفکر فلسفی بشمار می‌آید، زیرا مشکل کانت و دکارت را در جدایی معرفت از وجود تشخیص داد و با پدیدارشناسی خود سعی در پر کردن این شکاف نمود. هایدگر این مبنای را از استاد خود هوسرل می‌گیرد و مبنای یک متافیزیک را می‌گذارد که غفلت همه فلاسفه را از حقیقت وجود نشان دهد.

همه این فیلسوفان به نوعی بدنبال همان پر کردن شکاف دوآلیسم دکارتی بودند؛ اما در حکمت صدرا از آنجا که معرفت بدون وجود، امکان‌پذیر نمی‌باشد و در هیچ مرتبه‌ای از معرفت، معرفت خود را نمی‌تواند جدای از وجود ببیند از همان ابتدا معرفت بعنوان ذات اضافه‌ای مطرح می‌گردد که دیگر نمی‌توان چنین شکافی را که دکارت ایجاد کرده بود مشاهده کرد.

بحث صدرا در معرفت با توجه به مباحثی همچون اضافه اشراقیه، قیام صدوری معلوم به عالم، علم حضوری، تشکیک وجود، تمایز بین مفهوم وجود و حقیقت آن و اصالت وجود ما را به مبنایی خواهد رساند که می‌تواند به بسیاری از مشکلات معرفتی که در غرب بوجود آمده و این مسائل به تمام حوزه‌های معرفتی نیز سرایت کرده (بخصوص معرفت دینی یا فلسفه دین) - پاسخی شایسته دهد.

صدرا در *اسفار* و کتب دیگر خود از نوعی معناشناسی جدید در زبان خبر می‌دهد که در اینمورد فضل تقدم خود را بر همه تئوریسینهای معناشناسی موجه می‌سازد و نیز روشی را عنوان می‌کند که باز خود را بر شیوه‌های پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر مقدم می‌سازد.

او در *اسفار* نشان می‌دهد که اگر مبنای مشائی را بپذیرید، ناچار به نوعی از معنا در وجود اصطلاحات بکار برده شده در آن نظام فلسفی تن در خواهید داد (امروزه آن تلقی کهنه در مورد معانی الفاظ که الفاظ معانی خود را از الفاظ دیگر می‌گیرند بجهت وجود تسلسل، باطل می‌باشد. معانی الفاظ وابسته به پیش فرضهایی می‌باشند که در هر زبان برای مثال زبان علمی، زبان دینی بکار رفته است) و از آنجا نشان می‌دهد که هر کدام از این مبناها می‌تواند تشکیل نظامی فلسفی را دهد که با مشکلات وجودی و معرفتی در زمان خود دست و پنجه نرم کند، و اینکه آیا با آن مبنایی توانایی حل آن مسائل را پیدا خواهیم کرد یا نه؟ گزاره‌های مبنایی که صدرا در بحث خود از مکتبهای گوناگون مشخص می‌نماید برای ما هرمنوتیک هایدگر را تداعی می‌کند، که با آن دور هرمنوتیکی، با آن حوالتها و با آن رجوع به گذشته چگونه می‌توان معانی معقول هر نظام فلسفی را بدست آورد و در صدق و کذب آنها بدرستی قضاوت کرد.

صدرا پس از این کار مبنای خود را مشخص کرده و به بحث در مورد همان مسائل و مشکلات دیگر نظامهای فلسفی می‌پردازد، و در اینجاست که شما می‌توانید به حل منطقی مسائل معرفتی دست یابید.

بنده معتقد هستم که صدرا به همه امکانات مضمحل در فلسفه خود آگاهی نداشت، اما بخوبی توانست مبنایی تازه‌ای را ارائه دهد و راه جدیدی را پیش روی فلاسفه قرار دهد تا اینبار با مبنایی وی به مواجهه مسائل معرفتی و وجودی بپردازند.

همه فلسفه‌های بعد از صدرا بی‌تأثیر از او نبوده و به انحاء مختلف از او تأثیر پذیرفته‌اند. تأثیر او در همه حوزه‌های معرفتی مشهود می‌باشد. بخصوص زبان دینی که همه معناداری و تفسیر زبان دین براساس آن انجام می‌گیرد. (منظور از زبان دینی گزاره‌های کلامی است که موضوع آن خدا می‌باشد و منظور از زبان دین همه متون مقدس می‌باشد، مقصود من از زبان دینی نه زبان جدیدی باشد، بلکه منظور شیوه خاصی از بکار بردن زبان است که در حوزه معناشناسی و همچنین وجودشناسی می‌باشد که اهداف دینی را تعقیب می‌نماید.)

این مقاله بر آن است تا مبانی صدرا را در مورد تعارض سوم کانت بطور تطبیقی و همچنین مقایسه ای نشان دهد و باز بگونه ای تطبیقی تأثیرات این دو متفکر را بر حوزه های معرفتی بعد از خود بازگو نماید. اگرچه این مقاله شاید کمی مفصل بنظر برسد، ولی لازم دیدم که در بحث خود از ترجمه کتاب نقد عقل محض کانت به زبان انگلیسی در بعض جاها مطالبی را ذکر نمایم، تا مرتکب انحرافات معمول در اینگونه بحث ها نشوم.

کلید واژه ها:

معرفت شناسی صدرا، معرفت شناسی کانت، دوآلیسم دکارتی، وجود شناسی، معنا شناسی

تغییر و تعادل در آثار ابن عربی

سسیلیا توینج*

ابن عربی معتقد است که انسانهای برتر کسانی هستند که استقرار ندارند؛ زیرا خداوند را بشکل و صورت خاصی محدود نمی کنند. آنها نمی کوشند حق را با تصور خودشان از آن، سازگار کنند، بلکه دل‌های آنان چنان پیراسته و صیقل خورده است که حق را آنچه‌آن که هست باز می تابانند. خداوند خودش را در هر لحظه ای و با هر نفسی که بر می کشند و به شکلهای گوناگون بر دل‌هایشان آشکار می سازد و آنها هیچ وجهی از او را انکار نمی کنند، بلکه در کمال بندگی و نیازمندی و هم‌نوایی و با پیروی از فرامین خدا، وی را می ستایند. انسانهای کامل با همه اسماء اتحاد دارند و به حالت تعادل و متانت و توازن می رسند. آنها به اسم خاصی تمایل ندارند؛ بلکه آن را یکسره به اراده خداوند وامی گذارند و بر وفق و اقتضای دگرگونیهای پیوسته دل‌های خویش، عمل می کنند.

کلید واژه ها: تغییر، تعادل، انسانهای کامل، خدا

تحلیل وجودی ماده و صورت نزد ابن سینا،

شیخ اشراق و ملاصدرا

سهراب حقیقت قره قشلاقی

همچنانکه می دانیم در فلسفه اسلامی پنج جوهر داریم. ۱. عقل ۲. نفس ۳. جسم ۴. ماده ۵. صورت. هر یک از این جوهر تعریف شده است ولی آنچه که ما در این نوشتار می خواهیم درباره آن بحث کنیم دو جوهر ماده و صورت است. می خواهیم نظر سه فیلسوف مکتب‌ساز مسلمان، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا را در این باره بیان کنیم. گفته اند که ماده حیثیت قوه اجسام و صورت حیثیت فعلیت آنهاست. ماده بمعنی زمینه پیدایش موجود جدید و پذیرنده فعلیت آنها مورد قبول همه فیلسوفان است چنانکه مثلاً آب را ماده بخار یا خاک را ماده نبات و حیوان می نامند و همچنین موجودی را که ماده موجودی دیگر باشد ولی خودش از ماده قبلی پدید نیامده باشد یعنی صورت برای ماده دیگر نباشد باصطلاح دارای وجود ابداعی و بینای از علت مادی باشد ماده‌المواد یا هیولای اولی می خوانند. حال سوال این است که آیا این ماده جوهر فعلیت داری است که می توان آن را نوعی جوهر جسمانی دانست یا اینکه قوه محض و فاقد هرگونه فعلیتی است و ویژگی آن تنها پذیرش صورت جسمانی است؟ ارسطوئیان از ابن سینا، فارابی، میرداماد گرفته تا ملاصدرا طرفدار این هستند که ماده قوه محض و پذیرنده صور جسمانی است گرچه ملاصدرا از ماده گاهی به امر عدمی و در برخی موارد از آن به سایه یاد کرده که عقل برای موجودات جسمانی در نظر می گیرد ولی در کل آن را پذیرفته است ولی ظاهراً افرادی چون شیخ اشراق و خواجه نصیرالدین طوسی آن را انکار کرده اند.

کلید واژه ها: ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا، ماده، صورت

نوسازی اسلامی در غرب از چشم انداز صدرایی

مصطفی مالک*

در این مقاله، در پرتو نظریه حرکت جوهری و بویژه نظریه تشکیک وجود، یک الگوی معرفت شناختی اسلامی خصوصاً برای مسلمانان مغرب زمین مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اسلام در غرب با خطر بالفعل و تقریباً مرگ آفرینی رو بروست؛ هر چند این خطر، همچون خطری که اعراب مغرب (مراکش) با آن درگیرند، ناامید کننده نیست. تمدن مغرب بوسیله مسیحیت نابردبار مخدوش شد. امروزه «کیش نابردبار» عقلانیت (چارلز تایلور) در حال فرسایش فرهنگ نوپای اسلامی در غرب است. بنظر من اسلام می تواند از منابع خود نه فقط برای خنثی سازی چالش مدرنیته، بلکه برای آرام سازی «بحران» مدرنیته که بشریت را فرا گرفته است، بهره برداری کند.

تلاش تاریخی مسلمانان برای سازگار کردن مسائل وجودی با حکمت وحیانی (مبتنی بر بینشهای نو افلاطونی و مشائی و قرآنی) در اصول صدرایی که بر کثرت موجودات تأکید می کند، بی آنکه بر تعالی و وحدت خداوند خدشه ای وارد کند، به اوج خود می رسد. پارادایم صدرایی، اگر از آن پیروی شود، می تواند با طرحواره خردگرایانه دکارتی که معنای آزادی را فرسوده می سازد، به چالش برخیزد. در غرب، «شما آزادید که هر چه می خواهید انجام دهید، اما چیزی نیست که بخواهید آن را انجام دهید» (روبرت بله)؛ زیرا روشنگری، پیوندهای اخلاقی، اجتماعی و طبیعی عقلانیت را گسسته است. از نظر فضل الرحمان مفهوم صدرایی عقلانیت «اساساً شهودی» همانا «صورتی برتر و خلاقتر از عقل» است که استدلال بحثی و نظری را با تجربه ای که از روابط اجتماعی و محیطی بر می گیرد، تلفیق می کند. نظریه تشکیک ملاصدرا، جلوه جدیدی از هستی شناسی و اجتهاد اسلامی را آشکار می سازد. اما چون فیلسوفان غربی از هیوم تا کانت و از هوسرل تا هایدگر به بحث عقلانیت - اخلاق پرداخته اند، مسلمانان از این اجتهادی که علمای سنی بنحوا آن را از قرن دهم به بعد حرام دانسته اند، دور افتاده اند.

آیا علت چنین چیزی تا حدی این است که خردگرایی جدید دکارتی بطور کاملاً مستقیم با weltanschauung اسلامی درگیر نشده است؟ آیا مسئله جهانی شدن، این درگیری را بویژه در غرب که اسلام با مدرنیته شاخ به شاخ شده است، تسریع کرده است؟ برای اینکه موقعیت فرهنگی اسلامی در مغرب زمین تاب بیاورد و تداوم یابد، مسلمانان باید الگویی معرفت شناختی ارائه دهند که اصول اساسی اسلامی (مانند توحید و عدل و امت) در آن بتواند از حمله بی امان مدرنیته در امان بماند. کشف چنین الگویی که مبتنی بر نظریه امکان وجودی تکامل بی وقفه (مسلمانان) بسوی «انسان کامل» باشد و ارزشهای دوران ساز اسلامی با محیطهای گوناگون و چالش انگیزتر هماهنگ کند، بسی ارزشمند است.

کلید واژه ها:

حرکت جوهری، تشکیک وجود، الگوی معرفت شناختی، عقلانیت، فرهنگ

حرکت در فلسفه اشراق و حکمت متعالیه

محمد جواد ساروی*

یکی از بحث‌هایی که می‌تواند بطور تطبیقی میان حکمت متعالیه و فلسفه اشراق مورد بررسی قرار گیرد، بحث حرکت است. شیخ اشراق با توجه به مشکلی که در بخش مقولات متحرک به نظر او آمده است، حرکت را جزو مقولات ماهوی بحساب آورده و بر این اساس تحلیل ویژه‌ای در ارتباط با آن ارائه داده است. بخش دوم مقاله مربوط است به تحلیل وجودی صدرایی از حرکت در برابر شیخ اشراق جهت رفع مشکل فوق و مسائل دیگری که متفرع بر آن است و نیز بحث بررسی مبانی شیخ اشراق که با حرکت سازگاری نداشته و باید راه‌حلهایی برای آنها ارائه شود.

کلید واژه‌ها:

حرکت، فلسفه اشراق، حکمت متعالیه، مقولات متحرک، مقولات ماهوی

تعامل میان ایمان و عقل در نزد آنامانو و آکوینی و تطبیق با ملاصدرا

محمد علی منصوریان

بر سر وجود و اهمیت عقل، در تمام اعصار، در میان بسیاری از فلاسفه بحث بوده است. هرچند پاسخهای ایشان بسیار متفاوت است، اما واکنشهای ایشان به امکان تعامل سازگار میان ایمان و عقل احتمالاً بازهم متفاوتتر است. در این میان کسانی هستند که معتقدند هم ایمان و هم عقل هر دو مهم هستند و رابطه ای سازگار و گاهی حتی تکمیلی با یکدیگر دارند. در یک طرف عقل گرایان، معتقدند که فقط آنچه با عقل شناخته شود، براسستی وجود دارد. و در سوی دیگر، ایمان گرایان ادعا می کنند که فقط آنچه ایمان می پذیرد براسستی مهم است. و گروه سوم نیهیلیست ها هستند که معتقدند هیچ چیز را نمی توان شناخت. بازهم، اعتقاد دیگران هرچه باشد درباره این مباحث در جایی میان طیف گروه های مختلف مذکور قرار می گیرد، در طیفی چنین گسترده، برخی باید به حقیقت نزدیکتر از دیگران باشند. بدین ترتیب، کشف حقیقت، اگر ممکن شود، می تواند بسیار مطلوب باشد. تا بتوان دیدگاههای کسانی را که آراءشان صادق است چونان مثالی برای دیگران بکار برد، تا دریابند اگر حقیقت علم در جایی قرار دارد، آنجا کدام است.

از میان تمام صاحب نظران غربی، دو تن را برای تطبیق نظراتشان با حکیم و مفسر و محدث بزرگ ایرانی، مولا محمد بن ابراهیم شیرازی (ملاصدرا) برگزیدیم. هر دو تن افراد بسیار فرهیخته و نسبتاً هوشمند بودند اما دوران زندگیشان قرنها با یکدیگر فاصله داشت. «قدیس توماس آکوینی» از سلسله واعظان دومینیکی، از ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۴ می زیسته و صدای قدرتمند دیدگاههای مسیحیت بود. زیرا قسمت اعظم فلسفه وی را باید در آثاری یافت که در وهله اول کلامی بوده اند. اما «میگوئل دو آنامانو»، فیلسوف متخصصی بود که از ۱۸۶۴ تا ۱۹۳۶ می زیست. وی را یکی از تأثیر گذارترین فیلسوفان اسپانیایی می دانند که تحت تأثیر مثبت یا منفی فیلسوفان متعدد دیگری از جمله آکوینی بوده است.

نکته عجیب این است که تاکنون آکوینی و آنامانو بندرت در یک اثر بررسی شده اند و در تطبیق با ملاصدرا اصلاً این کار صورت نگرفته است.

این مقاله بر آن است که مواضع این دو نویسنده را در مورد ایمان، عقل، و امکان رابطه سازگار میان ایمان و عقل را توضیح دهد. این امر مهم با بررسی دیدگاههای هر یک از این نویسندگان درباره این موضوعات انجام خواهد شد، اما نه با بررسی آراء نویسندگان دیگری که از دیدگاه خود به تفسیر آراء این نویسندگان پرداخته اند، در ابتدا، دیدگاه هر یک از آنان مطرح می شود و سپس مواضع آکوینی با مواضع آنامانو مقایسه خواهد شد و در آخر دیدگاه آن دو را با ملاصدرا تطبیق داده و بررسی خواهیم کرد.

کلید واژه ها:

ایمان، عقل، امکان شناخت، حقیقت، آکوینی، آنامانو

بررسی تطبیقی نظریه اصالت وجود ملاصدرا و وجودشناسی بنیادی هایدگر

محمد کمال*

این مقاله بررسی تطبیقی نظریه ملاصدرا درباره اصالت وجود و وجودشناسی بنیادی هایدگر است. وجودشناسی ملاصدرا از جهات گوناگون همانند و مشابه وجودشناسی مارتین هایدگر است. هر دو متفکر طرفدار اصالت وجود هستند، با این تفاوت که وجودشناسی ملاصدرا بیشتر با الهیات در آمیخته است. هایدگر براساس تفسیر خود از تاریخ مابعدالطبیعه معتقد است که محجوریت وجود ریشه در افلاطون‌گرایی دارد؛ حال آنکه ملاصدرا وارث اندیشه سهروردی است و ارتباط میان افلاطون‌گرایی و اندیشه سهروردی را می‌توان اثبات کرد. ملاصدرا و هایدگر هر دو معتقدند که منطق ارسطو نمی‌تواند بدرستی بیانگر مفهوم وجود باشد. تکیه بر نظام منطق ارسطویی نواقص و کمبودهایی را در تحقیق وجودشناسی بوجود می‌آورد. من در برخورد با انتقادات وارده بر منطق و سنت ارسطویی می‌کوشم تا توضیح دهم چگونه ملاصدرا و هایدگر قصد دارند بر این سنت فلسفی، نه از طریق توجه خردگرایانه به حقیقت (صدق) برای فهم معنای وجود، بلکه با تأکید بر واقعیت وجود و استفاده از یک ابزار شناختی فایق آیند.

کلید واژه‌ها: اصالت وجود، هستی‌شناسی، هایدگر، حقیقت

پی‌جویی لوازم منطقی راه حل ملاصدرا در باب مسئله وجود محمولی

محسن کاشی

وجود محمولی از جمله چالش‌انگیزترین مسائل تاریخ فلسفه است. بسته به اینکه ما چه تحلیلی از مفهوم وجود و چه تحلیلی از مفهوم محمول داشته باشیم تحلیل ما از مفهوم وجود متفاوت خواهد بود. در تاریخ فلسفه مفهوم وجود بیشتر محل بحث بوده است و به مفهوم محمول کمتر پرداخته شده است و کمابیش تحلیل مفهوم محمول طبق منطق ارسطو پیشفرض غالب فلاسفه بوده است. اکثر فیلسوفان وجود را مفهومی متفاوت با سایر مفاهیم می‌دانستند و در تبیین آن بسیار تلاش می‌کردند لکن از تبیین نقش محمول در جمله‌هایی با ساختار متفاوت (جمله‌های کلی و جزئی) غافل بودند. شاید منشاء این بیتوجهی خود ارسطو باشد. او در ارگانون تحلیلی دوگانه از حمل ارائه می‌دهد. از طرفی حمل را رابطه بین یک امر فردی و یک امر کلی می‌داند (مثلاً حمل مفهوم انسان بر یک انسان ملموس) و از طرفی دیگر رابطه‌ای بین دو امر کلی (مثلاً حمل مفهوم جاندار بر مفهوم انسان). این تحلیل دوگانه باعث شده است تا فیلسوفان ساختار منطقی جمله‌های کلی و جزئی را یکسان بیندارند (البته تا پیش از فرگه). بدین ترتیب اکثر فیلسوفان در تشخیص موضوع و محمول به اینکه جمله کلی است یا جزئی کاری نداشتند و در این مورد کاملاً صوری عمل می‌کردند و در جمله‌های وجودی (هلیه بسیطه) نیز که در آن حکم به وجود چیزی می‌دهیم همین قاعده را جاری می‌کردند و می‌گفتند که وجود محمول است. مسئله از همینجا آغاز می‌شود. کانت به این مسئله توجه نمود و گفت که وجود محمول واقعی نیست. او در عین حال منطق ارسطویی را نیز کامل و بی‌نقص می‌دانست در حالیکه طبق این سنت وجود از لحاظ محمول بودن با سایر مفاهیم تفاوتی ندارد پس کانت لوازم منطقی حرف خود را تا به آخر پیگیری نمی‌کند. اما ملاصدرا راه حل جالبی را برای حل مسئله ارائه می‌دهد. ملاصدرا با این مسئله مواجه بوده که اگر ما وجود را محمول بدانیم آنگاه با توجه به قاعده فرعیه قضایای هلیه بسیطه بدون محتوای خبری خواهد بود حال آنکه چنین نیست. او با عطف به نظریه مبانی خود یعنی اصالت وجود مشکل را حل می‌کند. از نظر ملاصدرا در قضایای هلیه بسیطه وجود محمول نیست بلکه موضوع است. او با این کار خود را از صورت‌گرایی ارسطویی در تحلیل جمله‌ها نجات می‌دهد ولی همچون کانت لوازم منطقی سخن خود را تا به آخر ادامه نمی‌دهد و کمابیش در چهارچوب منطق ارسطویی به حرکت خود ادامه می‌دهد.

سیطره منطق ارسطویی تا اواخر قرن ۱۹ میلادی ادامه داشت تا اینکه فرگه ریاضیدان و فیلسوف آلمانی به انتقاد از آن پرداخت و با سست نمودن مبانی آن بنای منطق جدید را آغاز نمود. بنظر می‌رسد تحلیل ملاصدرا از وجود محمولی در قضایای هلیه بسیطه در پرتو نظریه اصالت وجود بسیار ما را به چهارچوب منطق جدید نزدیک می‌کند.

کلید واژه‌ها:

وجود محمولی، حمل، جمله وجودی، قضایای هلیه بسیطه، منطق ارسطویی

اصالت وجود: بیانی انتقادی از دیدگاه ملاصدرا

و شیخ احمد سرهندی

سراج الاسلام*

اصالت وجود در فلسفه اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است و به مابعدالطبیعه ارسطویی در باب وجود بر می گردد که سیری جدید در فلسفه غرب پدید آورد و سرانجام توسط فیلسوفان پیشتاز جدید همچون ژان پل سارتر، هیدگر و سایرین شکل تازه ای بخود گرفت. در دوران بعد از قرون وسطی این موضوع فلسفی توجه خاص تمام مکاتب فلسفی دنیا را بخود معطوف داشت و در این عرصه چالشگران اصلی، فیلسوفان اسلامی بودند. در میان آنها نام ملاصدرا (۱۵۷۲-۱۶۴۵ م) و شیخ احمد سرهندی (۱۵۶۴-۱۶۲۴ م) از همه پرآوازه تر بود؛ اما پیش از ظهور این دو اندیشمند بزرگ، فیلسوفان نیک نام و پیشگامی مانند فارابی (۸۷۰-۹۵۰ م) و ابن عربی (۱۱۶۵-۱۲۴۰ م) اندیشه های خود را، بخصوص در زمینه وجود، ترویج کرده بودند. فارابی معتقد است که خدا وجود مطلق است. وجود او والاترین است. از اینرو کتب *آراء اهل المدینة الفاضلة و السياسة المدنیة* او بنام «مبادی الموجودات» معروف گشته است.

ابن عربی مروج اصلی اصالت وجود است و نظریه همه خدا انگارانه وجود را با عنوان «وحدت وجود» مطرح می نماید و اضافه می کند که حقیقت یکی است و همه کثرتهای ظاهری، اطوار وحدت است؛ عبارت دیگر، هر آنچه هست مصداق رحمت و لطف خداوند است. بدینسان ابن عربی بین وجود و عدم فرق می گذارد. وجود واقعی خداوند است و هر چیز دیگری جلوه خارجی اوست. بنابراین میان خدا و جهان اینهمانی برقرار است. اصالت وجود ملاصدرا نشأت گرفته از فلسفه «وحدت وجود» ابن عربی است که به استناد آن، فلسفه اصالت وجودی خود را بسط داد. ملاصدرا بین مفهوم وجود و مفهوم حقیقت وجود فرق گذاشته است. دومی یعنی حقیقت وجود، مفهوم روانشناختی _ عرفانی فراگیری است که پس از درک وحدتش حاصل می گردد. ملاصدرا تشکیک وجود را می پذیرد و اظهار می دارد که «وجود» نه تنها واحد است بلکه شامل درجات یا سلسله مراتبی، از وجود خدا گرفته تا شنهای روی ساحل، می شود. پس هر مرتبه بالاتری از «وجود»، در بر دارنده حقیقتی است که در مرتبه زیرین آن نمایان است. این مفهوم مشابهت زیادی با اندیشه سهروردی در باب درجات نور دارد. ملاصدرا در این زمینه از اصالت وجود و ماهیت نیز بهره جسته است. در نظر او ماهیت فی نفسه هیچ حقیقتی ندارد، بلکه حقیقت خود را از وجود می گیرد.

در هند یک فیلسوف _ عارف معاصر با ملاصدرا، بنام شیخ احمد سرهندی (۱۵۴۶-۱۶۲۴ م) نظریه ای مشابه با نظریه اصالت وجود ملاصدرا اشاعه داد و با اثبات نظریه «وحدت شهود» خود، از نظریه «وحدت وجود» ابن عربی جسورانه انتقاد کرد. وی اصل وحدت ابن عربی مبنی بر نظریه «همه اوست» را رد کرد و نظریه «همه از اوست» را ترویج کرد؛ یعنی اینکه حقیقت یگانه است و دیگران همه جلوه اویند. بدین ترتیب، او نیز مانند ملاصدرا تشکیک وجود را می پذیرد. سرهندی می گوید خدا از حیث ذات بلند مرتبه ترین وجود است و دیگر موجودات همه صفات اویند و بوضوح شرح می دهد که تشکیک ذات از تشکیک صفات برتر است و صفات بهیچ وجه حقیقتی ندارند، بلکه تنها مظهر وجود مطلق هستند. بنابراین آنها برای وجود خود وابسته به اویند که این بسیار به اصالت وجود ملاصدرا شباهت دارد.

کلید واژه ها:

اصالت وجود، مابعدالطبیعه، وحدت وجود، تشکیک وجود، وحدت شهود

بحثی تطبیقی درباره «اصالت نور» در سهروردی

و «اصالت وجود» در ملاصدرا

عشرت مهرایی

در جهان اسلام با سه مکتب فلسفی عمده مواجهیم که هر یک، اصول و مبانی مخصوص بخود دارند: مکتب فلسفی ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا. ابن سینا «وجود» را بنیادی ترین موضوع تأملات فلسفی خود قرار می دهد. نظریه وی در باب وجود، بر اصل تمایز مابعدالطبیعی میان «ماهیت» و «وجود» مبتنی است. اهمیت این اصل تا آنجاست که وی بسیاری از مباحثات الهیات و نیز جهان شناسی خود را بر پایه آن استوار می سازد.

نظریه شیخ اشراق و ملاصدرا در تبیین و تفسیر واقعیت با نظریه ابن سینا تفاوت دارد. شیخ اشراق، اساس مابعدالطبیعه خود را بحث «نور و ظلمت» قرار می دهد. بعقیده او تنها چیزی که می توان نام حقیقت را بر آن نهاد و از بسیاری وضوح، نیاز به تعریف ندارد، «نور» است. منظور از «نور» در اینجا «حقیقت نور» است، نه مفهوم «نور». تمایز میان «حقیقت نور» و مفهوم «نور» از چنان اهمیتی برخوردار است که فلسفه اشراقی سهروردی را هرگز نمی توان بنحو شایسته و درست فهمید، مگر اینکه این تمایز را بطور روشن بشناسیم. بدون تردید، فهم راستین حکمت اشراقی در گرو شناخت «حقیقت نور» و جایگاه و انواع آن است.

«نور» را بگونه ای که برخی پنداشته اند، نمی توان تنها بدلیلی برای «وجود» دانست. یکی بخاطر اینکه «علم الانوار» به بحث درباره «انوار» می پردازد و نه «نور»، حال آنکه فلسفه ملاصدرا که بحق می توان از آن به فلسفه «وجود» تعبیر کرد با «حقیقت وجود» سر و کار دارد.

ملاصدرا و شیخ اشراق در این جهت با هم مشترکند که هر دو محور مباحث فلسفی خود را «حقیقت عینیه» قرار داده اند، نه «مفهوم نور» و نه «مفهوم وجود». تفاوتشان در این است که شیخ اشراق بر اساس «اصالت نور» و بتعبیر دقیقتر «اصالت انوار» بحثهای فلسفی خود را بر بنیاد «حقایق نوری» و یا بتعبیر خودش در حکمة الاشراق «انوار الهیه» استوار می سازد در حالیکه ملاصدرا بر اساس «اصالت وجود»، «حقیقت وجود» را محور مباحث فلسفی خود قرار می دهد.

دیگر اینکه از نظر ملاصدرا «وجود»، «حقیقت واحدی» است که برای آن می توان مراتب شدید و ضعیف در نظر گرفت بنحوی که وحدت وجود، ضرر به کثرت مراتب می زند و نه کثرت مراتب مخلّ وحدت وجود است، حال آنکه «نور» در فلسفه اشراق، «حقایق نوریّه کثیره» ای است که تفاوتشان به شدت و ضعف است.

جهت سوم اینکه سهروردی هرگونه مصداقی را برای وجود در خارج از ذهن صریحاً انکار می کند. از نظر او ماهیت و وجود دو حیثیت متغایر خارجی نیستند تا یکی اعتباری باشد و دیگری اصیل، در حالیکه نزاع اصالت وجود و اعتباریّت ماهیت در فلسفه ملاصدرا متفرع بر تمایز مابعدالطبیعی میان ماهیت وجود است.

کلید واژه ها:

اصالت نور، اصالت وجود، ماهیت، حکمت اشراقی، حقایق نوریّه

حضور و وجود در فلسفه ملاصدرا و سنت افریقایی

اکتاو کامویریکو*

رشد فلسفه معاصر علاقه فراوانی به مطالعه مفهوم «انسان» پدید آورده است؛ از اینرو، بسیاری از فیلسوفان افریقایی تا آنجا که تأملاتشان به موضوع «وجود» باز می‌گردد، با دیگر فیلسوفان جهان به تبادل اندیشه می‌پردازند. یکی از کارهای ملاصدرا شيرازی تحلیل مفهوم وجود در ارتباط با مفهوم «حضور» است. مفهوم حضور نیز از پایه های اصلی تفکر در فرهنگ سنتی افریقایی است. این فرهنگ از حوزه های تحقیقاتی من در فلسفه افریقایی است. هدف من در دومین کنگره جهانی حکمت متعالیه ملاصدرا، بررسی تطبیقی فلسفه صدرایی و فرهنگ سنتی افریقایی و نیز اثبات این نکته است که فلسفه ملاصدرا و سنت افریقایی هر دو بیانی از حکمت متعالیه اند؛ بتعبیر دیگر، این دو رهیافت از وجود انسانی نشان می‌دهند که متافیزیک حضور بر متافیزیک گواهی دلالت می‌کند؛ زیرا ملاصدرا با مفهوم «امام» بمثابه شاهد یا حضور خدا سر و کار دارد و در سنت افریقایی نیز مفهوم «دروغگوی خردمند» بمنزله شاهد یا حضور نیاکانی بچشم می‌خورد که «تضمین کنندگان حقیقت» و راستی اند. من فکر می‌کنم این بهترین راه برای ترویج بررسیهای تطبیقی مطالعات فلسفه اسلامی و فلسفه افریقایی در جمهوری دموکراتیک کنگوست، با اینکه نظام آموزش و پرورش این کشور اساساً تحت سلطه فلسفه غربی است.

کلید واژه ها: حضور، وجود، انسان، فلسفه افریقایی، حکمت متعالیه

نفس و عقل انسانی از دیدگاه ابن رشد و ملاصدرا

آتیلا ارکان*

هدف این مقاله بررسی تطبیقی دیدگاه‌های ابن رشد و ملاصدرا درباره عقل و نفس انسانی است. این موضوع، برای تعیین جایگاه انسان در میان سایر موجودات، و برای فهم نظریه معرفت آن دو بسیار اساسی است. به تعبیری، امکان و ضرورت معرفت یقینی و کلی را می‌توانیم از راه بحث درباره عقل و اتصال اثبات کنیم. وانگهی، توافق بر سر ماهیت نفس و عقل انسانی با مسئله ماهیت جهان پس از مرگ ارتباطی تنگاتنگ دارد. از اینرو، فیلسوفان مسلمان بر سر موضوع نفس و عقل انسان به تفصیل بسیار بحث کرده‌اند. اگرچه ملاصدرا بندرت از فیلسوفان اسپانیایی، مانند ابن رشد و ابن باجه، یاد می‌کند، مقایسه میان آرای ابن رشد و ملاصدرا درباره ماهیت عقل و نفس انسانی، نظریه پیوستگی مفاهیم و اندیشه‌های فیلسوفان مسلمان را تقویت می‌کند. نگارنده همچنین امیدوار است که بررسی کنونی در توضیح این نکته سودمند افتد که چگونه فیلسوفان مسلمان می‌توانند برای مسائل فلسفی واحد راه‌های گوناگون عرضه کنند. منابع اصلی مقاله عبارتند از تفاسیر سه‌گانه ابن رشد بر درباره نفس ارسطو، تفسیر او بر *Parva Naturalia* از ارسطو، رسائل سه‌گانه او درباره اتصال و نیز *اسفار ملاصدرا*.

کلید واژه‌ها:

نفس، عقل، نظریه معرفت، اتصال، فلسفه اسلامی

بررسی تأثیر ملاصدرا بر مبانی آثار مالایایی

عبدالسلام محمد شکری*

جهان مالایایی بسبب هواداری از مکاتب فکری شافعی و اشعری بسیار شهرت دارد. از این نکته بر می آید که بطور کلی جهان مالایایی در برابر تأثیرات مکاتب فکری دیگر مقاومت می ورزد. من در این مقاله می کوشم خطوط کلی تأثیرات مکاتب فکری دیگر در جهان مالایایی را از طریق بررسی آثار و کارهای مالایایی نشان دهم و بویژه بر تأثیر اندیشه ملاصدرا که در دنیای مالایایی، فیلسوفی اشرافی بشمار می آید، تأکید کنم.

کلید واژه ها: فرهنگ مالایایی، فلسفه ملاصدرا

مقایسه معرفت‌شناسی در فلسفه ملاصدرا و کانت

بی بی عقیفه حامدی دشتی

معرفت‌شناسی یا نظریه شناخت یکی از شاخه‌های مهم فلسفی در طول تاریخ بوده است. و در هر زمان به شکلی مطرح بوده است. اساس معرفت‌شناسی بر این مسئله است که باورهای ما چگونه توجیه می‌شوند، به همین منظور مسائلی چون ماهیت معرفت، ارزش معرفت، حدود و حوزه معرفت، منابع و معیار و متعلق معرفت و همچنین چگونگی رابطه بین ذهن و خارج بدنبال آن مطرح خواهد شد. در تاریخ فلسفه نظرات مختلفی در این زمینه مطرح شده است. اگرچه فلاسفه پیش از سقراط به مسائل معرفت‌شناسی بطور جدی نپرداخته‌اند اما با ظهور شک‌گرایی سوفسطائیان در قرن پنجم ق.م و برخورد فلاسفه یونان چون سقراط، افلاطون و ارسطو با آنها مسئله معرفت‌شناسی مطرح شد. و بدنبال آن شک‌گرایی مرحله دوم و سوم که هر کدام بنحوی برای معرفت محدودیت قائل بودند. مسئله علم و ادراک آنطور که در میان فیلسوفان مسلمان مطرح می‌شود با آنچه که در فلسفه غرب بخصوص بعد از دکارت و کانت مطرح شده است تفاوت ذاتی دارد که مهمترین شاخص معرفت‌شناسی در فلسفه جدید غرب مسئله تفکیک کامل ذهن انسان از عالم خارج است که بصورت تقابل سوژه و اُبژه مطرح شده است. در حالیکه در فلسفه اسلامی به نوعی مطابقت بین ذهن و خارج قائل شده‌اند. مسلماً اگر ارتباط میان ذهن و خارج آنگونه که فنونولوژیستها اعتقاد دارند مسدود باشد، مسئله‌شناسایی که مستلزم فرض ارتباط بین ذهن و عین می‌باشد ناممکن خواهد بود. در نتیجه چه تفاوتی بین علم و جهل خواهد بود؟

مقاله حاضر، تطبیقی است بین دیدگاه‌های یکی از فلاسفه بزرگ عالم اسلام و شرق یعنی ملاصدرا و یکی از فلاسفه بزرگ عالم غرب ایمانوئل کانت فیلسوف آلمانی، در زمینه معرفت‌شناسی و بیان نقاط اشتراک و اختلاف آنها در این زمینه، به امید فراهم شدن زمینه‌های مناسب جهت پیشبرد پژوهش‌های تطبیقی و برقراری رابطه میان افکار فلاسفه اسلامی و فلاسفه غربی در قرن حاضر. در این مقاله ابتدا اشاره مختصری به تاریخچه بحث معرفت‌شناسی شده است و به بیان زمینه‌های آن یعنی عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی قرن هفدهم انگلیس که در پیدایش افکار کانت تأثیر گذار بوده پرداخته شده است. در ادامه به بررسی نظرات کانت درباره تحقیقات وی در نقادی عقل مطلق نظری که مباحثی چون ارزش معلومات، راه حصول علم، تعیین حدود علم را در بر می‌گیرد، و نتیجه تحقیقات وی در قسمت سوم به بررسی نظرات ملاصدرا در خصوص معرفت‌شناسی که شامل مباحثی چون وجود ذهنی و نظریه مطابقت عین و ذهن و رد نظرات متکلمان در خصوص قول به اضافه و رد نظریه اشباح می‌باشد، در ادامه تقسیم‌بندی علم و ادراک و نظریه اتحاد عاقل و معقول و در نتیجه نظریه معرفت‌شهودی از دیدگاه ملاصدرا بررسی شده و در قسمت آخر نقطه اشتراک و افتراق دو دیدگاه مطرح و نتیجه‌گیری از کل مباحث شده است.

کلید واژه‌ها:

معرفت‌شناسی، عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، ارزش معلومات، راه حصول علم، وجود ذهنی

نظر سید قطب الدین نیریزی در باب اشتراک لفظی و معنوی وجود و مقایسه آن با نظر صدرالمتألهین و معاصرین از حکما و عرفا

علیرضا فاضلی*

سید قطب الدین محمد نیریزی شیرازی (۱۱۰۰-۱۱۷۳)، از عرفای متأخر صدرالمتألهین است. از او آثاری در عرفان و علوم مدرسیه باقی مانده است، غالب این آثار به نظم عربی است و هنوز بچاپ نرسیده است و تاکنون در جهت معرفی آراء این عارف بلند مرتبه تحقیقات چندانی صورت نگرفته است.

او در آثار مختلفش بخصوص مهمترین اثرش که نامبردار به فصل الخطاب است و حدود هفت هزار بیت عربی است و عکس نسخه خطی آن نزد نگارنده است، معترض مسائل مهمی از حکمت الهیه می شود. یکی از آراء وی نفی اشتراک معنوی و لفظی از حقیقت وجود و حقیقت اسماء الهی است، یعنی سید قطب الدین اشتراک معنوی در حقیقت وجود - که عقیده قاطبه حکماست - و همچنین اشتراک لفظی وجود منسوب به اشعری را نفی می کند.

در این مقاله ادله رد اشتراک معنوی و لفظی وجود مطابق با بیان سید قطب الدین در فصل الخطاب بررسی می شود در ضمن آن به نظر صدرالمتألهین و همچنین متأخرین از حکما و عرفا هم اشاره می شود.

سید قطب الدین چهار دلیل در رد اشتراک معنوی می آورد: دلیل اول مبتنی بر وجود ظلی ممکنات در برابر حق است پس از آوردن این دلیل به مسئله وجود رابط در نزد حکمت متعالیه هم اشاره می شود.

دلیل دوم در نفی اشتراک معنوی که بنظر نگارنده مهمترین دلیل هم هست، پایه نهاده بر این است که اگر بین ممکن و واجب بآی نحوکان اشتراکی باشد مستلزم تحدید و تجزی حق است، این دلیل را متأخرین هم چونان مرحوم سید احمد کربلایی - اعلی الله مقامه - و علامه جوادی آملی هم بیان می دارند.

دلیل سوم و چهارم بنظر نگارنده بازگشت به دلیل اول و دوم می کند.

پس از ذکر ادله نفی اشتراک معنوی وجود به ذکر اقوال عرفایی که ظاهراً پذیرای اشتراک معنوی وجود هستند پرداخته می شود سر آخر نتیجه گرفته می شود که نظر آنها با سید قطب الدین یکسان است.

همچنین لازم اشتراک معنوی یعنی تشکیک در وجود هم بررسی می شود و سعی می شود با توجه به بیانات حکمای بزرگ معاصر نظر نهایی صدرالمتألهین در این باب روشن شود برای این مقصود عباراتی از صدرالمتألهین که تصریح در وحدت شخصی وجود دارند از کتب وی آورده می شود.

قابل ذکر آنکه دسته ای از حکمای معاصر مثل مرحوم فاضل تونی و شیخ محمد حسین کمپانی رحمهما الله و جناب علامه سید جلال الدین آشتیانی را عقیده بر این است که وحدت شخصیه عرفا با وحدت تشکیکی صدرالمتألهین همخوانی دارد و وجه جمعی بین آنها ارائه می دهند.

اما در مقابل مرحوم سید احمد کربلایی رحمه الله و علامه جوادی آملی و علامه حسن زاده آملی بر این عقیده اند که این دو موضع قابل جمع نیستند و ایشان همانند سید قطب الدین تشکیک را در مظاهر و مجالی یا عبارتی در صادر اول و وجود منبسط می دانند نه در حقیقت وجود.

سپس به ادله نفی اشتراک لفظی وجود نیز پرداخته می شود و در انتهای مقاله رابطه بین ممکن و واجب که سید قطب الدین آن را حقیقت و مجاز عرفانی می نامد بیان می شود.

کلید واژه ها:

اشتراک معنوی وجود، اشتراک لفظی وجود، وجود ظلی، تشکیک

مقایسه اگزیستانسیالیسم اسلامی ملاصدرا با پدیدارشناسی غربی

ناصر قائمی*

اشراق‌گرایی در جهان اسلامی از لحاظ تاریخی در خلأ فلسفی حاصل از انکار فلسفه ای خردگرایانه و تجربه‌گرایانه بسط و تکامل یافتند. اشراق‌گرایی، مانند عرفان، همدستانی از میان فلسفه‌های وجود‌گرای دینی و پدیدارشناختی یافت که از جریان فلسفه عقلی – تجربی سنتی خرسند نبودند. گفته می‌شود که اندیشه اشراقی در فلسفه اسلامی وجودی ملاصدرا یا «اگزیستانسیالیسم اسلامی» به اوج می‌رسد.

یکی از ویژگی‌های مهم اگزیستانسیالیسم غربی و صدرایی این است که هر دوی آنها مقوله وجود را اساسی‌ترین مفهوم در تفسیر فلسفی می‌دانند. من در این مقاله به بررسی اگزیستانسیالیسم صدرای با اگزیستانسیالیسم فیلسوفان غربی مانند هایدگر و یاسپرس خواهم پرداخت و نقاط قوت و ضعف هر دو را نشان خواهم داد.

کلید واژه‌ها:

اگزیستانسیالیسم اسلامی، پدیدارشناسی غربی، اشراق‌گرایی، وجود

وجوه اشتراک و افتراق مفاهیم در تفکرات ملاصدرا و هیدگر

علیرضا نیکویی*

نظام عظیم حکمت صدرایی (حکمت متعالیه) برآمده از جریانها و مکتبهای بزرگ و قدرتمند فلسفی _ عرفانی است. این مکتب یا عبارت بهتر دستگاه منسجم و توانا، نقطه همگرایی و تقارن فلسفه یونان (افلاطون، ارسطو)، فلسفه اسکندرانی (فلوطين)، حکمت خسروانی، حکمت قرآنی، فلسفه مشایی، حکمت اشراقی و وحدت وجود ابن العربی است. سرشت ترکیبی مکتب صدرایی، ماحصل تبدیل نظامهای متوالی به نظامهای متقارن در یک سیستم قدرتمند استدلالی و توجیهی است. سنگ بنای این ساختمان سترگ، مفهوم بنیادی وجود (اصالت وجود، تشکیک وجود و ...) است و مفاهیم دیگر بر این بنیاد شکل می گیرند. مفهوم وجود در مرکز حکمت صدرایی قرار دارد و منظومه فکری او حول این کانون می چرخد. در این چشم انداز با این تلقی از وجود (بساطت، وحدت، اصالت و تشکیک وجود) مفهومی دیگر از زمان نقش می بندد. این مفهوم از زمان، با «درجه وجود» گره خورده است و درجه وجود به درجه حضور بستگی دارد و حضور در اینجا یعنی جدا شدن از شرایط این جهانی و سیر تجرد و بازگشت به آغاز که النهایات هی الرجوع الی البدایات، که با زمان خطی و تقویمی و آفاقی فرق دارد و مفهومی دایره ای از زمان را رقم می زند.

در فلسفه غرب نیز هیدگر در تأملات فلسفی و تفکرات خود عمیقاً به «وجود و زمان» و نسبت آنها با دازاین توجه داشت و سه ساحت بنیادی دازاین، یعنی هست بودن، واقع بودگی و سقوط را با سه برش از زمان: آینده، گذشته و حال پیوند می زند و نشان می دهد که زمان اصیل (زمان دازاین)، نه زمان جهانی، که زمان وجودی است. او نشان می دهد که در تاریخ متافیزیک غرب بیش از وجود به موجود [ات] توجه شده است و از اینرو وجود در مُحاق غفلت واقع شده است. با اینهمه اهتمام هیدگر به وجود بیشتر در نسبت با دازاین (وجود حاضر انسانی) است. در حالیکه ملاصدرا به وجود بعنوان بسیط الحقیقه کل الاشیاء ... می نگرد و صرفاً به تقرر ظهوری و دازاین بسنده نمی کند.

ما در این تحقیق به وجوه اشتراک و افتراق وجود و زمان در دو نظام فکری و فلسفی (ملاصدرا و هیدگری) می پردازیم.

کلید واژها:

وجود، زمان، دازاین، ملاصدرا، هایدگر

حرکت جوهری ملاصدرا و مقایسه آن با مفهوم خلق جدید در عرفان ابن عربی و جلال الدین مولوی

فریده کریمی موغاری

با نگرش به تاریخ اندیشه انسانی، در می یابیم که مسئله سکون و یا حرکت از دیرباز مورد توجه فلاسفه و حکمای ملل مختلف جهان بوده و از اینجاست که آراء و عقاید گوناگون درباره اقسام حرکت و احکام آن پیدا شده است. شک نیست که یک جریان فکری، مدیون اندیشه ها و تجربیات پیشینیان و تحت تأثیر آن است. البته ما قصد نداریم فهرست جامع و کاملی از تمام مکتبهای فلسفی و جریانات فکری که در اینباره سخن گفته اند، ارائه نماییم. بلکه، مقصد بیان سیر تاریخی و دگرگونی تدریجی این اندیشه به صورتی مختصر است تا بدین وسیله، تصویری کلی از پیشینه این نظریه در بین ملل و اقوام گوناگون بدست آوریم. بدین منظور، در ابتدا به تعریف لغوی حرکت می پردازیم و معنای آن را از دیدگاه فلسفی و عرفانی نیز مورد بحث قرار می دهیم.

پس از آن تاریخچه گونه ای از اقوال و آراء فلاسفه (بخصوص فلاسفه اسلامی) را در مورد حرکت ذکر می کنیم و در پایان نظر «صدرالمآلهین» را در اینباره می آوریم. زیرا صدرالدین، حکمت اشراق و حکمت مشا و فلسفه «محبی الدین بن عربی» را درهم آمیخته و حقایق ذوقی را با براهین فلسفی به اثبات رسانده است. خود در اینباره می گوید: «نحن قد جعلنا مکاشفاتهم الذوقیه مطابقة للقوانین البرهانیة» (سفار ج سوم)

در پایان نیز اندیشه های دو عارف نامدار جهان اسلام، محبی الدین بن عربی و جلال الدین محمد مولوی را درباره مفهوم «خلق جدید» بیان می کنیم.

کلید واژه ها:

حرکت جوهری، خلق جدید، محبی الدین بن عربی، مولوی، ملاصدرا

مقایسه قاعده امکان اشرف ملاصدرا و اصل تکافوی علی دکارت

قدرت الله قربانی

یکی از مهمترین قواعد فلسفه اسلامی که در بیشتر آراء فلاسفه اسلامی بیان گردیده است قاعده امکان اشرف است این قاعده براساس اصل علیت و ترتب علی، برای اثبات ارباب انواع، و عقل مفارق قدسی، رابطه علت فاعلی نسبت به معلول، نحوه صدور ممکن اخس از باری تعالی، کمال علت نسبت به معلول و غیره مورد استفاده قرار می گیرد اصل حاکم در قاعده امکان اشرف این است که در تمام مراحل وجود همواره قبل از هر ممکن اخسی، ممکن اشرف وجود دارد که مقدم بر اوست.

در فلسفه دکارت که مبتنی بر اصل علیت است یکی از مهمترین اصول برای اثبات وجود خدا، اصل تکافوی *adequate* (یا کفایت) علی است که براساس آن دکارت استدلال می کند هر واقعیت یا کمالی که در یک معلول وجود دارد در علت اولیه و تامه آن هم به همان صورت یا بنحو متعالی وجود دارد. دکارت این اصل را در مورد علت فاعلی و تامه بکار می برد که در فلسفه او اهمیت بسزایی دارد. در این مقاله ضمن بررسی ریشه ها، اصول و مبانی قاعده امکان اشرف ملاصدرا و اصل تکافوی علی دکارت، وجوه تشابه و تفاوت و جایگاه هر یک در فلسفه این دو متفکر مورد بررسی قرار می گیرد از جمله شباهتی که استنتاج می شود این است که تعبیر دکارت از اصل تکافوی علی تحت عناوین واقعیت، کمال و عظمت، یکسانی زیادی با اشرف در نظر ملاصدرا دارد زیرا موجودی که نسبت به موجود دیگری شریفتر شد یعنی دارای واقعیت، عظمت و کمال بیشتری از آن هست که در مراتب کمال بر او مقدم بوده علت آن و کاملتر از آن می باشد و یک تفاوت نیز این است که در قاعده امکان اشرف رابطه کمال و اشرف بودن در تمام موجودات مادی و غیرمادی است در حالیکه بنظر می رسد اصل تکافوی علی دکارت تنها در علیت غیرمادی است.

کلید واژه ها:

امکان اشرف، تکافوی علی، ارباب انواع، علیت

نقد و بررسی معادشناسی حکمت اشراقی در پرتو حکمت متعالیه

غلامحسین احمدی*

براساس نصوص وحیانی و اخبار نبوی و ولوی معاد اصل اساسی و غایت قصوای سعادت‌مندان را شکل می‌دهد. و جایگاه ابدی همه انسانها اعم از سعادت‌مندان و شقاوت‌مندان در آنجا رقم خواهد خورد. در تاریخ علوم عقلی اعم از کلام و فلسفه هیچ فیلسوف و متکلمی را نمی‌توان سراغ گرفت که دغدغه تبیین و توضیح و اثبات معاد را نداشته باشد. دو فیلسوف نامبردار و صاحب سبک یعنی شیخ اشراق و صدرالمآلهین از این قاعده مستثنا نبوده و در کتب و رسائلشان بدان همت گماشته‌اند، اما با دو رویکرد متفاوت و مختلف.

جوهره حکمت اشراق، عبور نور مدبر از طبیعت مظلوم و ظلمانی به عالم انوار قاهره است و سرتاسر حکمت اشراقی مملو اصول و مبانی است در کیفیت رهایی نفس از شواغل حسی و خیالی، و در آن از سالک طریقت خواسته می‌شود تا با رها کردن غواستق و ظلمانیّت به عالم انوار قاهره بپیوندد و در نتیجه لذت لایتناهی را در اثر اشراق لایتناهی بچشد و خلود در آن را تجربه کند. شیخ اشراق معاد سابقین و مقربین را همین حضور در انوار قاهره دانسته است. اما دیگر انسانهای نیک بخت و شقاوت‌مند در عالم مثل معلقه مستنیره و ظلمانیه یا عالم اشباح مجرده با بدنهای مثالی در لذت و الم خواهند زیست، و چه بسا شیخ اشراق خواسته است تا با طرح اجرام نورانی و دخیانیه و تخیل لذت و الم، معاد جسمانی را تبیین کند. و هرگز قائل به وجود اجسام و اجساد غیرمثالی در آن عالم نشده است.

صدرالمآلهین ضمن انتقاد از نظریه اشراقی براساس اصول و مبانی حکمت متعالیه قائل شده که علاوه بر معاد روحانی، معاد جسمانی نیز تحقق خواهد یافت و آنچه در معاد جسمانی لذت و الم را خواهد چشید نفس با بدنهایی است که عیناً همان بدن دنیوی است و بر این اساس منکر فکر عینیت را کافری دانسته است که با بسیاری از آیات وحیانی و بلکه با شریعت اسلام به مخالفت برخاسته است. وی هرگز قائل به عالم اشباح مجرده برای توجیه خلود اهل جنت و نار در آن نگردید. بلکه معتقد است بدنهای اخروی همان بدنهای دنیوی هستند، بگونه‌ای که هر کس آن را ببیند حکم به عینیت خواهد کرد.

در این مقاله تلاش خواهد شد تا معاد اشراقی و حکمت متعالیه براساس اصول و مبانی هر یک ذکر و در عین حال نظریه حکمت اشراقی در پرتو حکمت متعالیه به نقد کشیده شود و در پایان اگر مجال باشد در حد بضاعت، معادشناسی صدرایی مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها:

معادشناسی، حکمت اشراق، انوار قاهره، حکمت متعالیه، معاد روحانی، معاد جسمانی

تفسیر نصوص و حیانی در پرتو اصول عقلانی

غلامحسین احمدی*

تبیین، تحلیل و تفسیر مفاهیم و آیات قرآنی با منزلت و جایگاهی که قرآن در بین مسلمانان دارد، سابقه ای در حد سابقه نزول آیات دارد و همواره از زمان بعثت تاکنون مفسران، متفکران و عالمان مسلمان کوشیده اند تا شاید حقیقتی از حقایق نصوص و حیانی را از بطون آن عیان سازند. لیکن نوع رویکرد مفسران در مواجهه با آیات قرآنی اهمیت بسزایی دارد. اگر علمای فصاحت و بلاغت و معانی و بیان درصدد گشودن فصاحت قرآن برآمده اند تا کلام الهی را سرآمد نظم عربی در منظر عام قرار دهند، محدثان و فقیهان نیز از منظر روایات منقول و فقه با آن مواجه گشته اند و تمام آیات و سوره را فقط با نقل کلام برجای مانده از رسول و امامان علیهم السلام تفسیر کرده اند و چه بسا فقط به گفته های ابن عباس، قتاده و مجاهد بسنده نموده اند. اما فیلسوف عظیم الشان، صدرالمألهین، از منظر اصول و مبانی عقلانی درصدد تفسیر آیات برآمده و تأکید وافر داشت که توقف بر فهم مفسرانی همچون مقاتل، ابن عباس، و دیگر مفسران از جمله موانع فهم قرآن بحساب می آید و برای فهم آن باید همه موانع داخلی و خارجی اعم از وجودی و عدمی را زدود و با تفکر و تدبر بسراغ آیات رفت. بنظر وی برای دریافت حقیقت و باطن قرآن نباید همانند مشبهه و مجسمه بصرف ظاهر اکتفا نمود و نه همچون معتزله تماماً از معنای ظاهر دست شست و روی به معنای باطنی و تأویلی نهاد و موکداً بیان می دارد که حفظ معنای ظاهری واجب است اما برای فهم آن باید از اصول و مبانی حکمت متعالیه سود جست، از قبیل قاعده الواحد، مراتب عوالم هستی (مادی، برزخی و عقلی)، حدوث ذاتی، نشئات و تطورات انسان، مراتب و درجات وجودی انسان و قوای او، مجرد قوه خیال و دیگر اصول.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا به برخی از اصول در همان حدودی که در تفسیر آیات بکار گرفته شده، اشاره ای داشته باشیم.

فلسفه ارتباط: اهمیت فلسفه ملاصدرا برای تمدن کنونی ما

حسین هریانتو*

یکی از دشوارترین مسائل فلسفه، مسئله ارتباط میان یک چیز و چیز دیگر است؛ یعنی ارتباط میان دو موجود یا دو طرف، نیازمند تبیین دقیق درباره ماهیت و نوع ارتباط، چرایی آن و چگونگی ارتباط متقابل دو چیز است. بسیاری از مسائل فلسفه هستند که بسبب روشن نبودن ماهیت دقیق ارتباط میان (۱) خدا و مخلوقات (۲) ازلیت و منشأ جهان (۳) وحدت و کثرت (۴) عالم و معلوم (۵) وجود و علم (۶) نفس و بدن (۷) علیت و آزادی، پیچیده تر و ظریفتر می نمایند. افزون بر این مسائل به مسائل جدید دیگری بر می خوریم در خصوص ارتباط میان (۱) تعالی و حضور خداوند (۲) مسائل بوم شناختی انسان و محیط (۳) ابداع گرایی و تحول گرایی در مسائل علم (۴) عقل و شهود، عقل و واقعیت، امور محسوس و مفاهیم معقول در مسائل معرفت شناختی (۵) کلیت و جزئیت، واقع گرایی ساختارگرا و واقع گرایی ساختار شناسانه در بحثهای تجددگرایی و پساتجددگرایی، (۶) و بسیاری از مسائل در گفتگوی میان تمدن و فرهنگ. من در این مقاله به بحث درباره این مسئله از حیث وجودی خواهم پرداخت و نظر ملاصدرا را در اینباره و درباره اصول دیگر فلسفه وی همچون اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری و امکان فقری و نقش آنها را در حل برخی از مسائل فلسفی یاد شده و برتری آنها را بر آراء فیلسوفانی مانند هوسرل، هایدگر، ریکور و کانت در همین زمینه ها نشان خواهم داد.

کلید واژه ها:

فلسفه ارتباط، اصالت وجود، وحدت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، امکان فقری

فراسوی غرب: ملاصدرا و ساختارهای مدرنیسم

در قرن بیست و یکم

اسماعیل ولاسکو

مواجهه اسلام با غرب را معمولاً مواجهه اسلام با مدرنیسم تفسیر کرده اند و آثار بسیاری درباره آن نگاشته اند. آنچه بندرت و با دقت کمتری تحلیل شده و گویی بدیهی بوده است، ساختار «پیشا مدرنیسم» غربی و مواجهه آن با مدرنیسم است. نکته در خور تأکید این است که تصور غرب از مدرنیسم خود یک تصور غایت شناسانه است؛ یعنی پنداشته می شود که مدرنیسم غربی از «پایان» هدف ذاتی و سرانجام باشکوه پیشا مدرنیسم خبر می دهد. نتیجه چنین دیدگاهی اینست که فرهنگ غربی، مانند مدرنیسم، کلیت و شمول دارد و فرهنگ غیر غربی برای اینکه مدرنیست شود به فرهنگ غربی نیازمند است.

این دیدگاه ریشه در نخستین برداشتها از مدرنیسم دارد که بر ضد سنت گرایی تأکید می کردند و از قرن بیستم به قرن دیگر بر شدت آن افزوده شد تا آنکه سرانجام در ساختارهای مدرنیسم غربی جای گرفت. در حالیکه در قرون میانه دو نظام فرهنگی، مسیحیت کاتولیک غربی و مسلمانان شرقی، تا حد زیادی هم خویشاوند بودند و ریشه های معنوی، تأثیرات کلاسیک، روشهای مدرسی و مسائل فلسفی بسیار مشترکی داشتند و این میراث با آغاز دوران نوزایی دستخوش بتدریج دگرگونی شد. در مغرب زمین، مفهوم نوخاسته مدرنیسم به «گسست» از سنت تعریف می شد؛ اما در حوزه اسلامی، تحولات فرهنگی بمعنای اعم کلمه به تداوم سنت گذشته انجامید. بدینسان. تحولات دو فرهنگ غربی و اسلامی که در قرون میانه به موازات هم پیش می رفتند، سه یا چهار قرن پس از آن، راهی جداگانه در پیش گرفتند و از همدیگر دور شدند.

باری، از آنجا که مدرنیسم بمعنای غربی شدن است، پیشا مدرنیسم نیز بمعنای پیشا غربی شدن است و بنابراین جوامع غیر غربی از دوران میانه تا قرن بیستم نسبتاً راکد، عقب افتاده یا از کار افتاده پنداشته می شدند که منتظر مداخله نجاتبخش تمدن غربی در زندگی خود بودند. اما این برابری مدرنیسم با تمدن غربی یا بواقع با هر تمدن ویژه ای، مغالطه آمیز است و در حقیقت تاریخ عقلی اسلامی در خاک حاصلخیز ایران، با غنای خاصی ببار نشست. در این میان، ملاصدرا و اندیشه های او جایگاه ویژه ای دارند که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

کلید واژه ها:

غرب، اسلام، مدرنیسم، پیشا مدرنیسم، غربی شدن، ضد سنت گرایی

مسئله تمایز واقعی میان ماهیت و وجود

جان لائنت*

براساس نظریه تمایز واقعی میان ماهیت و وجود (زیادت وجود بر ماهیت) اگرچه وجود از ویژگیهای اشیاء است، نباید آن را وصفی از زمره سایر اوصاف اشیاء، مانند انسان بودن، گرد بودن و بزرگتر از شیء دیگر بودن و سایر چیزها بشمار آوریم و نیز نباید آن را همچون وصفی کلی بینداریم که همه اوصاف دیگر تحت آن قرار می گیرند. این وجه تمایز، اولین بار از سوی فیلسوفان اسلامی بوضوح بیان شد و به موضوعی مهم در تفکر فلسفی اسلامی تبدیل شد و کسانی چون فارابی، ابن سینا و ابن رشد، سهروردی و ملاصدرا درباره آن به بحث و بررسی پرداختند. در مکتب مدرسی مسیحی، توماس آکویناس این تمایز واقعی را با آغوش باز پذیرفت و آن را یکی از شالوده های فلسفه خویش قرارداد؛ اما نظریه تمایز واقعی میان ماهیت و وجود را وصفی از اوصاف می دانست با این تفاوت که بر همه اشیاء اطلاق می شود. در میان فیلسوفان کاتولیک مذهب، مناقشه بین طرفداران توماس و طرفداران سوارز بر سر تمایز میان ماهیت و وجود به قرن بیستم کشیده شد و هنوز نیز کاملاً فروکش نکرده است. مسئله ای که در این مقاله بررسی خواهد شد این است که آیا پیشرفت در منطق جدید که در قرن نوزدهم با کوشش فرگه آغاز شد، می تواند گره ای از این بحث و مناقشه بگشاید. همچنین توجه خواهد شد به مباحث وجود در میان فیلسوفان تحلیلی که از این منطق الهام گرفتند و به همین سبب دو دیدگاه برگزیدند: یکی دیدگاه برتراند راسل که عقیده داشت مفهوم وجود بمعنایی که در سور وجودی در منطق محمولات بکار می رود، ابدأ بر تک تک اشیاء اطلاق نمی گردد، بلکه بمنزله تأکیدی بر مفاهیم است. دیگری، دیدگاه مخالفان نظر راسل همچون کولین مک گین که اصولاً طرفدار مفهوم سوارزی وجود است. در پایان مقاله نشان خواهیم داد که هیچکدام از این دیدگاهها خرسند کننده نیستند و با استفاده از ابزارهای مفهومی موجود در منطق معاصر می توان مدعای تمایز واقعی میان ماهیت و وجود را تقویت کرد.

کلید واژه ها:

فلسفه اسلامی، ماهیت، وجود، منطق جدید، مکتب مدرسی، فلسفه تحلیلی

بررسی تطبیقی هستی‌شناسی هایدگری و صدرایی

کریم عقیلی*

دغدغه هایدگر، تحقیق درباره اهمیت شرط بنیادی کل هستی به نام «وجود» بود، او متوجه شد که در فلسفه غربی به «وجود» مستقیماً توجه نشده است؛ یعنی به این حقیقت که چرا دنیا و جهان، بجای اینکه اساساً معدوم باشد، موجود است. از اینرو معتقد شد به اینکه ریشه تاریخ فلسفه غربی را باید در «غفلت از وجود» یافت. از نظر هایدگر هر نوع تحقیقی درباره منشأ وجود بمنزله گریز از پرسش بنیادی وجود است. هستی‌شناسی هایدگر در کتاب وجود و زمان، شیوه کاملاً جدیدی از تفکر پدید آورده است، هستی‌شناسی او به بنیادیترین پرسش می‌پردازد؛ یعنی به این پرسش که «معنای وجود چیست؟»

او در برخورد با این پرسش نمی‌کوشد تا انسانها را از جهانی که در آن می‌زیند، جدا سازد؛ بلکه میان موجود یا موجودات و وجود فرق می‌گذارد. این تمایز، بنیاد همه فلسفه او را می‌سازد. یک موجود یا هویت، حاکی از هر چیزی است که نوعی هستی دارد. «وجود» بیانگر نفس هستی یا ذات یک موجود است. از آنجا که وجود، در موجودات یا اشیا بی‌حقیقتی که آنها را هستی بخشیده است، پنهان است، نمی‌تواند خودش را بیرون از موجوداتی که در آنها سکنی گزیده است آشکار نماید. بنابراین، هایدگر با بررسی وجود موجودات به پرسش «وجود» نزدیک می‌شود. او معتقد است که هرگاه موجود جاندار یا بیجان عمیقاً با تفکر هستی‌شناسانه درک شود، بالقوه امکان دارد به چیزی تبدیل شود که او را شفاف ساز (یا ابزاری) می‌نامد که وجود از طریق آن خودش را آشکار می‌سازد.

اما ملاصدرا صورت بندی نظریش را در این خصوص یکسره بر وحدت و اصالت و تشکیک وجود مبتنی می‌کند. از دیدگاه او، فقط یک واقعیت هست که بیانگر درجات و مراتب است. واقعیت هر چیزی از وجود آن و نه از ماهیت آن ناشی می‌شود. ماهیات چیزی جز انتزاعهایی ذهنی نیستند. خود خدا نیز چونان موجود مطلق، منشأ همه ساحت‌های هستی و در عین حال برتر و منزله از سلسله وجود است. وانگهی، وحدت کل هستی چنان نیست که فقط یک وجود یعنی فقط خدا موجود باشد و چیز دیگری موجود نباشد. برعکس، نظریه وحدت وجود ملاصدرا بسیار شبیه وحدت میان خورشید و پرتوهای است که از آن ساطع می‌شود.

کلید واژه ها:

وجود، غفلت از وجود، اصالت وجود، تشکیک وجود، هایدگر، ملاصدرا

ملاصدرا، پیش درآمدی بر آدموند هوسرل

کاتالین هانی*

هدف در این مقاله گشودن باب گفت‌وگو میان اسلام و غرب از طریق توصیف زمینه‌های مشترک میان فلسفه ملاصدرا و پدیدارشناسی آدموند هوسرل است. بسیاری از غربیانی که هوسرل را از فیلسوفان متأخر و دوران ساز غرب می‌دانند، اندیشه ملاصدرا را که در موضوعات مهم با تفکر هوسرل مشابه است چونان بخش پیشین و پیوسته فلسفه هوسرل می‌نگرند. من نیز بر پاره‌ای از اندیشه‌های ملاصدرا تأکید می‌کنم و برای این کار به تفسیر کامل‌تر طرح فلسفی و کلامی او خواهم پرداخت. همچنین بر آنم تا پدیدارشناسی را از طریق ترسیم مشابهت‌های موجود میان اندیشه‌ها و سنت‌های ویژه هر یک از این دو فیلسوف، معرفی کنم و بدینسان به سنت فلسفی موجود در اسلام و غرب اشاره نمایم.

فلسفه بمنزله نظام بسته‌ای از اندیشه، برای کسانی مانند هوسرل، امانوئل لویناس، سورن کی یرگارد و ملاصدرا چندان درخور توجه نیست. از دیدگاه هوسرل، فلسفه «وظیفه‌ای بی‌پایان» و از لوازم جستجوی حقیقت است هوسرل و ملاصدرا هر دو می‌پذیرند که دیالکتیک میان تجربه و توصیف، همانا، تلاش‌های پیوسته برای اثبات حقیقت را ضروری می‌سازد. در حالیکه بنیادگرایان به اندازه عقلگرایان، پوزیتیویست‌ها، ایدئالیست‌ها و علم‌گرایان، بر فرض حقانیت طبیعت‌گرایی تکیه می‌کنند.

ملاصدرا و هوسرل هر دو با طبیعت‌گرایی بمنزله سرآغاز فلسفه مبارزه می‌کنند؛ زیرا اگر همه موجودات واقعی، موجوداتی طبیعی باشند، دیگر جایی برای اکتشافات مابعدالطبیعی، و امکانی برای امر متعالی باقی نمی‌ماند. هر دو نفر استدلال می‌کنند که فلسفه پردازای ناب نمی‌تواند تجربه‌های ما از متعالی و شهودهای بدیهی ما از حضور آن را نادیده انگارد. قواعد و روش پدیدارشناختی حکم می‌کند که برای چیرگی بر تعصب طبیعت‌گرایی و ماده‌گرایی باید عقیده به وجود مستقل جهان را که معمولاً مفروض می‌گیریم، مسکوت بگذاریم تا بتوانیم ارتباط آن با «وجود» و با تأمل را اثبات کنیم. هوسرل آشکارتر از دیگران، کل تجربه را به تجربه پدیدارشناختی فرد می‌کاهد.

ملاصدرا و هوسرل هر دو معتقدند که فرهنگ غالب زمانشان، مانع سیر نفسانی بسوی کلی و ذات و حقیقتی می‌شود که آرامش می‌بخشد. هر دو فیلسوف باور داشتند که در دورانی بحرانی از تاریخ می‌زیسته‌اند و امیدوار بودند که در دگرگون‌سازی هندسه و بنای فرهنگ دوران خود بسیار مؤثر باشند. بگفته هوسرل، مسئولیت عقلی فیلسوف اقتضا می‌کند که او بسان یک کارگزار انسانی، نقش خود را در تلاش برای رسیدن به استدلال و عقلانیت برآورد.

علم جدید برغم ادعای عینی بودن نمی‌تواند از مرزهای طبیعت‌گرایی فراتر رود. ملاصدرا معتقد است که فیلسوف باید کل انسانیت را در آن نوع سلوک جامع بسوی چیزی بنگرد که ادیث استاین آن را «انسانیت کمال یافته» نامیده است. تحقق هر فرد در مبارزه و رنج بردن در راه جستجوی امر متعالی و تلاش برای مشاهده حقیقت صورت می‌گیرد. کوشش‌های ملاصدرا برای بازسازی رویکردهای دین‌فقهی، آینه تمام‌نمای تلاش‌های هوسرل برای نقد علوم جدید شبه‌یقینی و بی‌بنیاد است. همانگونه که دین‌قشری می‌تواند حضور خدا را پنهان کند، علوم و تکنولوژی هم بمنزله دینی جایگزین، می‌تواند چنین کاری کند. ما با فرهنگ‌های مختلف می‌توانیم فراسوی ماتریالیسم و قانون پرستی رایج، به فراخوانی بسوی تعالی گوش دهیم و در مقام کارگزاران نوع بشر با یکدیگر بگفتگو بپردازیم.

کلید واژه‌ها:

پدیدارشناسی، طبیعت‌گرایی، عینیت، خردگرایی، پوزیتیویسم

مقایسه برهان صدیقین ملاصدرا با برهان وجودی آنسلم

رضا نیرومند

از آنجا که مشابهتهایی بین برهان صدیقین صدرالمآلهین با برهان وجودی قدیس آنسلم دیده شده است معمولاً فیلسوفان، برهان صدیقین در فلسفه اسلامی را بازاء برهان وجودی در فلسفه غرب می دانند. از اینرو سعی ما در این نوشتار بر نشان دادن وجوه اشتراک و بخصوص وجوه افتراق میان دو برهان است تا در نتیجه آن امتیازات و ویژگیهای برهان صدیقین از برهان وجودی ممتاز گشته و امتیازات این برهان برای اهل نظر مشهود گردد.

صدرالمآلهین در کتب مختلفش از جمله *اسفار و اسرار الآیات* به برهان صدیقین اشاره کرده و آن را محکمترین و مطمئنترین برهین معرفی کرده است. برهان صدیقین پس از او توسط حکما مورد تقاریر مختلفی قرار گرفت. قدیس آنسلم در کتاب *خطابه (پرسولوگیون)* برهان وجودی را در پاسخ به منتقد معاصرش مطرح کرد، این برهان علاوه بر تقدیر آنسلم از سوی دکارت، هارتشورن، مالکوم، لایب نیتس، هگل و پلاتینگا مورد تقریرات جدیدی قرار گرفت؛ آنچنانکه مورد نقد های شدیدی از سوی آکوئیناس، کانت و راسل تا جان هیک و پلاتینگا و فیلسوف متأله جوادی آملی نیز قرار گرفته است.

از جمله وجوه اشتراک بین برهان وجودی و برهان صدیقین این است که هر دو برهان سعی می کنند مخلوقات را واسطه در اثبات وجود خداوند قرار ندهند، همچنین هدف و نتیجه هر دو برهان، اثبات وجود خداوند است که البته برهان وجودی بخاطر نقدهای وارده در رسیدن به این نتیجه ناکام مانده است.

در واقع وجوه افتراض و اختلاف میان دو برهان بعنوان امتیازات برهان صدیقین بر برهان وجودی محسوب می شود. چرا که هر یک از امتیازات برهان صدیقین در مقابل ویژگیهای برهان وجودی از ارزش بالاتری در فلسفه برخوردار است و اما آن وجوه افتراق و بتعبیری امتیازات برهان صدیقین بر برهان وجودی بقرار ذیل می باشد:

۱. شکل منطقی برهان وجودی از نوع قیاس خلف است در حالیکه در برهان صدیقین، قیاس برهانی شکل اول از نوع مستقیم بکار گرفته شده است.

۲. برهان وجودی می خواهد از مفهوم به وجود خدا برسد، اما صدیقین از حقیقت هستی و واقعیت عینی و خارجی بسوی خداوند سیر می کند.

۳. در برهان وجودی حداکثر ضرورت اثبات شده، ضرورت ذاتی است اما در برهان صدیقین ضرورت ازلی برای وجود خداوند اثبات می گردد.

۴. در برهان وجودی، وجود خداوند حداکثر به حمل اولی و مفهومی اثبات می گردد در حالیکه برهان صدیقین وجود خداوند را به حمل شایع و مصداقی اثبات می کند.

۵. برهان وجودی دچار خلط مفهوم و مصداق است اما برهان صدیقین از هر گونه خلط و مغالطه ای مصون مانده است. امتیازاتی که در بالا ذکر گردید اهم امتیازاتی است که در کنار دیگر امتیازات برهان صدیقین مطرح می گردد. بنابراین تقریر برهان وجودی و نقدهای وارد شده بر آن که وارد بنظر می رسد و آن را دچار مشکل و بزعم برخی فیلسوفان غربی به مرگ رسانده است هرگز قابل قیاس و برابری با برهان صدیقین نبوده و نمی توان امتیازات برهان صدیقین بر برهان وجودی را نادیده گرفت. البته طرح برهان صدیقین در کنار برهان وجودی و مقایسه آن دو می تواند به عنوان تمهید و زمینه ای برای ورود آراء فیلسوفان اسلامی بخصوص فلسفه و حکمت متعالیه صدرالمآلهین به فلسفه و عرصه فرهنگی مغرب زمین راهگشا و راهبردی بشمار رود.

کلید واژه ها:

برهان صدیقین، برهان وجودی، ضرورت ذاتی، ضرورت ازلی

زبان دین از دیدگاه صدرا و میرزا سعید قمی

سیده معصومه حسینی

در راستای امروری کردن متون قدیمی، «زبان دین» نقش مهمی را ایفا می‌کند. کشف رویکردهای زبانی متألهین اسلامی، مهمترین گام در تشخیص نوع دیدگاه آنها، نسبت به متون مقدس بشمار می‌آید. اهمیت پردازش به این موضوع زمانی بیشتر درک می‌شود که دانسته شود از طریق کاربردهای دینی زبان می‌توان تضاد فکری و تضارب آراء میان متفکرین اسلامی را ریشه‌یابی نمود و در گامی بالاتر به توسعه مسائل زبان شناسانه در نزد متألهین اسلامی پی برد.

از همین رو، رویکردهای مختلف زبانی از چندین جهت حائز اهمیت هستند: الف) نقش مباحث زبان شناسانه در تفسیر متون دینی (ب) ارتباط بین جهان بینهای مختلف با کاربردهای دینی (ج) کشف اصول حاکم بر تفسیر متون دینی.

در این جهت شناخت زبان دینی از منظر صدرا و میرزا سعید قمی، در راستای شناخت زبان دینی متفکرین اسلامی گام مهمی را ایفا می‌کند، زیرا صدرا، هم نگاه جامعی بر تئوریهای رایج زبانی داشته و هم به نقد آنها پرداخته و در پی اثبات تئوری مورد نظر خویش است. تفکر میرزا سعید قمی هم از این جهت حائز اهمیت است که وی با وجود آگاهی از نظریات صدرا به مخالفت با وی بر می‌خیزد و دلایل محکمی در رد وی بیان می‌نماید.

در راستای کشف رویکرد زبان شناسانه این دو دانشمند، در این نوشتار چندین محور اساسی مطرح نظر قرار گرفته که باجمال بدین قرار است:

الف) ضرورت پردازش به این موضوع از جانب صدرا و میرزا سعید قمی

ب) تئوریهای زبانی مورد نظر صدرا و میرزا سعید قمی

ملاصدرا قائل به «اشتراک معنوی در عین تشکیک» است، از همین رو به زبان نمادین رو می‌آورد و به مخالفت با دیگر تئوریها از قبیل زبان تشبیه، زبان تنزیه و زبان عرفی می‌پردازد، اما میرزا سعید معتقد به «اشتراک لفظی» است لذا به زبان تنزیهی روی می‌آورد و از دیگر تئوریها برائت می‌جوید.

ج) نقش جهان بینهای متعدد در گزینش این رویکردهای زبانی

این بخش بدنبال این است که با دستیابی به فلسفه نهفته در هر یک از این تئوریها، به ریشه‌های اصلی در گزینش هر یک از آنها راه پیدا نماید. بعنوان نمونه می‌توان به نقش اصالت وجود یا اصالت ماهیت در گزینش هر یک از این زبانها اشاره کرد.

د) ملاک معناداری

امروزه نظریه‌های معنا تحت چند مجموعه کلی قرار می‌گیرند، از قبیل نظریه مصداقی، نظریه تصویری و ...، اما نظریات متفکرین اسلامی را نمی‌توان بطور کامل تحت این اقسام مشاهده کرد. بعنوان نمونه صدرا در یک مرحله‌ای، این ملاک را به علم حضوری محول می‌نماید.

ه) رابطه لفظ با معنا (اسم با مسمی)

آیا رابطه میان لفظ و معنا یک امر طبیعی است یا بنحو قراردادی می‌باشد؟ در مقام جواب به این سوال آشکار می‌شود که نظریه ملاصدرا با میرزا سعید قمی کاملاً متغایر است و این دو متفکر رویه کاملاً متفاوتی را برگزیده‌اند.

بنابراین در این نوشتار سعی می‌شود که با روشن نمودن رویکردهای زبانی این دو متفکر بزرگ، به ریشه‌های اساسی آنها در فهم متون مقدس پی ببرد.

مقایسه مسئله نفس و بدن در فلسفه صدرایی با مسئله موج و ذره در فیزیک جدید

سهراب آقابزرگی

حرکت جوهری حاصل خلاقیت ملاصدرا و بر پایه بسیاری از نظریات فلاسفه سلف او درباره مسئله حرکت بوده است. یکی از تبعات این نظریه بنیادین، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس است که مبتنی بر عدم جدایی و انفکاک نفس و بدنه یا روح و جسم می باشد. بنا بر نظریه ملاصدرا، نفس همزمان با وجود آمدن بدن ایجاد شده، تکامل یافته و هیچگاه از بین نمی رود. در نهایت هم معلوم خواهد شد که در مسئله معاد، بدن را مجدداً پدید خواهد آورد.

پس از ارائه نظریه کوانتوم مکانیک نسبی هم یک چنین تحولی در علم فیزیک صورت گرفت و فیزیک جدید متولد شد. این نظریه براساس اتحاد مفاهیم موج و ذره استوار می باشد و باعث بروز دیدگاه تازه ای در مورد ماده می گردد. در فیزیک جدید مفاهیم موج و ذره به صورت مفاهیمی مکمل یکدیگر در نظر گرفته می شود و چنین نتیجه گرفته می شود که ماده، هم ذره می باشد و هم موج.

در مقاله حاضر تلاش می گردد تا پس از بیان خلاصه و ماحصل نظریات ملاصدرا در مورد مسئله نفس و بدن و تفسیر فیزیک جدید از موج و ذره، مقایسه ای بین نتایج بدست آمده از آنها بعمل آید.

در پایان این بررسی معلوم خواهد گردید که اولاً ویژگیهای ماده بسیار فراتر و پیچیده تر از آنی است که تا قبل از این نظریات در نظر گرفته می شده است، ثانیاً معلوم خواهد شد که طبیعت و ماوراء آن ارتباط بسیار نزدیکی باهم دارند. ضمناً شاهدهی بدست خواهد آمد که براساس آن دو بخش کاملاً مجزا از هم در تاریخ فکر بشری (یعنی علم و فلسفه) چگونه دارای ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر هستند.

کلید واژه ها:

نفس، بدن، موج، ذره، حرکت جوهری، نظریه کوانتوم

مونیسیم یا پلورالیسم

سید محمد حسین شرکا*

از اوان تاریخ تفکر فلسفی بشر، فلاسفه کوشیده اند تا تبیین معقولی از جهان ارائه کنند. کوشش این متفکران باعث پدید آوردن سیستمهای گوناگونی از تفکر گشته است. یکی از مسائلی که همواره قابل بحث بوده و هست تبیین کثرت و تغییرات در جهان است. از همان اوان دو مکتب مقابل هم بوجود آمد که یکی قائل به کثرت جهان بود در مقابل مکتب دیگر که قائل به وحدت جهان بود و کثرت جهان را موهوم می دانست یعنی عده ای به مونیسیم و عده ای به پلورالیسم رسیدند. این مسئله نیز در فلسفه اسلامی موجب پیدایش نظرات گوناگون شد بطوریکه نظریه پلورالیسم را به مشا و نظریه مونیسیم را به عرفا و با تسامح به ابن عربی نسبت می دهند. ملاصدرا با طرح نظریه وحدت در کثرت می خواهد از این تقسیم دوگانه خارج شود و اساس را بر یک تقسیم سه گانه می گذارد. نه وحدت و نه کثرت بلکه سنتز این دو که وحدت در کثرت باشد. نظریه وی دارای بعضی مبانی است که می توان بدینگونه آنها را برشمارد. ۱. اصالت وجود ۲. بساطت و وحدت وجود. ۳. تشکیک وجود و ... که در ضمن مقاله توضیح داده خواهد شد.

کلید واژه ها: مونیسیم، پلورالیسم، حکمت مشا، عرفان، ابن عربی

بررسی مفهوم و کارکردهای فلسفی _ عرفانی عشق در دیدگاه ملاصدرا و امام خمینی

مجتبی اسکندری*

مرحوم ملاصدراى شیرازى اصول و مبانی مکتب خویش را در قالب سفرهای چهارگانه در شاهکار جاودانه خود *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة* بیان کرده است. صدرالمتألهین با ایجاد وحدت میان مکاشفه عرفانی و قرآن و برهان، مشرب جدیدی تأسیس کرد که نقطه عطفی در تاریخ عرفان و فلسفه محسوب می شود. او سفرهای چهارگانه عرفانی را در قلمرو معرفت و هستی شناسی پیاده کرد. مسلک دیگر که بیشتر به قلمرو عرفان عملی نظر داشت توسط مرحوم ملاحسینقلی درگزینی و شاگردان و پیروان او چون مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی، مرحوم قاضی و بهاری همدانی و امام خمینی (ره) ترویج شد. مهمترین مشخصه این مسلک، اصالت قرآن و سنت اهل عصمت (ع) _ چهارده معصوم _ در سیر و سلوک عرفانی و عنایت تمام به حفظ شریعت و جانب فقه است.

کلید واژه ها:

عشق، مکاشفه عرفانی، شریعت، قرآن، برهان

کشف و شهود از دیدگاه ملاصدرا و شیخ اشراق

زهرا کاشانیها*

بازهور انوار الهی در قلب و مشاعر باطنی، ادراک برتری در انسان حاصل می شود که سبب کشف حجب ظلمانیه و بلکه نورانیه می گردد و جمال جانفزای روی جانان، شهود می شود.

لذا دیده های سبب سوراخ کن باید تا از بیخ و بن، پرده ها را برکنند و کار را بی پرده شهود کنند.

دیده ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن

در این مقاله از شهود و انواع آن در فلسفه و عرفان سخن گفته شده و تطبیقی بین نظر صدرالدین شیرازی و شیخ اشراق بعمل آمده است. و به این نکته توجه شده که هر چند محصول کشف ممکن است واضحترا از نتیجه برهان باشد ولی در نهایت بدون اقامه برهان، حکم به صحت آن کشف نمی توان داد.

کلید واژه ها:

کشف، شهود، برهان، انسان

حکیم ملاعلی نوری، بزرگترین مروّج حکمت متعالیه

محمود نظری پور

حکمت متعالیه صدرالمآلهین شیرازی نه تنها در زمان آن نابغه شرق، بلکه تا یک قرن پس از وی نیز چندان رونق و رواج نیافت؛ با این حال، چشمه حکمت صدرایی همچنان در جوشش بود و اندیشه های متعالی او _ هرچند بگونه ای محدود_ به جویندگان حکمت انتقال یافت. با ظهور حکیم میرزا محمدتقی الماسی (م ۱۱۵۹ هـ) اندک اندک اقبال به فلسفه ملاصدرا پیدا شد؛ بگونه ای که شاگردش آقا محمد بیدآبادی (م ۱۱۹۷ هـ) را باید از نخستین مروّجان حکمت متعالیه بشمار آورد. اما بزرگترین مروّج حکمت متعالیه آخوند ملاعلی بن جمشید نوری مازندرانی اصفهانی (م ۱۲۴۶ هـ) شاگرد آقا محمد بیدآبادی بوده است که با قریب هفتاد سال تدریس و تربیت شاگردان بسیار و تصنیف آثاری که اغلب، شرح و تحشیه بر کتابهای ملاصدراست، حکمت متعالیه را به جریان غالب فلسفی در ایران تبدیل کرد. مهمترین شاگردان ملاعلی نوری که پس از وی، عهده دار تدریس در حوزه های بزرگی چون اصفهان، تهران، قزوین و سبزوار گردیدند، عبارتند از: میرزا حسن چینی اصفهانی (م ۱۲۶۴ هـ)، ملاعبدا... زنوزی (م ۱۲۵۷ هـ)، آخوند ملاآقا حکمی قزوینی (م ۱۲۵۸ هـ)، حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ هـ)، میرزا حسن نوری فرزند ملاعلی نوری، آقا سید رضی لاریجانی (م ۱۲۷۰ هـ) و آخوند ملا اسماعیل اصفهانی معروف به واحدالعین (متوفی در حدود ۱۲۴۴ هـ) و

در این مقاله، بر حسب تتبع نگارنده، نام همه شاگردان آخوند نوری و نیز فهرست کاملی از آثار وی درج شده و برای نخستین بار، به محضر ارباب خرد تقدیم می گردد. همچنین با نگاهی به زندگی و اندیشه های آن حکیم الهی، نقش وی در احیاء حکمت متعالیه بررسی شده است.

کلید واژه ها: حکمت صدرایی، مروّجان صدرایی، ملا علی نوری، شاگردان نوری

مفهوم ماهیت از دیدگاه ملاصدرا و هوسرل: دو قرائت مختلف از رویکرد استعلایی به واقعیت

عبدالرحیم افافی *

ملاصدرا و ادموند هوسرل هر دو از فیلسوفان استعلایی اند، اما از لحاظ ویژگیهای و وابستگی شان به دو حوزه مختلف اندیشه، یعنی فلسفه عرفان اسلامی و فلسفه غربی، با یکدیگر تفاوت دارند. حکمت متعالیه صدرا کوششی است برای سازگار کردن اندیشه های فلسفی گذشتگانی مانند ارسطو، ابن سینا، ابن عربی، اشراقیون و مشاییان، و در عین واکنشی در برابر آنهاست. برعکس، ادعا می شود فلسفه استعلایی هوسرل که به پدیدارشناسی شهرت بسیار دارد، روشی اساسی برای فلسفه پردازی است که هرگونه پیشفرض مربوط به فلسفه، دین، فرهنگ و سنت گذشته را رد می کند. این دو فیلسوف، برغم برخی اختلافهای کم و بیش جزئی، از پاره ای جهات مشابهتهای فکری برخوردارند. هر دو منکر فرایند عقلی یا مفهومی به منزله روشی مناسب برای تقریب به واقعیتند، بلکه بر تجربه شهودی برای پرده برداری از جهان تأکید می کنند. مفهوم ماهیت در فلسفه های این دو فیلسوف نقش مهمی دارد، اما نسبت آن با واقعیت از دیدگاه آنها یکسان نیست. من در این مقاله به بررسی مفاهیم ماهیت و ایدوس از دیدگاه ملاصدرا و هوسرل می پردازم که دو قرائت مختلف از مفهوم ذاتند و نقشی اساسی در شیوه تقریب آن دو به واقعیت دارند.

کلید واژه ها:

ماهیت، ایدوس، حکمت متعالیه، پدیدارشناسی، واقعیت

جایگاه انسان در اندیشه کانت

منوچهر صانعی دره بیدی*

ارسطو «فصل» انسان را در میان موجودات زنده عقل معرفی کرد و انسان بعنوان موجودی (و در طبیعت تنها موجودی) که از قوه تعقل و تفکر برخوردار است در فلسفه او معرفی شد. صفت بارز عقل «اندیشه» است و عمل اندیشیدن در قالب سنجش و انتقاد بروز می کند و به فعلیت می رسد. این خاصیت ذاتی انسان، که توسط ارسطو معرفی شده بود، در قرون وسطی در غرب به خدمت و اسارت و بندگی ایمان درآمد که از لوازم سنت ابراهیمی در تفکر یهودی بود؛ و تا ایمان مدرسی بر فرهنگ غرب حاکم بود تفکر عقلانی از انجام وظایف اصلی خود که سازندگی در تمدن و تأسیس نهادهای انسانی و مدنی بود، بازماند. در عصر جدید از زمان بیکن و دکارت (اوایل قرن هفدهم) عقل از بندگی و اسارت ایمان آزاد شد و به همت گالیله و بیکن و هابزودکارت و متفکرانی از این دست در نسلهای بعدی تا زمان کانت در همان مسیری قرار گرفت که ارسطو برای آن تعریف کرده و گشوده بود. عقل در اندیشه کانت در همان مضامین ارسطویی یعنی سنجش و انتقاد و تقریباً مستقل از باورهای ایمانی بعنوان جوهر انسانی برای تأسیس تمدن جدید وارد میدان شد. نوشته های کانت در بخش حکمت عملی انبوهی از مباحث حقوقی، سیاسی، دینی و اخلاقی است که زیربنای آن همان «نوس» ارسطویی بعنوان مقوم ذات انسان است. در این مقاله فشرده ای از آراء کانت را در مورد جایگاه انسان بعنوان تنها موجود برخوردار از عقل در جهان هستی از نظر می گذرانیم. انسان بلحاظ عاقل بودن یا برخورداری از عقل موجودی است خالق فرهنگ و تمدن که آفرینشهای او در قالب نهادهای اجتماعی در زمینه های حقوقی و سیاسی و دینی و اخلاقی بروز می کند؛ و در این زمینه ها انسان بمعنی دقیق لفظ، سوژه یعنی فاعل و عامل و خالق نهادهای فرهنگی در جامعه بشری است.

کلید واژه ها: انسان، عقل، اندیشه، سوژه، نوس، ایمان

نمونه های اسکندرانی جالینوس و انتقال فلسفه یونان به اسلام

جان والبریج*

ترجمه های عربی متون پزشکی یونان همانند ترجمه های متون فلسفی منابع علوم اسلامی درباره فلسفه یونان هستند. در میان متون پزشکی در دسترس علمای اسلامی، می توان نمونه های اسکندرانی، کتاب راهنمای بررسی شانزده اثر جالینوس را نام برد که معمولاً توسط دانشجویان پزشکی مورد استفاده قرار می گرفت. احتمالاً آن متون در قرن پنجم و ششم بزبان یونانی نوشته شده بودند. اما تنها نسخه عربی و عبری آنها بجای مانده است. بسیاری از آنها بویژه آنهایی که با فیزیولوژی و مکاتب تفکر پزشکی در ارتباط هستند، مسائلی را در بر می گیرند که مورد توجه فلسفه است؛ مانند امور نیایشی (سرودهای نیایشی) فیلسوفان یونانی اولیه، مباحث مربوط به ماهیت فیزیکی موجودات زنده، تجزیه و تحلیل اصل علیت و تحلیل روشهای استنتاج علمی. بنابراین، این نمونه ها دریچه جدیدی از اطلاعات را بر روی مستندات نه چندان غنی دوران یونان باز می کند. چون بسیاری از فیلسوفان اسلامی قرون وسطی فیزیکدان بودند، احتمالاً چنین اموری نقش مهمی در شکل دادن به دیدگاههای فلسفی آنها داشته اند. این مقاله براساس ویرایش و ترجمه پنج نسخه عربی از نمونه های اسکندرانی که در حال حاضر بدان اشتغال دارم، نوشته شده است.

کلید واژه ها:

ترجمه، پزشکی، جالینوس، نمونه های اسکندرانی

نظریه سوئین برن در باب جاودانگی انسان و مقایسه آن با نظریه غزالی

رضا اکبری*

جاودانگی از دغدغه های بشر بوده و هست. شاید همین دغدغه سبب شده است که انسانها در طول تاریخ، به مسئله جاودانگی بپردازند. فیلسوفان و متکلمان از بُعد نظری به این مسئله پرداخته اند که نتیجه آن بروز نظریات متعدد در باب اصل و وجود و نحوه جاودانگی است. ما باید از فیلسوفانی همچون ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و متکلمانی همچون اشعری، جبایی، شیخ مفید، غزالی و ... نام ببریم. در میان غربیان نیز نظریات متعددی در اینباره ارائه شده است. باید از افرادی همچون آگوستین، آکوئیناس، هیک، سوئین برن و پرایس نام ببریم. از میان نظریات بسیار زیادی که در باب جاودانگی ارائه شده است، در این مقاله نظریه سوئین برن از فیلسوفان معاصر غرب با نظریه غزالی از متکلمان مسلمان مورد مقایسه و بررسی قرار می گیرد. مقصود از نظریه غزالی در این مقاله، نظریه ای است که آن را در کتاب *تهافت الفلاسفة* آورده است و نه نظریه ای که در دیگر کتاب خود، خصوصاً *الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد* از آن دفاع کرده است. در نظریه هر دو فیلسوف، نفس مفهومی محوری است و بر بدن دنیوی تأکیدی نرفته است. مقایسه این دو نظریه تلاشی در جهت بازخوانی سنت فلسفی فیلسوفان معاصر به زبانی جدید است تا زمینه مقایسه این نظریات با نظریات فیلسوفان غربی فراهم آید.

کلید واژه ها:

جاودانگی انسان، سوئین برن، غزالی، نفس

نگاهی به تاریخ مسئله اتحاد عاقل با معقول

مهدی قوام صفری*

افلاطون برای نجات و تثبیت معرفت انسانی و توضیح امکان آن به نظریهٔ مُثُل پرداخت و به این ترتیب وجود مفارق متعلقات حقیقی معرفت را به صورت هستارهای معقول تثبیت کرد؛ اما ارسطو ضمن مخالفت با این جداسازی معقول بالفعل انسانی در جریان ادراک را با عقل او متحد دانست، و به این ترتیب نظریهٔ اتحاد عاقل و معقول را بعنوان نظریهٔ بدیل نظریهٔ مثل – البته در حیث معرفتی – در میان آورد. این رأی ارسطو در میان فیلسوفان مسلمان گاه مورد مخالفت واقع شد و گاه مورد قبول؛ این در حالی بود که پذیرش عالم مُثُل به همراه پذیرش نظریهٔ اتحاد عاقل و معقول در حقیقت پذیرش هم زمان دو نظریهٔ بدیل، و انکار وجود عالم مُثُل به همراه انکار نظریهٔ اتحاد عاقل و معقول، در حقیقت انکار هر دو نظریهٔ بدیل است.

کلید واژه ها:

نظریه مثل، معرفت انسانی، اتحاد عاقل و معقول، هستارهای معقول

مکتوبات ابوالحسین بصری در مجموعه آثار ابراهام فرکوویچ

سایینه اشمیتکه*

افول اندیشه معتزله در دنیای اهل تسنن و ممنوعیت آن از اواخر قرن یازدهم، بواقع مانع انتقال میراث ادبی معتزله و در بسیاری موارد حتی سبب ویرانی آن شد. آشنایی ما با آموزه های معتزلی و حتی دسترسی ما به حجم زیادی از آثار اصیل و معتبر آنها معلول پذیرفته شدن اندیشه معتزلی از سوی شیعه امامیه و زیدیه و فرقه های یهودی ربانیه و کرائیه در قرنهای دهم تا دوازدهم است. فعالیتهای ادبی زیدیه و کرائیه در حفظ آثار مکتوب معتزله از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا آنها نه تنها آموزه های معتزله را تا حد فراوانی و در تفکر کلامی خویش پذیرفته، بسیاری از متون معتزله، را بشیوه ای منظم استنساخ کردند. اما دلیلی در دست نیست که امامیه نیز چنین کرده باشد. من در مقاله حاضر به قطعات مختلفی از آثار ابوالحسین بصری اشاره می کنم که تا امروز گمان می رفت از بین رفته اند.

کلید واژه ها:

معتزله، تفکر کلامی، امامیه، زیدیه، ابوالحسین بصری

زیبایی شناسی در تقابل میان فلسفه اسلامی مشا و غیر مشا

الیور لیمن*

در همه مکاتب فلسفه اسلامی، مفهوم خیال بسیار مورد توجه است. فیلسوفان مشا بر خیال بعنوان یک جنبه حیاتی نبوت تأکید می کنند. و نیز زبان خیالی را بنحو منطقی تحلیل می کنند. آنها بر این اساس شعر را مبتنی بر شکل ضعیفی از منطق، و سیاست را مبتنی بر شکل تاحدی قویتر از منطق می دانند. بنابراین خیال یک نحوه اندیشیدن عقلی و در عین حال حسی است. متصوفه و حکمای اشراق، مفهوم خیال را بمعنای دیگری بکار می برند. آنها بر این باورند که خیال خود می تواند منبعی برای شناخت باشد و آن را می توان بنحو علمی منظم کرد. این امر بحثی را در باب حالات خیال در فلسفه اسلامی برانگیخت که از دیرباز تا امروز ادامه دارد. خیال تا چه اندازه منبع ارزشمندی برای شناخت است؟ و تا چه اندازه ما را از ماهیت واقعیت منحرف می سازد؟ موضوعی که باید به آن توجه داشته باشیم این است که دیدگاه اشراقی در مقایسه با رویکرد مشائی، چقدر بلند پروازانه است. زیرا در رویکرد مشائی، عقل فعال حدی برای اندیشه بشری است و خیال اساساً در قلمرو معرفتی خود محدود است. در این مقاله تفاوت‌های میان این دو دیدگاه با ارائه نمونه‌هایی از تلقی متفاوت در باب مفاهیم زیبایی شناختی مانند زیبایی توضیح داده خواهد شد. هدف در این مقاله، بررسی حوزه خاصی از فلسفه و ارزیابی فلسفی این دو دیدگاه متقابل است.

کلید واژه ها:

زیبایی شناسی، خیال، تصوف، اشراق، مشا

مطالعه ای تطبیقی درباره «حرکت» در فلسفه ارسطو و حکمت متعالیه

عباس شیخ شعاعی*^x

یکی از موضوعاتی که همواره ذهن فیلسوفان را بخود مشغول داشته و عموم حکیمان (از قرن ششم پیش از میلاد گرفته تا عصر حاضر، چه در فلسفه اسلامی و چه در مکاتب فلسفی غربی) درباره آن اندیشه کرده و سخن گفته اند، موضوع حرکت و سیلان در جهان است. در این مقاله کوشیده شده تا دیدگاه دو حکیم نامدار یعنی ارسطو (حکیم برجسته یونان باستان) و ملاصدرا (حکیم برجسته اسلامی) در این خصوص مورد مطالعه و بررسی تطبیقی واقع شده و به نقاط قوت و ضعف آنها اشاره شود. این مهم در ضمن یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه صورت پذیرفته است.

کلید واژه ها:

حرکت، ارسطو، ملاصدرا، حکمت متعالیه

تأملی بر ذات حقیقت

محمدجواد صافیان*

پرسش از چیستی حقیقت از پرسشهای اساسی فلسفی است. پاسخ به این پرسش تابع تلقی ما از هستی، آدمی و نسبت بین هستی و آدمی است. فیلسوفانی که هستی را امری معقول و آدمی را بالذات ناطق و عاقل تلقی می کنند حقیقت را نیز بر حسب مفاهیم و تصورات عقلی تعریف می نمایند. از اینرو که غالباً حقیقت به مطابقت میان ادراک عقلی ما با اشیاء (یا نفس الامر) تعریف شده است. البته اغلب این پرسش مطرح نمی شود که اساس امکان مطابقت چیست؟ و چگونه ممکن است دو امر بالذات متفاوت مانند قضیه و امر خارجی باهم مطابقت داشته باشند. پاسخ به این پرسش مستلزم تأمل بر حقیقت وجود و نیز ذات آدمی است. وجود در عین حال که از همه چیز آشکارتر است و آشکاری هر چیز بدوست، از همه پنهانتر و مخفیتر است. کنه وجود از شدت ظهور در خفاست ولی ظهور و خفای وجود برای موجودی معنا دارد که وجودی باز و منفتح داشته باشد تا وجود بتواند بر آن آشکار شود. حقیقت، آشکاری وجود و از پرده بدر آمدن آن است.

کلید واژه ها:

حقیقت، مطابقت، وجود، قضیه، حکم، صدق، کذب، بطلان، واقعیت گشودگی، انفتاح، سرو راز، انکشاف

عقل، فیزیکیالیسم و اسلام

کریم داگلاس کرو*

مسئله اسلام و عقلانیت، برای احیای تمدن اسلامی و تضمین نقش آینده و کارایی آن بمنزله یک نیروی جهانی در حفظ صلح و ثبات و رشد مادی و معنوی، اهمیت بسیاری دارد. موضوع این مقاله نیز بررسی نقش اصیل و معتبر عقل و عقلانیت در دین اسلام است. نخست به بررسی نحوه تفکر انحرافی در میان بخشی از مسلمانان معاصر می پردازیم که روشهای انتقادی و انواع گفتمانهای عقلانی مؤثر در گسترش حداقل گرایی خردستیزانه را ناچیز می انگارند. کج اندیشان از بینش اساسی قرآنی درباره سلسله مراتب معرفت و درجات مختلف یقین و دریافت حقیقت و مطابقت آن با مراتب شناختی بینش ادراکی و ارتباط آن با ابعاد شناختی ایمان آگاهی ندارند.

در تفکر کنونی غرب از منظر روانشناسی ماتریالیستی به عقل نگرسته می شود و به حد یک «قوه ذهنی» فروکاسته می شود و ذهن بجای نفس قرار می گیرد. علوم شناختی معاصر به مفهومی روانشناختی از «مغز» و بررسیهای زیست – ژنتیکی تجربی و عصب – روانشناختی درباره آن می پردازند. مفهوم کنونی عقل نهایتاً از خردگرایی دوره روشنگری و خردگرایی اروپایی سرچشمه می گیرد که امور معنوی و سنتی و ایمانی را غیر عقلانی می پندارد و آنها را مربوط به ارزشهای متعالی فوق طبیعی و معنوی می داند و رد می کند. امروزه شکل غالب علم گرایی، تفسیر عصب فیزیوژیک از انسان را مطرح می کند و آن را مبنای ارائه متافیزیکی طبیعی، برای ذهن قرار می دهد و متافیزیک استعلایی (غیرتجربی) نفس را انکار می کند. من در این مقاله می کوشم آراء عمده اسلامی درباره عقل و مبنای روحانی و عقلانی آن را باختصار بیان کنم. دیدگاه رایج در تمدن اسلامی در این خصوص، همانا، ایمان به عقل و در عین حال توجه به محدودیتهای عقل است.

کلید واژهها: عقل، فیزیکیالیسم، نفس، علم گرایی، ذهن

اصل اشتمال و نسبت آن با ضرورت و امکان در فلسفه لایب نیتس

علی فتح طاهری*

نظام فلسفی «لایب نیتس» مبتنی بر چندین اصل منطقی است. یکی از این اصول و شاید مهمترین آنها، اصل اشتمال است. این اصل پس از انتشار آثار منطقی لایب نیتس توسط کوتورا بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. راسل می‌کوشد تا براساس همین اصل، مابعدالطبیعه لایب نیتس را به منطق بازگرداند. حقیقت و صدق و کذب قضایا مبتنی بر این اصل است. لایب نیتس در آثار مختلف خود صورتهای متفاوتی از این اصل ارائه می‌دهد؛ ولی مضمون آن این است که موضوع هر قضیه صادق، خواه یک مفهوم نوعی باشد یا فردی، مشتمل بر محمولهایی است که به آن نسبت داده می‌شود. بعبارت دیگر در هر قضیه صادق، محمول مندرج در موضوع است. با این وصف آیا تمام قضایا را باید ضروری دانست یا جایی برای قضایای ممکن نیز باقی می‌ماند؟ لایب نیتس از طرفی قضایا را به دو دسته ضروری و ممکن تقسیم می‌کند و از طرف دیگر لازمه اصل اشتمال آن است که تمام قضایا ضروری باشند؛ جمع ایندو چگونه ممکن است؟ در این مقاله پس از توضیح صورتهای مختلفی که لایب نیتس از اصل اشتمال ارائه کرده است، راه‌حلهای وی در خصوص رفع تعارض مذکور بیان خواهد شد.

کلید واژه‌ها:

اصل اشتمال، مابعدالطبیعه، منطق، قضیه صادق، قضیه ضروری، قضیه ممکن

معرفت و متعلقات آن از نظر افلاطون

علی فتح طاهری*

مسئله ماهیت معرفت و حد و حدود آن یکی از مسائل مهم افلاطون است.

بنظر می‌رسد که افلاطون خیلی پیش تر از کانت اساس فلسفه نقادی را پی ریزی کرده است. مورخان تاریخ فلسفه در تبیین نظریه معرفت، معمولاً مراتب مختلف معرفت را متناظر با مراتب مختلف وجود می‌دانند؛ به این معنی که اشیاء محسوس و تصاویر آنها، متعلق گمانند و صور، متعلق معرفت. بنا به تفسیر سنتی دو احتمال دیگر یعنی معرفت در خصوص اشیاء محسوس و گمان در خصوص صور منتفی است. در این مقاله به بررسی دو نکته می‌پردازیم:

۱. با توجه به آثار افلاطون دو حالت اخیر ممکن است، یعنی اشیاء محسوس می‌توانند متعلق معرفت، و صور هم می‌توانند موضوع گمان واقع شوند.

۲. تبیین نظریه معرفت افلاطون با صرفنظر از مراتب مختلف وجود.

کلید واژه ها:

معرفت، فلسفه نقادی، گمان، صور، اشیاء محسوس

«برهان وجودی» از نظر لایب نیتس و آیت الله محمد حسین اصفهانی غروی (کمپانی)

علی م. افضلی*

برهان وجودی، از براهین ابتکاری در فلسفه غرب است و در فلسفه اسلامی سابقه ای ندارد. در بین متفکران مسلمان _ دستکم تا آنجا که نگارنده مطلع است _ فقط مرحوم آیت الله اصفهانی غروی (معروف به کمپانی _ متوفی ۱۳۶۱) در کتاب «تحفة الحکیم» چنین برهانی بکار برده است. برهان وی از دو جهت شبیه بیان لایب نیتس است. یکی اینکه او هم «وجوب وجود» را محور اصلی برهان خود قرار داده است. و دیگر اینکه وی نیز بر ممتنع نبودن معنا و مفهوم خدا تکیه می کند و همین امر را برای اثبات وجود او کافی می داند. زیرا تحقق نداشتن هر موجودی در عالم خارج، فقط دو دلیل می تواند داشته باشد: ۱. نبودن علت آن ۲. ممتنع بالذات بودن آن. دلیل اول فقط درباره ممکنات (به امکان خاص) صادق است که بود و نبودشان به وجود و عدم علت آنها بستگی دارد و این شق درباره خدا منتفی است، چون ممکن بودن و نیاز به علت داشتن با تعریف خدا تناقض دارد. بنابراین تنها دلیلی که برای موجود نبودن خدا می توان فرض کرد، فقط ممتنع بودن اوست. حال اگر ثابت شود که معنا و مفهوم خدا، متضمن تناقض نیست، این یگانه مانع هم بر سر تحقق وی منتفی است و در نتیجه خدا باید وجود داشته باشد. شرح تقریر این دو اندیشمند غربی و مسلمان از این برهان و شباهتها و تفاوتها و مقایسه این دو تقریر، به تفصیل در اصل مقاله خواهد آمد.

برهان وجودی از نظر لایب نیتس و آیت الله محمد حسین اصفهانی غروی از زمان سنت آنسلم (۱۱۰۹-۱۰۳۳) تاکنون، تقریرهای گوناگونی از «برهان وجودی» در تاریخ فلسفه غرب ارائه شده است. تفاوت این تقریرها عمدتاً به تفاوت حدّ وسطی است که در مقدمات برهان بکار رفته است. وجه مشترک همه این تقریرها و در واقع، تعریف کلی و جامع برهان وجودی، این است که در این برهان، وجود خدا فقط براساس مفهوم و تعریف خدا اثبات می شود. برخی فلاسفه غرب از تعریف خدا بعنوان «بزرگترین ذات» یا «کاملترین ذات» سود جسته اند (مانند آنسلم و دکارت) و این عظمت یا کمال را حدّ وسط برهان خود قرار داده اند. لایب نیتس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) از جمله فیلسوفانی است که علاوه بر استفاده از مفهوم «کمال» از «وجوب وجود» نیز بهره می گیرد. اما لایب نیتس معتقد است که تا وقتی ثابت نشود که مفهوم «ذات جامع جمیع کمالات» یا «واجب الوجود»، یک مفهوم ممتنع یعنی تناقض آمیز نیست و عبارت دیگر موجودی ممکن (به امکان عام) است، برهان وجودی، ناقص و ناتمام است. از این رو وی می کوشد تا با برهانی خاص ممتنع نبودن مفهوم «ذات واجد همه کمالات» (خدا) را ثابت کند.

کلید واژه ها:

برهان وجودی، وجوب، بزرگترین ذات، کاملترین ذات، امکان عام

نقد هگل بر سوپژکتیویسم کانت

علی مرادخانی*

فلسفه جدید غرب را می توان با نظری اجمالی در سه نگاه به تماشا نشست. در نگاه اول، می توان فلسفه دکارت و اتباع او را دید که باتلقی خاصی از وجود و عقل که آن را بدرستی عقل ریاضی خوانده اند، صورت می بندد. در نگاه دوم، سنت اخیر در کانت و تلقی خاص او از مسئله شناخت با سرمشق قرار دادن (paradigm) فیزیک نیوتون و خلق بحران نسبت حس، فاهمه و عقل در مقام اثبات و بحران علم و اخلاق یعنی حوزه ضرورت و آزادی در مقام ثبوت به بار می نشیند و اجمال آن بتفصیل در می آید.

نگاه سوم ناظر به هگل است. هگل دوره جدید و تجدد را به مسئله تبدیل کرد و مشکلات و مسائل آن را در حوزه های مختلف حیات بشری در آگاهی فلسفی طرح نمود. طرح هگل نیز قرین تلقی تازه ای از عقل با منظری تاریخی بود. او عقل (Vernunft) را در تاریخ و بنیاد (ground) تاریخ را در تاریخ فلسفه جست. آنگاه ادوار تاریخ فلسفه را حاصل ظهور عقل خواند. دو تلقی از ظهور عقل در دوره جدید یعنی تلقی دکارت و کانت را با نگاهی افلاطونی و ارسطویی یا اجمالاً یونانی به عقل (logos) آبستن تقابل و تعارض دید. جهت غلبه بر بحرانهای برآمده از این تقابل و تعارضها دست به نقد تلقی کانت و دوره جدید از عقل زد. از اینرو هیچگاه در آثار برجسته خود از نقد و نظر در باب کانت نیاسود. از جمله در درس_گفتارهای تاریخ فلسفه با حجمی بالغ بر پنجاه صفحه، در دائرةالمعارف علوم فلسفی، مقاله مهم ایمان و دانش و رساله اختلاف نظامهای فلسفی فیخته و شیلنگ به کانت اندیشید.

کلید واژه ها:

سوپژکتیویسم، عقل ریاضی، تجدد، تاریخ فلسفه، عقل اسلامی، واحد

افق خدانشناسی در فلسفه ارسطویی و حکمت صدرایی

علی الله بداشتی*

یکی از روشهای تطبیق دو نظام فلسفی، بررسی پاسخهای آنها به سؤلهای اساسی تفکر بشری است که در آن دو نظام مطرح شده اند؛ مسئله مبدأ و غایت هستی از جمله مسائلی است که در دو نظام ارسطویی و صدرایی طرح و پاسخ داده شده است. در هر دو نظام با یک وجود متعالی به نام الله (خدا) یا «ثئوس» مواجه هستیم، این نکته حایز اهمیت است که بدانیم این موجود متعالی در این دو نظام فلسفی چگونه فهم و تفسیر شده است، چه صفات و کمالاتی برای او _ «جل جلاله» برشمرده و چه میزان به آن حقیقت لایتناهی دست نیافتنی نزدیک شده اند.

با بررسی پاسخهای این دو نظام فکری می توانیم درباره قوت و اعتبار هر یک از آنها _ از این زوایه _ داوری نماییم.

کلید واژه ها:

خدانشناسی، مبدأ هستی، غایت هستی، وجود متعالی

نفی ایده آلیسم در فلسفه اسلامی

عبدالرزاق حسامی فر*

ایده آلیسم، در قلمرو فلسفه، به دو معنای مهم بکار می رود: یکی ایده آلیسم عینی یا مابعدالطبیعی که در برابر طبیعت گرایی قرار می گیرد و دیگری ایده آلیسم ذهنی یا معرفت شناختی که در برابر رئالیسم معرفت شناختی قرار می گیرد. ایده آلیسم در معنای نخست عبارت است از قول به تقدم روح بر ماده یا اصالت روح و وجود وهمی جسم و در معنای دوم حاکی از نفی وجود مادی متعلقات شناخت حسی است. فیلسوفان اسلامی در حوزه مابعدالطبیعه قائل به دیدگاه سومی میان ایده آلیسم عینی و طبیعت گراییند. آنها از یکسو وجود ماده را واقعی می دانند و از سوی دیگر در آراء برخی از ایشان چون سهروردی و ملاصدرا وجود جهان مثل (البته با اختلاف تقریر با افلاطون) پذیرفته می شود. دیدگاه فلاسفه اسلامی در حوزه معرفت شناسی دیدگاهی رئالیستی است و در آن ایده آلیسم ذهنی رد می شود. مواجهه این فیلسوفان با ایده آلیسم ذهنی ابتدا بصورت نقد سفسطه و بعدها در دوره معاصر و بویژه در آثار مرحوم علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری بصورت نقد سفسطه و اندیشه ایده آلیستی و همچنین دفاع از مبانی رئالیستی فلسفه اسلامی در قلمرو شناخت ظاهر می شود. در این مقاله نظریه های مختلف در باب ماهیت شناخت، بویژه نظریه وجود ذهنی، بیان خواهد شد و پس از آن دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی، استاد شهید مطهری در نقد سفسطه و ایده آلیسم مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

کلید واژه ها:

ایده آلیسم ذهنی، رئالیسم معرفت شناختی، شناخت حسی، وجود ذهنی، جهان مثل

اراده اراده

محمد کاظم فرقانی*

مسئله اختیار آدمی را از جهات گوناگون می توان مورد مطالعه قرار داد یکی از آن جهات، بحث از علت اختیار است. منظور از اختیار، اصل مختار بودن انسان نیست تا گفته شود که در نهایت خدای تعالی، آدمی را مختار آفریده است بلکه سؤال این است که اگر آدمی در افعال خود مختار است یعنی برای انجام هر فعل خود، خودش اراده می کند که آن فعل خاص را انجام دهد، این اراده اش علت دارد یا ندارد؟ نفی نیاز آن به علت، چگونه با حدوث آن، عمومیت اصل علیت و وحدت واجب سازگار است؟ اثبات نیاز آن به علت، دو گزینه را پیش روی ما می نهد: نخست آنکه علتش اراده ای دیگر از آدمی است و دیگر آنکه علتش خارج از اراده آدمی است. گزینه نخست به تسلسل می انجامد و برای فرار از تسلسل محال باید به جبر معتقد شویم و گزینه دوم مستلزم قول به جبر آدمی است. فیلسوفان و متکلمان مسلمان برای حل این مشکل راههای مختلفی ارائه داده اند این مقاله به بررسی برخی از این راه حلها بویژه آنچه توسط میرداماد، صدرالمتهین و حکیم سبزواری ارائه شده است می پردازد.

کلید واژه ها:

اراده اراده، اختیار، علیت، وحدت، تسلسل

جوهر ازلی و علیت در فلسفه بارکلی از چشم انداز متکلمان مسلمان معاصر

امیه اسرا یازسیوگلو*

یکی از نقدهای غزالی بر فیلسوفان مسلمان دوران خویش، فرضیه جوهر ازلی بود که فیلسوفان آن را مستقل از وجود خداوند می‌پنداشتند، هرچند پذیرفتند که چنین جوهری بدست محرک نخستین ساخته و پرداخته شده است. جرج بارکلی، فیلسوف قرن هفدهم، نیز در فرض وجود یک جوهر ساکن زیربنایی تردید می‌کند. و این یک همگرایی چشمگیری است که شایسته توجه است. زیرا می‌توان آن را تقویت کننده امید به سازگاری میان فلسفه و الهیات در بستر اسلام دانست. لزومی نیست از یکی بفتح دیگری دست بکشیم. هدف این مقاله تحلیل نقد بارکلی بر فرض کهنسال جوهر ازلی است؛ بویژه آنگونه که در رساله درباره اصول علم انسانی آمده است. من آراء او را ضمن مقایسه با آراء یک متکلم مسلمان قرن بیستم بنام سعید نوری (۱۹۶۰-۱۸۷۶)، که رویکرد تازه وی به سازگاری میان عقل و وحی درخور توجه است، تفسیر خواهم کرد نوری درخصوص نقد جوهر ازلی با بارکلی هم‌رأی است. بواقع، استدلال آنها در نقاط مهمی با یکدیگر همپوشانی می‌کند. آنها همچنین علیت مادی را، مانند هیوم، نقد می‌کنند؛ اما به ورطه شکاکیت نمی‌افتند. در حقیقت، بارکلی و نوری واقعیت‌پدیداری و امکان معرفت انسانی را می‌پذیرند. ناگفته پیداست که تفاوت‌های مهمی نیز میان بارکلی و نوری در نحوه رسیدن به این نقدها و تأییدها وجود دارد.

کلید واژه‌ها:

بارکلی، جوهر ازلی، هیوم، علیت مادی

تأملاتی درباره عقلانیت

یمین مرمر*

همه مسیرهای اندیشه معاصر، بسوی معنا و قلمرو عقلانیت متمایل شده است. بدنامی فلسفه ناشی از ناتوانی آن در عرضه یک روش شناسی منظم، بمنزله گواه و دلیلی برای تردید در برنامه تأسیس فلسفه و معرفت علمی، پنداشته شده است. این سردرگمی و تردید فقط به فلسفه و علم محدود نمی شود، بلکه از ویژگیهای بسیاری از جنبه های دیگر زندگی مدرن است. چنین وضعیتی به شکلهای مختلفی از نسبت گرایان انجامیده است. رشد علوم اجتماعی و بویژه انسانشناسی فرهنگی و اجتماعی سبب شده است تا بسیاری از اندیشمندان قرائن و شواهد بدست آمده از مطالعه درباره جوامع و فرهنگهای گوناگون را مؤیداتی برای نسبت گرایان فرهنگی و اخلاقی بدانند.

نسبت گرایان مدعیند که عقل، محدود و متناهی است و بنابراین نمی تواند چهارچوبهای ثابت و مستحکمی بیابد که با توسل به آن بتواند مدعی دستیابی به معرفت معتبر شود. از دیدگاه آنان، عقیده به وجود داشتن بنیان ثابتی برای واقعیت و معرفت، توهمی است که باید از شر آن خلاص شویم. این توهم حاکی از این مدعاست که عقل کلیت و شمول دارد و بنابراین بطور بالقوه می تواند روشی برای تولید علم و معرفت بیابد. من منطقاً اثبات خواهیم کرد چهارچوب ثابتی که یکبار و برای همیشه به ما بگوید چه هنجارها یا کلیاتی باید بر فهم یا زندگیمان حاکم باشد، نمی تواند زاییده عقل انسانی باشد؛ بلکه باید بیرون از ذهن و عقل بشری باشد. چنین چیزی یک بنیان متافیزیکی بمعنای کانتی نیست، بلکه برعکس، منبعی برای عینیت است که معرفت و دانش را ضروری و کلی می سازد. من معتقدم که وحی یک منبع ممکن برای عینیت است و می توانیم سازگاری بالفعل طبیعت با وحی را اثبات کنیم. همچنین نشان خواهیم داد که چگونه وحی استنتاج کلیات را امکانپذیر می سازد و بنابراین چهارچوبی برای معقولیت علم و معرفت پدید می آورد.

کلید واژه ها: عقلانیت، فلسفه، علم، نسبت گرایان، عینیت، وحی

گزاره هایی در معرفت شناسی مقایسه ای: علامه طباطبایی _ کانت

مسعود امید*

یکی از مباحث مهم و اساسی در حوزه فلسفه، مبحث معرفت و شناخت است. از این شاخه مهم فلسفی با عنوان معرفت شناسی یا شناخت شناسی یاد می شود. در این شاخه فلسفی چنانکه از نام آن پیداست، در باب معرفت، شناخت، آگاهی یا ادراک بحث می شود و از ماهیت، حدود و شعاع، ابزار، واقع نمایی یا عدم واقع نمایی، ارزشیابی و ... ادراکات سخن بمیان می آید. بحث معرفت و شناسایی از زمان یونان ذهن فلاسفه را بخود مشغول کرده بود، ظهور سوفیسم و شکاکیت در عهد یونان و پس از آن، سبب جلب توجه فلاسفه به مسئله شناسایی شده بود. لیکن موج جدید عنایت و توجه به مسئله شناخت، به دوره پس از رنسانس و آراء دکارت مربوط می شود. ظهور عقل گراها و تجربه گراها، مسئله معرفت را با حال و هوایی تازه در معرض دیدگان عقلانی فلاسفه قرار داد. اهمیت معرفت شناسی بقدری شد که کانت مابعدالطبیعه را چیزی جز بحث در مسئله شناسایی ندانست. مسئله معرفت در میان فلاسفه مسلمان نیز مطرح بوده است و در آثار این بزرگان بصورت پراکنده طرح و بحث شده است. لیکن بحث مستقل در باب معرفت تا مدت‌های مدیدی به تعویق افتاد تا آنکه در نهایت با مساعی علامه طباطبایی این مبحث صورت مستقل، منظم و مختص یافت و شاگردان ایشان در ادامه این راه، این مبحث را پیگیری نموده و بر غنا و انسجام و عمق آن افزودند. نظر به اهمیت این بخش از اندیشه فلسفی، این نوشتار بر آن است تا گزاره هایی را بصورت مقایسه ای میان علامه طباطبایی و کانت مطرح ساخته و در برخی مواضع وجوه اشتراک یا اختلاف دیدگاه‌های این دو فیلسوف را بیان نماید. برخی از محورهای مقایسه این دو فیلسوف عبارتند از:

مسئله اهمیت و الویت بحث معرفت شناسی، روش شناسی و معرفت شناسی دو فیلسوف، فعال یا انفعالی بودن دستگاه ادراکی، انتزاعی یا غیر انتزاعی بودن معقولات درجه دوم، محدوده شناخت، امکان یا عدم امکان مابعدالطبیعه، کلیت معقولات درجه دوم، مسئله حکم و ...

کلید واژه ها:

معرفت شناسی، روش شناسی، معقولات، محدوده شناخت، حکم

صراط یا صراط‌های مستقیم؟ فلسفه جان هیک در سیاق ایرانی

اشک پی. داهلن*

تنوع دینی در جوامع جدید یک واقعیت است؛ اما فهم این تنوع مستلزم نوعی جهتگیری فلسفی و کلامی است. هدف این مقاله بررسی تأثیر فیلسوف انگلیسی جان هیک (۱۹۲۲-؟)، یکی از سرپرست‌های کلیسای اصلاح شده و از حامیان اصلی کثرت‌گرایی دینی، بر روشنفکران دینی و فیلسوفان دین در ایران معاصر است.

اگرچه مباحث کلامی مهمی در میان متکلمان، عرفا و فیلسوفان مسلمان قدیم درباره تنوع ایمان وجود داشته است، مسئله کثرت‌گرایی دینی آنگونه که در فلسفه دین فهمیده می‌شود، یک پدیده پس از قرن نوزدهمی است. مسلمانان معاصر ایرانی مانند مسلمانان جاهای دیگر بطور فزاینده‌ای با این پدیده درگیر بوده‌اند. ترجمه کتاب فلسفه دین هیک در میانه دهه‌های ۱۹۹۰ به بحث مهمی در این باره انجامیده است این بحث بتازگی با ترجمه کتاب بُعد پنجم و مسائل کثرت‌گرایی دینی به فارسی شدت یافته است.

گروهی از روشنفکران و فیلسوفان ایرانی از نوعی «انحصارگرایی» دینی مبتنی بر این فرض دفاع کرده‌اند که ایمان خودشان دربرگیرنده تنها و آخرین وحی حقیقی از سوی خداوند است؛ اما دسته‌ای دیگر از این موضع مطلق‌گرایانه مأیوس شدند و در پاسخ به آن، الگوهای «شمول‌گرایانه» متعددی از تنوع دینی را پیشنهاد کردند. الگوهایی که وجود هدایت الهی در ایمانهای دیگر را نیز تأیید می‌کنند. وانگهی، دسته‌ای دیگر از مسلمانان حتی در پی رویکردی کلیتر برآمدند و گفتند مدعیات حقیقی و دستوری اسلام بهیچ رو منکر اعتبار متافیزیکی دیگر سنتهای دینی اصیل نیست. هدف این مقاله تحلیل مفاهیم کثرت‌گرایی، انحصارگرایی و شمول‌گرایی دینی در سیاق ایرانی - اسلامی، و بررسی پیامدهای کلامی، معرفت‌شناختی و تفسیری آنهاست.

کلید واژه‌ها: تنوع دینی، کثرت‌گرایی دینی، فلسفه دین، انحصارگرایی دینی، شمول‌گرایی

اسلام و مسئله وحدت وجود و فلسفه اشراق در فرهنگ مالایایی

مُحد اعظم محد امین*

این مقاله می‌خواهد به مناقشه وحدت وجود ابن عربی و فلسفه اشراق ملاصدرا و تأثیرات آن بر ارزشهای مالایایی بپردازد. بیشتر نظریه‌های مربوط به ورود اسلام به مجمع الجزایر مالی، گویای آنند که اسلام از طریق فعالیتهای بازرگانان و صوفیان مسلمان مهاجر از یمن و فارس و هند و دیگر سرزمینها به اهالی مالی معرفی شد. اسلامی که از طریق متصوفه به مالی رسید، عناصری از اندیشه‌های وجودی عرفا را در برداشت و آنها را در فرهنگ و اندیشه مالایایی پراکند. این نکته از آثار موجود صوفیان مالی مانند حمزه فسنوری (۱۶۰۰-۱۵۵۰)، شمس‌الدین سومترانی (و. ۱۶۹۲)، عبدالصمد فلیمبانی (و. ۱۷۸۸)، محمد نفیس بنجری (و. ۱۷۷۸) و دیگران آشکار است؛ اما تأثیر فلسفه اشراق در مقایسه با تأثیر فلسفه وجودی بسیار کمتر است. بنظر می‌رسد که مفهوم فلسفه اشراق از طریق آثار شاگردان ابن عربی، مانند صدرالدین قونوی (و. ۱۲۷۳)، ابن سبعین (و. ۱۲۶۹)) به فرهنگ مالی راه یافته است. تفسیر عبدالکریم جیلی (و. ۱۴۰۸) از وحدت وجود در کتاب مراتب الوجود و حقیقه کل موجود، و نظرش درباره انسان کامل، در میان اهالی مالی بسیار معروف است. او به چهل مرتبه تنزلی معتقد است که شمس‌الدین سومترانی بعدها آن را به پنج مرتبه، و محمد فضل الله برهانپوری (و. ۱۶۱۹) آن را به هفت مرتبه فروکاستند.

وانگهی، مفهوم وحدت وجود، بگونه‌ای تفسیر شد که طبق آن، خداوند خودش را از طریق نفس انسانی آشکار می‌سازد و در نتیجه خود انسان می‌تواند شریعت و ارزشهای اخلاقی قرآن و سنت را ملغی کند. در برخی از موارد نیز خداوند با خورشیدی همسان گرفته شده و عبادت خورشید واجب پنداشته شده است. بسیاری واژه‌های دیگر همچون صلوات دائم، نکاح باطن، آدم، محمد، و کشف بکار رفته که معنا و مفهوم آنها با معانی اصلی متفاوت است.

کلید واژه‌ها: وحدت وجود، تصوف، فلسفه اشراق، انسان کامل

رابطه عقل و وحی در تفکر پل تیلیش

حسین نوروزی*

پل تیلیش، متکلم آلمانی یکی از متکلمین برجسته پروتستان در قرن بیستم بشمار می رود. در نظر تیلیش انسان عصر حاضر با مشکلات عمده وجودی مواجه است و دین باید در قالب یکی از نمادهای عمده خود، به آنها پاسخ دهد. یکی از مشکلات اصلی وجودی، مربوط به شکاکیت معرفت شناختی است و وحی باید با یکی از نمادهای خود این مشکل شکاکیت را برطرف سازد. مسائلی از قبیل روایتهای مختلف از عقل، ابهامهای عقلی وجودی، تعارضات عقلی وجودی، واقعیت وحی و ملاحظات روش شناختی، غلبه وحی بر تعارضات عقل وجودی در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می گیرند.

کلید واژه ها:

عقل، وحی، دین، شکاکیت معرفت شناختی، تعارضات عقل

مقایسه نظریه کسب اشاعره و اکازیونالیسم مالبرانش

معصومه حاجی آقائی شهرستانی

یکی از مهمترین مسائلی که در بین متکلمین نزاع برانگیز بود مسئله جبر و اختیار بود بطوریکه اشاعره از افراط در اصل توحید افعالی به (جبر محض) و معتزله از افراط در اصل عدل به (تفویض محض) رسیدند اشاعره با تکیه بر اصل (لامؤثر فی الوجود الاالله) علیت و فاعلیت انسان را منکر شده و فاعل تمام افعال را خدا دانسته اند از همین جا نظریه (کسب) نشأت می گیرد یعنی انسان فقط کاسب فعل است نه فاعل و خالق آن.

نظیر همین نظریه را نزد مالبرانش فیلسوف قرن هفدهم تحت عنوان اکازیونالیزم یا اصالت کسب شاهدیم وی معتقد است که علت حقیقی در جهان خداوند است و سایر علل نقش علل موقعی و اعدادی را ایفاء می کنند این همان شباهتی است که بین اشاعره و مالبرانش وجود دارد و ما درصدد تبیین آن هستیم.

کلید واژه ها:

اشاعره، کسب، اکازیونالیسم، مالبرانش

تسلسل نزد فلاسفه اسلامی

فاطمه کوه زارع

در این نوشتار سیر تاریخی_ فلسفی مسئله تسلسل مورد بحث قرار می گیرد و اینکه چرا تسلسل در فلسفه مطرح شده و برای چه چیزی آن را بکار می برند گفته می شود براهین اثبات واجب الوجود بالذات در فلسفه اسلامی مبتنی بر ابطال تسلسل می باشد. یعنی اگر کسی تسلسل را محال ندانست نمی تواند در فلسفه اسلامی واجب الوجود بالذات را اثبات کند گویا برخی از علمای معاصر بر این باورند که بدون تمسک به تسلسل می توان واجب الوجود بالذات را اثبات کرد بهر حال می خواهیم در این مقاله اهمیت بحث تسلسل و جایگاه تاریخی _ فلسفی این مسئله را در فلسفه روشن کنیم و ملاک و معیار ابطال تسلسل را بررسی کنیم.

کلید واژه ها:

فلاسفه، واجب الوجود، تسلسل

تثنيه يا تثليث ممكن: تحليل و نقدي بر گزاره «كل ممكن زوج تركيبى من الوجود و الماهية»

هادى و كيلى

از جمله گزاره های بنیادین و اصلی در حکمت صدرایی و پساصدرایی که بعنوان پایه بحث اصالت وجود در کار می آید گزاره مشهور «کل ممکن زوج ترکیبی من الوجود و الماهیه» است که اکثر حکیمان متعالیه در آثار خود آن را چونان اصلی موضوع یا مسلم گرفته، بدان دست آویخته و حتی حکیم سبزواری در شرح منظومه، سخن خویش در باب اصالت وجود را بدان مصدر و مبتنی ساخته است. مقاله حاضر، نظر به اهمیت وافر این گزاره و کارکرد موثر آن در بسیاری از اصول حکمت متعالیه، کوشش دارد تا از منظر تحلیلی و تنقیدی به بررسی آن بپردازد.

بطور کلی این مقاله اهداف سه گانه زیر را پی می جوید:

۱. توصیف و تحلیل محتوای این گزاره که از طریق تحلیل واژگانی آن شامل واژگان «ممکن»، «زوج ترکیبی»، «وجود» و «ماهیت» صورت خواهد گرفت.

۲. توضیح انتقاداتی که بر نظریه «ترکیب ممکن از دو مؤلفه وجود و عدم» می تواند وارد آید. این انتقادات عمدتاً ادعای ثنایی بودن ترکیب ممکن را مورد نقد و انکار قرار داده و در مقابل آن نظریه «یکتایی ممکن الوجود» را مطرح ساخته اند. روشن است که بر مبنای نظریه یکتایی ممکن، مسئله اصالت یا اعتباریت وجود یا عدم، صورت کنونی خود را بطور کلی از دست خواهد داد.

۳. توضیح انتقادی که صاحب این مقاله بر نظریه مرسوم «ثنایی بودن ساختار وجودی ممکن» وارد می داند. این انتقاد بجای ادعای تثنيه بودن ممکن، ادعای تثلیث ممکن را می نشاند و از آن دفاع می کند. مبنای این انتقاد این اعتقاد است که در ساختار وجودی ممکنات علاوه بر دو مؤلفه وجود و ماهیت، مؤلفه دیگری نیز در کار است و این مؤلفه همانا عدم است که در تحلیل وجود شناختی ممکنات نادیده گرفته شده است. بنابر مینا و ممشای حکمت صدرایی اصالت با وجود است و ماهیات صرفاً از حدود وجود قابل انتزاع و اعتبارند. حال پرسش آن است که ماهیات، خود به چه حدودی محدودند و اساساً چرا وجود را اینگونه به حدود خود محدود ساخته اند؟

پاسخ آن است که همانگونه که وجود محدود به ماهیات و متعین به تعینات آنهاست و لذا ماهیات چیزی جز حدود و خطوط مرزی وجود نیستند، بهمین سان خود ماهیات نیز به حدود عدمی محدود گشته و در واقع عدمهای مضاف به ماهیات، حدود و مرزهای ماهیات را تشکیل داده اند.

بدین ترتیب، اعدام، هم تعیین کننده سعه و ضیق ماهیات هستند و هم بالتبع و بالطبع تعیین کننده سعه و ضیق وجود بشمار می آیند. با این تحلیل، می توان ماهیات را حدود درون ذات وجود، و اعدام را حدود برون ذات وجود بشمار آورد. بهر روی، مرزهای نهایی وجود را اعدام تعیین می کنند و لذا این گزاره جدید التاسیس مینا می یابد که «کل ممکن مرکب ثلاثی من الوجود و الماهیه و العدم».

کلید واژه ها:

تثنيه ممكن، تثليث ممكن، ممكن الوجود، وجود، ماهیت

بررسی تطبیقی نظریه زمان از دیدگاه کانت و فلسفه مشا

بهر روز پورجبار جاهد

این مقاله تحقیقی است در خصوص «نظریه زمان» از منظر فلسفه نقادی ایمانوئل کانت و فلسفه مشا با رویکردی مقایسه ای و تطبیقی. نکته ای که این پژوهش را حائز اهمیت و ضرورت می سازد، این است که شناخت زمان نه تنها بعنوان یکی از مهمترین مسائل در فلسفه محض، بلکه بعنوان یکی از پیچیده ترین مسائل مبادی متافیزیکی علوم نوین در عرصه «فلسفه علم»، در عصر حاضر می باشد. این نوشتار علاوه بر اینکه سعی دارد جایگاه این نظریه را در حوزه فلسفه نقادی کانت و فلسفه مشائی تبیین نماید، می کوشد تا پاره ای نکات مقایسه ای و تطبیقی را متذکر شود. این مقایسه، نخست با نظرگاهی فراگیر به مسئله می پردازد و سپس به مقایسه برخی جزئیات مطرح در ساختار نظریات دست می یازد. محتوای این مقاله نتیجه تبیین ملزومات و مقدمات، پیش فرضها و تحلیل استدلالها و دیگر مسائل مرتبط با نظریه زمان، در حوزه های پیشگفته می باشد؛ لکن توجه به این امر، صرفاً از نظرگاه فلسفه تطبیقی رایج نبوده است، بلکه این تطبیق متوجه جنبه های مقایسه ای بوده و نهایتاً شیوه خاصی از فلسفه مقایسه ای را با استناد به تحقیقات «مارتین هایدگر» که بنحوی خاص مرتبط با این نظریه می باشد، معرفی نموده است.

کلید واژه ها:

زمان، فلسفه نقادی کانت، فلسفه مشا، ابن سینا، ارسطو، حسیات استعلایی، معرفت تألیفی ماتقدم، صورت شهود، پدیدارشناسی، هرمنوتیک

علیت در تاریخ: تغییر شکل علل ارسطویی در آراء ابن خلدون و هگل

علی کاکسو*

کوششهای فراوانی برای شناسایی علل چهارگانه تاریخ، در آراء ابن خلدون و هگل صورت گرفته است. انگیزه این کوششها غالباً این پیش فرض بوده است که هم ابن خلدون و هم هگل اساساً دیدگاهی ارسطویی داشته اند و اینکه آنها علل چهارگانه ارسطویی را، که از نظر ارسطو در خور فیزیک و متافیزیک است، کاملاً به حوزه تاریخ تعمیم داده اند.

اما نظریه اصلی مقاله من این است که رویکردهای ابن خلدون و هگل به علیت را نمی توانیم صرفاً کاربرد مکانیکی نظریه ارسطویی بیندازیم و اینکه هگل و ابن خلدون هنگام پروراندن فلسفه های تاریخ خود نظریه علل چهارگانه ارسطویی را تغییر شکل داده اند. این تغییر شکل چندان ژرف بوده است که تحمیل طرحواره ارسطویی بر نظامهای این دو فیلسوف، ساده سازی بیش از حد و تحریف است.

ارسطو هرگز نظریه علل چهارگانه خویش را در قلمرو تاریخ بکار نبرد، در حالی که ابن خلدون و هگل فهم خود از علیت را عمیقاً در حوزه تاریخ بکار بردند. وانگهی، ارسطو، برخلاف ابن خلدون و هگل، از نظر کلامی به یک خدای مرید شخصی پایبند نبود و این پیامدهای مهمی در پی داشت. آموزه علل چهارگانه وقتی در قلمرو تاریخ بکار می رود و خدایی شخصی و کارآمد از پیش فرض می شود، بالضروره دستخوش تعدیلهای و تغییر شکلهایی مهم خواهد شد. از اینرو، در این مقاله نشان خواهیم داد که چگونه تعهدات کلامی این دو اندیشمند و بکارگیری نظریه علل چهارگانه در جریان تاریخ سبب شد که نظریاتی انعطاف پذیر، پویا و دیالکتیکی و مرتبط با زمینه ای پروراندند که یکسره با طرحواره اصلی ارسطویی متفاوت است. در این مقاله نشان خواهیم داد مشکلات فرا روی رویکردهای فروکاهشی و ساده انگارانه مفسران ارسطویی از این حقیقت ریشه می گیرد که ندانسته اند ابن خلدون و هگل، هنگام بکارگیری نظریه علل چهارگانه در تاریخ، تغییراتی اساسی در ماهیت این علل پدید آورده اند. می توانیم بگوییم تعدیلهای و تغییرات آنها متأثر از الهیات ویژه شان بوده است. پایبندی ابن خلدون به اراده مطلق الهی و توجه به علل مستقل، سبب شد تا به تعدیل آموزه ارسطویی بپردازد. مسئله انسانی شدن خدا و خدایی شدن انسان در مسیحیت نیز هگل را واداشت که به اصلاحات و تعدیلات جالب توجهی دست بزند. بنابراین، انتقال آموزه صرفاً فیزیکی و متافیزیکی علل چهارگانه ارسطو به حوزه تاریخ (البته تاریخی که بگونه کلامی فهم شده) موجب تغییر شکلی اساسی و گوهری است.

کلید واژه ها:

علیت، تاریخ، انسان، مسیحیت، کلام

پدیدارشناسی آگاهی معطوف (بازنگری در دوآلیسم دکارتی)

محمود صوفیانی

اگر پدیدارشناسی را حاصل بازنگری در دوآلیسم دکارتی بدانیم، لازم است تمایز بین عین و ذهن را قاطع نینگاریم و آنها را در پدیدار که حاصل جمع این دو است در نظر بگیریم، در اینجا آگاهی که در فلسفه دکارت بصورت مجرد و منفک از اشیاء منظور شده بود. بطور معطوف به اشیاء لحاظ می شود. در این مقاله سعی خواهد شد تا مسئله آگاهی با استفاده از اصطلاحاتی از روانشناسی (برون گرایی و درون گرایی) بررسی شود. یعنی آگاهی معطوف به درون و آگاهی معطوف به برون.

ادعای اصلی پدیدارشناسی که از برنتانو گرفته شده این است که آگاهی؛ التفاتی است یعنی معطوف به اشیاء (برون) است. آیا آگاهی می تواند معطوف به درون نیز باشد؟ بنظر می رسد این امر واضح است و هر انسانی در درون نگر می بیند کار را انجام می دهد. منظور از آگاهی معطوف به درون، آگاهی معطوف به خود آگاهی نیست بلکه آگاهی معطوف به روان و ذهن است. البته می توان در این نگرش، روان و ذهن را نیز بعنوان شیء خارجی در نظر گرفت و همچون پدیداری در مورد آن بتأمل پرداخت. اما بنظر می رسد پدیدارشناسی هوسرل اگرچه نقد فلسفه جدید است، درون نگر مذکور را در نظر ندارد بلکه منظور از اشیاء، اشیای جهان خارج از ذهن است. اگرچه اثبات جهان خارج بلحاظ منطقی ناممکن است، در پدیدارشناسی با آمیزش عین و ذهن این مسئله تعدیل شده است. معطوف شدن آگاهی به اشیاء راه جدید و گسترده ای را برای علم گشوده، در عین حال علم جدید که سرآغاز آن از دکارت است، بشدت مورد نقد قرار گرفته است.

کلید واژه ها: پدیدار شناسی، آگاهی معطوف به درون، آگاهی معطوف به بیرون، خودآگاهی، درون نگر

بررسی مقایسه‌ای مسئله جبر و اختیار از نظر ملاصدرا و اسپینوزا

احمد عسگری

مسئله جبر و اختیار به لحاظ فلسفی حداقل از دو منظر مورد توجه قرار گرفته است: یکی قانون علیت و ضرورت علی و معلولی که عامترین قوانین فلسفی می باشد و دیگری عمومیت قدرت و اراده الهی.

اسپینوزا بصراحت بدلیل اصل علیت انسان را مجبور و فاقد اختیار می داند از نظر او تمامی موجودات عالم و از جمله انسان، حالات جوهر واحد یعنی خدا هستند و به ضرورت منطقی از او انتشا یافته اند، وی البته خداوند را تنها موجود مختار می داند. فلاسفه اسلامی و از جمله ملاصدرا اصل علیت و ضرورت علی و معلولی و همچنین عمومیت قدرت و اراده الهی را پذیرفته اند و در عین حال انسان را مجبور نمی دانند و او را واجد اختیار بر شمرده اند، همچنانکه در عین عدم انتساب هرگونه امکان به خداوند او را فاعل مختار می دانند. در این مقاله به بررسی تطبیقی نظر ملاصدرا و اسپینوزا در مسئله جبر و اختیار خواهیم پرداخت.

در قسمت اول مقاله با بررسی مدعای آنها سه تعریف از اختیار بدست می آید. اختیار به معنی عمل به صرف اقتضای ذات معنای خاصی از اختیار است که مورد نظر اسپینوزا می باشد و بر این اساس فاعل مختار کسی است که به اقتضای ضرورت ذاتش موجود و به افعالش موجب می باشد. مدخلیت علم و اراده در فاعلیت و تأثیر، معنای دومی است که از اختیار بدست می آوریم و این مورد نظر ملاصدرا می باشد به این ترتیب فاعل مختار کسی است که علم و اراده اش از مبادی فعلش باشد. معنای سوم از اختیار چیزی است که مورد توجه هر دو فیلسوف بوده است و در موارد مختلف به آن پرداخته اند آن عبارتست از آزادی انتخاب و اراده آزاد. بعبارتی اختیار یعنی امکان فعل و ترک و فاعل مختار کسی است که برای او امکان دارد فعل را انجام دهد یا انجام ندهد و فاعل مجبور کسی است که امکان ندارد فعل از او صادر نشود.

در مرحله بعد با بررسی دلایل مدعای آنها به مقایسه میان دو فیلسوف می پردازیم. برای این منظور علاوه بر مقایسه دلایل و مبانی آنها، برای این منظور هر یک از سه معنی اختیار را به دو فاعل اطلاق می کنیم یعنی به خداوند و انسان که مجموعاً شش حالت را پدید می آورد. سپس نظر ملاصدرا و اسپینوزا را در خصوص هر یک از این موارد شش گانه جستجو می کنیم. البته در مواردی که معنایی از اختیار خاص یک فیلسوف است.

فیلسوف دیگر اظهار نظری ندارد اما با توجه به مبانی او می توان نظرش را در آن خصوص جویا شد. در نهایت نشان خواهیم داد که در پنج مورد اشتراک نظر کامل وجود دارد و در یک حالت اختلاف نظر.

در پایان با بررسی علل یا عوامل پیدایش و اظهار نظر هر یک از دو فیلسوف به پاسخ به یکی دیگر از سئوالات خود می پردازیم و آن اینکه با اشتراک نظر موجود در بین آنها چگونه یکی قائل به جبر و دیگری قائل به اختیار است و این اختلاف ظاهری چگونه تبیین می شود؟ با بررسی علل بوجود آمدن و اظهار تئوری هر یک مشخص می شود که اختلاف ظاهری که در کلمات این دو فیلسوف در خصوص جبر و اختیار وجود دارد ناشی از علل مختلفی است که در پدید آمدن نظریه آنها نقش داشته است.

کلید واژه ها:

جبر، اختیار، قانون علیت، قدرت الهی، اراده الهی

پژوهشی تطبیقی در حکمت اشراق

مهدی لک زایی *

سهروردی بجد در تمام آثارش می کوشد تا ثابت کند فلسفه مترادف با همین فلسفه بحثی و استدلالی که ارسطو بنیان نهاده، نمی باشد بلکه فلسفه راستین همان حکمت اشراقی است که نزد پیشینیان بود، پیشینیانی که هیچگاه بیبهره از ذوق و کشف شهود نبودند. در یونان ارسطو حکمت را از وجه ذوقی و شهودیش تهی کرد و حکمت یونان تا پیش از ارسطو، ذوقی و شهودی بوده است؛ یعنی وصول به معرفت با دو بال عقل و شهود. در نظر سهروردی فیلسوف اشراقی متألهی سرآمد در مباحث استدلالی و کشف شهود، ارسطو حکمت را از میراث کشف شهودی جدا نمود و فلسفه را به استدلال و بحث کشاند.

از آنچه در خصوص حکمت اشراق گفته شد چنین استنباط می گردد که شیخ اشراق در حقیقت مبدع و آفریننده این نظام فلسفی ذوقی نیست بلکه او تنها احیا کننده یک شیوه و مکتب کهن در نیل به معرفت است. او اولین احیا کننده حکمت اشراق در عالم اسلام است. حکمتی که در یونان، افلاطون و در ایران، زرتشت در آن سرآمد بوده اند. حکمتی که برای نیل به حقیقت بر کشف و شهود در کنار عقل تأکید می ورزید. حکمتی که اولاً ذوقی بود و ثانیاً کمتر کسی می توانست به حاق آن دست یابد و این هم تنها برای معدودی نظیر آغاناژیمون، هرمس، انباذقلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون و ... حاصل شده است.

حکمت اشراق، حکمتی دینی، فلسفی و عرفانی است. در افق نگاه سهروردی سه ضلع حکمت ذوقی هرمس و الدالحکماء، افلاطون خواجه و امام حکمت الهی و زرتشت حکیم الهی هر سه بهره مند از تجارب باطنیند و از اساطین حکمت عتیق بشمار می آیند. این حکیمان الهی همه خود از خداوندان شریعت و بهره مندان مشکلات نبوتند. حکیمان پیامبر گونه در خمیره خسروانی و نیز حکیمان حاکم در مدینه فاضله افلاطون بسیار شبیه طبقه برهمنان در هند هستند. برهمنان هندو در رأس سلسله مراتب و نظام طبقاتی جامعه هندو بشمار می آیند. آنها در حقیقت فیلسوفان و حکیمان آن قوم بشمار می روند که بهره مند از وحی و الهام و شهود بوده اند. ریشی ها و سینیاسی ها در حقیقت همان برهمنانند. عبارت دیگر حکمت اشراق حکمتی کلی و ازلی است که بصورت جاودانه و در میان هندویان، بابلیان، مصریان، ایرانیان و یونانیان (تا پیش از ارسطو) وجود داشته است.

ارسطو و بدنبال او فلاسفه اسلامی نظیر فارابی و ابن سینا با محدود کردن این حکمت به بحث و برهان زمینه زوال آن را فراهم آوردند اما در عالم اسلام کسانی چون بایزید، سهل تستری، خرقانی، ذالنون، و ... به خمیره این حکمت دست یافته اند و در حقیقت اینان از زمره حکیمان اشراقی بشمار می آیند. عبارت دیگر در نزد سهروردی فلسفه با تله پیوند خورده است و حکیمان متأله نظیر افلاطون به معنی دقیق کلمه حکیم و فیلسوف بشمار می آیند. در میان ایرانیان نیز حکمت در پیوند با ذوق و کشف بود: و کان اعتماد الفارسیین فی الحکمه علی الذوق و الکشف (حکمه الاشراق). افلاطون با تکیه بر کشف و شهود به طرح نظریه مُثُل می پردازد همچنانکه فهلویین در طرح قاعده نور و ظلمت که اساس حکمت اشراق است به شهود متوسل می شده و رمز گونه سخن می گفته اند و بدان اشاره می کرده اند. بحث در مُثُل و نور جز با توسل به مبانی شهودی امکان پذیر نیست، اصطلاحات، اشراق، نور، تله و ... در فلسفه ذوقی بار معنایی خاصی می یابد که در پیوند با کشف و شهود است.

نکته مهم دیگر در خصوص سهروردی و حکمت اشراق تلفیق عقل و وحی است سهروردی با طرح حکمت اشراق و بنای فلسفه ذوقی گام مهمی در جهت نزدیکی عقل و وحی برداشت، در بستر فلسفه اشراق عقل و وحی باهم سازگاری می یابد و فلسفه و دین به آشتی می نشینند. از طرف دیگر فلسفه اشراق به صوفیه نیز نزدیک می شوند. فلسفه ذوقی به مراتب مطلوبتر و مطبوعتر از فلسفه بحثی است و صوفیه می توانند در آن به چشم قبول بنگرند.

کلید واژه ها:

حکمت اشراق، حکمت یونان، عقل، وحی، تله، نظریه مثل

تأثیرات زرتشت و دین توحیدی ایرانیان در فلسفه یونان و فلسفه اشراق

بهرام طوسی*

در میان اساطیر، افکار و عقاید و سنتهای مردم جهان مشابهاتی وجود دارد که می توان گفت این مشابهات نتیجه تأثیر هر منبعی است که از نظر زمانی پیشتر بوده است.

تاریخ زندگی زرتشت پیامبر اولین دین توحیدی و جهان شمول ایرانی تا هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح (ع) ذکر شده، در حالیکه دوران طلایی تمدن یونان و رم و عصر سقراط و افلاطون به حدود سالهای پانصد پیش از میلاد برمی گردد. بنابراین باتوجه به مشابهات فلسفه مشاء و گوشه هایی از افکار زرتشت، می توان گفت زرتشت تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم در فلسفه و طرز تفکر غرب بجا گذاشته است.

در کتاب جلال الدین آشتیانی و کتاب فرهنگ مهر آمده است «از شاگردان پرودیکوس همسفر سقراط یاد شده است که آنها نسخه ای از آموزشهای زرتشت را در دست داشته اند» (ص ۱۱۶-۱۱۷ و ص ۷۱ و ۹۴). دلایلی ارائه خواهد شد که تعلیمات زرتشت در فلسفه و طرز تفکر و فرهنگ غربی بی اثر نبوده است. برای مثال اینکه جهان ایده افلاطون (جهان مُثُل) همان جهان فروهری مُنگ زرتشت است و همچنین مثل الصنام الحیوانیه و نوریه شیخ اشراق و مثل خیالیه و عقلیه و سایر اصطلاحات ملاصدرا که در فلسفه اشراق و افکار فلسفی شیخ صدرالدین شیرازی بکار رفته همه قرابتی خاص با فلسفه زرتشت دارند. از سوی دیگر فلسفه زرتشتی و افکار ادیان ایران قدیم در سنتها و تفکرات موجود حال حاضر ادیان یهود و نصارا بی تأثیر نبوده است. شواهدی بر این مدعا نیز ارائه خواهد شد.

کلید واژه ها: زرتشت، دین توحیدی، ایران، تمدن غرب، ملاصدرا

تاریخننگاری فلسفه اسلامی

محمد فنائی اشکوری*

فلسفه در یونان بویژه در تفکر ارسطو به معنای عامی بکار می رود که شامل همه علوم برهانی می شود. فلاسفه اسلامی نیز این معنای عام فلسفه را اخذ کردند. اما تدریجاً بجهت اهمیتی که برای مابعدالطبیعه یا هستی شناسی قائل بودند فلسفه را معمولاً به معنای مابعدالطبیعه بکار بردند و حوزه تفکرات فلسفی نیز رفته رفته محدود به مابعدالطبیعه گردید.

پس از ورود فلسفه یونانی به جهان اسلام، مسلمین به تعلیم، تکمیل و سازگار نمودن آن با تعالیم اسلامی پرداختند. نخست در گرایش فلسفی مسلمین شیوه مشائیان غالب بود. تدریجاً بجهت تأثیراتی که از عرفان گرفت گرایش اشراقی در آن غلبه یافت، و سرانجام با حضور قویتر معارف اسلامی خاصه تعالیم ائمه شیعه در تفکر فلسفی حکمت متعالیه پا به میدان نهاد.

هرچند مسلمین توانسته اند نهال فلسفه الهی را رشد داده و به درخت تناور و باروری تبدیل نمایند، اما در بتصویر کشیدن سیر تاریخی آن و تحلیل و تفسیر فراز و فرود آن قدم درخوری برنداشته اند. نخستین تواریخ فلسفه اسلامی از سوی مستشرقین نگارش یافته که علاوه بر عدم رسوخ و احاطه در فلسفه اسلامی، برخی از آنها خالی از اهداف و اغراض و تعصبات مذهبی و سیاسی و یکسو نگری نبوده اند. تلاشهایی نیز از سوی بعضی محققان مسلمان در نگارش تاریخ فلسفه اسلامی صورت گرفته است که آنها نیز از برخی ضعفهای آثار مستشرقین مصون نبوده است. قدمهای سودمندی نیز در این راه برداشته شده و یا در حال انجام است که تداوم و تدقیق آن می تواند ما را به تولید تاریخ فلسفه ای که در خور این سنت عظیم فلسفی باشد کمک نماید.

اهمیت تاریخ فلسفه چیست؟ مشکلات تاریخ فلسفه های موجود چیست؟ موانع نگارش یک تاریخ فلسفه اسلامی مطلوب چیست؟ رویکردهای مختلف در تاریخ نگاری فلسفه چیست؟ مقدمات و لوازم این کار کدامند؟ شیوه مطلوب نگارش تاریخ فلسفه اسلامی چیست؟ در این مقاله سعی می شود برای این پرسشها پاسخهایی پیشنهاد شود، تا انشاء الله مقدمه ای باشد برای تدوین یک تاریخ فلسفه اسلامی مطلوب.

کلید واژه ها:

تاریخننگاری، مابعدالطبیعه، تاریخ فلسفه، فلسفه اسلامی، حکمت متعالیه

اشراق در فلسفه افلاطون

حسن فتیحی*

از جمله اوصافی که برای فلسفه صدرایی ذکر می‌کنند این است که معمار این فلسفه در عمارت فلسفی خویش از هر دو روش برهانی و اشراقی بهره جسته و دستاوردهای هر دو گروه استدلالیان و اشراقیان را یکجا بر اهل بحث و ذوق عرضه کرده است. دو چهره بزرگ فلسفه در شرق و غرب قلمرو فلسفه، شهاب الدین سهروردی و افلاطون، را پیر و مرشد ملاصدرا در طریق اشراق دانسته اند. مقاله حاضر عهده دار عرضه گزارشی از «مفهوم اشراق» در نزد نخستین این دو چهره، افلاطون، است.

در این مقاله نشان خواهیم داد که حقیقت در نظر افلاطون امری ذومراتب است و ابزارها و روشهای رسیدن به آن نیز ذومراتب و در طول یکدیگرند. شناسایی آدمی از ادراک حسی آغاز، و به شهود عقلانی ذات اشیاء و ذات هستی منتهی می‌شود؛ ادراک حسی، کار قوای حسی است که در پرتو نور محسوس عمل می‌کنند و شهود عقلانی کار قوه عقل است که در پرتو اشراق عقلانی می‌تواند حقایق سرمدی را ببیند. اینهمه، کار یک امر واحد، یعنی نفس ناطقه آدمی است که وحدتش پایه و حافظ وحدت این مراتب است و از وحدت متعلقات آنها نیز خبر می‌دهد. آنچه نباید در اینجا مورد غفلت قرار بگیرد فرق میان جمع و تقسیم و رابطه میان آنهاست. ما در مقام جمع که ممکن است مرحله ای از تقسیم نیز در خدمت آن باشد، عمدتاً به کار دیدن حسی و سپس عقلی مشغول هستیم؛ در مقام تقسیم آنچه را دیده ایم از مفصلهایی که بمدد آن دیدن اولیه برای ما قابل تشخیص هستند، جدا می‌کنیم و در قالبهای عقلانی یا منطقی (در قالب تعریف یا قالب برهان) می‌ریزیم. مقام جمع، مقام اشراق است و مقام تقسیم، مقام استدلال، و این دو به صورت ذومراتب می‌توانند در خدمت یکدیگر باشند.

کلید واژه ها: فلسفه صدرایی، فلسفه افلاطون، اشراق، شناخت، مراتب ادراک، استدلال

از غزالی تا رازی: پیشرفتهای مسلمانان در کلام اسلامی در سده ششم

ایمان شهاده*

در این مقاله جنبه‌هایی از محیط کلامی پس از غزالی بویژه علاقه فزاینده به فلسفه در این دوره، مورد بررسی قرار می‌گیرد. یک نکته مهم ولی تاکنون ناشناخته، این است که جریان تفکر کلامی غزالی، بخش چشمگیر و مؤثری از آثار عقلی فخرالدین رازی را تشکیل می‌دهد. ما در این مقاله ابعاد واکنش رازی به این جریان و پیشرفتهای اساسی را که وی در کلام ایجاد کرد، بررسی می‌کنیم. همچنین نشان می‌دهیم که میان پیشرفتهای کلامی قبل از رازی و پیشرفتهایی که او موجب شده است یک پیوستگی وجود دارد. همین نکته سهم او را در اندیشه اسلامی و جایگاهش را در بستر تاریخی روشن خواهد ساخت.

کلید واژه‌ها:

کلام اسلامی، پیشرفت، غزالی، رازی

دوگرایی در فلسفه یونان قدیم

هلن کارابات ذکی*

هدف در این مقاله، بررسی اجمالی مبدأ دوگرایانه در فلسفه یونان قدیم است که معمولاً گمان می رود ریشه ای شرقی و ایرانی دارد. تمایز میان خیر و شر، علم اخلاق یونانی را تحت الشعاع قرار داده است و در عین حال بر تحلیل فلسفی مسائل وجود شناختی و معرفت شناختی تأثیر گذاشته است. در این مقاله می کوشیم تا با اشاره به فیثاغورس در آغاز و پس از او به افلاطون و بویژه نوافلاطونیان که بسیار متأثر از آراء فلسفی و کلامی بودند، سیر توجه به این مسئله فلسفی اصیل را نشان دهیم

کلید واژه ها:

دوگرایی، خیر، شر، اخلاق

مابعدالطبیعه عشق از دیدگاه احمد غزالی

جوزف ادوارد باریور لومبارد*

در این مقاله تعلیمات احمد غزالی در کتابهای *سوانح* و *عینیه* و موعظه‌های او درباره عشق بررسی می‌شود. صوفیان متقدم همچون شیخ بلخی، رابعه عدویه و ابوبکر شبلی، حب را میل شدید در عاشق معنوی می‌دانستند، آنچنانکه هر چیز دیگری جز خدا را از یاد ببرد. اما غزالی، عشق را موضوعی محوری در بحث از ماهیت واقعیت و مراحل سلوک عرفانی قرار داد. شماری از فیلسوفان حُب را از اوصاف الهی می‌دانستند، اما غزالی آن را بمنزله ذات الهی می‌نگریست.

در آثار اندیشمندان متأخر غربی (مانند چیتیک، اسمیت، شیمل) و شرقی نیز به مکتوباتی از برخی شخصیتها درباره حُب و پاره ای از موضوعات تکراری در متون متصوفه اشاره شده است. وانگهی، بسیاری از متفکران (مانند پورجوادی، مجاهد، و ریاضی) نیز به بررسی آموزه‌های ویژه غزالی درباره حُب پرداخته‌اند. اما هنوز هم ظرافتهای تغییر شکل مهم آموزه حُب به یک مابعدالطبیعه کامل درخور توجهند.

این مقاله به مقایسه بحث عشق از دیدگاه غزالی و بحث حب در آثار متقدمانی همچون سلمی، قشیری و سراج، و نیز دیگر آثار متأخران می‌پردازد و نشان می‌دهد که هر چند غزالی خود به همان سنت متقدمان تعلق دارد، بحث او از عشق با بحث اسلاف خویش متفاوت است. از دیدگاه غزالی، کل وجود، شکوفایی عشق از طریق همکنشی ظریف عاشق و معشوق است.

صوفیان دوران اولیه، حب را در چارچوب حب خدا به انسان مطرح می‌کردند. و اغلب آن را میل شدید انسان به خدا می‌پنداشتند. اما در آثار صوفیان متأخر ایرانی، عشق به موضوعی اصلی در پهنه گسترده مابعدالطبیعه تبدیل شد. درباره همه جنبه‌های هستی‌شناسی، کیهان‌شناسی، روانشناسی و جامعه‌شناسی برحسب رابطه سه جانبه میان عشق و عاشق و معشوق بحث می‌شد. من در این مقاله به بررسی نقش مهم احمد غزالی در تغییر شکل حب به عشق خواهم پرداخت و درباره ارتباط او و آثارش با سنت تصوف و با شعر عربی و فارسی سخن خواهم گفت و نشان خواهم داد که چگونه او از سنتهای مختلف مایه‌هایی را بر می‌گیرد و آنها را در هم می‌تند و بیانی ابتکاری از عشق عرفانی عرضه می‌کند که برای همیشه، سیر صوفیان پارسی گو و آثار عرفانی فارسی زبان را دگرگون می‌سازد.

کلید واژه‌ها:

حب، عشق، مابعدالطبیعه، عشق عرفانی، انسان، صوفیسم ایرانی

دانش ربوبی ایرانیان باستان و سرآغاز والاترین حکمت در غرب

* باروسکی لسلا

روند کلی فلسفه غربی هرگز از والاترین اندیشه های دینی درباره حیات انسانی جدا نبوده، بلکه با اندیشه های ویژه ای درباره ارواح یا خدایان یا دیگر موجودات فوق انسانی گره خورده است. حیات دینی غربی مسیحیت از پاره ای اندیشه های یهودی و البته نه فقط از آنها، سربرآورد. مسیحیت هم به برخی از ادیان مصری و هم به شماری از ادیان فارسی/ ایرانی، مانند آیین زرتشت، شبیه است. کمتر می دانیم که میان اندیشه دینی فارسی و فلسفه یونانی نیز شباهتهایی وجود دارد. مردم بطور طبیعی میل داشتند ببینند که همسایگان خود چه چیزهایی را اساسی می دانند و یونانیان آسیای صغیر و نیز فیلسوفان ایونی چندان از ایران دور نبودند. یونانیان همواره به اندیشه های چندگانه دلبسته بودند، در حالی که ایرانیان به خلوص و صداقت ارج می نهادند. اما یادآوری این نکته در خور توجه است که چگونه برترین اندیشه های افلاطون گرایی، یعنی مؤثرترین و سرشناسترین جریان فلسفه غربی، به موازات دانش ربوبی ایرانیان باستان پیش رفت. وانگهی، باید به سر چشمه مشترک فلسفه دینی ایرانی و هندی توجه داشته باشیم و نتیجه بگیریم که اندیشه ایرانی محور و مقوم ارتباط اصلی میان فلسفه های بنام شرقی و غربی است.

کلید واژه ها:

دین، ایران باستان، یونان، مسیحیت، آیین زرتشت

افلاطون و آیین مغان

محمد رضا چیت ساز

آیا افلاطون به ایران سفر کرده است؟ شاید نتوان هیچگاه به این پرسش پاسخی مطمئن و دقیق داد. اما پرسش دیگری نیز مطرح است. آیا افلاطون از آیین مغان ایران باستان متأثر شده است؟ در این مقاله سعی شده تا پاسخ لازم به این پرسش داده شود. این مقاله شامل یک مقدمه، سه بخش و یک تکمله است

مقدمه:

- تفسیر مثل افلاطونی بر پایه فرشته شناسی زردشتی (امشاسپندان) در بحث از «ماوراءالطبیعه نور» از نظر شهاب الدین سهروردی در مطارحات.

- در خور تقدیس بودن افلاطون و زردشت از نظر میر سید شریف جرجانی در التعریفات.

بخش اول: یونان و ایران تا قبل از سفرهای افلاطون به نواحی شرقی (۳۹۵ ق.م) شامل:

توجه عالمان یونانی به ایران: از جمله اسکیلاکس دریا نورد که برخی راههای آبی را برای داریوش شناسایی کرد، دموئوس، آپولونیوس و کتزیاس پزشکان دربار هخامنشی، و دو نام دیگر هراکلیت و فیثاغورث.

هراکلیت: نامه داریوش هخامنشی به او در باب مشکلاتی که در فهم کتاب حکمت طبیعی او بوده و دعوت از او برای سفر به ایران. فیثاغورث: سفر به مصر، با تصرف مصر توسط کمبوجیه به بابل آورده می شود، ۱۲ سال زندگی با کلدانیان و مغان، سفر احتمالی او به ایران، اینکه برخی نویسندگان یونان قدیم او را از شاگردان زردشت دانسته اند. (۱۹) بسبب تأثیر پذیری او از دانش مغان در موضوعاتی چون اختر شناسی و تأکید به راست گفتاری و ... بوده، و تأثیرات زیاد افلاطون از او.

بخش دوم: افلاطون و ایران. شامل:

سفر طولانی افلاطون برای آشنایی با آیین مغان: اقامت در مصر، تصمیم به سفر به ایران (ظاهراً بسبب جنگهای اسپارت صورت نگرفته)، آشنایی او با آیین مغان در نواحی دیگر، مطالعه رساله آیین مجوس دموکریتوس، توضیحات متعدد او درباره ایران و ایرانیان و نحوه آموزش و عقاید آنان (بوژه در قوانین، الکیبایدس اول، جمهوری، نامه ها).

توجه شاگرد او ارسطو به این مسئله: کتابی بعنوان مجوسی نوشته، در کتاب برین کیهان از مغان نام برده، در رساله درباره فلسفه ثنویت مغان را در باب دو بن نیک و بد بیان کرده و اهورا مزدا را با زنوس و اهریمن را با هدس مطابق دانسته، ارسطو مغان پارس را همانند کلدانیان بابل و علمای هند از بنیانگذاران فلسفه می داند.

توجه ایرانیان و پیروان آیین مغان به افلاطون: ساختن تندیس افلاطون بوسیله میتريداتس حاکم ایرانی آسیای صغیر (زمان هخامنشی) و اهدای آن به آکادامی آتن، ترجمه کردن رساله های فیدون، گورگیاس، تیمائوس افلاطون برای انوشیروان ساسانی، افلاطونی مذهب شمردن تنسر موبد بزرگ زردشتیان اوایل ساسانی بوسیله مسعودی در کتاب مروج الذهب.

بخش سوم: تأثیرات افلاطون از آیین مغان. شامل:

نام زردشت: برای نخستین بار در یونان نام زردشت بصراحت در رساله الکیبایدس اول (تألیف حدود ۳۹۰ ق.م که اصالت آن به اشتباه مورد تردید قرار گرفته) ذکر شده، اشارات بسیار افلاطون در این رساله نشان از توجه او به آیین مغان است.

ثنویت: بیان جدایی میان دو جهان متضاد خیر و شر در رساله قوانین (اگر چه برخی در یونان قدیم جهان را پرداخته دو بن متضاد دانسته اند، ما به شهادت شاگردان افلاطون، به توجه او به آیین مغان، او در بیان این مفهوم متأثر از ثنویت مغان بوده است). بیان این مطلب که چون علاوه بر نظم، بینظمی و آشفتگی وجود دارد باید بیش از یک نفس، علت و عهده دار امور جهان باشد در کتاب قوانین. گفتگو از وجود منشأ شر در کتاب جمهوری. گفتگو از اینکه شر امری است که هرگز از میان نخواهد رفت زیرا آنچه خلاف خیر است باید همواره در جهان باشد در رساله تئتئوس.

اسطوره «ار» ER: بیان این مفهوم زردشتی که ارواح قبل از ورود به ابدان سرنوشت خویش را انتخاب می کنند در کتاب جمهوری.

تکمله: ملاصدرا و افلاطون

سخن ملاصدرا در کتاب *اسفار بمناسبت بحث در عاقل و معقول و عقل که بنقل از افلاطون عالم را دو گونه دانسته: عالم عقل که مثل عقليه در آن است (کلیس) و عالم حس که اشباح حسیه در آن جای دارد (کایس) و توضیح تفاوت این دو عالم عقلی و حسی با کمک دو واژه «لیسیه» و «ایسیه» بنقل از افلاطون.*

کلید واژه ها:

افلاطون، آیین مغان، زردشت، اسطوره، ایران

تأثیر گسترده فرهنگ اسلامی – ایرانی بر تمدن اسلامی – چینی

محمد عبدالله مایینگ*

تمدن اسلامی – چینی، یک فرهنگ متکثر و مرکب از فرهنگ اسلامی – ایرانی، اسلامی – عربی و فرهنگ سنتی چینی است. فرهنگ اسلامی – ایرانی همچون فرهنگ اسلامی – عربی در قرنهای گذشته فرهنگ اسلامی چینی را شکل داده بلکه تأثیرات بیشتری بر فرهنگهای سنتی چینی داشته است. این تأثیر معمولاً از چهار جهت صورت گرفته است: نخست اینکه بسیاری از مبلغان فارسی زبان تحت عنوانهای «پیر»، «ولی»؛ و «قطب» به سرزمین شمال شرقی چین آمدند و تأثیر بسزایی در گسترش و تعمیق اسلام در این منطقه داشتند. آرامگاه بسیاری از آنان هنوز در مناطق مختلف این سرزمین بر جای مانده است.

دوم اینکه ارتباطهای بیشماری میان اندیشه های صوفیانه ایرانی و سلسله های صوفی سرزمینهای شمال شرقی چین وجود دارد. برخی از سلسله های صوفیه کنونی چین از تصوف ایرانی سرچشمه و ریشه گرفته اند.

سوم اینکه متون کلاسیک اسلامی – ایرانی تأثیر بسیاری بر تعالیم دینی در چین گذاشته است. تاکنون سیزده متن بزرگ در مراکز دینی در سراسر کشور تعلیم داده شده است که شش عدد از بزرگترین آنها به زبان فارسی است و زنان مسلمان تعالیم اسلامی را از طریق همین متون فارسی، و نه از متون عربی، فراگرفته اند.

چهارم اینکه فرهنگ اسلامی ایرانی سهم بسیاری در اختر شناسی، طب، معماری، گیاهشناسی، جواهر شناسی و عطر شناسی چینی داشته و همه اینها در حیات دینی تأثیرات عمیقی گذاشته است.

کلید واژه ها:

فرهنگ، تمدن، تصوف، ایران، چین

نگرش زروانی در ایران باستان و تأثیر آن در کلام مزدایی و مسلمانان

نورالله عقیلی*

یکی از مهمترین مباحث کلامی و اعتقادی در ایران دوره ساسانیان که برغم مخالفت تند و شدید موبدان زردشتی و مساوی خواندن باور به آن با ارتداد دینی توانست نفوذ بسیار زیادی به گونه های مستقیم و غیر مستقیم بر کلام مزدایی و آیین زردشتی بر جای بگذارد، باور به زروان بعنوان پدر و منشاء اهورامزدا و اهریمن (مظهر نیک و بد) و همچنین عناصر چهارگانه آفرینش (آب و باد و آتش و خاک) و خدای زمان و ... می باشد.

هرچند بسیاری آغاز پیدایش زروانی گری در ایران باستان را ناشی از نفوذ عقاید فلسفی و نظریه های کیهان شناسی یونانیان از زمان هجوم اسکندر به ایران در پایان دوران هخامنشی و شروع دوران یونانی مآبی می دانند، اما بنظر می رسد اعتقاد به زروان توسط برخی از اصلاح گرایان زردشتی بعنوان راه حلی برای حل مشکل ثنویت و دوگانگی ناشی از اعتقاد به دو مبدأ جداگانه خیر و شر و تضاد بوجود آمده از وجود این دو مبدأ متضاد در گیتی، و همچنین بن بستهای دیگر فلسفی در آیین مزدیسنان مطرح شده باشد که سنت گرایانی همچون موبد موبدان کتریر و منابعی چون دینکرت به محکوم کردن زروان باوری و مساوی دانستن آن با دیویسنی (پرستش دیوان) اقدام نمودند و تقریباً بیشتر تاریخ دینی دوره ساسانی را درگیریهایی بین زروانیان و زردشتیان و یا بیان بهتر زروان و هرمزد تشکیل می دهد. البته در مقوله ای دیگر، باور به زروان توانست در مقابله با تفکر تفویض اختیار و اراده مطلق انسانی یا همان قدری گرایی که از خصیصه های آموزه زردشتی بود و بعدها شالوده تفکر قدریان مسلمان یا معتزله را تشکیل داد (و لذا در برخی از روایات منسوب به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به قدری ها لقب «مجوس هذمه الامه» داده شده است) گرایش به جبر مطلق و نفی اختیار از بندگان در اواخر عصر ساسانی را پدید آورد که بنظر می رسد تفکر اشعری در بین مسلمانان و رشد آن از میانه خلافت عباسی نوعی تأثیر پذیری از زروانیه باشد که آثار برخی از متکلمان اسلامی نیز مؤید این مدعاست و البته حضرت امام جعفر صادق (ع) با موضعگیری شدید در برابر این دو گرایش و نفی هر دو به بیان قاعده «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» که از اساس اعتقادی شیعه می باشد پرداختند.

کلید واژه ها:

نگرش زروانی، ایران باستان، کلام مزدایی، آیین زردشتی، تفویض، اختیار

موقعیت کنونی فلسفه صدر: آیا در عصر حاضر به فلسفه صدر نیاز داریم و آیا اندیشه های او می تواند به مسائل ما پاسخ دهند؟

عمر بن عیسی *

جایگاه اندیشه صدر در تاریخ کنونی تفکر اسلامی چیست؟ اندیشه صدر در بیرون از ایران تاکنون از موقعیت اندکی برخوردار بوده است. اما آیا این حقیقت مرهون محتوا و ارزش ذاتی آن است یا مدیون عوامل جامعه شناختی و تاریخی کاملاً متمایز؟ و اساساً شرایط تاریخی سرچشمه های یک فلسفه تا چه اندازه در تعیین سرنوشت آن فلسفه دخالت دارند؟ آیا امروزه بازگشت به اندیشه ملاصدرا را می توانیم نشانه ای از تولد فلسفه ای جدید از نوع ملاصدرای بدانیم؟

نقش عوامل تاریخی و جامعه شناختی در محدود سازی تأثیرات اساسی فلسفه صدر بویژه تأثیر اندیشه ابن عربی بسیار آشکار است. پس از تهاجم مغول و جنگهای صلیبی، اندیشه ابن عربی به سرعت در سراسر حوزه تمدن اسلامی گسترش یافت و به بازسازی وحدت عقلی و فرهنگی جامعه مسلمانان در هر ناحیه ای کمک کرد. پذیرش بنیادهای معنوی تنوع و تکثر و مدارا از سوی اندیشه ابن عربی سبب شد که متفکران و هنرمندان و نوآوران از همه سنتهای اسلامی، فرقه ها و قومیتها و فرهنگها با سیاستهای جهان وطنی بزرگ دوران پسامغولی گردهم جمع شوند. اندیشه های ابن سینا نیز از برخی جهات مانند آراء ابن عربی تأثیر گذار بوده است. فلسفه ملاصدرا با تلفیق بسیاری از آراء کلیدی و بنیادهای عقلی و عرفانی ابن عربی و ابن سینا همین روند را، هرچند با تأثیر تاریخی بسیار محدودتر، تداوم بخشیده است. چرا چنین بوده است؟

زیرا موقعیت تاریخی و جامعه شناختی عصر صدر و پس از وی، حوزه ای استثنایی را پدید آورد که در آن تأثیر عقلی و فرهنگی صدر با سبب ظهور قدرتهای سیاسی و ایدئولوژیهای مسلمان جدید محدود شد و موجب گردید تا پیوندهای عقلی و اجتماعی و تبادلات فرهنگی و نواحی مختلف اسلامی از همدیگر گسیخته شود و قبیله گرایی و قومیت گرایی و ملیت گرایهای جاهلی جای آن را بگیرند. از اینرو، آراء صدر یکسره در بسیاری از کشورهای مسلمان ناشناخته ماند و نهایتاً فقط برخی از روحانیون شیعه از آن آگاهی داشتند.

اما اقبال جدید و جهانی به فلسفه و آموزه های ملاصدرا را که مطالعات جدید و ترجمه های متعدد به زبانهای گوناگون از مالزیایی گرفته تا روسی بر آن دلالت می کند، چگونه باید تلقی کنیم؟ آیا این اقبال جدید را می توانیم یکی از نشانه های محتمل نوزایی عقلی مسلمانان در حد وسیعتر بدانیم؟ این نکته محل تردید است؛ زیرا باید بپذیریم که اقبال کنونی به فلسفه صدر در شماری از کشورهای اسلامی اصولاً از طریق تأثیر فرهیختگان و متفکران غربی بوده است که به ارزش و اهمیت بالقوه اندیشه صدر پی برده اند. اما معلوم نیست که خود مسلمانان فی نفسه به این اهمیت پی برده باشند. به هر روی باید به این پرسش پاسخ دهیم که آینده فلسفه اسلامی در جهانی که زیر سلطه فرهنگی آشکارا مخالف با اسلام است، چگونه است؟

کلید واژه ها:

فلسفه صدر، اندیشه اسلامی، اندیشه ابن عربی، نوزایی عقلی مسلمانان

چرا هگل فیلسوف شد؟

ریتا کوزینسکی*

هیچ کس فیلسوف به دنیا نیامده است. این مقاله بر آن است که به بررسی کلی شرایط تاریخی و دستاوردهای فکری هگل بپردازد و مروری بر نظرات مخالف چون دیلتای و لوکاچ در باب نقطه شروع تفکر هگل داشته باشد. با این تفاوت که دیلتای، عامل کلامی را در تفکر هگل بعنوان اصل می پذیرد، اما لوکاچ تفکر سیاسی را محور عمده فرض می کند. بنظر می رسد که هر دو جنبه یاد شده مذکور باید در نظر گرفته شوند. وقتی که انقلاب فرانسه در فرانسه آغاز شد، هگل که دانشجویی بیش نبود به همراه فیلسوفان نامدار بعدی همچون شلینگ و شاعر جوان، هولدرلینگ در خیابانهای توپینگن به رقص و شادمانی پرداخت. آنها در آرزوی وقوع انقلاب مشابهی در آلمان بسر می بردند و مشتاق بودند تا با همکاری یکدیگر راه را برای رسیدن به چنین واقعه ای هموار نمایند. هنگامی که روشن شد آلمان برای چنین انقلابی هنوز آمادگی ندارد، هگل فلسفه استعلایی بجا ماندنی خود را رشد و توسعه داد و از طریق آن تفکر و عمل، وجود و ماهیت و مطلق را از مبدأ وجودشناختیش تبیین کرد. وی با چنین کاری امید داشت تا زمینه ای نظری برای انقلاب و پیشرفتهای آتی فراهم سازد و هویت را در فلسفه غرب بسط دهد.

کلید واژه ها:

هگل، تفکر سیاسی، فلسفه استعلایی، انقلاب، هویت

فلسفه یونانی و دوگرایی ایرانی: پارمنیدس و امیدوکلس

مارینا ان. ولف*

تفاوت اصلی میان سنت فلسفی ایرانی و اروپایی، در دوگرایی هستی‌شناختی و کیهان‌شناختی ریشه دارد. دوگرایی هستی‌شناختی ایرانی با تناقض خیر/شر و مادی/غیر مادی نمی‌سازد. خیر و شر که مبادی جوهری (و نه اخلاقی) هستند، در مرتبه منوگ، یعنی در مرتبه غیر حسی و غیر محسوس، با یکدیگر متناقض هستند. ما می‌توانیم این نوع از دوگرایی را دوگرایی عَرَضی بنامیم که با مرتبه وجود انسان تلازم دارد. برعکس، دوگرایی کیهان‌شناختی در مرتبه طولی، منوگ و گتیگ را بمنزله دو مرتبه مادی و عقلی، و نه اموری ارزشی، در برابر هم قرار می‌دهد. ماده در این مورد بمعنای جنبه مطلق منوگ است. این دو نمونه از دوگرایی، یعنی دوگرایی وجود‌شناختی (سازگار با دوگرایی اخلاقی) و دوگرایی کیهان‌شناختی، از ویژگیهای سنت فلسفی ایرانی است.

چنین اموری در آموزه‌های پارمنیدس و امیدوکلس بمنزله دوگراییهای اخلاقی و وجود‌شناختی، گرایشها و میل‌هایی بیش نیستند. این میلها چونان زمینه‌ای برای آموزه‌ها، و نه برای چیزی دیگر، تا حدی سودمندند. ما نمی‌توانیم بگوییم که این گرایشها بمعنای دوگراییهایی هستند که از سنت ایرانی گرفته نشده‌اند.

ما می‌توانیم در آموزه‌های پارمنیدس نوعاً دیدگاه دوگرایی ایرانی را درباره کیهان‌شناسی، یعنی تناقض میان جهانهای مادی (محسوس) و معقول را بیابیم، اما این تناقض بواقع در مرتبه دوگرایی کیهان‌شناختی است. نور و تاریکی از مبادی جوهری نیستند و صرفاً به نحوه رأی و نظر اختصاص ندارند.

عشق و نفرت امیدوکلسی نیز مبادی جوهری نیستند بلکه سر‌آغازهایی (بدون معنای اخلاقی و ارزشی) هستند که فی‌ذاته عمل می‌کنند و آنها را نباید با اصطلاحاتی همچون «خوب» و «بد» بنگریم. مفهوم امیدوکلسی «بی‌عدالتی انسانی» مسئله‌ای انسان‌انگارانه و چونان بخشی از دوگرایی کیهان‌شناختی است که راه حل آن در مفهوم تناسخ نهفته است.

البته ما می‌دانیم که دوگانگی نور و ظلمت، خیر و شر، جهان مادی و معنوی (در یسنا و یشت) از دستاوردهای ویژه ایرانیان است. اما تحقیقات بعدی در سنت دوگرایانه ایرانی (وتکمیل و ساختاربندی آن)، بویژه دوگرایی کیهان‌شناختی، از فلسفه یونان باستان تأثیر فراوان گرفته است و ما می‌توانیم این نکته را با اشاره به نمونه‌هایی از فلسفه یونان باستان در سنت ایرانی نشان دهیم.

کلید واژه‌ها:

دوگرایی، سنت فلسفی ایرانی، فلسفه یونان، وجودشناسی، کیهان‌شناسی

پدیدار شناسی از دیدگاه فلسفه اسلامی

محمود نوالی*

پدیدار شناسی عبارت از تأمل در باب شناخت و شناختی مجدد از شناخت است، وقتی پدیدار شناسی از اصطلاح «بین پارانتر قرار دادن وجود» صحبت می‌کند، مرادش مرخص کردن یک فرهنگ و یک تاریخ است، تا به روش جدید خود از شناخت مفهومی تجاوز کند و با فهم کامل هر دانشی، به غیر دانش مفهومی و لقا مستقیم با خود اشیاء نایل شود و واقعیت حی و حاضر و زنده اشیاء را با وصف زنده آنها، نه از ورای مفاهیم قبلی، بلکه با شهود و تجربه فعلی دریابد.

پدیدار شناسی برای این منظور به حل مشکلی همت می‌گمارد که از آغاز پیدایش بحثهای فلسفی وجود داشته است، یعنی چگونگی روابط موجود بین مدرک و مدرک، ذات و ظاهر، امر روحانی و امر جسمانی و غیر آن، که همگی از کیفیت نگرش انسان نسبت به مسئله معرفت، یعنی از کیفیت رابطه بین عاقل و معقول و فاعل ادراک و متعلق ادراک، ناشی می‌شود. دوگانگی بین فاعل شناسایی و مورد شناسایی، در اساس تمام دوگانگیهای متعددی قرار می‌گیرد که همگی بنحوی از انحنا، از این دوگانگی منبث شده و یا بنحوی با آن ارتباط دارد.

بهر حال مسئله ارتباط بین دو امری که سنخیت ندارند و مطالعه ماهیت معرفت انسانی، امر اصلی و اساسی در علم المعرفة و شناخت شناسی است که گاهی موجب تفسیرهای نامأنوس و توأم با تکلف در شناخت شناسی شده است. پدیدار از نظر ادموند هوسرل (مؤسس پدیدار شناسی) امر مستقل نیست که خود، مقوم خود باشد، بلکه پدیدار حاصل برخورد دو حد فاعل و مورد شناسایی است. از این جهت پدیدارشناسی از اصالت معنی و اصالت واقع هر دو گذر می‌کند و با صرفنظر از استقلال واقع و ذهن، پدیدار را تأثیر و تصرف فکر و واقع، هر دو می‌داند.

در مقام تطبیق پدیدار شناسی با فلسفه اسلامی، می‌توانیم به بعضی نکات اجمالاً اشاره نماییم:

۱. بنظر می‌رسد که مسئله تأویل، یعنی توجه به ابتدا و اول امور و تفسیر باطن لفظ و بیان یکی از معانی احتمالی آن، در کلام و فلسفه های اسلامی همان علاقمندی به خود شیء و دیدار بیواسطه آن است که در پدیدار شناسی این روش را رد و ارجاع پدیدار شناسی می‌نامند.

۲. پدیدار شناسی بجای تعریف اولیه و ماتقدم در علوم انسانی، منتظر تجلیات و پدیدار های مختلف می‌ماند و دائماً در آنچه هست تجدید نظر می‌کند، هیچ وقت پدیدارها را بدون ارتباط با حقیقت نمی‌داند. از دیدگاه متصوفین اسلامی نیز تجلیات بیپایان که از حقیقت ازلی و ابدی متجلی می‌شوند، مبین حقیقتی هستند که در بطن آن پدیدارها و آن تجلیات استقرار دارد.

۳. مسئله وجود شناسی در فلسفه مارتین هیدگر، بعنوان یک پدیدار شناسی، مسئله اساسی است. این مسئله در فلسفه های اسلامی نیز مرکز ثقل تفکرات فلاسفه می‌باشد آنچه آنها را یعنی وجودشناسی فلسفه های اسلامی و پدیدار شناسی را از هم متمایز می‌سازد روش وجودشناسی است.

در فلسفه های اسلامی، معاد هدفی متعالی است که انسان اعمال خود را بنا بر آن هدف متعالی تنظیم می‌نماید. این هدفداری، «من متعالی» هر کس را بوجود می‌آورد. زیرا با تنظیم اعمال و فعالیتهای خود، بسوی آن هدف متعالی حرکت می‌کند. با مسئله هدفداری و حیث التفاتیت و هدف استعلایی، پدیدارشناسی معتقد به ماوراء الطبیعه می‌شود و با فلسفه هایی که کوشش می‌کنند تا راههایی را که به ورای این جهان هدایت می‌شود، مسدود کنند، مخالف می‌باشد.

مسائل دیگر از جمله توجه به امر خلاف عقلی در پدیدارشناسی و عرفان نیز مطرح می‌شود، همچنین نکات افتراق و فرقه های این دو فلسفه تا حدودی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه ها:

پدیدارشناسی، مدرک، مدرک، وجودشناسی، عرفان، من متعالی

آیا ملاصدرا پدیدارشناس است؟ رابطه میان حکمت و پدیدارشناسی

حسن حنفی*

رابطه میان حکمة، اشراق و پدیدارشناسی بر هر مورخ فلسفه تطبیقی و هرمنوتیک روشن است. به دو نمونه می توانیم اشاره کنیم: یکی حکمة الاشراق سهروردی و دیگری حکمة متعالیه ملاصدرا. در حکمة الاشراق منطق استعلایی و در حکمة متعالیه خود استعلایی ارائه می شود. مسئله رابطه میان حکمة و پدیدارشناسی را می توانیم در سه سطح تحلیل کنیم:

۱. مقایسه قواعد روش پدیدارشناختی که عبارتند از: تحویل (ایده ها، ج ۱)، شکل دادن (ایده ها، ج ۲) و توضیح (ایده ها، ج ۳)، با اسفار چهارگانه. تحویل مطابق با خلق است و شکل دادن مطابق با حق است و توضیح نیز مربوط به قلمرو نفس است که در او سیر صعودی و نزولی رخ می دهد.

۲. پدیدارشناسی بمنزله منطق آگاهی در برابر منطق مادی (در پژوهشهای منطقی) و در برابر منطق صوری (در منطق صوری و استعلایی) و آنگونه که هوسرل آن را در تجربه و حکم برمی سازد با منطق وجود ملاصدرا که بر نفس مبتنی است، مقایسه می شود.
۳. پدیدارشناسی بمتابسه دستاورد فلسفه استعلایی از دوران دکارت و کانت، با حکمة متعالیه ملاصدرا بمنزله تحقق حکمة اسلامی میان منطق (فارابی) و اشراق (ابن سینا) مقایسه می شود.

۴. پدیدارشناسی در اندیشه هوسرل بمنزله بازگشتی به خود اشیاء چونان تجربه هایی زنده در آگاهی محض در احساس درونی زمان، مقایسه می شود با اصالت وجود و اشراق در حکمة متعالیه ملاصدرا.

کلید واژه ها: حکمت، پدیدارشناسی، استعلایی، خود، اسلام

احیای مفهوم سنتی دلالت وجودی

آلکس ارنشتاین*

هدف این مقاله بررسی دو رویکرد مختلف درباره دلالت مفهوم وجود است که طبق اصطلاح شناسی منطق فلسفی سنتی، یکی معطوف به کمیت و دیگری معطوف به کیفیت است. هر دو رویکرد معمولاً به ادعای معروف کانت مبنی بر اینکه وجود یک محمول نیست، استناد می کنند. یکی رویکرد جاری است که وجود را «سور وجودی» می داند و دیگری رویکرد سنتی تر که آن را نسبت، اینهمانی یا محمول می انگارد. رویکرد نخست که گرایش کنونی است، اساساً از فرگه آغاز می شود و در آثار راسل و کواین نقشی برجسته دارد. کواین می گوید «وجود چیزی است که سور وجودی آن را بیان می کند.» رویکرد دوم سنتی و کیفی است و موضوع اصلی بحث این مقاله است. این رویکرد مبنی بر تمایز میان نسبت سلب و ایجاب است که به این دیدگاه کانت نزدیکتر است و نیروی وجودی را با کاربرد ایجابی نسبت مرتبط می داند.

کلید واژه ها:

دلالت وجودی، وجود، سور وجودی، نسبت، کمیت، کیفیت

روش شناسی روایی تحلیل جامعه اسلامی

یوری ام. پوچتا*

روش شناسی پسامدرنیستی (روایی) می تواند بطور کلی رویکرد جدیدی به رشد تمدن بشری ارائه دهد و بویژه بر قالبهای فکری موجود در تفسیر نقش مسلمان مشرق زمین در تاریخ بشر چیره شود. رویکرد پسامدرنیستی به تاریخ بر آن است تا بر اروپایی محوری پیروز گردد و بر اهمیت زمینه ها معنوی زندگی انسان پای بفشارد و فهم وحدت بشری را نه از طریق اتحاد، بلکه از طریق تفاوتهای ارتباطی و گفتگوی تمدنها و فرهنگها امکانپذیر سازد. این نوع نگرش به تاریخ جامعه و فرهنگ همچنین به چیرگی بر قالبهای فکری تثبیت شده ای یاری می رساند که بیانگر تضاد شرق اسلامی و غرب مسیحی، مسلمانان ستیزه جو و مسیحیان صلح جو، اعتقاد و عقل، مدرنیسم و سنت گرایی اند.

کلید واژه ها:

پسامدرنیسم، نوع بشر، جامعه اسلامی، روش شناسی روایی، فرهنگ، تمدن، جامعه

اگزیستانسیالیسم با تأکید بر روایت کی یر کگارد

محمد منصور نژاد*

نوشتار حاضر تحت عنوان زیر سامان یافته است:

الف) مدخل بحث: در مباحث مقدماتی به دویخت زیر پرداخته می شود:

۱. تعریف اگزیستانسیالیسم و تحدید حدود آن؛

۲. پیشینه افکار و اندیشمندان اگزیستانسیالیستی.

ب) کی یر کگارد: مباحث این بخش نیز حداقل ذیل دو عنوان کلی زیر خواهند آمد:

۱. سیری در زندگی و آثار کی یر کگارد؛

۲. کی یر کگارد مؤسس مکتب اگزیستانسیالیسم. در این بخش به اصول و عناصری که شاکله آراء این متفکر و نیز مکتب

اگزیستانسیالیسم، خصوصاً شاخه توحیدی آن را می سازد (مثلاً ایمانگرایی و زندگی ایمانی، ترس آگاهی، گناه، آزادی و ...) بتفصیل

اشاره خواهد شد؛

ج) جمع بندی و نتیجه گیری: در این قسمت ضمن جمع بندی مباحث پیشین، تلاش بر آن است که نگاههای اصالت وجودی مکتب

مورد بحث با اشاره به اصالت وجود در مکتب حکمت متعالیه و صدرالمتهلین، مقایسه و نتیجه گیری گردد.

کلید واژه ها:

اگزیستانسیالیسم، ایمانگرایی، ترس آگاهی، گناه، آزادی، اصالت وجود

اخلاق و فرهنگ در گفتگوی هابرماس و گادامر

پریسکیلیانو بازون*

هدف از نگارش این مقاله روشن ساختن تعارض اصلی فلسفه اخلاق از طریق مقایسه آن با تعارض مشابهی است که طبق گفتگوی هابرماس و گادامر، بر روابط یک فاعل اخلاقی با میراث یا میراث‌های فرهنگی اش تأثیر می‌گذارد. بنظر من، این تعارض اصلی فلسفه اخلاق، به جایگاه و مفهوم ارزش مربوط می‌شود. ما از یک سو، ارزشها را در برابر اشیاء قرار می‌دهیم تا بدینسان آنها را با آزادی پیوند بزنیم و با توجه به نهایتترین پیامدهای کانتی مفهوم خودمختاری و استقلال می‌گوییم که ارزشها از آزادی ناشی می‌شوند و از قدرت نوآوری یا نوسازی آزادی و خودانگیختگی خلاق آن خبر می‌دهند. از سوی دیگر، بنظر نمی‌رسد که ارزشها به اراده ما بستگی داشته باشند و نظم یا سلسله مراتب خاصی را ترسیم کنند؛ برای مثال احترام گذاشتن به شخص دیگر از ارزشهای ناشی از سودمندی محض برتر باشد. چنین می‌نماید که ارزشها فقط افعال را جهت می‌دهند؛ زیرا ارزشها کشف می‌شوند، اما خلق نمی‌شوند؛ البته آنها از سنخ اشیاء عینی نیستند، بلکه فقط از احوال ذوات و جواهرند.

کلید واژه ها:

اخلاق، فرهنگ، ارزشها، آزادی، خودانگیختگی

رویکرد پدیدار شناختی و هرمنوتیک به کتاب مشاعر

لئوناردو علاءالدین کلریچی*

من در این مقاله می‌خواهم از رهگذر فلسفه اروپایی بویژه از منظر دکارتی، ترند لنبورگی، هوسرلی و هایدگری به فهم هرمنوتیکی جدیدی از فلسفه اسلامی معاصر برسیم. هرمنوتیک، نظریه‌ای درباره ترجمه یا تفسیری تاریخی نیست، بلکه حوزه‌ای واقعی است که با آن می‌توانیم به معنای تازه‌ای از متون مقدس، نسخ، اسناد، الواح و شکلواره‌های گوناگون دست بیابیم. تفسیر هرمنوتیکی و پدیدار شناختی ماهیت در فلسفه اسلامی، بویژه بر اساس آثار سینوی و صدرایی، و در فلسفه اروپایی، خصوصاً از منظر تأملات دکارتی، درک جدیدی از ابعاد فلسفه اسلامی و اروپایی به ما می‌دهد.

کلید واژه‌ها:

فلسفه غرب، فلسفه اسلامی، ماهیت، هرمنوتیک، پدیدار شناسی

اندیشیدن، درودگری است

محمد رضا قربانی

اندیشیدن، محدود کردن خود به فکری واحد است، که روزی بسان ستاره ایی در آسمان جهان ثابت می ایستد

هیدگر

از نظر هیدگر اندیشیدن، سپاسگزاری است. او نشان می دهد که چگونه از لحاظ ریشه شناختی واژه Denken (اندیشیدن) به Danken (سپاسگزاری) باز می گردد. در این مقاله کوشیده ایم تا نشان دهیم که چگونه این ریشه شناسی در زبان آلمانی تنها جنبه ایی از حقیقت اندیشیدن را آشکار کرده و نتوانسته جنبه های دیگر آن را که در «پوشیدگی» (λῆθη) مخفی است عیان کند. تحلیل اتیمولوژیکال – انتولوژیکال ما در این مقاله بیانگر آن است که این شکل از اندیشیدن ریشه در واژه «درود» فارسی دارد؛ واژه ایی که از سویی به معنای سپاسگزاری کردن است و از سوی دیگر بمعنای چوب. اما ارتباط اندیشیدن با چوب چگونه است؟

تقدس و ارزش هستی شناسانه «درخت بلوط» که فراآورنده شکل خاصی از اندیشیدن در میان اقوام آریایی بوده است در دو فراداهش هندی و سلتی نمایانگر است. در فراداهش هندی این شکل از اندیشیدن به دهارانا Dharana دگردیس می شود. از نظر پاتنجلی بینانگذار مکتب یوگا، عرصه اندیشه حقیقی شامل سه مرحله دهارانا، دھیانا Dhyana، و سمادهی Semadhi است. دهارانا از ریشه Dhar سنسکریت بمعنای «ثابت کردن و متمرکز ماندن» است. دهارانا شکلی از اندیشیدن است که در آن یوگی «اندیشه را در یک چیز ثابت نگه می دارد». واژه دیگری که از همین ریشه است، دهروا Dhruva است که نامی است اسطوره شناختی برای «ستاره قطبی». بدین ترتیب می بینیم که اندیشه ایی را که هیدگر از آن همانند ستاره ایی ثابت یاد می کند عبارت است «دهارانا»؛ اندیشه ایی که همچون ستاره قطبی، ثابت و متمرکز است.

اما شاخه دوم این شکل از اندیشیدن در فراداهش سلتها سر بر می کند. دروئیدها Druidist، حکیمان و جادوگرانی بودند که به ستایش چوب و درخت بلوط می پرداختند. ریشه واژه دروئید از دو بخش سنسکریتی «dru» بمعنای چوب و «vid» بمعنای دانایی تشکیل شده است بنابراین دروئید یعنی «دانای راز چوب». می توان گفت که از نظر آنها دانای چوب همانا دانای حقیقت است. هم از اینرو است که واژه truth انگلیسی به واژه tree باز می گردد.

اما در زبان فارسی ریشه سنسکریت Dhru در واژه «درود» نمایانگر می شود که بمعنای سپاسگزاری کردن و چوب است. بنابراین باید گفت که در فراداهش زبان فارسی دو جنبه هستی شناسانه «اندیشیدن» نزد ژرمنها و سلتها – یعنی سپاسگزاری و چوب – حفظ می شود، اما جنبه مهم دهارانا هندوان به پوشیدگی فرو می رود.

در این مقاله همچنین سعی کرده ایم تا با ورود به عرصه «دهارانا» خوانشی پدیدارشناسانه و هرمنوتیکی از زمانمندی این مرحله ارائه دهیم.

کلید واژه ها:

اندیشیدن، دهارانا، دروئیدیسم، درود، حقیقت، هیدگر، پدیدارشناسی، هرمنوتیک

وجود بدنی شخص

ال.ام. گازیوک*

اندیشه درباره انسان همواره برای فلسفه مهم بوده است. انسان از همان هنگامی که تفکر درباره ساختار دنیای پیرامون را آغاز کرد، کوشید خودش را نیز بشناسد.

«من» کیستم؟ و «دیگری» کیست؟ از جمله پرسشهایی هستند که انسانشناسی فلسفی مطرح کرده است و اکنون نیز مطرح می‌کند. اما چرا امروزه، در هزاره سوم، چنین نیاز مبرمی بویژه به پژوهش و شناخت درباره انسان احساس می‌شود؟

ریشه همه علوم مربوط به دنیای خارج، در علاقه انسان شناختی بشر به خودش نهفته است، مدتها پیش، انسان مخلوقی بدون گوشت پنداشته می‌شد و جامعه در پی تحدید و تحقیر این موجود بدنی (somatic) بود. مردم شناسی گرایی نوعی از تفکر «انتزاعی» بشمار می‌آمد و فیلسوفانی که درباره انسان به اندیشه می‌پرداختند، کسانی نگریسته می‌شدند که ناامیدانه در زیست شناسی گرایی غوطه می‌خوردند.

امروزه انسانشناسی فلسفی روش ویژه‌ای برای اندیشیدن است که اصولاً به مقوله منطقی خاصی اختصاص ندارد. انسان عینی و واقعی متشکل از لایه‌های تاریخی، اجتماعی، روانشناختی و وجودی از زندگی است. که در بدن وحدت یافته‌اند. آنچه در یونانی soma خوانده می‌شود، یک بدن است؛ اما یک شیء مادی نیست، بلکه یک مخلوق زنده آسمانی است. بحث من در این مقاله درباره ویژگیهای وجود بدنی انسان از دیدگاه انسانشناسی فلسفی است.

کلید واژه ها:

انسانشناسی فلسفی، موجود بدنی، بدن، زیست شناسی گرایی

تحلیل فلسفی

رضا محمدزاده*

عنصر تحلیل همواره کانون اصلی روش تفکر فلسفی را تشکیل داده است. اما در مورد ماهیت و روش تحلیل فلسفی برداشتهای متفاوتی میان فیلسوفان مسلمان و غیرمسلمان وجود داشته است. شاید بتوان معنای عام تحلیل را چنین بیان نمود: تحلیل عبارت است از اثبات یا تبیین یک نظر بر اساس مطالبی که از آن بنیادیتروند. اما این معنا را باید دقیقتر نمود و در کشف زوایای آن تأمل فراوان انجام داد. آنچه این تلاش را ضروریتر می نماید آن است که همه فیلسوفان در مورد تحلیل فلسفی هم رأی نیستند و در میان آنها کسانی چون ویتگنشتاین و کواین اساساً تحلیل فلسفی را به شدت مورد نقد قرار داده اند. بررسیها نشان می دهد این نقادها متوجه معنای خاصی از تحلیل فلسفی می باشد. مطالعه افکار فلسفی فیلسوفان بخصوص فیلسوفان مسلمان و در رأس آنها صدرالمتهلین نشان می دهد مجموعه ای از مفاهیم و معانی مختلف از تحلیل در میان ایشان وجود داشته است که براساس هر یک از آنها، روشهای خاصی هم برای تحلیل اتخاذ گردیده است. هدف نویسنده از نگارش این مقاله عبارت است از بیان دامنه و حدود مفاهیمی که در تاریخ تفکرات فلسفی از تحلیل فلسفی وجود داشته است و بیان ارتباط این مفاهیم با یکدیگر. از این رهگذر منابع لازم برای فهم روشهای تحلیل تأمین شده و بررسی لوازم متفرع بر این شناخت نیز بنحوی روشنتر میسر می گردد.

کلید واژه ها:

تحلیل، تحلیل فلسفی، ویتگنشتاین، کواین، ملاصدرا

فرگه و نظریه خوشه ای معناداری

سید محمد علی حجتی*

اگرچه در بند ۷۹ از کتاب تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین، اشاره ای به نظریه خوشه ای از معناداری اسامی خاص ملاحظه می شود، اما در ادبیات معاصر اغلب این نظریه را به سرل نسبت می دهند. خلاصه این نظریه آن است که نقش توصیف معین و اسم خاص در زبان متفاوت است: معنای توصیف معین «نویسنده ارگانون» مشخص و معین است، یعنی همان مولف کتاب ارگانون (بودن)، اما معنای اسم خاص «ارسطو» نامعین و نامشخص است، هر یک از توصیفهایی که ارسطو را معرفی می کند و یا جمع چند توصیف که ارسطو را معرفی می کند، می تواند بعنوان معنی نام «ارسطو» تلقی شود. البته اینکه چه توصیفی و به چه تعداد تشکیل دهنده معنای «ارسطو» می شود، غیرمشخص است؛ در واقع در این حالت خوشه ای (دسته ای) از توصیفها تشکیل دهنده معنای آن هستند اما اینکه در این خوشه چه تعدادی از توصیفها قرار دارند، نامشخص است.

سرل معتقد است جمله «ارسطو نویسنده ارگانون است» تألیفی است و اگر بجای توصیف مذکور، هر توصیف دیگری از ارسطو قرار گیرد، آن جمله نیز تألیفی خواهد بود؛ اما جمله «ارسطو نویسنده ارگانون است یا معروفترین شاگرد افلاطون است یا ...» یک جمله تحلیلی است، بشرط آنکه در جای نقطه چین تمام توصیفهای معینی که تاکنون از ارسطو شناخته شده است، قرار گیرد. در واقع او معتقد است که اگر ارسطو نه نویسنده ارگانون باشد و نه معروفترین شاگرد افلاطون باشد و نه --- و هیچ یک از اوصافی را که به او نسبت می دهند، نداشته باشد، باید نتیجه گرفت که چنین شخصی وجود نداشته است.

از طرف دیگر کریپکی معتقد است که نظریه معناداری فرگه در حالت کاملتر همان نظریه خوشه ای خواهد بود و البته در کتاب نامگذاری و ضرورت انتقاداتی را بر این نظریه وارد می کند.

بنظر ما اگر تفسیری رئالیستی از معنا در نظریه فرگه ارائه شود، آن تفسیر دقیقاً همان نظریه خوشه ای نخواهد بود، اما اگر تفسیری معرفت شناختی از آن ارائه شود، می تواند با نظریه خوشه ای سرل هماهنگ باشد. البته بعضی از انتقادات کریپکی نیز قابل دفاع است. (منظور از تفسیر رئالیستی از معنا در نظریه فرگه آن است که معنای یک اسم را مجموعه نامشخصی از اوصاف بدانیم که در واقعیت امر مدلول آن اسم را مشخص می کند، حال به همه آن اوصاف معرفت پیدا کرده باشیم یا خیر. و منظور از تفسیر معرفت شناسی آن است که میزان علم و معرفت فرد نسبت به اوصاف مدلول یک نام در تعیین معنای آن نام نقش اساسی داشته باشد.)

کلید واژه ها:

نظریه خوشه ای معناداری، توصیف معین، اسم خاص، دلالت

دو ویژگی همسانی و گونه گونی زبان انسان

مهدی مشکوة الدینی *

بررسیهای پژوهشگران نظریه دستور زبان همگانی در دو دهه اخیر نشان داده است که زبانها برغم گوناگونی آشکار آنها، همسانیها یا گرایشهای طبیعی یکسانی را دارا هستند؛ از جمله به وجود مقوله های واژگانی و گروهی، کارکردهای ساختوازی و نحوی، نقشها و روابط دستواری واژه ها و گروهها، آرایش خاص واژه ها در گروهها و همچنین گروهها در جمله ها و نیز دیگر پدیده ها و کارکردهای نحوی همانند مقوله های تهی و جایجایی سازه ها در جمله می توان اشاره کرد. با این حال، دو پدیده عمده دیگر نیز در ارتباط با زبان انسان وجود دارد:

الف) ویژگیهای ساختی بظاهر متفاوت که گوناگونی زبانها را موجب می شود؛ به این معنی که زبانها بطور متفاوت و گوناگون در جامعه های انسانی بکار می روند؛ بنابراین چگونگی گوناگونیهای زبانها با توجه به ویژگی همسانیهای مشترک آنها باید توضیح داده شود.

ب) همسانی زبان آموزی کودکان در محیطهای زبانی گوناگون، به این معنی که برغم تفاوتهای ظاهری زبانها، کودکان در همه محیطهای زبانی، مراحل رشد زبانی یکسانی را می گذرانند و بر این پایه همه کودکان عادی تا حدود سن پنج سالگی بطور طبیعی زبان محیط خود را فرا می گیرند.

بر پایه ملاحظات یاد شده در بالا، بنظر می رسد که از یکسو بر پایه اصلها یا گرایشهای ساختی مشترک، همسانی زبانها آشکار می شود و از سوی دیگر بر پایه عاملهای ساختی چند ارزشی، گوناگونیها و تفاوتهای ساختی موجود میان زبانها مشخص می گردد؛ بعلاوه بر پایه هر دو ویژگی یاد شده، پدیده زبان آموزی افراد انسان در محیطهای زبانی گوناگون توجیه می شود.

در این مقاله، چگونگی تدوین دستور زبان همگانی بر پایه ملاحظات یاد شده بررسی می گردد.

کلید واژه ها: زبان، همسانی، ساختواژه، نحو، روابط دستوری، گرایشهای ساختی

مقایسه زبانی میان کراتیلوس افلاطون و مکالمات کنفوسیوس

مصطفی یونسی*

هدف من از این مقاله مقایسه میان دو محاوره مختلف به نامهای کراتیلوس اثر افلاطون و مکالمات اثر کنفوسیوس است که از دو فرهنگ مختلف هستند؛ اما موضوع مشترکی بنام زبان دارند. ما پس از بررسی این دو منبع می توانیم مقولات زیرا را برای مقایسه زبانی استنباط و کشف کنیم. مقولات سمت راست کم یا بیش به کراتیلوس، و مقولات سمت چپ به مکالمات نسبت داده می شوند.

حروف الفبایی	حروف الفبایی
حیات فلسفی	حیات معرفت شناختی
غیر ذات	ذات
کلمه = شیء	شیء/کلمه
روابط/ دیاگرام	طبیعت/ عرف/ ایده
شدن	بودن
کارگزاری جمعی	کارگزاری شخصی

کلید واژه ها:

افلاطون، کنفوسیوس، زبان، کراتیلوس، مکالمات

فلسفه زبان در تاریخ زبان شناسی اوکراینی

اولگ کشانوفسکی *

این مقاله به بررسی فلسفه زبان بمنزله شاخه جداگانه ای از زبان شناسی می پردازد. نتایج این بررسی نشان می دهد که فلسفه زبان در اوکراین از قرن ششم اصالت و اعتبار می یابد. پاتینیا کوشیده است تا مفاهیم اساسی تحقیقات انجام شده را در نظریه ای جداگانه، تلخیص کند.

کلید واژه ها:

فلسفه زبان، تاریخ زبان شناسی اوکراینی

زبان و واقعیت از دیدگاه مولوی

عثمان بیلن *

سرچشمه زبان، فراگیری زبان، نسبت زبان با اندیشه و واقعیت، یعنی اینکه آیا فرهنگ و محیط انسانی، زبان را می‌سازد و شکل می‌دهد یا زبان، اندیشه و فرهنگ انسانی را می‌سازد، از جمله مسائلی هستند که نه فقط در گذشته، بلکه امروزه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. مسائل ظاهراً بیهوده و بیپاسخ برغم امکان فزاینده روابط میان فردی و میان فرهنگی اهمیت حیاتی دارند. ویتگنشتاین درباره اهمیت زبان در قرن بیستم مدعی شده است که «مرزهای زبان، مرزهای جهانی انسانی است». از اینرو، برتراند راسل در عرفان و منطق می‌گوید از آنجا که عرفا آشکارا اعلام می‌کنند نمی‌توانند تجربه هایشان را به زبان آورند، یا در توهم بسر می‌برند، یا این ادعای ایشان که تجربه جهان در قالب زبان قابل بیان نیست حکایت از آن دارد که مرزهای تجربه انسان گسترده‌تر از مرزهای زبان است، بنابراین، عرفا خیال خود را از مسئولیت اقامه برهان تجربی و سازگاری منطقی آسوده می‌کنند و با کاملاً خصوصی پنداشتن زبان، ویژگی مشترک و غیر خصوصی آن را نادیده می‌انگارند.

البته امروزه دیگر بیانهای زبانی صرفاً به کاربردهای منطق و در حد معیارهای اثبات‌پذیری خلاصه نمی‌گردد و ما نمی‌توانیم کارکردهای زبان را به گزاره‌های واقعی و منطقی محدود سازیم.

کاربرد زبان در بیان احساسات و عواطف و خواسته‌ها و امیال و تمناها و استغاثه‌ها و ترغیبه‌ها و هشدارها و آرزوها و اوامر، همواره فراتر از محدودیت‌های کاربرد منطقی زبان بوده است. خلاصه آنکه ما باسانی نمی‌توانیم مرزهای انشایی و توصیفی زبان و کاربرد عاطفی آن و حتی واقعیاتی را که زبان به آنها اشاره می‌کنند، ترسیم کنیم. ما در این مقاله با بررسی دیدگاه مولوی درباره سطوح و کاربردهای مختلف زبان و واقعیت مطابق با این سطوح، می‌کوشیم جایگزینی برای فلسفه تحلیل زبان عرضه کنیم. بسی شگفت‌آور است که می‌بینیم عارف مشهوری همچون مولوی می‌تواند صورت بالقوه و تقریباً کاملی از نظریه زبان در پنج سطح عرضه کند. در پایان مقاله به ارتباط نظریه مولوی با حرکت جوهری ملاصدرا نیز اشاره می‌کنیم.

کلید واژه‌ها:

زبان، واقعیت، فلسفه زبان، فلسفه تحلیل زبان، عرفان

هرمنوتیک بولتمان

علیرضا آزادی*

هرمنوتیک کتاب مقدس در دوره معاصر بسیار متحول شده است بولتمان یکی از شاخصترین چهره‌هایی است که در این دوره طوفانی در عالم مسیحیت ایجاد کرده است. وی با تأثر از اندیشه‌های دیگر بسیاری از عناصر کهن را به زیر تیغ نقد خویش کشانده و در اندیشه‌اش گشودن فضای تازه‌ای است. در بین آثار گرانمایه وی دو رساله مهم به نامهای «The problem of a Theological Exegesis of the New Testament» و «The Problem of Hermeneutics» هست که در کتاب *The Making of Modern Theology* آمده است. محور اصلی این دو مقاله تأکید بر نگرش اگزیستانسیالیستی به کتاب مقدس در مقابل دیدگاه‌های پیشین در این مورد است. بولتمان در این رساله‌ها پس از اشاره به شیوه‌های تفسیری پیش از خود و نقد آنها به بیان دیدگاه‌های خاص خویش می‌پردازد. بنظر وی، مسئله آنها این است که مفسر باید در موضعی خارج از متن قرار گیرد بنحویکه با بکار بستن یک روش مقرر و تجویز شده نه تحت تاثیر اوضاع و شرایط تاریخی آنها قراگیرد و نه ذهنیت یا پیش‌پنداشته‌هایش را دخالت دهد. این نوع تفسیر صرفاً به سؤال از معنای کتاب مقدس در زمینه تاریخی خود آن مربوط بوده و بمثابة چیزی که در آن زمینه خاص گفته شده است قلمداد می‌شود و بس. از این منظر کتاب مقدس نه متأثر از مفسر است و نه تأثیری بر اوضاع زندگی مفسر کنونی دارد.

بنظر وی، در مقابل، پرسشی که باید مطرح شود این است که: محتوی یا موضوع آنچه گفته شده چیست و به کدام واقعیت رهنمون است وی می‌گوید کتاب مقدس تنها یک واقعه یا امر ایستایی که چیزی را زمانی به کسی گفته باشد نیست بلکه آنها کلمات زنده و توانمندی‌اند که مخاطب امروز را خطاب قرار داده و کاشف از واقعیتی‌اند. عبارت دیگر بولتمان می‌گوید: «تفسیر تاریخی می‌پرسد چه گفته است؟ ما می‌پرسیم چه معنا می‌دهد؟» پس قرائت و تفسیر کتاب مقدس باید فتح باب‌هایی باشد به روی انسان امروز. امکان روش قدیمی تفسیر و واقع‌بودگی بی‌طرفانه مفسر در ملاحظه متن نه تنها غیر ممکن است بلکه مطلوب نیز نمی‌باشد. تفسیر یک متن حیات و وجود فعلی و واقعی مفسر را بخود می‌گیرد. بولتمان می‌گوید: «تفسیر یک متن همواره همراه و منطبق با تفسیر مفسر از خویش ادامه دارد.»

پیش‌پنداشته‌های من از خودم آنگونه که فی الواقع هستم، اندیشه‌های پیشین کلامیم، و سراسر حیاتم در قرائت متن و تفسیری که می‌پرورانم تماماً دخیل است. بنظر وی متن با مفسر سخن می‌گوید در نتیجه وی: «باید آنگونه با متن مواجه شود انگار که کسی در مقابلش ایستاده و با او ارتباط زنده‌ای دارد.»

نکات برجسته دیگری هم در دیدگاه هرمنوتیکی بولتمان هست که در این خلاصه فقط فهرست وار ذکر می‌شود:

— مخالفت با دیدگاه کسانی که کتاب مقدس را صرفاً حاوی حقایق تعلیمی و اخلاقی میدانند. زیرا اینگونه نگرش، نگرش انحصاری به کتاب مقدس بوده و برابر با محدود کردن و بستن آن است.

— بنظر اگوستین فقط شخص مؤمن قادر به تفسیر کتاب مقدس بوده و تقدس بیشتر دلیل صحت تفسیر خواهد بود. بولتمان علاوه بر اینکه از این دیدگاه فاصله گرفته است، همچنین قول کسانی را که معتقدند کتاب مقدس کلمات معین و قطعی و مستقیم خداوند است صواب نمی‌داند. بنظر وی: «کتاب مقدس اساساً سخنی است در مورد خدا و انسان، زیرا در عبارات و کلام انسانی نازل شده است.» بولتمان می‌گوید نه تنها شخص مؤمن و دیندار یا شخصی که در طلب ایمان و دین است می‌تواند کتاب مقدس را تفسیر کند، بلکه هر آنکو در پی گفتگو و آشکارسازی حقایق آن است، می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. مفسرین اصول‌گرای کتاب مقدس و نیز عده زیادی از مومنین با این قول شدیداً مخالفند.

— بولتمان در رساله «مسئله هرمنوتیک» به مسائلی از قبیل سوال کردن از متن، نحوه پاسخگویی آن، وظیفه سائل و عبارت دقیقتر مفسر، شنیدن و فهمیدن می‌پردازد. وی به دور هرمنوتیکی نیز اشاره نموده و در پایان رساله، مسئله و مشکل هرمنوتیک را اینگونه می‌بیند: «مفسر پس از آنکه کلمات کتاب مقدس را مسؤلاًنه شنید، تفسیر آن را پیش می‌کشد. اما مفسر چگونه می‌تواند بدون اینکه آن را

بفهمد، به آن گوش دهد؟ پس مشکل تفسیر مشکل فهمیدن است.» چگونگی فهم اسناد تاریخی که از سنت به ما رسیده از مشکلات اساسی مفسر است که خود آن، مبتنی بر رویکردی است که ما نسبت به خصلت دانش تاریخی داریم. وی می‌گوید مشکل و مسئله تفسیر نه تنها کتاب مقدس بلکه هر متنی را شامل خواهد شد.

— نکته مهمی که شاید بیش از هر چیز دیگر، بولتمان بواسطه آن معروف است، بقول ریچارد ا. پالمر «پروژه مناقشه برانگیز اسطوره زدایی» است. — البته این پروژه چیز خاصی متمایز از موارد فوق نیست بلکه شاید بتوان گفت عنوانی است در برگیرنده نظریات هرمنوتیکی وی. — آنچه از این جهت تنویر آن از اهمیت بسزایی برخوردار است شناخت نوع نگاه بولتمان به اسطوره و اسطوره زدایی است. بنظر وی اسطوره زدایی نه لاغر کردن دین بلکه قوت بخشی به آن است.

در اینجاسعی شده است که تا حدی از نگاه گادامر نیز به بولتمان نگریسته شود.

نکته پایانی اینکه نگارنده نه بر آن است که با زحمت فراوان به مقایسه نظریات تفسیری بولتمان و ملاصدرا بپردازد تا شاید رگ و ریشه‌هایی از آراء بولتمان را در اندیشه‌های ملاصدرا کشف کند، نه امکان چنین کاری را منتفی می‌داند و نه منکر وجود نکات مشترک محتمل در دیدگاه‌های آنهاست. اما می‌تواند مدعی این باشد که چون نظریات هرمنوتیکی بولتمان مربوط به حوزه دینی است، آشنایی با آن، دریچه‌های تازه معرفتی را به روی ما خواهد گشود و حداقل، سؤالاتی را نسبت به مواضعمان مطرح خواهد کرد که میوه آن یا تثبیت، یا تعمیر و یا تغییر آنها خواهد بود.

کلید واژه ها:

هرمنوتیک، کتاب مقدس، تفسیر تاریخی، بولتمان، اسطوره زدایی

معرفت و حیانی اسلامی و علوم انسانی

ابراهیم ا. عثمان*

هدف ما در این مقاله بررسی ماهیت فلسفه های غربی و پیامدهای آنها و نیز کاستیهای موجود در اندیشه های معرفت شناختی غربی درباره جامعه پسامدرن است. در این مقاله می خواهیم به بررسی ریشه های جامعه پسامدرن و دیدگاه سکولار و مادیگرایانه کلی و نیز دیگر مؤلفه های آن بپردازیم که در اروپا سبب پیدایش رنسانس و عصر روشنگری و منازعه با دنیای مسیحیت شد و موجب گردید تا الهیات تجربه گرایانه، عقلگرایانه، نسبی گرایانه و آزاد اندیشانه بر جای دین و درست کیشی تکیه بزنند. همچنین می خواهیم ماهیت دیدگاه معاصر و پسامدرن غربی و زورمندی سلطه گرایانه آن بر کل جهان بویژه بر دنیای مسلمانان و پیامدهای آن را، نه فقط برای حوزه سیاسی بلکه برای رفتارهای خصوصی و خانوادگی و بطور کلی بر جامعه آشکار سازیم و نشان دهیم که چگونه فلسفه های پسامدرنیستی به واقعیت قدرتمندی در جامعه معاصر ما تبدیل شده اند و چالشهایی برای کل جهان و بویژه دنیای اسلام پدید آورده اند.

در پایان نتیجه می گیریم که چون این واقعیت تردید ناپذیر و شرهای بیشمار آن در جامعه پسامدرن قابل انکار نیست، امت مسلمان باید با همدیگر متحد شوند و بر چالشهای تحمیلی بر مسلمانان و بشریت در دیگر حوزه های وجود انسانی، پیروز شوند.

بر امت مسلمان لازم است که از واقعیتی جهانی یا بین المللی، فراسوی پیشرفتهای اقتصادی و فنی پسامدرن غربی که منکر ارزشهای اخلاقی است، پیروی و حمایت کند.

همچنین باید به مسئله افراط گرایی و تروریسم پایان دهد و با عقب ماندگی و توسعه نیافتگی و فقر نکبتبار در میان مردم بویژه جوانان مسلمان رو به رشد و آگاهی، مبارزه کند.

کلید واژه ها:

پسامدرنیسم، الهیات، دنیای اسلام، دنیای مسیحیت، دیدگاه معاصر غربی

مسئله زندگی

دانیل دی *

موضوع این مقاله، مسئله زندگی است. من معتقدم که هیچ اندیشه ای درباره مسائل اساسی مطرح در تفکر فلسفی غربی و شرقی نیست که بگونه ای به مسئله زندگی نپرداخته باشد. اما مسئله زندگی، گذشته از نوع پاسخهای شخصی ما به آن، بیانگر مهمترین بُعد وجود انسانی است. می خواهم درباره چیزی بحث کنم که مسئله زندگی از ما اندیشمندان در جهان سر درگم کنونی می طلبد، تا بدینسان پرتوی از معرفتی برتر بر ما بتابد، بی آنکه از نگاه درونی خویش به آن دست بشویم.

کلید واژه ها:

زندگی، وجود انسان، تفکر فلسفی، معرفت

ساخت شکنی و حضور

عامر قیطوری*

آنچه ماهیت ساخت شکنی بعنوان یکی از نمایندگان بزرگ فلسفه قاره را تشکیل می دهد، نفی مفهوم «حضور» است؛ حضور معنا یا حقیقتی که صورت مادی نشانه را در کنترل دارد و بدان حیات می بخشد. هدف این مطالعه بازناندیشی مفهوم «حضور» در مجاورت با ساخت شکنی در بافتی توحیدی است، آنچنانکه در ساختار زبانی قرآن متصور است. ساخت شکنی حتی به قویترین شکل آن در متن قرآن ما را به حضوری راهبر می گردد که خود را نه بر نفی «غیبت» بلکه بر غیبت هر آنچه غیر از خداست استوار می سازد. این مفهومی از حضور است که تنها در دوری از کلمه محوری (Logocentrism) حاکم بر فلسفه غرب خود را آشکار می سازد. چنین حضوری که برای فلسفه غرب مفهومی بیگانه است ماهیت «نشانه توحیدی» را بدان می بخشد؛ نشانه ای که در آن حضور و غیبت یا معنا و صورت بهم پیوند می خورند. حال آنکه ماهیت نشانه مادی _ اگر چنین مفهومی وجود داشته باشد_ تنها در نفی رویه معنوی نشانه شکل می گیرد. این مطالعه با هدف بررسی چنین مفهومی از «حضور» و «نشانه» و مقایسه آن با همین مفاهیم، آنچنانکه در فلسفه غرب (بویژه در ساخت شکنی) معرفی می گردند، کار خود را آغاز می کند.

کلید واژه ها:

ساخت شکنی، حضور، کلمه محوری، نشانه توحیدی، نشانه مادی

هابرماس و هرمنوتیک ارتباط

کی. سرینیواس *

هابرماس یکی از مؤثرترین نظریه پردازان انتقادی نسل دوم است که می‌کوشد ایدئولوژی انتقادی را بمنزله برنامه مهم نظریه انتقادی در متن ارتباطهای روزمره قرار دهد. وی در کتاب مشهورش نظریه فعل ارتباطی توضیح می‌دهد که می‌خواهد هرمنوتیک را نه صرفاً بعنوان یک روش تفسیر بلکه بمنزله یک کاربردشناسی کلی بکاربرد. از نظر او دیدگاههایی که در فلسفه هرمنوتیک مطرح می‌شوند با ملاحظات فرانظری بسیار مرتبط با عمل سیاسی-اجتماعی پیوند وثیق دارند. فلسفه هرمنوتیک بخودی خود کارایی ارتباط را در مورد اهداف و نحوه وجود اجتماعی که مهندسی اجتماعی فن مدار دستکاری کننده آنها را بتدریج تضعیف کرده است، افزایش می‌دهد. فلسفه هرمنوتیک بدنبال آن است که راههای فروبسته ارتباط را باز کند و برای رهایی کل بشر بکوشد. چنین کاری اساساً واسطه ای میان انسان و مبنای لایتغیر همه معانی و ارزشها قرار می‌دهد.

زبان از دیدگاه هابرماس ابزاری است که شکلگیری مفاهیم آراینده را آسان می‌سازد. من قصد دارم در این مقاله به تحلیل عقلی مسائل مربوط به هرمنوتیک ارتباط هابرماس و مشروعیت آن پردازم و نقش زبان را بمنزله «کاربردشناسی کلی» در تعیین نیازهای اصیل افراد در هر جامعه ای نشان دهم.

کلید واژه ها:

هرمنوتیک ارتباط، نظریه انتقادی، روش تفسیر، کاربردشناسی، زبان

هرمنوتیک فلسفی گادامر: ساختار نظری زمان و تکوین مفهوم

کاتلین رایت*

هانس گئورگ گادامر بکرات و با کمال میل اذعان می‌دارد هرمنوتیک فلسفی که در کتاب حقیقت و روش (۱۹۶۰) خود، از آن بحث می‌کند بسیار وامدار مفهومی از هرمنوتیک است که استادش مارتین هایدگر در کتاب وجود و زمان پرورانده است. گادامر بندرت و حتی گاهی با توداری بسیار می‌گوید که برداشت او از هرمنوتیک با برداشت هایدگر متفاوت است. احتمالاً یکی از مهمترین این تفاوتها به ماهیت زبان و نقش آن در تکوین مفهوم مربوط می‌شود، از دیدگاه هایدگر، «زبان خود، شعر بمعنای واقعی کلمه است.» «سرچشمه اثر هنری» (در شعر، زبان و اندیشه ص ۷۴)؛ اما از نظر گادامر، زبان «ساختاری نظری» دارد (حقیقت و روش، ص ۷۳-۴۵۶)

مقاله حاضر سه بخش دارد: در بخش نخست به بررسی استدلالهایی می‌پردازیم که هم در آثار هایدگر و هم در آثار گادامر برای هرمنوتیک و علیه معرفت‌شناسی یافته ایم. من بویژه درباره مدعای هایدگر در بخش ۳۳ وجود و زمان بحث می‌کنم که می‌گوید گزاره یا حکم (خبری) «وجهی اشتقاقی» از تفسیر است. طبق این استدلال، ساختار زبان «اساساً» اسنادی نیست. بخش دوم و سوم مقاله بر دو نحوه برداشت مختلف هایدگر و گادامر از هرمنوتیک تأکید می‌کند. من نخست به بررسی این مدعای هایدگر می‌پردازم که ساختار زبان «اساساً» شعری است. این مدعا از برخی از آثارش همچون ماهیت زبان و هولدرلین و گوهر شعر آشکار می‌شود. در بخش سوم و پایانی مقاله به بررسی انتقاد گادامر از هایدگر و این مدعای متفاوت گادامر می‌پردازم که ساختار زبان «اساساً» نظری است.

من دریافتم که برداشت ویژه گادامر از «قضیه نظری» توسط هم اتاقی هولدرلین، یعنی هگل پرورانده شده است (بخش سوم از حقیقت و روش و دیالکتیک هگل: پنج مکالمه هرمنوتیکی). در بخش پایانی مقاله نتیجه‌گیری خواهیم کرد که گادامر در این مدعا بر حق است که می‌گوید وجه اشتقاقی تفسیر بر ساختار نظری زبان در فرایند تکوین مفهوم مبتنی است، نه بر ساختار شعری آن.

کلید واژه ها: گادامر، هرمنوتیک فلسفی، هایدگر، زبان، قضیه نظری

وجود و عدم از دیدگاه سارتر: نگاهی انتقادی به فلسفه اگزیستانسیالیسم

آگبو اگویانی*

اگزیستانسیالیسم مکتبی فکری است که بر مبنای تنهایی و عدم بمنزله واقعیت‌های بنیادین وجود بشر بنا شده است. بعقیده ژان پل سارتر، اگزیستانسیالیسم می گوید وجود در موضوع عدم خلاصه می شود. اگزیستانسیالیسم با ترکیب اجمالی اخلاق و انسانشناسی و متافیزیک، و با استفاده از استعارات توصیفی و جاذبه متفکرانه به وجود بشر صورتی آرمانی می دهد. اما در این جاذبه متفکرانه، اگزیستانسیالیسم هیچ ایمانی برای روح انسان در پدیده بشری قائل نشده است. موقعی که عدم بمنزله بنیاد وجود، زمینه وجود را هموار می کند روح را ارتقاء نمی دهد. این مقاله، نگاهی منتقدانه به فلسفه اگزیستانسیالیسم است که با بررسی آثار سارتر و برجسته ساختن کاستیهای آن به بازنگری در فلسفه اگزیستانسیالیسم می پردازد. همچنین، مسائل اخلاقی و متافیزیکی را از منظر فلسفه عدم بررسی می کند و فلسفه شدن را بر می گزیند؛ فلسفه ای که ما را دوباره به هستی توجه می دهد و عدم را بمنزله آغاز و پایان وجود بشر ناچیز می داند. چنین نظریه ای بوضوح در مفهوم تناسخ که درون مایه اصلی سنت آفریقایی است دیده می شود.

کلید واژه ها:

اگزیستانسیالیسم، وجود، عدم، انسان شناسی، متافیزیک، تناسخ

بررسی تطبیقی تأملات هرمنوتیکی ملاصدرا و پل ریکور

قاسم پورحسن*

هرمنوتیک یا دانش تأویل آخرین مرحله از فرآیند دانش فلسفی در مغرب زمین تلقی می‌شود. شناخت و فهم زبان و متن قصد گوهری هرمنوتیک است. از سوئد نبرگ تا ریکور که باید از آن به دوره هرمنوتیک جدید در مقابل هرمنوتیک کلاسیک یاد کرد، سه دوره طی می‌شود. پل ریکور و گادامر واپسین نمایندگان برجسته هرمنوتیک در دوره سوم محسوب می‌شوند. گادامر را با نظریه زبانمندی و ریکور را با تئوری متنمندی می‌شناسند. صدرالدین شیرازی که گذار شگرفی را در مکتب فلسفی شیراز بانجام رسانید و بنیادهای فلسفه وجودی و در تعبیری رساتر اساس هستی‌شناسیک فلسفه اسلامی را واسازی و تبویب کرد، با هر دو متفکر همانندی‌هایی دارد. همانندی ملاصدرا با ریکور بسبب قرابت در موضوع «متن» (Text) بیش از گادامر است. رساله حاضر می‌کوشد تا وجوه همانندی و ناهمانندی ملاصدرا و ریکور را کاویده و به علاقمندی محققان و پژوهشگران در این حوزه امیدوار باشد. هانری کربن و ریکور هر دو از یک سرزمینند. نخستین بار هانری کربن بود که همانندی نظریه تأویل در اسلام و غرب (خاصه مسیحیت) را طرح کرد. فرضیه تحقیق حاضر برگرفته از تأملات چشمگیر کربن در فلسفه اسلامی و غرب می‌باشد. تفکرات هرمنوتیکی ملاصدرا و ریکور براساس این راهبرد در چند حوزه قابل پژوهش است:

- متن و ماهیت و چیستی آن

- خوانش، زبان و فهم

- تفهیم باطنی

- آفرینش زبانی و گستره معنی

- اختلاف خوانش و تکثر فهم

نگارنده معتقد است دانش هرمنوتیک دانش مسلط غرب حاضر در علوم معنوی و انسانی است. تتبع در بنیادهای تفکرات متفکران اسلامی و غرب در حوزه تأویل می‌تواند بستر مناسبی را در پژوهشهای تطبیقی فلسفه اسلامی و فلسفه غرب مؤدی شده و شناخت مطلوبتری از اشتراکات و افتراقات دو تمدن مهم حاضر را سبب شود.

کلید واژه‌ها:

صدرالمتألهین، پل ریکور، دانش هرمنوتیک، همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، متن و خوانش و فهم

نورعلی نور: معنا، فهم و نسبت گفتمانها در الهیات

گونِ گریفیت دیکسون

من در این مقاله ضمن بررسی موضوعاتی در خصوص هرمنوتیک و معرفت‌شناسی ملاصدرا آنها را با آراء یوهان گئورگ هامان، فیلسوف و متکلم ضد روشنفکری، و با اشعار سنتی و بومی هاوایی مقایسه می‌کنم.

پیشفرض هرمنوتیک قرآن ملاصدرا این است که معنا (بویژه معنای قرآن) مراتبی مختلف دارد بطوری که هیچ مرتبه‌ای را نمی‌توانیم کاملاً به مرتبه‌ای دیگر فرو بکاهیم. یکی از دلایل ملاصدرا بر این مدعا، چند معنایی است. اشعار هاوایی نیز یک ساختار طولی پیچیده‌ای از چند معنایی ابداع کرده است که مراتب معنایی متعدد و مستقل و در عین حال را به هم مرتبط را امکانپذیر می‌سازد. بتازگی، اندیشمند فرانسوی، ژاکوزلاگان کوشیده است تا پیوندهای طولی و عرضی معنا یا دلالت را بمنظور تشریح نظریه فروید درباره خواب و آثار مربوط به ضمیر ناخودآگاه نشان دهد. من در این مقاله می‌خواهم شیوه‌های استفاده ملاصدرا از چند معنایی، استعاره، و کنایه را بیان کنم و به این پرسش پاسخ دهم که آیا چنین کاری بمنزله ارائه فلسفه زبان کلامی جدیدی است و نسبت آن با گفتمانهای دیگر، مانند گفتمانهای سیاسی و اجتماعی، چیست.

ادعای وجود معانی متعدد برای متنی واحد، مسائلی را درباره امکان فهم و تفسیرهای گوناگون پیش می‌آورد. از همه معروفتر این است که ملاصدرا معتقد بود وحی الهی و نیز وجود انسان مراتبی مختلف دارند. ما نشان خواهیم داد که چنین عقیده‌ای از لوازم معرفت‌شناختی هرمنوتیک ملاصدراست. این نکته ضمن بررسی اندیشه یوهان گئورگ هامان که حدود صد سال پس از ملاصدرا می‌زیست، روشن می‌شود. این دو اندیشمند درباره اینکه عقل انسان و وحی الهی همدیگر را تبیین می‌کنند، هم‌رأی هستند. در پایان با توجه به فرهنگ هاوایی به این مسئله خواهم پرداخت که آیا وجود سنت و جامعه مشترک برای فهم معانی متعدد متون مقدس ضروری و لازم است یا نه.

کلید واژه‌ها: معنا، فهم، گفتمان، هرمنوتیک، فلسفه زبان، معرفت‌شناسی

گذر فلسفه از قرن بیستم به قرن بیست و یکم و مسئله پسامدرنیسم

زیگنیو و ندلند*

موضوع این مقاله بررسی مسائل برجسته ای است که ویژگی فلسفه را طی گذار آن از قرن بیستم به قرن بیست و یکم می سازد. این بررسی شامل مباحث زیر است:

(۱) تحقیق درباره دستاوردهای مهم فلسفه قرن بیستم و میراث بر جای مانده آن برای فلسفه قرن بیست و یکم؛
(۲) بحث درباره موفقیت‌های آن در تحقیق وظیفه نقدی - ابهام زدایی خود، از جمله شرزدایی، توهم زدایی، اسطوره زدایی و نیز حقیقت نمایی؛

(۳) پاسخگویی به برخی از مسائل مهم فلسفه قرن بیستم.
فلسفه از دیدگاه نویسنده این مقاله سه ویژگی اساسی دارد: (۱) رویکرد ضد متافیزیکی؛ (۲) ضد عقل گرایی؛ (۳) ضد انسانگرایی. پسامدرنیسم نیز از همین دیدگاه، جدیدترین جریان فلسفی است که نقش خودش را بخوبی در خصوص سه مسئله اصلی یادشده فلسفه معاصر نشان می دهد.

کلید واژه ها:

فلسفه، رویکرد ضد متافیزیکی، ضد عقل گرایی، ضد انسانگرایی

پیشگویی گرایی فلسفی پسامدرن

اکاترینا دورسکایا*

گوناگونی و تکرار ارزشها و اندیشه‌ها و آرمانها، جهان امروز را با مدعای نسبییت حقیقت رو به رو ساخته است. از اینرو، پرسش اساسی فلسفه «حقیقت چیست؟» به این صورت درآمده است: حقیقت غیرنسبی یا کمتر نسبی کدام است؟ چگونه می‌توانیم این ارزشها و اندیشه‌های گوناگون مبتنی بر جهانهای متکثر را وحدت ببخشیم؟ گویی با توجه به مسأله آینده چنین چیزی امکانپذیر است؛ زیرا آینده از دغدغه‌هایی جهانی و همگانی است. چه کسانی می‌توانند تصویر معتبری از آینده ارائه دهند؟ این پرسشی است که باید در فلسفه قرن بیست و یکم به آن پاسخ دهیم. باید سبکها و شیوه‌های تفکر فلسفی را دگرگون سازیم. طبق سبک قدیمی تفکر، ارزش اندیشه‌های فلسفی با صدق و حقیقت عینی معین می‌شد که عقل آن را درک می‌کرد؛ اما آن اعتماد و اعتبار مذکور بر تجربه‌ای روانشناختی مبتنی خواهد بود. همچنین در نوع نگاه تفسیر فلسفه از زمان حال نیز باید دگرگونی صورت گیرد. زمان حال را نباید نتیجه گذشته بدانیم، بلکه آن را مقدمه‌ای برای آینده بنگریم. بنابراین، کاملاً ممکن است که حقیقت و درستی اندیشه‌های فلسفی در قرن بیست و یکم را اصالت و درستی مقدمه‌ای برای آینده و اعتبار و خرسندکنندگی تفسیر و بیان آن مشخص کند.

کلید واژه‌ها:

پیشگویی گرایی، حقایق نسبی، پسامدرن، آینده، کثرت گرایی، جهانهای متکثر

الهیات و اخلاق در جامعه پسامدرن از دیدگاه رینهولد نیبور

ویلیام یانگ*

رینهولد نیبور یکی از معماران اصلی مسیحیت پروتستانی لیبرال در قرن بیستم است. اگرچه او خودش را یک «رنالیست مسیحی» می نامد، از جمله متکلمان نو ارتدکس بشمار می آید. در این مقاله می خواهیم نیبور را از مقام نو ارتدکسی که متکلمان امریکایی به وی داده اند به جایگاهی در پسامدرن بازگردانیم. او بهترین کسی است که می تواند تفکر آزاد اندیشانه مسیحی را در امریکا و جهان نمایندگی کند. حق این است که پیام نیبور به جامعه پسامدرن که با جهانی سازی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سروکار دارد، برای همه سستهای دینی تاریخی نیز مهم خواهد بود.

کلید واژه ها:

الهیات، اخلاق، پسامدرن، آزاداندیشی، جهانی سازی

دیدگاه کالینگوود درباره متافیزیک

مانجولیکا گوش*

کالینگوود با تفسیر پساپوزیتیویستی از متافیزیک می‌کوشد اعتراضات پوزیتیویستهای منطقی و احتمالاً کانت را نادیده بگیرد از دیدگاه کالینگوود آنچه نوعاً و به اشتباه، گزاره‌های متافیزیکی پنداشته می‌شود چیزی است که آنها را «پیشفرضهای مطلق» می‌نامد گزاره‌های متافیزیکی اصیل همانا گزاره‌هایی کاملاً تاریخنند. اندیشه‌های اصلی او در کتاب جستاری درباره متافیزیک عبارتند از:

۱. هر گزاره معقولی نهایتاً بر پاره‌ای از پیشفرضهای مطلق مبتنی است.
۲. پیشفرضهای معمولی یا صادقند یا کاذب؛ اما پیشفرضهای مطلق نه کاذبند و نه صادق.
۳. یکی پنداشتن گزاره‌های مطلق با قضایای بالفعل اشتباه است.
۴. متافیزیک، نوعی تاریخ است و متافیزیسین نوعی مورخ است که وظیفه‌اش کشف پیشفرضهای مطلق در اندیشه دیگران است. در این مقاله می‌کوشیم این آراء را بررسی و ارزیابی کنیم و در پایان نتیجه می‌گیریم که پیشفرضهای مطلق متافیزیک، امروزه باید چگونه باشند.

کلید واژه‌ها:

متافیزیک، پوزیتیویسم منطقی، پیشفرضهای مطلق، قضایای بالفعل

جهان _ زیست بمتابه بنیاد علم در آثار متأخر هوسرل

نیرانکوش چاکرابورتی*

هوسرل بحران علم اروپایی را در بی اهمیت شمردن زندگی، ظهور عینیت گرایی جدید و فراموشکاری جهان _ زیست می دید. بنابراین، اروپاییان در لزوم کشف این «زمینه» برای علم تعلل می ورزند؛ زمینه ای که از یکسو بستر تاریخی پرورش آنها، و از سوی دیگر بستری برای ایجاد مبنای اعتبارشان بوده است. از اینرو، بنظر می رسد مسیر جدیدی برای پدیدارشناسی باز شده است؛ البته در صورتی که اگر قرار باشد پدیدارشناسی شرایط حسی _ تشریحی زیر مجموعه ای را رعایت کند که بمنزله رهنمودهای استعلایی برای دستیابی اساسی به ذهنیت است. افزون بر این، نباید از این نکته چشم ببوشیم که هوسرل می خواست کل این بحران، چونان «مقدمه ای» جدید به پدیدارشناسی استعلایی درک شود.

جهان _ زیست از دو نظر برای هوسرل اهمیت دارد؛ نخست اینکه اساسی برای معنای علوم عینی است. دوم آنکه رهنمودی کلیدی برای بازگشت استعلایی و پدیدار شناختی به زندگی نهایی است. بنابراین، شرط بازگشت به بنیادهای علم از دیدگاه هوسرل صرفاً بمعنای واکنش مفهومی _ تکوینی به آن دسته از داده های مفهومی گذشته است که از طریق رسوبات خود در تکوینهای علمی حاضر وجود دارند. این واکنش باید بگونه ای صورت گیرد که در آن استدلالهای علمی که از جایگاه و اعتبار ویژه ای در جهان _ زیست برخوردارند و نیز از طریق پژوهش علمی جهان _ زیست را دگرگون می سازند، «تکرار پذیر» باشند.

کلید واژه ها:

جهان، زیست، علم اروپایی، پدیدارشناسی، بنیادهای علم، عینیت گرایی

بررسی برهان شک گرایانه هیوم

امیر کرباسی زاده

هیوم در برهان شک گرایانه معروف خویش در باب استقراء توصیفی بسیار ساده از نحوه رفتار استقرایی انسان ارائه می کند. تاکید او انحصارا بر چنین استنباط هایی است: «از آنجا که تاکنون نان مرا سیر نگه داشته است، لذا امروز نیز چنین خواهد کرد.» این نکته ای عموما پذیرفته شده است که رفتارهای استقرایی ما در عمل، خواه متعلق به دانشمندان باشد و خواه به افراد عامی، بسیار پیچیده تر از این الگوی ساده است. اکنون سوال آن است که آیا استدلال شک گرایانه هیوم صرفا در مورد چنین توصیفات ساده ای از رفتار استقرایی بکار می رود یا خیر. اکثر فلاسفه پاسخی منفی به این سوال داده اند. از نظر آنان ملاحظات شکاکانه هیوم در مورد هر گونه توصیف صحیحی از رفتار استقرایی ما کاربرد خواهد داشت. در این مقاله به بررسی این استدلال پرداخته می شود. نویسنده نشان خواهد داد که استدلال هیوم تنها زمانی معتبر است که رفتار استقرایی انسان بصورت فرایند قانونمند انباشت معرفت بازنمایی شود. به کمک برخی ادله بیزگرایان استدلال خواهد شد که رفتار استقرایی انسان، به احتمال زیاد در چنین مقوله بندی جای نخواهد گرفت و لذا از گزند استدلال هیوم در امان است. در پایان مقایسه ای میان این پاسخ و چند پاسخ مشهور دیگر به این استدلال هیوم انجام خواهد شد.

کلید واژه ها:

هیوم، شکاکیت، استقراء، علیت، معرفت شناسی

مدل پردازی در فیزیک کاربردی: پلیمرها

توفیق شوهر*

همواره این اندیشه بر فلسفه فیزیک سایه انداخته است که مسائل فلسفی مهمی که می توانیم آنها را از فیزیک اخذ کنیم مسائلی هستند که فقط به نظریه های بنیادین فیزیک، مانند مکانیک کوانتوم و نسبیت، مربوط می گردند و دیگر شاخه های فیزیک بی اهمیت شمرده می شوند. دلیل چنین دیدگاهی در این فکر نهفته است که باز نمودهای نظری این شاخه های کاربردی، به نظریه های بنیادین فیزیک وابسته اند و در نتیجه می توانیم آنها را به این نظریه های بنیادین فرو بکاهیم. من با این دیدگاه موافق نیستم و فکر می کنم که حوزه های کاربردی، حرفهای بسیاری برای فیلسوفان دارند. من در تز دکتری خود چنین موضعی برگزفتم و کوشیدم تا نشان دهم چه پیامدهای فلسفی می توانیم از ابرسانایی استنتاج کنیم و سرانجام نتیجه گرفتم که مدلهای پدیدار شناختی بهتر از نظریه های بنیادین، طبیعت را بازنمایی می کنند.

پلیمرها نیز از دیگر شاخه های کاربردی فیزیک هستند که حرفهای فراوانی برای فیلسوفان دارند. پلیمر شاخه ای از فیزیک است که نظریه پردازان نتوانستند درباره آن یک نظریه منسجم و هماهنگی عرضه کنند که بتواند بر شیوه های گوناگون ساختن پلیمرها، بر شیوه های گوناگون تعیین انواع مختلف پلیمرها، بر باز نمودهای نظری مختلفی که بعقیده نظریه پردازان برای فهم پلیمرها بنیادینند، بر جلوه های گوناگون پلیمرها، و بر مدلهای واقعی مختلفی که فیزیکدانان امروزه در فهم انواع گوناگون پلیمرها بر آنها تکیه می کنند فائق آیند. من در این مقاله به این موضوعات می پردازم و پیامدهای فلسفی کاربرد واقعی فیزیک را نشان می دهم.

کلید واژه ها:

فیزیک کاربردی، فلسفه فیزیک، پلیمر، نظریه های بنیادین، ابرسانایی

مسئله گزاره های پایه در معرفت شناسی علمی

مرتضی فتحی زاده*

برای اینکه بتوانیم نظریه ای علمی را آزمون تجربی کنیم به گزاره های مشاهدتی و تجربی منفرد و شخصیه نیازمندیم. کارل ریموند پوپر به پاره ای از دلایل تاریخی چنین گزاره هایی را پایه می نامد. مهمترین کارکرد گزاره های پایه، آزمودن نظریه های علمی است. ما برای تعیین علمی یا غیرعلمی بودن یک نظریه به گزاره های پایه نیازمندیم. کارکرد دیگر گزاره های پایه آزمودن گزاره های پایه دیگر است. مسائل مهمی درباره این گزاره ها در معرفت شناسی و فلسفه علم وجود دارد؛ از جمله اینکه ماهیت این گزاره ها چیست؟ آیا آنها خطاپذیرند یا خطاناپذیر؟ آیا ابطال پذیرند یا اثبات پذیر؟ آیا معیاری برای تشخیص گزاره های پایه از گزاره های غیرپایه وجود دارد؟ آیا این گزاره ها نظریه بارند؟ آیا معقولند یا نامعقول؟

من در این مقاله می کوشم به بررسی و نقادی برخی از راه حلهای پیشنهادی، بویژه راه حل پوپر، برای حل مسئله گزاره های پایه بپردازم.

کلید واژه ها:

گزاره های پایه، نظریه علمی، ابطالپذیری، آزمون پذیری، پوپر

علم و ویژگیهای آن

غلامرضا فدایی عراقی*

در این مقاله به اهمیت علم و نسبت آن با قدرت، اختیار و اراده پرداخته می شود. با اعتقاد نویسنده قدرت، اختیار و اراده منشعب از آن، صفاتی ذاتی هستند اما علم با همه قداست و اهمیتی که دارد، مخلوق اراده انسان و مسبوق به آن است. زیرا علم به معدوم تعلق نمی گیرد و باید چیزی باشد تا علم به آن هم معنا داشته باشد. علم به هر چیز، مساوی با ادراک آن است و ادراک خود، فعل است و نیاز به فاعل دارد. و فاعل با فعل و مفعول فرق می کند. آنچه از این مقاله نتیجه می شود این است که علم، با وجود برابر نیست بلکه انسان در مرحله ادراک، دو فعالیت دارد فعالیت اول فعالیت دریافتی است که به حوزه هستی شناسی بر می گردد و فعالیت دوم فعالیت بازیافتی است که به حوزه شناخت شناسی مربوط می شود، عدم تفکیک این دو موجب پدید آمدن مشکلاتی در شناخت و ساز و کار علم شده است. با چنین نگرشی بسیاری از شبهاتی که پیرامون علم، بوده است حل می شود. از واحد، کثیر می تواند صادر شود، بحث های تقدم و اصالت ماهیت و ایجاد عالم و معلوم منتفی می شود و مشکل جبر و اختیار که بحثی همیشگی و بغرنج بوده و هست حل می گردد.

کلید واژه ها:

علم، ادراک، قدرت، اختیار، اراده، وجود ذهنی، اتحاد عالم و معلوم، شناخت، حافظه، جبر و اختیار، صدور کثیر از واحد، اراده تکوینی و تشریحی، تقدم اراده بر علم

واقعگرایی واپس نگر: پیشرفت علمی در مقطعی از زمان

آلبرت کوردرو*

ضد واقعگرایان تأکید می کنند که گزارشهای تاریخی بسیاری درباره نظریه های «موفق» اما غیر صادق وجود دارد و بنابراین، پیوند میان صدق تقریبی و موفقیت در پیش بینی از آنچه واقعگرایان گمان می کنند ضعیفتر است. واقع گرایان نیز پاسخ می دهند که نظریه موفق T، نظریه ای همه یا هیچ نیست که یکسره پذیرفته یا رد گردد و فرض و ادعا شود که کاملاً درست یا کاملاً نادرست است. اما اگر چنین باشد، پس چه بخشهایی از نظریه T را بر اساس موفقیت آمیز بودن آن نظریه می توان تقریباً صادق دانست؟ شماری از اندیشمندان از جمله کیچر، پسیلوس و لپلین، بشیوه های مختلف گفته اند آن بخشهایی از نظریه T نامزدهای اصلی برای انتساب صدق واقعیند که از موفقیت بارز در پیش بینی برخوردارند. متأسفانه، این نوع دیدگاه واقعگرایانه با مشکل روبروست؛ زیرا نمی تواند توضیح دهد که چگونه می توانیم آن بخشهایی از نظریه را مشخص سازیم که با توجه به موفقیت آن نظریه در پیش بینی، نسبت به آن نظریه «اساسی» یا «غیر اساسی» اند. توضیح و تشریح رابطه تقارن میان پیش بینی موفقیت آمیز یک نظریه و بخشهای نظری آن، کاری بیفایده می نماید، اما من فکر می کنم هنوز هم راه حل‌های جایگزین دیگری وجود دارند که باید آنها را کشف کرد. مقاله حاضر درباره یکی از همین راه حلها به بحث می پردازد. این راه حل جایگزین، همانا، قرائتی از رابطه میان موفقیت و صدق است که فکر می کنم برغم رقیقتز بودن، به اندازه کافی توانمند است. من با توجه به تغییرات مفهومی ناشی از نظریه های مربوط به نور در قرن نوزدهم – که از بررسیهای موردی مهم در بحثهای اخیر میان واقعگرایان و ضد واقعگرایان است – به رابطه ای امید بخش میان موفقیت در پیش بینی و نظریه پردازی جزئی آن، از طریق بسط و تثبیت مدلسازی مقطعی و تقریباً درست، رسیده ام. بنابراین، مفهوم این نوع پیوند واقعگرایانه را از نو صورتبندی می کنیم و در نتیجه می گویم: الف) پیش بینی موفقیت آمیز بمنزله نشانه ای از سودمندی فزاینده است؛ ب) تصریح بر تقارن این سودمندی با منزلت نظری آن، همواره امکانپذیر نیست و بواقع تصریح بر این سودمندی فقط پس از وقوع تغییر و دگرگونی در نظریه ها امکانپذیر می شود. پ) صدقهای جزئی متناسب به نظریه که از جواز و مقبولیت برخوردارند، تدریجی الحصول و معطوف به گذشته اند و می توانیم آنها را به جنبه های نظری فرعی و خاصی از علم قبلی نسبت دهیم، اما به نظریه های جاری یا نظریه های آتی یا بر کل علم نمی توانیم نسبت دهیم.

کلید واژه ها:

واقعگرایی، نظریه علمی، پیشرفت علمی، پیش بینی، صدق

نظریه ابزار انگاری در فلسفه علم

رضا اکبری*

مباحث فلسفه علم را می توان در دو حیطه گنجانند: مباحث مربوط به معرفت شناسی علم و مباحث مربوط به وجودشناسی علم. سؤالهای اساسی در حیطه معرفت شناسی علم آن است که نظریه پردازیهای علمی تا چه میزان در تطابق با عالم واقع است. مهمترین مسائل مطرح در حیطه معرفت شناسی علم، مسئله استقرا و مسئله مشاهده ناپذیری هستند. سؤال اساسی در باب استقرا آن است که آیا احکام استقرایی، موجه هستند و بالاتر اینکه آیا اصلاً مسئله ای تحت عنوان مسئله استقرا وجود دارد؟ مسئله مشاهده ناپذیری ما را با مفاهیمی نظیر الکترون و پروتون اتم، موج، وزن اتمی و عدد اتمی مرتبط می کند. این مفاهیم در نظریات علمی مورد استفاده قرار می گیرند در عین اینکه قابل مشاهده نیستند یا حداقل تاکنون قابل مشاهده نبوده اند. سؤال اساسی در این حیطه آن است که آیا این مفاهیم دارای ما بازاء خارجی هستند. نظریه واقعگرایی این مفاهیم را دارای ما بازاء خارجی می داند در حالیکه ابزارانگاری آنها را صرفاً ابزاری در دست دانشمندان جهت توصیف جهان می داند. در این مقاله به بررسی دلایل له و علیه ابزار انگاری پرداخته می شود و در خلال بحث، نزاع واقعگرایان و ابزارانگاران نیز با وضوح بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

کلید واژه ها:

ابزارانگاری، معرفت شناسی علم، مشاهده ناپذیری، واقعگرایی، نظریه علمی

طبیعت و علم به طبیعت از دیدگاه گوته و ارتباط آن با روش ریاضی - تجربی

دیگو سانچز مکا*

من در این مقاله می‌خواهم به تحلیل مفهوم طبیعت، در آثار علمی گوته و روش ریخت‌شناختی او پردازم مفهومی که آن را در مجادله آشکارش با روش ریاضی - تجربی فیزیک نیوتنی عرضه کرده است. بدین منظور، مفهوم طبیعت را بمنزله مفهومی ناسیستی (همچون حیات) با مفهوم مکانیکی جهان چنان یک ماشین و مفهوم «حکم شهودی» را با «حکم خدانشناسانه» کانتی مقایسه می‌کنم و هدف ریخت‌شناسان از تبیین صورتهای «انگیزش تکوینی» را چنان جایگزینی برای تبیین نهایی از جهان یا تعیین نظم و قانون رشد تکاملی بیان خواهم کرد. همچنین به بررسی پیکربندی روشی می‌پردازم که می‌تواند کثرت و تنوع واقعیت و دگرگونیهای آن را به ما نشان دهد. خاستگاه نظریه ترکیب موجودات را روشن خواهم کرد که طبق آن چنین فرایندی نمی‌تواند در توالی تاریخی پدیده حیات، جذب و ادغام شود. گوته برداشتی از علم دارد که با برداشتهای ماشین‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه، بیگانه و متفاوت است. این دو برداشت ماشین‌گرایانه و تاریخ‌گرایانه مهمترین مدلهای نظری و روش‌شناختی که بر همه اشتغالات علمی دو قرن اخیر سایه افکنده اند. امروزه ما از مشکلات محدودیتهای این دو روش آگاهیم. برخی از این مشکلات عبارتند از: فقدان نظریه‌های تبیین‌کننده‌ای که بتوانند به سازماندهی و یکپارچه‌سازی و همبسته‌سازی نتایج بدست آمده با ویژگی جهانیتر و کلیتر پردازند؛ فقدان رابطه اخلاقی میان نظریه و عمل برای راهنمایی پژوهش و تداوم نبخشیدن به برنامه و اکتشافات بطور مکانیکی و بدون پرسش از روش و ارزش؛ آثار تخریبی و گریز ناپذیر توسعه علمی و فنی بر محیط. اینها دلایلی است که گوته را امروزه درخور توجه می‌سازد؛ زیرا برداشتهای اصیل او در این خصوص معطوف به جستجوی روشی است برای آنکه در علم میان تبیین و معنا، نظریه و عمل، و انسان و طبیعت هماهنگی ایجاد شود.

کلید واژه ها:

طبیعت، انگیزش تکوینی، ماشین‌گرایی، تاریخ‌گرایی، روش ریاضی - تجربی

علیت و ارتباط بین قوانین علمی و تبیینهای علمی

مارکوس رامبرگ*

هدف از این مقاله بحث درباره علیت در ستهای فکری ابن سینا، راسل و هیوم و بررسی پاره ای از نتایج آنها برای دیدگاه ما در باب تبیین علمی است.

یک علت باید ارتباط ویژه ای با معلولش داشته باشد و یک معلول هم متقابلاً باید دارای ارتباط ویژه ای با علتش باشد؛ اما ویژگی این ارتباط چیست؟ یک قانون علمی بیانگر چه نوع ارتباطی است؟ چه ارتباطی میان تبیینهای علمی و قوانین علمی هست؟ چگونه ممکن است چیزی که علت محسوب می شود، از بوجود آوردن معلول خود ناتوان باشد؟ تنها زمانی می توانیم به این پرسشها پاسخ مناسب بدهیم که قادر به تبدیل تبیین علمی به استدلال منطقی باشیم. آیا این کار شدنی است؟ بتصور من شدنی است. وانگهی، می توانیم این استدلال را با زبان منطق کلاسیک بیان کنیم.

در این مقاله ارتباط میان علت و معلول را به زبان منطق کلاسیک بیان می کنم و نشان می دهم که چگونه می توانیم یک قانون علمی را، مستقل از تحقق یا عدم تحقق معلول، صادق بدانیم. من به بررسی برخی از نتایج این نوع ارتباط خواهم پرداخت که برای فهم رابطه میان تبیین علمی و قوانین علمی سودمند است.

کلید واژه ها:

علیت، قانون علمی، تبیین علمی، استدلال منطقی، منطق کلاسیک

فلسفه بمنزله یک عمل

اسکار برنی فایر*

مفهوم عمل، معمولاً، برای فیلسوفی که صرفاً نظریه پرداز است، بیگانه و ناشناخته است. تعلیمات چنین فیلسوفی اصولاً به چند اثر مکتوب و شناختن و فهماندن برخی مطالب به شاگردان محدود می شود. اگر اثر مکتوبی هم داشته باشد معمولاً در حوزه پژوهش تاریخ آراء و اندیشه هاست. شمار اندکی از معلمان به انواع دیگری از تأملات فلسفی می پردازند. امروزه نوعی تقریباً جدید از اشتغال فلسفی پدید آمده که مشاوره فلسفی نام دارد و بطور کلی موضوع جروبحثهای نهادهای فلسفی است که می کوشند به دو پرسش پاسخ دهند: چه چیزی فلسفی است و چه چیزی غیر فلسفی است. آیا فلسفه فقط یک رشته تحصیلی است یا عمل است؟

عمل از دیدگاه نگارنده، عبارت است از ممارستهای درگیر با تفکر شخصی در موقعیتی خصوصی یا جمعی و در درون یا بیرون مدرسه. کاربرد اساسی آن نیز بطور کلی بر سه گونه است:

۱) معرفی پیشفرضهایی که تفکر براساس آنها کار می کند؛ ۲) تحلیل انتقادی آنها؛ ۳) تصور و تدوین مفهومی کلی و غنی از خود و جهان. در این خصوص، دانش نویسندگان کلاسیک بسیار سودمند است، اما کافی نیست؛ زیرا فقط در حد یک وسیله است و از هر وسیله ای که استفاده کنیم، آنچه بازهم مورد چالش اصلی و کلی خواهد بود، فعالیت اساسی ذهن شخصی و فردی هر یک از افراد است.

کلید واژه ها:

عمل، مشاوره فلسفی، فلسفه، پیشفرضهای تفکر

ابطال‌پذیری روش شناختی و اثبات غیر تجربی معرفت علمی

نیکیتا گلوفکو*

امروزه در بخش‌های بنیادینی از فیزیک همچون کیهانشناسی و فیزیک انرژی بالا، نیاز ما به اثبات اعتبار (یا کفایت) فرضیه‌های جدید و وجود مفاهیم نظری، هر دو، به مسئله بزرگی می‌انجامد که می‌توانیم آن را مسئله اثبات غیر تجربی معرفت علمی بنامیم. کافی نبودن داده‌های تجربی برای واریسی مقبولیت مفاهیم انتزاعی ما که با آنها دنیا را توصیف می‌کنیم (و مانند کوارکها و ماده تیره می‌توانند در مبنای تجربی جدید مشاهده ناپذیر باشند)، ممکن است سبب بروز شک و تردید درباره کفایت اساس معرفت شناختی کاملاً اثبات شده معرفت علمی گردند.

پرسش اصلی در اینجا این است که آیا ما می‌توانیم اعتبار باورهایمان به کفایت معرفت علمی را در شرایطی اثبات کنیم که شکل سنتی اثبات تجربی معرفت علمی (یعنی اثبات‌پذیری و ابطال‌پذیری نظریه علمی در ارتباط با روش بررسی تجربی مستقیم) در حال تغییر است؟ ارتباط سنتی میان نظریه و داده‌های تجربی درباره یک متعلق نظری به تصریح اطلاعاتی درباره آن می‌انجامد. ما در شرایط کافی نبودن داده‌های تجربی ناگزیریم به تفسیر این داده‌های تجربی، از موضع نظریه‌ای جایگزین، روی آوریم. چنین چیزی را تأیید غیر مستقیم یکی از نظریه‌های (فرضیه‌های) جایگزین می‌نامیم.

تحلیل روش شناختی کفایت در چنین موردی ممکن است با ساختن دستگامی از اصول روش شناختی معرفت علمی در وهله اول یا با رشد نحوه برخورد با متعلقات نظری در چهارچوب برنامه واقع‌گرایی علمی همراه باشد.

ما ابطال‌پذیری روش شناختی را در این خصوص می‌توانیم فرایندی از تثبیت غیر تجربی محدودیت‌های نظریه علمی پیشرفته بدانیم. چنین فرایندی با یافتن تناقضهایی میان استفاده از یک اصل روش شناختی و توصیف واقعیات در حالتی از حالت‌های جایگزین و تحلیل شده نظریه‌ای اساسی و موجه امکان‌پذیر می‌شود. در این مورد ما اصول روش شناختی را نه فقط اصولی نظری می‌دانیم که همچون یک قاعده، دارای صورت یک حکم است (مانند اصول تقارن، تغییرناپذیری، تداوم و تأیید)، بلکه متعلقات نظری موجود در نظریه‌های علمی ملموس (مانند تابع موجی، سیاه چالها و کوارکها) که رفتارشان روشن نیست. در این مورد اخیر ما فقط کفایت استفاده از متعلق نظری ملموس در نظریه را اساساً بجای خود نظریه می‌بینیم. راهبرد پوپری انگیزه معرفت علمی در اینجا بسیار کارگر خواهد افتاد، اما مجموعه ابطال‌گرهای بالقوه نظریه از گزاره‌های غیر تجربی لبریز شده است.

کلید واژه‌ها:

ابطال‌پذیری روش شناختی، معرفت علمی، نظریه علمی، ابطال‌گر بالقوه، اثبات‌پذیری

مدل یکپارچه سازی تبیین علمی

ربکا شویدر*

معمولاً تصور می شود که تبیین یک پدیده سبب درک آن می شود. بنظر من نقش فهم در تبیین علمی، کم اهمیت جلوه داده شده است. این مدل می کوشد مشکلات سازگار کردن دقت منطقی مدل قانون فراگیر را با شهودمان یعنی با این نکته که تبیین یک موضوع باید درک آن را سبب گردد، حل کند. در این مقاله نشان می دهیم که مدل یکپارچه سازی تبیین را می توانیم همزمان برای دقت تبیین و نقش آن در فهم بکار ببریم. نخست باید بدانیم مفهوم استدلال تبیینی چیست. استدلال تبیینی، استدلالی منطقی به صورت تبیین قانون فراگیر است. در عین حال آشکار است تمام استدلالهایی که چنین صورتی دارند واقعی نیستند. اینکه آیا استدلال تبیینی خود یک تبیین است، مسئله دیگری است. ارائه نظامی از باورها نوعی آرمان گرایی است برای رسیدن به فهمی که بلحاظ ذهنی یا روانشناختی چندان مطلوب نیست. این نظام آرمانی عبارت است از مجموعه ای از تمام باورها که در زمان مشخصی، جامعه علمی آن را معتبر دانسته و به روش ویژه ای سازمان یافته اند. در وضع ایده آل (مطلوب) نظام باورها، سازمان یافته اند تا از حقایق معدودی از بسیاری حقایق دیگر بنحو منطقی منطقاً حقیقتهای بسیار دیگر استنتاج شوند. پس می گوئیم S یک تبیین است فقط اگر: (۱) S یک استدلال تبیینی باشد و (۲) S بخشی از آن نظام باورهای Kn باشد که دارای کمترین باورهای پایه (غیر استنتاجی) باشد.

مدل یکپارچه سازی، همان مدل قانون فراگیر تبیینی است که شامل منابع دیگری برای رویارویی با مسائلی است که مدل قانون فراگیر همپلی را فرا گرفته است. در میان آنها، مسئله استدلالهای تبیینی کاذب و چند علتی بودن تبیینی وجود دارد. این مقاله نشان می دهد که چگونه مدل یکپارچه سازی این مشکلات را حل می کند.

کلید واژه ها: مدل، یکپارچه سازی، تبیین علمی، قانون فراگیر

بنیانهای منطقی قوانین کلی در علم

اپان رامانوجام*

مفهوم «قانون علمی» همچون مفهوم «نظریه علمی» زمینه ای برای مناقشات فلسفی فراهم ساخته است. براساس دیدگاهی که با تحلیل علیت هیوم آغاز می شود، قوانین چیزی جز تعمیمهایی مبتنی بر روابط ثابت میان پاره ای از تجربه های گذشته نیستند. از دیدگاه هیوم، هیچ گزاره ای از قانون علمی، افزون بر کلیت، عنصر دیگری مانند «ضرورت» را بیان نمی کند. اعتراض عمده ای که همواره علیه این دیدگاه مطرح می شود این است که نمی تواند میان تعمیمهای اتفاقی و گزاره های قانونوار فرق بگذارد. تحلیل هیومی نمی تواند تفاوت میان گزاره هایی همچون «همه شکرهای موجود در این اتاق در آب حل می شوند» (گزاره قانونوار) و «همه افراد موجود در این اتاق جوراب سبز دارند» (تعمیم یا تقارن اتفاقی) را تشخیص دهد. تفاوتهای اولیه میان شرطیهای کلی قانونوار و غیرقانونوار را به راههای گوناگون می توانیم تشخیص دهیم. شرطیهای کلی حاکی از کلیهای اتفاقی، فقط «پیوند دائمی» میان اوصاف و کلیت «اتفاقی» را نشان می دهند. اما یک قانون طبیعت، بیانگر رابطه ای «قویتر» از تلازمهای خشک و بیروح میان شرطیهای مقدم و تالی است. چنین رابطه ای عنصر «ضرورت» را در بر دارد. اینگونه قوانین طبیعت را قوانین قانونشناختی یا کلی قانونمند می نامند.

قوانین کلی علم، مقدمات تبیینی در علوم مختلفند. برخی از آنها ذاتاً علی اند؛ اما قوانین غیر علی نیز وجود دارند. مفاد پاره ای از قوانین این است که تلازم ثابتی از اوصاف معینی در مصادیق یک نوع خاص وجود دارد. مفاد شمار دیگری از قوانین این است که ترتیب متوالی و ثابتی از وابستگی میان اشیاء یا اوصاف وجود دارد. دسته سوم قوانین، حاکی از روابط آماری ثابت میان حوادث یا اوصافند. نوع چهارم از قوانین که به فیزیک جدید مربوط می شود، از رابطه وابستگی کارکردی میان دو یا چند مقادیر متغیر همراه با اوصاف یا فرایندهای معین سخن می گویند. منظور از کارکرد در اینجا معنای ریاضی آن است.

کلید واژه ها:

قانون علمی، نظریه علمی، ضرورت، علیت، گزاره قانونوار

عنصر گزینش در ساختار ارزشها و مدل‌های اقتصادی

جورجیوس پاپا دوپولوس*

موضوع مقاله، تأثیر احکام ارزشی در اقتصاد خرد نوکلاسیک، است. پارادایم نوکلاسیک بخش سازنده گفتمان سیاسی لیبرال غربی است و بنابراین اساساً ارزشی و جهت دار رزش ذاتی آن شرقی و حتی (ادعا می شود) غیر علمی است. فرض من این است که اقتصاد خرد مبانی ایدئولوژیک و فرهنگی اجتناب ناپذیر دارد. این مبانی یکسره زیانبار نیستند و با سودمندی پارادایم نوکلاسیک یا با منزلت علمی آن تعارضی ندارند. من بحث را با تعریف موضوع علم آغاز می کنم و نشان می دهم که اقتصاد نیز علمی دقیق است؛ سپس اثبات می کنم که شیوه اصلی نظریه پردازی اقتصادی، مدلسازی اقتصادی است. آنگاه با استفاده از آراء کوهن و لاکاتوش به بررسی روابط میان مدل‌های اقتصادی و نظریه جهانی اقتصادهای خرد می پردازم. پس از این بررسیها خواهم گفت که نظریه های سنتی ارزیابی، برای اقتصادهای خرد مناسب نیستند و پیشنهاد می کنم که مدل‌های اقتصادی را فقط در پرتو مقایسه با دیگر مدل‌ها ارزیابی کنیم. در پایان می کوشم به مقایسه انتقادی و تطبیقی اقتصادهای اسلامی و غربی پردازم.

کلید واژه ها:

اقتصاد خرد، مدل اقتصادی، اقتصاد غربی، اقتصاد اسلامی، اقتصاد نوکلاسیک

یگانه پایگاه فلسفه و علم (امّ القضايا)

محمد خوانساری

همگی معلومات و معرفتهای آدمی با وجود تنوع و گستردگی، و با وجود تعلق داشتن به موضوعهای گوناگون بدون استثنا مبتنی و متکی بر یک اصل است که از آن تعبیر به «امّ القضايا» یا «اول الاوائل» می شود. و آن پایگاه و پشتوانه همه قضايا اعم از بدیهی و اکتسابی است. سنگ زیربنا و متکاً علیه هر علمی است. عمود اصلی خیمه علم است.

اگر این زیربنای علمی از آدمی گرفته شود، بنای رفیع همه دانشها، بلکه بطور کلی همه دانستنیها و یقینها بیک مرتبه فرو می ریزد، و بصورت اجزائی درهم ریخته و از هم گسسته و آشفته و نامرتبط و حتی در تناقض با یکدیگر در می آید. در آن فضای پر آشوب و در آن هرج و مرج، اصلاً اصل ضرورت و وجوب از بین می رود و دیگر هرچیز ممکن و محتمل می نماید.

این اصل، اصلی است که تحقق هیچ حکم قطعی و بتی بدون آن امکان پذیر نیست. زیرا در تعریف یقین می گوئیم: یقین عبارت است از حکم جازم در مورد نسبت محمول به موضوع با اعتقاد راسخ به اینکه نقیض آن ممتنع است. یعنی در حال یقین، ذهن بین دو طرف نقیض تنها و تنها یک طرف را بنحو قاطع امضاء می کند و استوار می دارد و طرف دیگر را بکل نفی می کند. حتی باید گفت در حال شک نیز باز امّ القضايا حضور دارد. یعنی شخص بین انتخاب یکی از دو طرف نقیض متحیر است و یقین دارد که هرگز پذیرفتن هر دو طرف روا نیست.

ارسطو در متافیزیک در کتاب چهارم (کتاب گاما) دو فصل مبسوط به این امر اختصاص می دهد. زیرا که برنده ترین حربه در برابر سوفسطائیان همین است. ابن سینا هم در الهیات شفا همین مسئله را موضوع فصل هشتم از مقاله اولی قرار می دهد با این عنوان «فی بیان الحقّ و الصدق، و الذبّ عن اولّ الأقاویل فی المقدمات الحقه»
بالاخره صدرالمتألهین در جلد سوم اسفار در فصل ۲۵ بهمین مسئله می پردازد، با این عنوان «فی الاوّلیات و نسبتها إلى الثّوانی. والذبّ عن اولّ الاوائل».

این هرسه بزرگمرد که از اساطین حکمت هستند در دفاع از این اصل (نه اثبات آن، زیرا که اثبات پذیر نیست)، نکته سنجیهای بدیع و ظریف دارند. شاید افراد سطحی نگر و آنانکه همه چیز را ساده می انگارند و در مسائل بجد نمی نگرند تعجب کنند که یک امر ساده روشن و بدیهی اساساً در خور طرح و بحث نباشد.

کلید واژه ها:

امّ القضايا، تناقض، فلسفه، علم، بداهت

بررسی و تحلیل تئوری صدق در فلسفه اسلامی

مرتضی حاج حسینی*

فیلسوفان مسلمان نظریه مطابقت صدق را بر تحلیل سازمان جمله استوار نموده، جمله را بعنوان «حامل صدق» (truth bearer) و واقع یا نفس الامر را بعنوان «سازنده صدق» (truth-maker) تلقی کرده اند. در این مقاله پس از بحث درباره موارد کاربرد این نظریه در فلسفه اسلامی و شناسایی اصول و مبانی آن، توانایی این نظریه را در مقایسه با نظر منطق جدید در تحلیل سازمان قضیه ارزیابی نموده، با عنایت به مغایرت ذاتی واقعیت با اندیشه به شناسایی عناصر اصلی تئوری مطابقت می پردازیم. براساس این تحلیل، جمله «حامل صدق» و «صدق» محمولی تک موضعی است که احراز آن تابعی از احراز نسبت «مطابقت» است. اما «مطابقت» محمولی دو موضعی است که از نسبت بین وضعیت ترسیم شده توسط آن جمله و وضعیتی که در واقع اتفاق افتاده است حکایت می کند. بنابراین سازنده صدق نه واقع و نفس الامر بلکه نسبت مذکور است. بعلاوه احراز مطابقت تابع احراز دسترسی به واقع یا نفس الامر می باشد.

کلید واژه ها:

صدق، مطابقت، واقع، نفس الأمر، شیء، مفهوم، نسبت

تأملی در باب نظریه صدق

محمد تقی فعالی*

مبحث صدق در شمار مباحث فلسفه منطقی است و از دیر زمان ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. قدیمیترین دیدگاه در این رابطه مطابقت است که ریشه آن به ارسطو می رسد اما در جهان اسلام دیدگاههای دیگری مطرح شد از قبیل نظریه بداهت، نظریه تطابق حضرات خمس الهیه و نظریه وجود ذهنی. تحلیل و بررسی دیدگاههای مذکور محور مقاله حاضر است و ارائه دیدگاه قرآنی پایان بخش خواهد بود.

کلید واژه ها:

نظریه صدق، مطابقت، نظریه بداهت، حضرات خمس، وجود ذهنی

تجربه مفهومی شده پاسخی به منتقدان مک داوول

محمد آزادپور*

مک داوول در درسگفتارهای خود درباره لاک که با عنوان ذهن و عالم منتشر شده است می‌کوشد راه سومی میان تجربه‌گرایی سنتی و انسجام‌گرایی برگزیند. اسطوره داده‌های حسی عبارتی است که ویلفرید سلارز آن را در نقد خود بر رویکرد برخی از انواع تجربه‌گرایی در توجیه مسئله باورهای ادراکی مطرح کرد و نقدهای او اثر چشمگیری بر فلسفه قرن بیستم، از جمله آراء رونالد دیویدسن، ریچارد رورتی و جان مک داوول داشته است. اسطوره داده‌های حسی مربوط است به توسل مغالطه‌آمیز تجربه‌گرایان به داده‌های غیر مفهومی احساس، بمنزله داور نهایی برای همه باورهای ادراکی. در معرفت‌شناسی معاصر، نظریه هماهنگی در مقایسه با اسطوره داده‌های حسی، عنوانی عامتر و متداولتر است. منظور من انسجام‌گرایی در مقاله کنونی، نظریه‌ای است که می‌گوید بنیانهای حسی خالی از پیشفرض وجود ندارد و باورهای ادراکی فقط بوسیله باورهای دیگر توجیه می‌شوند (نه با داده‌های حسی). مک داوول قائل به نظریه سومی است و در آن جنبه‌های مثبت انسجام‌گرایی و تجربه‌گرایی سنتی را تأیید و در عین حال از زیاده‌رویهای آنها پرهیز می‌کند. من در مقاله حاضر پس از شرح اجمالی دیدگاه اصلی مک داوول در ذهن و عالم به بررسی استدلالهای سه منتقد برجسته علیه این دیدگاه می‌پردازم. بحث را با انتقادهای روبرت براندم آغاز می‌کنم و بعد به انتقادهای کریستوفر پیکاک و سرانجام به انتقادهای ارزیابی‌های جری فودور خواهیم پرداخت. براندم می‌کوشد انسجام‌گرایی را احیا کند. پیکاک از اسطوره داده‌های حسی دفاع می‌کند و فودور از نظریه جایگزینی برای نظریه پیشنهادی مک داوول پشتیبانی می‌نماید. من بمنظور دفاع از دیدگاه مک داوول در برابر منتقدان به استدلالهای خود وی رجوع و آنها را تکمیل می‌کنم.

کلید واژه‌ها:

تجربه، تجربه‌گرایی سنتی، انسجام‌گرایی، داده‌های حسی، باورهای ادراکی

نظریه معرفت ملاصدرا

عارفه فرید*

صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا اخیراً بمنزله یکی از ژرف اندیش ترین فیلسوفان و عارفان ایرانی قرن شانزدهم شناخته شده است. او پیرو مکتب اشراقی سهروردی است و با الهام از کتاب مشهور حکمة الاشراق بر غنای فلسفه افزود و ابعاد جدیدی به آن اضافه کرد و رنگ و بوی اصیل و ویژه خود را به آن بخشید. صدرا در اسفار اربعه بر دین خود به فلسفه اشراق و مؤسس آن، سهروردی آشکارا اعتراف می کند؛ با این همه، حکمت متعالیه خود را نیز بنا می سازد و آن را، بر خلاف حکمت اشراق، بصیرت تفسیری ژرفی می شناسد. از سوی خداوند به حکیم عارف الهام می شود. حکمت متعالیه، حکمتی عام و مشترک نیست، بلکه عرفان و معرفتی متعالی است که همچون حکمت ژرف از سوی خداوند متعال الهام می شود.

معرفت شناسی صدرا همه مراتب حسی، تجربی، عقلی و شهودی و وحیانی را امکانپذیر، و هریک را در جای خود دارای اهمیت و ارزش می داند. وظیفه همگان است که با ابزارهای تجربی و عقلی در پی معرفت دینی برآیند. ایمان فرد به خداوند یگانه مطلق و متعالی گام بگام او را از مرتبه معرفت تجربی و عقلی به معرفت عرفانی و سرانجام به حکمت متعالیه می رساند. من در این مقاله به بررسی مراتب مختلف معرفت و ارتباط آنها با یکدیگر از دیدگاه فلسفه صدرایی می پردازم و می کوشم تعارضات و دشواریهای ظاهراً منتج از معرفت شناسی صدرایی را ارزیابی و حل کنم.

کلید واژه ها:

نظریه معرفت، حکمت اشراق، حکمت متعالیه، مراتب معرفت

شناخت و شناخت‌شناسی در دیدگاه فیلسوفان غرب و حکمای اسلامی

محمد رضا شمشیری*

پرسش از شناخت و چگونگی آن همواره و از دیرباز بعنوان یکی از بنیادیترین پرسشهای موجود در برابر اندیشه بشر موجب اتخاذ رویکردهای متفاوت و بالطبع پاسخهای مختلف در طول زمان شده است. اهمیت این پرسش تا آنجاست که بنظر برخی حتی شناخت‌شناسی بعنوان یکی از محورهای بنیادی مابعدالطبیعه در کانون مباحث تفکر معاصر قرار گرفته است. در این مقاله کوشش خواهد شد تا ابتدا ضمن عرضه تعریف و تحلیلی از شناخت (= باور صادق موجه) و ذکر عناصر اصلی آن (باور _ صدق _ توجیه) و دیدگاههای متفاوتی که توسط فیلسوفان غرب در این باره شده و گاه موجب ظهور مذاهب مختلف فلسفی نیز گردیده است (مذهب اصالت بنیاد _ مذهب اصالت انسجام) دیدگاه حکمای اسلامی بمناسبت هر قسمت بی آنکه لزوماً بر شخص خاصی تأکید شده باشد ذکر و حتی الامکان تفاوت رویکردها در ضمن بحثی تطبیقی انجام پذیرد.

کلید واژه ها:

شناخت، شناخت‌شناسی، مابعدالطبیعه، باور صادق، توجیه مذهب اصالت بنیاد، مذهب اصالت انسجام

اینهمانی ذهن و مغز

دیوید پاپینو*

امروزه تقریباً همه متخصصان معاصر، ذهن آگاه را با مغز مادی یکسان می‌پندارند. این گرایشی نسبتاً جدید است؛ زیرا متخصصان مشابه یک قرن پیش تقریباً همگی دوگانه انگار بودند و ذهن آگاه را از مغز مادی جدا و مستقل می‌دانستند. مفسران مذهبی تمایل دارند که این تغییر گرایش از دوگانه انگاری به ماده گرایی را صرفاً یک مد یا موج وهوس بدانند؛ اما چنین نیست؛ زیرا استدلال خوبی بر ضد دوگانه انگاری بشرح زیر وجود دارد.

۱. حالات ذهنی معولات فیزیکی دارند.

۲. معولات فیزیکی همیشه علل کاملاً فیزیکی دارند.

۳. معولات فیزیکی علل ذهنی دارای دو علت جداگانه نیستند. بنابراین،

۴. حالات ذهنی باید فیزیکی باشند.

اما آیا این استدلال را واقعاً می‌توانیم یک استدلال خوب بشمار آوریم؟ اگر استدلال خوبی است، پس چرا متخصصان گذشته را قانع نکرده که به ماده گرایی تن در دهند؟ پاسخ این پرسش در مقدمه دوم استدلال، یعنی تمامیت علی فیزیک، نهفته است؛ زیرا این مقدمه تا همین اواخر از مبنایی نظری برخوردار نبوده است؛ شاید بپندارید که تمامیت علی از مبانی فیزیک جدید است و خود من نیز قبلاً چنین تصویری داشتم؛ اما بواقع فیزیکدانان جدید از دکارت گرفته تا لایب نیس و نیوتن چنین نظری نداشتند. حتی پس از کشف اصل بقای انرژی در میانه سده نوزدهم، بازهم جایی برای نیروهای ذهنی و حیاتی وجود داشت تنها پس از پژوهشهای زیست شیمیkal و عصب - فیزیولوژیکال بوده است که دانشمندان پذیرفته اند چنین نیروهای ذهنی وجود ندارند و به تمامیت علی فیزیکی و ماده گرایی در خصوص ذهن آگاه تن داده اند. مقاله من به بحث درباره همین نکته اختصاص دارد.

کلید واژه ها: ذهن آگاه، مغز مادی، دوگانه انگاری، ماده گرایی، حالات ذهنی

ارزیابی نحوه حصول معرفت حصولی و انطباق آن با اشیای خارجی در حکمت متعالیه

منصور ایمان پور*

مسئله معرفت یکی از مباحث اساسی فلسفه محسوب می شود و به باور صادق و حکیمانه برخی از فلاسفه تا مسئله ذهن و معرفت حل نگردد و تکلیف ما در حوزه معرفت شناسی روشن نشود نوبت به مباحث هستی شناسی نخواهد رسید. فلاسفه این مسئله را از زوایای گوناگون مورد بحث قرار داده اند. لکن ما در این مقاله از دو جنبه به این موضوع پرداخته ایم: یکی نحوه حصول معرفت حصولی و دیگری چگونگی انطباق آن با متعلقش از دیدگاه ملاصدرا و ارزیابی نظریه او با التزام به مبانی حکمت متعالیه. به طور کلی ملاصدرا مواجهه با اشیای عینی و تأثر گیرنده های حسی از آنها را معد و زمینه ساز برای فعالیت نفس شمرده و صور حسی و خیالی را از منشآت نفس دانسته است. در نظر او این صور از مجرد مثالی برخوردارند و توسط نفس انشا می شوند. صور و ادراکات کلی نیز از طریق عروج نفس بسوی عالم مثل و مشاهده غبار آلود آنها حاصل می شوند. یعنی این صور محصول مشاهده حضوری و ضعیف مثل از جانب نفس ناطقه هستند.

تطابق «صور کلی و صور خیالی و حسی» با «مثل و افراد مثالی و اشیای مادی»، با همدیگر بر پایه اشتراک آنها در ماهیت نوعی حاصل می شود. لکن اولاً این نظریه ادعایی بدون دلیل است. ثانیاً با مبانی خود حکمت متعالیه، سازگار بنظر نمی رسد، زیرا بر پایه اصالت وجود، ماهیات به حوزه مفاهیم منتزع از حدود وجودهای محدود ملحق می شوند و بر پایه نظریه وجود رابط بساط آنها از متن اعیان برچیده می شود و براساس حرکت جوهری از مقاطع فرضی وجودهای سیال، انتزاع می شوند و بالفعل در خارج حضور ندارند. بنابراین براساس مبانی مذکور نظریه تطابق ماهوی ادراکات با متعلقات آنها بی مبنا و بی اساس خواهد بود!

بنظر می رسد لازمه مبانی هستی شناسی مذکور در حوزه معرفت شناسی این است که سرمایه ذهن آدمیان در بعد علم حصولی، از اشیای خارجی، یک دسته مفاهیم حاکی از مصادیق خارجی است نه ماهیات دارای افراد خارجی و منطبق با آنها.

کلید واژه ها:

تطابق ذهن و عین، حکمت متعالیه، وجود ذهنی، علم، معرفت شناسی

مرز شکنی آگاهی

کانات گوپیتان*

ماهیت آگاهی سرچشمه ای همیشگی برای بحث فلسفه در تاریخ اندیشه انسان است. اندیشمندان کوشیده اند تا به این مسئله از زوایای گوناگون پردازند؛ اما ماهیت خود/ نفس/ آتمان و رابطه آن با واقعیت مادی هنوز روشن نشده است. جریان اصلی فلسفه غربی از همان آغاز همواره این رابطه را با الگویی دوگرایانه تبیین کرده که طبق آن نفس از جایگاه ویژه ای نسبت به ماده برخوردار بوده است.

دکارت، پدر فلسفه جدید اروپایی، هنر مرزبندی موجودات را کمال بخشید و متافیزیک دوگرای او، بمنزله الگویی برای ساماندهی نظامهای معرفت بخش، از مقبولیت گسترده ای برخوردار شد. کوگیتوی دکارتی در نظامی کلی و بسیار دقیق، به همزیستی صلح آمیز با بدن و همچون همسایه ای خوش رفتار و برکنار از درگیری با آن می پردازد.

مفهوم نیوتونی مکان مطلق و تصویر کلیسایی از جهان، زمینه علمی – دینی مرزبندی نفس و غیر نفس را فراهم ساخت. همه مفروضات کارکردی مدرنیته مانند جامعه، فاعل شخص، آگاهی، ملت و ارزشها در این میراث مشترک سهم دارند و بنابراین تصویری تجربی و واحد از نظم جهان ارائه می دهند.

اما شرایط پسامدرن در جهان معاصر نحوه درک مقولات اندیشه مانند آگاهی را دگرگون ساخته است. مفهوم عقل با بنیاد هستی شناختی – معرفت شناختی اندیشه غربی بشدت درگیر شده است. عقلانیت، دیگر امتیازی بر غیر عقلانیت بشمار نمی آید و امیال سرکوب نمی شوند. تأکید بر تفاوت و خودداری از پیروی از نظام دستوری مدرنیته غربی، از ویژگیهای اصلی ارزیابی دوباره و معاصر ارزشهاست. دفاع جانبدارانه و فلسفی از مفهوم «دانستن، توانستن است» میان انسان و عقلانیت او مرزبندی می کند. دستور بیکنی «تسخیر طبیعت» که در قرنهای اخیر بطور منظم از سوی نظامهای منفعت طلب پیروی شده است، به قله اوج تخریب تردید ناپذیر زمین و انواع موجودات نزدیک می شود. وظیفه اخلاقی و بسیار مسئولانه جهان معاصر این است که با تمام امکانات و با همه سطوح تولیدات معرفتی خود، در برابر این خطر فزاینده مقاومت کند.

کلید واژه ها: آگاهی، نفس، بدن، دوگرایی، کوگیتو، عقلانیت

ماهیت نفس در فلسفه اسلامی

حسن عبدی

در این مقاله نخست به ضرورت شناخت ذهن هم از حیث معرفت شناسی و هم از حیث هستی شناختی اشاره شده در ادامه با جستجو در آثار حکیمان مسلمان سه تعریف برای ذهن مطرح گردیده سپس چهار ویژگی از ویژگیهای ذهن گردآوری شده است. پس از آشنایی با تعریف و ویژگیهای ذهن نوبت به اثبات وجود آن می رسد؛ در این زمینه سه دلیل بر اثبات وجود ذهن (یک دلیل از ابن سینا، یک دلیل از خواجه نصیرالدین طوسی و یک دلیل نیز از صدرالمتألهین) اقامه گردیده است. بعد از اثبات وجود ذهن دو دلیل نیز در اثبات تجرد ذهن اقامه گردیده سپس کارکرد ذهن از دیدگاه فیلسوفان مسلمان باجمال مطرح شده است. در مرحله بعد به رابطه ذهن و بدن توجه شده و در ادامه مقاله به رابطه ذهن و عین پرداخته شده است. در پایان نیز جمع بندی مباحث ارائه شده است.

کلید واژه ها:

ماهیت نفس، ذهن، تجرد ذهن، کارکرد ذهن، رابطه ذهن و بدن

نقش معرفت بازنمایی در علم و فلسفه هوش مصنوعی

نصیر صالح الدین محمد*

در این مقاله، هدف بررسی نقش معرفت بازنمایی در دستیابی به اهداف نهایی دانش هوش مصنوعی است. با توجه به اینکه از نظر فنی محل بحث است که تحول سخت افزاری بتواند از اهدافی همچون بکارگیری مفاهیم انسانی و توانمندیهای شناختی در حوزه ها و محصولات هوش مصنوعی پشتیبانی کند، ابزارهای معرفت بازنمایی، اهمیت و اقبال روز افزونی یافته است و چنین چیزی اساساً فقط از ماهیت و کارکرد ابزارهای معرفت بازنمایی در بازنمایی امور مادی و همه روابط پیچیده آنها، آشکار نمی شود بلکه از این واقعیت نیز سرچشمه می گیرد که همه ابزارهای معرفت بازنمایی تنها ابزارهای موجود برای دستیابی به اهداف هوش مصنوعی از طریق مهندسی فرآورده های نرم افزاری است که به سهم خود از خلاقیت انسانی خبر می دهد.

مسائل زیر در این مقاله بررسی خواهد شد:

۱. رهیافتی فلسفی به مفاهیم معرفت بازنمایی؛

۲. منطق معرفت بازنمایی؛

۳. معرفت بازنمایی در فنون جدید هوش مصنوعی؛ منطق فازی – عصبی در برابر منطق چند ارزشی؛

۴. ارزیابی بازنمایی گرای مرتبه اول و مرتبه بالا؛

۵. تأسیس فلسفه معرفت بازنمایی از مبانی بازنمادی گرای.

کلید واژه ها:

معرفت بازنمایی، هوش مصنوعی، منطق فازی – عصبی، منطق چند ارزشی

کیفیات اولیه و ثانویه از دیدگاه توماس رید

استفن بورگ*

تقسیم کیفیات اشیاء به اولیه و ثانویه در محافل فلسفی با ظهور علم جدید رواج یافت و کسانی همچون رابرت بویل و جان لاک از مدافعان جدید و نخستین آن بشمار می آیند. کیفیات اولیه، از دیدگاه لاک، به خود اشیاء تعلق دارند؛ در حالیکه کیفیات ثانویه صرفاً احساساتی هستند که این اشیاء در اذهان ما پدید می آورند. کیفیات ثانویه در اشیاء نیستند، بلکه اشیاء این توان را دارند که در اذهان ما احساساتی را پدید آورند و ما مدرکان تمایل داریم هنگامیکه در معرض این توان قرار می گیریم، احساسات خاصی داشته باشیم. اندازه، شکل، حرکت از جمله کیفیات موجود در خود اشیاء هستند؛ در حالیکه مزه، بو، رنگ در ذهن و چشم بیننده اند.

من در این مقاله از انتقادهای سنتی بر این تمایز می گذرم و فقط به دو مثال نقض ویژه درباره این نظر می پردازم که کیفیات ثانویه همانا کیفیاتی مربوط به حالات ادراکی، یعنی مربوط به تجربه های ذهنی و تمایلات مختلف و متکثر است. این مثالهای نقض بظاهر برای فهم گرایشی کیفیات ثانویه مورد حمایت لاک، ویرانگرند؛ اما من نشان خواهم داد که با توسل به فهم توماس رید از تمایز میان کیفیات اولیه و ثانویه لازم نیست از چنین تمایزی دست بکشیم. همه کیفیات اولیه و ثانویه، از دیدگاه توماس رید، در اشیاء وجود دارند، با این تفاوت که کیفیات اولیه مفهوم روشن و مستقیم پدید می آورند و کیفیات ثانویه مفهوم نسبی و مبهم می سازند. ما می کوشیم با توسل به دیدگاه توماس رید درباره تمایز میان کیفیات اولیه و ثانویه، مسئله تمایلات مختلف و متکثر را حل کنیم و بنابراین همچنان به این تمایز وفادار بمانیم. نتیجه بحث این خواهد شد که ما باید مسئله مولینو را بپذیریم.

کلید واژه ها: کیفیات اولیه، کیفیات ثانویه، جان لاک، توماس رید

مسئله فهم اعمال

جورج مگل

فهم یک عمل چگونه صورت می گیرد؟ این فهم چگونه از فهم حوادث یا فرایندهای طبیعی متمایز می شود؟ تفاوت آن با فهم اظهارات معنادار چیست؟ اینها از پرسشهای اساسی در فلسفه زبان و فلسفه ذهن بشمار می روند.

هدف این مقاله بررسی دیدگاههای مختلف در این زمینه است. رویکرد خود من این است که در خصوص فهم عمل، تبیین عقلی، مناسبترین نقطه شروع است؛ منظور از تبیین عقلی، تبیین بر اساس دلایل شخص عامل است. من نخست به بیان این رویکرد می پردازم و سپس محدودیتهای آن را بررسی خواهم کرد. برای غلبه بر این محدودیتها باید ویژگی عقل را در زمینه ای فراگیرتر (از جمله باورها و پسندها) تبیینی عقلانی کنیم.

کلید واژه ها:

فهم، عمل، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، تبیین عقلانی

مفاهیم موجهه (مواد ثلاث) و معناشناسی آن در فلسفه ملاصدرا

محمد سعیدی مهر*

صدرالمتالهین شیرازی و شارحان او با رویکردی فلسفی مباحث منطقی مربوط به مفاهیم سه گانه «ضرورت» (ضرورت) «امکان» و «امتناع» را مورد توجه قرار داده و تحت عنوان «مواد ثلاث» بتفصیل به طبقه بندی و بیان احکام و خصوصیات هرکدام پرداخته اند. این مفاهیم بویژه دو مفهوم ضرورت و امکان در فلسفه ملاصدرا نقشی بنیادین ایفا می کنند بگونه ای که در این فلسفه کمتر بحثی را می توان یافت که مستقیم یا غیر مستقیم با این مفاهیم مرتبط نباشد. از سوی دیگر با پیشرفتهای حاصل در حوزه منطق و ظهور نظامهای نوین منطق موجهات بحث از این مفاهیم بخصوص از منظر معناشناختی چهره جدیدی یافته است. در این مقاله تلاش می شود ضمن ارائه تصویری کلی و جامع از مباحث «ضرورت» و «امکان» در حکمت متعالیه خوانش جدیدی از آن در پرتو دستاوردهای نوین در حوزه منطق موجهات انجام پذیرد.

کلیدواژه ها:

حکمت متعالیه، ضرورت، امکان، منطق موجهات، معناشناسی، ملاصدرا

ساختار منطقی جمله نزد ارسطو، فرگه و ملاصدرا

حسین بیات

جمله در نظر ارسطو یک ساختار سه گانه (موضوع، محمول و رابطه) دارد، اما نزد فرگه ساختار همان جمله دوگانه (بخش اسمی و بخش محمولی) است. مهمترین تفاوت معناشناختی این دو نظام استفاده از دو مکانیزم کاملاً متفاوت «اسناد» و «اشباع» می باشد که ارسطو و فرگه برای تبیین شکلگیری معنای جمله بکار می گیرند. به عقیده ارسطو، مسند (موضوع) و مسندالیه (محمول) بعنوان دو مفهوم زائد بر هم (در ذهن) از یک حقیقت واحد (در خارج) انتزاع می شود و اسناد (رابطه)، در واقع حکم به شمول (افراد) یک کلی در یک کلی دیگر (در خارج) است. اما در نظر فرگه این تنها بخش اسمی است که واجد مصداق (منحصر به فردی) می باشد و بخش محمولی ماهیتا نااشباع و فاقد مصداق است. با اشباع بخش محمولی توسط بخش اسمی جمله و معنای جمله (اندیشه) شکل می گیرد. ادعای این مقاله آن است که ملاصدرا با نفی هرگونه نفسیتی از رابطه، آنرا فاقد هویت نیمه مستقل ارسطویی می کند؛ و از سوی دیگر با لحاظ لا بشرط محمول، در ناتمامیت محمول تأکید نموده و آنرا به تابع فرگه ای نزدیک می نماید. مکانیزم ملاصدرا همان اسناد است، لکن در نظر ایشان «اسناد» ناظر به اشتغال یک کلی به کلی دیگر نیست، بلکه متوجه اتحاد وجودی طرفین می باشد. در واقع می توان «اتحاد وجودی» را در کنار «اسناد» و «اشباع» بعنوان مکانیزم سوم تشکیل معنا در نظر گرفت.

کلید واژه ها:

ساختار منطقی جمله، فرگه، ملاصدرا، محمول، موضوع، رابطه، اسناد، اشباع، اتحاد وجودی، حمل، هویت

صدق و منطق

یان وولنسکی*

مسئله صدق همواره ارتباط تنگاتنگی با منطق داشته است و قواعد آن بمنزله حافظان صدقی پنداشته شده اند که صدق را از مقدمات به نتایج منتقل می کنند. طبق نظر فرگه، قواعد منطقی محتوای صدق را توسعه می دهند یعنی فرگه منطق را نظریه صدق می داند؛ اما این دیدگاه با اعتراضات گوناگونی مواجه است. یکی اینکه اعتبار استنتاج منطقی تا حدی از ارزشهای منطقی مقدمات و نتایج مستقل است. محال است که مقدمات یک استنتاج منطقاً درست، صادق یا کاذب باشد. بواقع، می گوئیم منطقی بنا کنیم که نه حافظ صدق بلکه حافظ کذب باشد.

دوم آنکه منطق کلاسیک تنها منطق صدق نیست. نظامهای منطقی ساختاری بر صدق بمنزله توجیه مبتنی هستند. سوم آنکه صدق، مفهومی فرا منطقی است نه مفهومی منطقی. حتی اگر فرا منطق را جزو منطق قرار دهیم باز هم تفاوتهای آنها از میان نمی رود. این سه دلیل نشان می دهند که نظریه منطقی بمعنای دقیق کلمه همانا منطقی مقدماتی (حساب گزاره ها به اضافه منطق درجه اول) است که حق منطق صدق را ادا نمی کند. ما باید بکوشیم اوصاف منطقی مفهوم صدق را با توسل به اصول فراتر از منطق بمعنای دقیق کلمه تعیین کنیم. این زمینه کلیتر بر مسائل مورد مناقشه سنتی مانند اصل دو ارزشی بودن یا تعداد ارزشهای منطقی پرتو می افکند. در این مقاله می کوشیم تا اوصاف منطقی مفهوم صدق را تعیین و به ویژگی موجهه آن اشاره کنیم.

کلید واژه ها:

صدق، اعتبار، قواعد استنتاج، منطق کلاسیک، منطق مقدماتی

تقدم فرمولهای ابن سینا بر فرمولهای بوریدان و بارکان

ضیاء موحد*

چهار برنهاد بنیادین با پیامدهای هستی شناختی مهمی در منطق موجهات مسور وجود دارد. دو تا از این برنهادها که از دهه ۱۹۵۰ در کانون بیشتر بحثها بوده است به فیلسوف فرانسوی، ژان بوریدان، و دو تای دیگر به فیلسوف امریکایی، روت بارکان منسوب است؛ اما می توانیم با استناد به شواهد تاریخی نشان دهیم که برنهادهای ابن سینا بر همه این چهار برنهادها تقدم دارند. مقاله من با رویکردهای تشریحی و تاریخی به این مسئله می پردازد.

کلید واژه ها:

منطق موجهات، ابن سینا، بوریدان، بارکان

نواوری ملاحظه‌ها (ره) در منطق
(اضافه نمودن شرط دیگری بر وحدت‌های هشتمانه در تناقض)

سید محمد جواد شریعتی*

یکی از احکامی که عارض قضیه می‌شود تناقض است و در استدلال‌ات کاربرد زیادی دارد زیرا بعضی اوقات ما نمی‌توانیم کذب یا صدق یک قضیه ای را ثابت کنیم ولی نقیض آن را قادر به اثباتش می‌باشیم بنابراین از نقیض آن حکم قضیه مجهول را پیدا می‌کنیم. در شرایط قضیه سه نظر می‌باشد که مشهورترین آن وحدت‌های هشتمانه و اختلاف در کم و کیف و جهت قضیه می‌باشد. ملاحظه‌ها (ره) علاوه بر آن وحدت‌های هشتمانه وحدت در حمل را نیز اضافه کرد و نیاز آن را در تناقض دو قضیه اثبات نمود زیرا اگر یکی از قضایا به حمل اولی و دیگری به حمل شایع صناعی باشد جایز است که هر دو صادق باشد ولی چنانچه هر دو به یک حمل در نظر گرفته شود در نتیجه با صدق یکی کذب دیگری حاصل می‌شود ملاحظه‌ها (ره) با کشف این قاعده بسیاری از اشکالاتی را که به بعضی از مسائل فلسفی گرفته می‌شد جواب داد.

کلید واژه‌ها:

منطق، وحدت در حمل، تناقض، حمل شایع صناعی، حمل اولی

اینهمانی و استنتاجات معرفتی

سعید رضوی*

کواین فیلسوف تحلیلی و منطقدان معاصر از سه جنبه ایراداتی اساسی به منطق موجهات وارد می‌سازد نخست اینکه بستر پیدایش و رشد نظامهای منطقی موجه را مبتنی بر ربط و درهم آمیزی مقولات ذاتاً متفاوت می‌داند، دیگر اینکه منطق موجهات را هیچگونه مقصد مشروط منطقی جهت صورت بندی استدلالها مورد نیاز نیست و دست آخر اینکه منطق موجهات اشکالات غیر قابل رفعی را پیش می‌آورد. در مورد سوم، کواین مثالهای نقضی را عرضه می‌کند که در آنها استنتاجاتی با مقدمات و صورت منطقی درست بسبب کاربرد جهتها در برخی مقدمات و نیز نتیجه آشکارا به نتیجه ای شهوداً کاذب و غلط منتهی می‌شود. یکی از مهمترین مثالهای نقض کواین نیز ترکیب گزاره های موجه با اینهمانی است.

مثالهای نقض کواین را در باب منطق معرفت که عملگرهای معرفتی را بجای عملگرها و جهتهای واقعی (alethic) بکار می‌برد نیز می‌توان تعمیم داد همچنان که بسیاری از منتقدان جدی امکان طراحی و تأسیس نظامهای منطق معرفت به صورت سازگار مدعی شده اند. مقاله حاضر ضمن تقریر اشکالات یادشده در دو حوزه منطق معرفت و منطق موجهات به بررسی برخی پاسخها که از سوی برخی فیلسوفان و منتقدان معاصر در دفاع از منطق موجهات و منطق معرفت داده شده می‌پردازد و سپس با استفاده از قاعده سنتی «نتیجه تابع اخس مقدمتین است» و با بررسی استقرایی با شقوق ممکن در استدلالهایی که صورت کلی آنها مورد انتقاد و اشکال است نتیجه می‌گیرد که کاربرد اینهمانی در برخی از این شقوق می‌تواند آزاد و مطلق باشد بدون آنکه به تالی فاسد منجر شود و در برخی موارد دیگر لزوماً باید به صورت محدود استعمال شود تا صحت و اعتبار استدلال تضمین شود و بدون اینکه محدودیت یادشده چیزی فراتر از تبعیت در قواعد عام منطق تلقی گردد.

لازم به ذکر است که این بحث از جمله بحثهای جدی در زمینه فلسفه منطق در هر دو حوزه منطق موجهات و بویژه منطق معرفت به عنوان یک حوزه مطالعات منطقی نوپدید و رو به رشد است.

کلید واژه ها:

منطق موجهات، اینهمانی، عملگر معرفتی، صورت منطقی، استنتاج، جهتهای واقعی

اصول و برهان

گیوسپ روکارو*

اگر رواقیون بر منطق گزاره ها تأکید بسیار می کردند، منطقیون دوران میانه، از جمله متفکران مسلمان، بطور کلی به واری مبنای انواع استدلالها می پرداختند. مسلمانان استدلالها و قیاسهای ارسطویی و رواقیون را بررسی کردند و آنها را دو نوع مختلف از جنس واحدی دانستند.

تمایز میان متغیر/ جمله و متغیر/ حد نیز پسایند نظریه نتیجه (ترکیب شرطی/ فرض شرطی) است. مسئله تعریف هم در درون نظریه نتیجه بطور بالذات یا بالعرض مطرح می شود. البته مسئله تعریف فقط مسئله ماهیت تعریف نیست، بلکه مسئله رابطه میان برهان و تعریف هم است. این مسائل و پاره ای از مسائل دیگر مربوط به موضوع در این مقاله بررسی می شود.

کلید واژه ها:

اصول، برهان، استدلال، قیاس، نظریه نتیجه، تعریف

نظریه برهان و استنتاج عملی

ماسیمو پانزارلا*

مقاله من درباره موضوعاتی چون نظریه برهان به سبک گتسن، استنتاج عملی فون رایت، معنای ثابتات منطقی یا باصطلاح دامت پراویتس، توجیه قیاس منطقی است. من نخست به بررسی مفهوم استنتاج عملی و ارتباط آن با مفهوم عمل در چهار چوب این نظریه می پردازم که نتیجه یک استنتاج عملی همانا یک عمل ضروری است. از همین دیدگاه، حساب استنتاج طبیعی و حساب دنباله را با عملگر بایایی و بدینسان استنتاج عملی فون رایت را به سبک نظریه برهان ترجمه کرده ام.

در اینجا یادآوری مسئله اعتبار و ریا صدق یک نُرم بویژه با اشاره به مسائل مورد تأکید دامت درباره معنای ثابتات منطقی در باصطلاح نظریه برهان عمومی درخور توجه است. کوشیده ام در پی نتایج بدست آمده از نظریه دامت_ پراویتس، معنای سبک مقدماتی عملگر بایایی را توضیح دهم. اما این شیوه نگرش به عملگر بایایی در پاسخگویی مقبول به معضل یورگنسن درباره مشروعیت استفاده از استنتاجهای منطقی با نُرم ها سودمند است و بمعنای اعم کلمه، بازگشت به مسائل بنیادی منطق را ضروری می سازد.

کلید واژه ها:

نظریه برهان، استنتاج عملی، قیاس منطقی، استنتاج طبیعی، عملگر بایایی

بررسی دو قول بظاهر متناقض در باب حملهای اولی ذاتی و شایع صنعتی

سعید انواری

ملاصدرا با تسری دادن تمایز میان مفهوم و مصداق به بحث قضایا، حملهای اولی ذاتی و شایع صنعتی را از یکدیگر متمایز گرداند. در این مقاله تشریح شده است که چگونه هر یک از این دو اصطلاح، بر دو معنای مختلف اطلاق می گردند. به این ترتیب از سخن افرادی (مانند مرحوم مظفر و علامه طباطبایی) که موهم تناقض بوده است، رفع اشتباه شده است؛ زیرا قضایایی نظیر: «از معدوم مطلق نمی توان خبر داد» و «جزئی، کلی است» در کتب ایشان گاه به حمل اولی و گاه به حمل شایع شمرده شده اند. در این مقاله بیان گردیده است که چگونه هر دو قول، با وجود ظاهری متناقض، صحیح می باشند. همچنین به تفاوت میان حمل اولی ذاتی (در برابر حمل شایع) با حمل ذاتی (در برابر حمل عرضی) پرداخته شده و اصطلاح «حمل شایع بالذات» و نیز قضایای «بتیه» مورد بررسی قرار گرفته اند. رابطه این دو حمل، با قضایای ذهنیه، خارجی و حقیقیه و نیز با قضایای شخصی، طبیعی و محصوره نیز در قالب جدولی ارائه شده است. در پایان تاریخچه این دو اصطلاح در حد امکان کنکاش گردیده و موارد کاربرد هر یک از این دو حمل و نیز مسائلی که با تمایز نهادن میان آنها حل گردیده اند، مشخص شده است.

کلید واژه ها:

حمل اولی ذاتی، حمل شایع صنعتی، حمل شایع بالذات، قضایای بتیه

معنا و دلالت: جنبه های مصداقی و مفهوم منطق درجه اول

سرچی گرین*

مسئله ساخت مدل‌های سمانتیکی مناسب برای منطق، با توصیف جنبه های مصداقی و مفهومی زبان ارتباط دارد. کواین و هیتیکا از حامیان دیدگاه‌های کلاسیک هستند که پیشنهاد رهایی زبانهای درجه اول از نظریه معنا را مطرح می‌کنند. من در مقاله حاضر به بررسی جنبه هایی از این پارادایم‌های مشخص می‌پردازم و عناصر نظریه «رویکردهای گزاره ای» هیتیکا را با معناشناسی کارنپ مقایسه می‌کنم. همچنین به مقایسه مفاهیمی مانند کارکرد تفسیر و نحوه تعریف متغیرهای فردی خواهم پرداخت. یکی از انتقادهای عمده درباره معناشناسی مفهومی این است که هر پدیده معناشناختی، مانند «هم معنای» را عملاً می‌توانیم بخوبی در چهارچوب‌های زبانهای مصداقی تفسیر کنیم. هیتیکا با رهایی از تصورات مفهومی معناشناختی به تأسیس الگویی کاملاً اشاری و دلالتی، می‌پردازد که صرفاً بر عبارات مصداقی مبتنی است. اما عناصر مفهومی، نحوه تعین مدلولها هستند؛ یعنی نحوه ای که در الگوی هیتیکا بوسیله کارکردها و مفهوم جهان ممکن بیان شده است. بنابراین جنبه های مفهومی بطور تلویحی در نظریه هیتیکا و بطور صریح در هر نظریه کم یا بیش متوالی معناشناختی وجود دارد.

کلید واژه ها:

معنا، دلالت، جنبه مصداقی، جنبه مفهومی، منطق درجه اول

بررسی تحوّل معنایی «موادّ ثلاث» (وجوب، امکان و امتناع) براساس اصل «اصالت وجود»

داوود آتشگاهی

این مقاله تحقیق و پژوهشی است در باب تقسیم وجود به وجوب، امکان و امتناع براساس اصل «اصالت وجود» در مکتب حکمت متعالیه ملاصدراى شیرازی. در واقع در این مقاله سعی بر آن شده است که نشان داده شود که بنا بر اصل بنیادین «اصالت وجود»، تقسیم وجود به واجب و ممکن و ممتنع، اولاً با آنچه که پیش از این در باب این تقسیم از منظر فلسفه های غیر صدرایی عرضه شده است، متفاوت است و ثانیاً موجود واجب و ممکن، در معنای خود دچار تغییر و تحول شده و به موجود «مستقل و رابط» نقل معنا می کنند. برخلاف برخی از متأخرین که ادعا کرده اند ملاصدرا، خود، از این موضوع آگاهی نداشته است، اما با استناد به کتاب *الحکمة المتعالیة* می توان نشان داد که ملاصدرا صراحتاً این تغییر و تحوّل معنایی را طی چهار مرحله تبیین نموده است. تأثیر این تحوّل معنایی را علاوه بر مباحث مربوط به «وجود رابط و مستقل» و نیز مبحث نوین «امکان وجودی یا امکان فقری» می توان در تقریر جدید «برهان صدیقین» ملاصدرا ملاحظه کرد. بنابراین اهمّ مباحث مطروحه در این مقاله از این قرار خواهند بود:

۱. مقدمه: که اشاره ای دارد به انسجام و هماهنگی ارکان و اصول اساسی حکمت متعالیه از جمله اصل «اصالت وجود» که بنحو صریح و روشن با تحلیل‌های ملاصدرا از موضوعات مختلف فلسفی مانند «حرکت جوهری»، «موادّ ثلاث»، «علیّت» و ... سازگار و هماهنگ است.

۲. تبیین و توضیحی اجمالی در مورد اصل «اصالت وجود» و «موادّ ثلاث» (وجوب، امکان و امتناع).

۳. بررسی سیر تاریخی تحوّل معنایی در موادّ ثلاث تا قبل از ملاصدرا.

۴. بررسی و تبیین تحلیل ملاصدرا از «موادّ ثلاث» با توجه به اصل «اصالت وجود».

۵. نگاهی اجمالی به نتیجه تحلیل ملاصدرا در باب «موادّ ثلاث» و تأثیر آن بر طرح مباحثی همچون «وجود رابط و مستقل»، بحث «امکان وجودی یا امکان فقری» و نیز تقریر تازه از «برهان صدیقین».

کلید واژه ها:

مواد ثلاث، اصالت وجود، امکان وجودی امکان فقری، حرکت جوهری

کاربرد منطق فازی در علوم اسلامی

سید ابوالفضل علوی*

علم در قرن بیستم بعنوان حاکمی مطلق در جهان مطرح بود و مبنای این حاکمیت بر اساس قانون «طرد شق وسط» در منطق استوار بود که بموجب آن یک چیز یا «درست» و یا «غلط» است. تمامی علما و دانشمندان براساس همین «منطق دو ارزشی» به تحلیل دنیای پیرامون خود می پرداختند. در منطق و ریاضی نیز همین استدلال حاکم بوده است. هرچند مثالهای فراوانی هست که مطالب فوق را تأیید می کند، اما نباید آن را به همه چیز تعمیم داد؛ در حالیکه اشتباه علم در این بود که این مسئله را به تمام پدیده ها تعمیم می داد. پدیده های مختلفی هستند که نمی توان آنها را به یکی از دو صورت «صحیح» و «غلط» تقسیم بندی نمود، بلکه باید آنها را بطور نسبی سنجید و برای آنها درجه بندی قائل شد. پدیده های واقعی همواره «فازی» مبهم و غیر دقیق هستند. همراه با این اشتباه علم، تردیدهای تازه ای شکل گرفت. اول بار «پروفسور عسکری زاده» این حقیقت را بصورت جدی مطرح ساخت و منطق فازی را ارائه داد (۱۹۶۵). منطق فازی یا عبارتی دیگر «منطق زاده» یکباره ساخته و پرداخته نشده است؛ شاید در فرهنگ اسلامی ما، عرفا بیش از دیگران تشکیک، ابهام و چند ارزشی را تحمل نموده و به تبلیغ آن می پرداختند.

ما در این مقاله ضمن بررسی مختصر منطق فازی، ادعا می کنیم که منطق خداوند در قرآن کریم منطق فازی است و یادآور می شویم که هرچند مفاهیمی همانند توحید بهیچ وجه تشکیک پرداز نیست، اما مفاهیم و ماهیتها وقتی لباس وجود می پوشند، همانگاه ویژگی تشکیک را بخود می پذیرند؛ حتی در قرآن، توحید انسانها اینچنین معرفی شده است. همچنین خداوند نیز بهشت و جهنم را به تشکیک خلق کرده است (حجر ۴۳-۴۴). ما ضمن بیان نمونه هایی از تشکیک در اعتقادات و احکام اسلامی به بررسی اصول فلسفه صدرایی می پردازیم و تشکیک و درجه بندی را در آنها بررسی می کنیم.

در خاتمه نشان خواهیم داد همانگونه که در علوم، منطق چند ارزشی جایگزین منطق دو ارزشی شده است، برای شناختی بهتر در تبیین اندیشه های اسلامی بایستی «منطق فازی» را جایگزین «منطق کلاسیک» نمود.

کلید واژه ها:

منطق فازی، طردشق ثالث، تشکیک، منطق کلاسیک منطق چند ارزشی، منطق دو ارزشی

بررسی تطبیقی فرگه، ابن سینا و ماهیت عدد

سعید رضوی*

پرسش از چیستی ماهیت عدد و طبیعت گزاره های علم حساب از پرسشهای دیرینه در فلسفه، معرفت شناسی و فلسفه ریاضیات است اما به نظر می رسد تنها در عصر حاضر پاسخهای دقیق و درستی به آن داده شده و مثلاً فرگه در اواخر قرن نوزدهم در کتاب مبانی علم حساب بتفصیل به دو موضوع یاد شده پرداخت و همه نویسندگان پس از خود را در این زمینه از راسل و وایتهد در «اصول ریاضیات» گرفته تا به امروز تحت تأثیر قرار داد. مباحث اصلی فرگه در کتاب مبانی علم حساب اگرچه مبتنی بر دستاوردهای قرون اخیر در حوزه ریاضیات، منطق و فلسفه است اما در عین حال با رجوع به برخی فیلسوفان قدیم و آثار فلسفی جامع آنان که به گونه دایرة المعارفها در برگیرنده موضوعات علمی از جمله ریاضیات است می توان زمینه هایی برای بحثها و بررسیهای تطبیقی در این زمینه یافت. از جمله می توان به تحقیقات و تأملات ابن سینا در کتاب الهیات شفا اشاره کرد که به تناسب در مباحث واحد و کثیر یا اقسام کمیت با نگاهی فیلسوفانه به مفاهیم اساسی و بنیادین ریاضیات و علم حساب پرداخت و به نتایجی رسیده است که با برخی دستاوردهای تأملات نظری فرگه در کتاب مبانی علم حساب همسو و دستکم قابل مقایسه است.

مقاله حاضر بتفصیل محورهای اساسی بحث بوعلی و فرگه را در زمینه ماهیت عدد و گزاره های علم حساب کنار هم گذاشته و بدون پیشداوری، مشابهتهای جدی آراء این دو فیلسوف قدیم و جدید را توصیف می کند.

فطرت، بمتابه حجّت دینی

علی اکبر رشاد*

اگر «فطرت» در عرض عقل، وحی، سنت قولی و سنت فعلی، بمتابه حجّت دینی و یکی از مدارک و دوال درک دین (که گزارش مشیت تکوینی و اراده تشریعی الهی است) تلقی شود – که در این نگاهسته مورد تاکید ماست – باید هیجده مسئله زیر، مورد بررسی قرار گیرد:

۱. هستن فطرت (روش شناسی اثبات وجود فطرت)،
 ۲. ماهیت فطرت،
 ۳. هویت فطرت (سنخ شناسی دلالتی فطرت)،
 ۴. مبانی حجّیت فطرت در فهم دین،
 ۵. ادلّه حجّیت فطرت در فهم دین،
 ۶. انواع فطرت،
 ۷. مراتب فطرت،
 ۸. گستره فطرت در قلمرو حکمت نظری و عملی،
 ۹. کارکردهای فطرت، در قلمرو دین پژوهی،
 ۱۰. روشهای کاربرد فطرت در فهم دین،
 ۱۱. قواعد استخدام فطرت در فهم دین،
 ۱۲. شیوه های احراز فطرت (روش شناسی کشف مصادیق امور فطری)،
 ۱۳. ضوابط فطرت (شروط و شرایط کارآمدی فطرت، بمتابه حجّت)،
 ۱۴. ارزشگذاری معرفتی فطرت،
 ۱۵. سنجش نسبت فطرت با سایر دوال دینی (عقل، کتاب، سنت قولی، سنت فعلی)،
 ۱۶. موانع کارایی فطرت،
 ۱۷. آسیب شناسی فطرت و فطریات،
 ۱۸. چالشهای و پرسشهای معطوف به موارد فوق.
- برای رعایت اختصار در این مقاله، ما تنها برخی مباحث اصلی را طرح خواهیم کرد.
از باب نمونه، در خلاصه مقاله، از میان مباحث هیجده گانه فقط به فهرست کارکردهای فطرت در حوزه دین اشاره می کنیم.

و – کارکردهای فطرت در حوزه دین:

و/۱ – کارکردهای عام (معطوف به همه ساحات و قلمرو دین)

و. ۱/۱. منشأیت دین گرایی و دین پذیری،

و. ۲/۱. ادراک امکان دریافت و درک دین،

و. ۳/۱. مساهمت در قاعده سازی و ضابطه گذاری در تحصیل معرفت دینی،

و. ۴/۱. مساهمت در سنجش صحت و سقم معرفت دینی.

و/۲ – کارکردهای خاص (معطوف به هر یک از ساحات دین):

و – ۱/۲. در ساحت باورها (عقاید):

ادراک اصول و امهات عقاید و پاره ای دیگر از گزاره های دینی.

و - ۲/۲. در ساحت بایدها (حقوق و تکالیف)

۱. گرایش و واگرایش نسبت به پاره ای از بایدها و نبایدها.

۲. انگیزش و گریزش نسبت به پاره ای از بایدها و نبایدها.

و - ۳/۲. در ساحت شایدها (اخلاق و ارزشها):

۱. ادراک ذات حُسن و قبح و حُسن و قبح ذاتی،

۲. گرایش و واگرایش نسبت به پاره ای از افعال حسن و قبیح،

۳. انگیزش و گریزش نسبت به افعال.

و - ۴/۲. در ساحت تربیت دینی.

و - ۵/۲. در ساحت معرفت علمی.

کلید واژه ها:

فطرت، فهم دین، حسن و قبح، حقوق، تکالیف

دیدگاه صدرالمتهلین درباره معناشناسی اوصاف الهی

امیرعباس علی زمانی*

نظریه اشتراک معنوی و تشکیک وجود صدرالمتهلین راه حلی برای مشکل معناشناختی اوصاف الهی است. ملاصدرا با استفاده از تفاوت تشکیکی و تمایزهای مصادقی میان خالق و مخلوق و با کمک نظریه اشتراک معنوی وجود و نیز با تکیه بر مبانی وجود شناختی ویژه حکمت متعالیه به تحلیل این مشکل می پردازد. او در تحلیل معناشناسی اوصاف الهی به نکات مهمی اشاره می کند، از جمله اینکه:

- (۱) همه اوصاف سلبی خداوند به سلب امکان از خداوند می انجامد؛
- (۲) همه اوصاف حقیقی خداوند به صفت وجوب وجود باز می گردد؛
- (۳) همه اوصاف اضافیه خداوند به اضافه قیومیت باز می گردد؛
- (۴) ارجاع همه اوصاف حقیقیه به صفت واحد بسبب مقام وحدت و بساطت مطلقه خداوند است؛
- (۵) اتصاف خداوند به اوصاف کمالیه به معنای وجود همه کمالات معلولات بنحو اعلی و اتم در خداوند است؛
- (۶) وجود بنحو اشتراک معنوی بر خداوند حمل می گردد؛
- (۷) اشتراک معنوی وجود منافاتی با کثرت تشکیکی مصادیق ندارد؛
- (۸) تعدد اوصاف الهی و مفاهیم انتزاعی بهیچ وجه مستلزم تکثر ذات خداوند نمی شود؛
- (۹) اوصاف متعدد الهی از لحاظ معنایی مترادف نیستند؛
- (۱۰) ویژگیهای مصادقی مفاهیم اوصاف الهی هیچ مدخلیتی در معنای حقیقی این مفاهیم ندارند.

کلید واژه ها:

اوصاف الهی، معناشناسی، اشتراک معنوی وجود، تشکیک وجودی

هماهنگی حکمت و شریعت از نظر ملاصدرا

اکبر فایدنی*

رابطه میان حکمت و شریعت یکی از مشهورترین و عمیقترین مباحث در طول تاریخ تفکر انسان است. در میان قائلان به ارزش و اعتبار عقل و وحی این سئوالات مطرح است که وحی الهی و برهان عقلی چه نسبتی با هم دارند؟ آیا یافته های عقلانی با یافته های وحیانی مطابق هستند یا نه؟ آیا وحی و عقل هر کدام از دیگری کفایت می کند یا در کشف و حکایت از معارف دینی به هم محتاجند؟ آیا بشر قادر است پا از تعلیمات اولیای وحی فراتر بگذارد یا نه؟ حکمت و شریعت تا چه اندازه بر هم منطبقند؟ در این نوشتار سعی شده است که با استفاده از آیات و روایات و اقوال ملاصدرا و پیروانش به سئوالات فوق پاسخ داده شود و میزان توانایی عقل در کاشفیت از معارف دینی و موارد تطبیقی حکمت و شریعت در فلسفه ملاصدرا تبیین گردد.

کلید واژه ها:

حکمت، شریعت، حکمت متعالیه، معرفت عقلانی، معرفت وحیانی

علم خدا از دیدگاه فارابی

آیدین توپال اُغلو*

ابونصر فارابی (۸۷۰-۹۵۰) نخستین فیلسوف روشمند مسلمان است که آثارش درباره متافیزیک، منطق، فلسفه سیاسی کمکهای بسیار چشمگیری به فلسفه کرده است. او را معلم دوم نامیده اند و نخستین نماینده برجسته ارسطویان مسلمان بشمار می رود. آراء او افزون بر اندیشه اسلامی، بر بسیاری از فیلسوفان یهودی (بویژه ابن میمون) و مسیحی (مانند توماس آکویناس) نیز تأثیر فراوان نهاده است. او به مسائل مهم فلسفه علاقه مند بوده و آثار شاهکاری درباره مسائل کلیدی دوران خویش نگاشت. جداسازی ماهیت از وجود یکی از نکات مهم فلسفه اوست و مفهوم خداوند بمنزله واجب الوجود از عناصر محوری متافیزیک اوست. خدا، از دیدگاه وی، واجب الوجودی است که ماهیتش عین وجودش است و علل نخستین همه موجودات ممکن است. چنین مفهومی از خداوند با مفهوم «احد» نوافلاطونی و نیز با «فکر فکر» ارسطویی یکسان است. خداوند افزون بر واحد یا محرک اول بودن، عالم، حق، حی، مجرد، عقل محض و خالق همه موجودات است.

من در این مقاله می کوشم به مسئله علم خداوند بپردازم و نقش مهم فارابی را در تاریخ فلسفه دین و اهمیتش را در فرهنگها و فلسفه های مختلف نشان دهم.

کلید واژه ها:

علم خدا، فلسفه اسلامی، فارابی، ارسطو گرایی اسلامی

اختلاف مبنایی شیعه و معتزله در اصول عقاید

عباس گوهری*

شیعه و معتزله هر دو، دو فرقه عمده کلام اسلامی هستند. هر یک برای خود اصول و مبانی خاص و جدایی دارند. اما عده ای از دانشمندان و متکلمان بر این باورند که شیعه و معتزله اختلاف چندانی در کلام اسلامی ندارند. در حقیقت این شیعه است که پیرو و تابع معتزله است. این مقاله به این جهت تحریر شده است که نشان دهد چنین اعتقادی صحیح نیست و شیعه اصول و مبانی فکری خود را از معتزله نگرفته است. اصول تفکر شیعه در این مکتوب مبتنی بر نوشته های شیخ مفید و اصول معتزله نیز مأخوذ از قاضی عبدالجبار معتزلی است که صاحب بیشترین تألیف در بین معتزله است. شیخ مفید نیز به این جهت انتخاب شده است که نزدیکترین متکلم شیعه به معتزله از نظر زمانی است. مفید خود در کتاب *اوایل المقالات* به بیان تفاوت های فکری شیعه و معتزله پرداخته است. این خود سند بسیار خوب و محکمی برای یافتن اختلافات است. تاکنون تحقیق جامعی پیرامون این مسئله که شیعه یک حزب کامل فکری در اسلام است انجام نگرفته است.

کلید واژه ها:

شیعه، معتزله، علم کلام، اصول عقاید

وحدتگرایی کلیسایی و هماهنگی ادیان: چشم اندازهایی برای هزارهٔ جدید

*ایوان کالجف

من بعنوان فیلسوفی متخصص و استاد دانشگاه و یکی از اعضای اقلیت کاتولیک در بلغار ارتدکس، در این مقاله به بررسی و تحلیل وحدتگرایی کلیسایی بمنزله یک نظریه و گفتگو و نقطه ای در مسیر نیل به وحدت مسیحیان بلکه هماهنگی جهانی ادیان می پردازم. در این مقاله، بویژه بر اهمیت شواهد تاریخی سرسختی تأکید می کنم که از سوی دومین شورای واتیکان، طی سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۲، در جهت سرعت بخشیدن به جنبش وحدت کلیسا پذیرفته شد؛ همچون آراء فیلسوف و مورخ بزرگ انگلیسی آرنولد توین بی، که حتی قبل از دومین شورای واتیکان، به امکانات و راههای هماهنگی میان ادیان و تقویت میل به وحدت در میان خودشان اشاره کرده بود. این مقاله بیشتر بر نظریه توین بی در باب برقراری یک دین کلی جهانی تأکید دارد. نظریه ای که بعدها توسط خود او مسکوت گذارده شد. این بررسی و ارزیابی، بطور قطع، روح هماهنگی در میان ادیان را بمنزله یک مسئله فلسفی، تأیید می کند.

کلید واژه ها:

وحدتگرایی کلیسایی، هماهنگی ادیان، واتیکان، دین کلی جهانی

فلسفه پویشی: پلی میان اسلام و غرب

لورنس هسل*

تأثیر فراوان فلسفه یونان بر مسیحیت سبب شد که این دین نیز مانند اسلام در جهاتی نامأنوس با بینش مذهبی پیامبرش، گسترش و تحول یابد. دیدگاههای فلسفی که بنوعی در این گسترش و تحول دخالت داشته اند عبارتند از: ناچیز انگاشتن زمان و دگرگونی، تجلیل از استقلال و قدرت مطلق بی قید و شرط.

تضاد میان مسیحیت و اسلام عمدتاً ناشی از این گسترش و تحول است و ناشی از الهامات اصیل پیامبران آنها نیست. فلسفه ارگانیسم یا همه تجربه گرایی، یعنی نوعی فلسفه پویشی، که زمان را افزایشده و تراکمی می داند و نسبتها را، بجای جوهرها، پایه می شمارد و بر «شدن»، بجای «بودن»، تأکید می کند نسبت به فلسفه های غربی رایج کنونی برای تفسیر بینشهای مذهبی حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) از جایگاه بهتری برخوردار است.

تشابهات چشمگیر بسیاری میان فلسفه قرن بیستم، همه تجربه گرایی غربی و حکمت متعالیه ملاصدرا در قرن هفدهم وجود دارد. ریشه های مشترک مسیحیت و اسلام از آشفتگیهای تاریخی پرده بر می دارد. پیروان هر دو دین نیز تکلیف شرعی خویش می دانند که به حقوق موجوداتی که خداوند لایزال آنها را خلق کرده است، ارج بنهند و از آنها دفاع کنند.

کلید واژه ها:

فلسفه پویشی، اسلام، غرب، شدن، بودن

باز و روباه: سازش میان امور غیر دینی و ارزشهای مقدس

لری ان.مایر*

هر چند یکبار در تاریخ ادیانی همچون اسلام، مسیحیت و یهودیت، در جوامع مختلف جهان، تنش میان جنبه های غیر دینی فرهنگ و ارزشهای دینی بروز کرده است این تنش در فرهنگهای جدید به دو گونه رخ می دهد: از یکسو ممکن است میان رهبران سیاسی و غیر دینی و گروههای دینی، و از سوی دیگر ممکن است میان مرجعیت دینی و جامعه غیر دینی تنش بوجود آید. در جوامع غربی جدید که نظامهای حقوقی و قدرت حکومتی در آنها غیر دینند، گروههای دینی ممکن است فقدان حمایتهای حکومتی از ارزشهای دینی و اخلاقی را احساس کنند؛ و در جوامع تحت رهبری مرجعیت دینی ممکن است افراد از سوی حکومت با محدودیتهایی برای آزادیهای مدنی خود مواجه شوند. در جوامع دارای قوما و فرهنگهای مختلف، این دو تنش بسبب رفاه جوامع انسانی بعضاً دردسر آفرین می شوند و بویژه اصلاح و تعدیل آن دشوار می شود.

مسئولیت اخلاقی ایجاد تعدیل در تنش میان امور دینی و غیر دینی بر دوش فلسفه دین است. این تعارض در برهه هایی از تاریخ از طریق گفتگو درباره عمیقترین ارزشهای مورد بحث، رفع شده است. اخلاقیترین و جذابترین جنبه های غیر دینی همانا جنبه هایی هستند که برای جامعه یا ملت رفاه آورند یا از حقوق بشر حمایت می کنند. اما مهمترین امور دینی و ارزشمندترین آنها معمولاً امور عقیدتیند. بنابراین، حل تعارض میان امور دینی و غیر دینی از طریق گفتگو و با تفکیک فلسفی میان ایمان و باورهای عقیدتی و آگاهانه، امکانپذیر می شود. ناکامی در فهم این تمایز به توانایی ما در حل این تعارض برخاسته از تنش میان امور غیر دینی و ارزشهای مقدس زیان می رساند. من با توجه به دیدگاه ویلفرد اسمیت می کوشم تمایز میان ایمان و باور را روشن کنم و توضیح دهم که چگونه غفلت از این تمایز به تنش دامن می زند و سرانجام اینکه نشان می دهم چگونه این تمایز به ایجاد گفتگو و هدایت آن برای حل چنین تعارضی می انجامد.

کلید واژه ها:

ایمان دینی، فرهنگ سکولار، فلسفه دین، ارزشهای مقدس

معرفت دینی، از دو زاویه عقل و وحی

محمد حسین پژوهنده*

نظر بنقش سازنده معرفت دینی در راهبردن انسان بسوی کمال و اهمیت خردورزی با دو بال عقل و وحی و در سایه معارفی که از هر دو طریق بدست ما رسیده است و مناقشه ای که از دیر باز در ساحت خردورزی بوسیله عقل از سوی برخی از بزرگان شده است نویسنده بر آن شده است تا با غور در چیستی هر کدام و نقشی که به کمک یکدیگر می توانند در فهم درستتری از معارف دینی ارزانی دارند و نیز نگرشی بر سنت قولی و عملی پیشوایان دینی رابطه این دو را روشن نماید.

ابتدا سخن از چیستی فلسفه است و الهام دهندگان اصلی آن، که همانا خدامردانند، آنگاه از ابعاد معرفت بحث می شود و مرز بین حکمت و فلسفه را با توجه به معارف الهیه و فلسفیه روشن می نماید، سپس به فهم دینی و شیوه های معقول آن می پردازد، چه آنکه دلالت متون دینی همه از یک قماش نیستند، و هم از این روی بنوعی تفکیک ایجابی و نه سلبی می رسد و نقد پذیری را محکی در رد کمال انگاری مطلق فهم دلیلی بر مدعای خود می شناسد، چه آنکه جزمگرایی آفتی است در خالی نگری و محرومیت از ادراک سایر زوایای معرفت دینی، و هم اینکه در فهم کامل دین نیازهای معرفت شناختی بسیاری وجود دارد که تنها از یک طریق و روش میسر نمی باشد.

گفته شد تفکیک ایجابی و نه سلبی، منظور از این جمله را در ضمن بیان چند نکته در این مرحله آشکار می کند، زیرا اولاً بین دیدگاههای یک فیلسوف در قلمروهای اعتقاد دینی و عقلی تمایزی وجود دارد و ثانیاً متون دینی ذوب شوند و ثالثاً اگر چه عقل می تواند ما را به مسائل اعتقاد و اخلاقی و کلیات مسائل علمی (فروع دین) رهنمون گردد ولی دو چیز از منظر آن پوشیده است:

۱. حقیقت اشیاء و واقعیت امور.
۲. جزئیات و شخصیات احکام؛ که نظر به اینکه مصالح خصوصی آنها در دسترس عقل قرار ندارد از شعاع و تیررس عمل آن خارجند. در خاتمه این مبحث به دو نکته حائز اهمیت اشاره می شود:
 ۱. سیره امامان ما در فهم دین توجه دادن به هر دو بال وحی و عقل است.
 ۲. نظریه واگرایی یا تفکیک خود یک تفلسف است.

کلید واژه ها:

معرفت دینی، عقل، وحی، اعتقاد دینی، نظریه واگرایی

پیام و نمادهایش: کارایی ترجمه حقایق به عمل در ادیان از دیدگاه فارابی

ایشام پاوان احمد*

خداوند از همان ابتدای وجود انسان وحی را بواسطه پیامبران که نخستین آنها حضرت آدم و آخرینشان حضرت محمد (ص) است، فرو فرستاد. مفاد اصلی وحی همواره یک چیز بوده است؛ یعنی ایمان به خداوند و مسئولیت انسان در روز داوری، و بنابراین عمل صالح ناشی از ایمان؛ اما زبان و نمادهای بکار رفته در وحی متناسب با توانمندی و فهم افراد همان عصر فرق می کند. بهر روی، مخاطب این پیام، انسان است؛ نه خدا.

فارابی وحی را اوج نهایی برترین حقایق عقلی می داند که به زبان نمادین تبدیل شده است تا بتواند انسان را به عمل صالح برانگیزد و به آن پایبند سازد. او وحی را ناسازگار با عقل نمی پندارد، بلکه مکمل آن می داند. عقل فقط به خرد آدمی توسل می جوید؛ اما وحی می تواند زبان نمادین تأثیر گذاری را بکار گیرد و همه اصناف مردم را به عمل برانگیزد و بدینسان با تبدیل حقایق به عمل، عقل محدود را تعالی بخشد.

جاذبه بزرگ دین در این نکته است که می تواند انسانها را به عمل برانگیزد. اما همه ادیان در این خصوص از توان یکسانی برخوردار نیستند. توانمندی زبان نمادین ادیان مختلف در برانگیختن آدمیان متفاوت است. از اینرو، فارابی می گوید چون هدف وحی برانگیختن انسانها به عمل است و توانمندی ادیان مختلف در رسیدن به چنین هدفی متفاوت است، پس مراتب ادیان نیز برحسب توانمندی آنها در تبدیل حقایق وحیانی و عقلی به عمل انسانی یکسان نیست. من در این مقاله به بررسی دیدگاه فارابی درباره هدف دین و مراتب ادیان خواهم پرداخت.

کلید واژه ها: وحی، مراتب ادیان، حقایق عقلی، زبان نمادین، عمل صالح

تحلیلی بر نظریه «انسان چیست» از دیدگاه پانبرگ

اعلاء تورانی*

ولف پانبرگ یکی از متکلمین معاصر می باشد. وی اهل لهستان بوده و حدود سه دهه از مرگ وی می گذرد. او چندین نقد جدی بر آراء کلامی سنتی مسیحی دارد. از وی چند اثر باقی مانده که مهمترین آنها عبارتند از: الهیات سیستماتیک به همراه یک مقدمه مستقل، الهیات تاریخی، انسان چیست؟

او دیدگاه اگزیستانسیالیسم را در باب انسان با نظریه الهیات تاریخی خود بر آمیخته است.

پانبرگ در فصل اول کتاب انسان چیست؟ نیاز اساسی بشر به الهیات سیستماتیک را از یکسو براساس تاریخی بودن انسان تبیین کرده و از سوی دیگر می گوید خدایی که ما داریم خدایی نیست که در آغاز این جهان را خلق کرده و سپس آن را به حال خود رها کرده و رفته است (ساعت سازی لاهوتی نیوتن) وی می گوید اگر بنا باشد که تمام موجودات عالم در کل سیر تاریخی خودشان وابسته به خدا نباشند لازم می آید که خدا یک خدای غیر لازم و غیر ضروری باشد. پانبرگ سپس نتیجه گیری می کند، وقتی انسان در کل لحظات زمانی و جریان تاریخی لحظه به لحظه برای وجودش نیاز و تعلق به خدا دارد، به یک نحوی، خدا هم خدای تاریخ است این سخن بلحاظ تأثیر زیادی که پانبرگ از هگل پذیرفته است، همانند روح مطلق هگلی است که تدریجاً در تاریخ تحقق می یابد. همانطور که ملاحظه شد پانبرگ الهیات سیستماتیک را بر تاریخی بودن انسان منطبق می کند، زیرا این انسان تاریخی در تمام لحظات وجودش باید به خدا وابسته باشد. پس این خدا نیز باید به یک نحو تجلی در تاریخ داشته باشد و خدای تاریخی باشد. این سخن قویاً شبیه سخن ماکس شلر است که می گوید، خدا در حال تکامل است. در اینجا باید بیان کنیم که یکی از فیلسوفان الهیات سیستماتیک بنام پل تیلیش مبحثی تحت عنوان پویایی و صورت در مورد خدا دارد که او نیز معتقد است که استعدادها و قوه های الهی تدریجاً در حال شکل گرفتن و بفعلیت رسیدن می باشد. باید در اینجا عرض شود که سخن فوق از نظر فیلسوفان اسلامی مستلزم وجود تغییر و عدم ثبات در ذات الهی می باشد، و از آنجا که واجب الوجود از جمیع جهات بالفعل است و جسم و ماده نیست لذا تغییر و ضرورت در او راه ندارد زیرا تغییر و حرکت از عوارض جسم و ماده می باشد که واجب الوجود از این صفت مبری است. فیلسوفان اسلامی بحث فوق را بطور مبسوط در مسئله ربط ثابت به متغیر و مبحث اوصاف خدایتعالی طرح نموده اند. صدرالمآلهین در این باب معتقد است که خداوند یک واجب الوجود تامه و بالفعل است که به مخلوقات خود وجود افاضه کرده است، و چون قائل به مراتب وجود و اشتراک معنوی وجود و وحدت مفهومی وجود و اصالت وجود می باشد، لذا وجود مخلوقات در یک مرتبه مادون همراه با تغییر و حرکت صورت می پذیرد و این لازمه این مرتبه از وجودات می باشد.

کلید واژه ها:

انسان، الهیات سیستماتیک، پانبرگ، ربط ثابت به متغیر، فلاسفه اسلامی

نبوت در حکمت متعالیه

محسن پیشوایی*

در حکمت متعالیه «نبی» جامع جمیع کمالات نشئات سه گانه عقلی و نفسی و حسی است، و در نظام وجود و مراتب هستی حد مشترک میان عالم معقول و عالم محسوس است. نفس او مؤید به تأیید الهی و مبادی عالیّه وجود و مدیر و مدبر کلیه عالم محسوس است. بحکم عقل و قاعده لطف شریعت و شارع آن حافظ نظام و ضامن سعادت کلیه افراد بشر است. او بندگان را به انجام عبادات و پرهیز از مفساد و دفع آن از حریم شریعت و مملکت ملزم می کند و در یک قوس صعودی آنها را از مقام حیوانیت به مقام قرب و دار کرامت راهنمایی می کند. نبوت روح شریعت است، و شریعت نیز بر خلاف سیاست حکام و سلاطین موافق با نظام کل است و هدف آن مطیع و منقاد کردن عالم ظاهر با عالم باطن است، افعال آن کلی و تام و امر آن لازم ذات شخص مأمور است، و سر قوانین الهی متبلور در شریعت و ایجاب و الزام به عبادت آن است که عالم غیب عالم شهادت را به استخدام خویش درآورد و محسوس معقول گردد. برای حصول این مهم معرفت به مبدأ و رسالت و توابع آن و همچنین اعمالی که نافع و حافظ حیات جسمانی انسان و نیز اموری که ابزار حفظ اموال اشخاص است از افضل اعمال و بزرگترین آن محسوب می شود و برعکس اعمالی که باب امور مذکور را مسدود نماید از پست ترین اعمال و بزرگترین گناهان بحساب می آید.

کلید واژه ها:

نبوت، نشئه عقلی، نشئه نفسی، نشئه حسی، قاعده لطف

نقد و بررسی تطبیقی عینیت اراده باری تعالی با علم او

نوریه ریاضی*

یکی از مسائل مورد اختلاف فلاسفه با بعضی متکلمان شیعه، مسئله عینیت اراده خداوند با علم او مفهوماً و مصداقاً، می باشد. البته همه اندیشمندان اسلامی اعم از فیلسوف و متکلم با گرایشها و نحله های گوناگون در مورد اینکه اراده حق تعالی مخصص فعل است توافق دارند.

گفته می شود اولین بار ابو اسحق نوبختی متکلم نامدار امامیه (نیمه اول قرن چهارم هـ.ق) اراده حق تعالی را به علم او بازگشت داده است. در میان فلاسفه ابن سینا در کتاب الهیات شفای خود این مسئله را عنوان کرده است و مدافع آن است، ملاصدرا و برخی از فلاسفه نیز آن را می پذیرند.

در این نوشتار می خواهیم دیدگاه صدرالمآلهین شیرازی را که مدافع این نظریه می باشد با دیدگاه برخی از متکلمان مخالف آن، بصورت تطبیقی مورد بررسی قرار دهیم. مقاله در سه بخش تنظیم شده است، در بخش اول با عقیده ملاصدرا که تقریباً همان نظر ابن سینا می باشد، با کمی اضافات، آشنا می شویم. از نظر صدرای شیرازی از آنجا که اراده و علم خداوند هر دو از سنخ وجودند، بنابراین یکی هستند و متحدند. او عقیده دارد همانگونه که تعیین و تشخیص علم به معلوم است، و علم متحد الهویه با معلوم است، تعیین و تشخیص اراده هم با مراد است، پس اراده متحد الهویه با مراد است، این دو همانند وجودند که عین ماهیاتی است که با آن موجود می شوند از آن حیث که موجودند (اسفار ۶/۳۲۵).

در بخش دوم دیدگاه بعضی متکلمان شیعه که مخالف عینیت اراده حق تعالی با علم هستند، به همراه پاسخ ملاصدرا به اشکالها و ایرادهای آنان مطرح می شود. از نظر این عده از متکلمان شیعه، از آنجا که مفهوم اراده غیر از مفهوم علم است، و علم از حیث خودش مناط تحقق اراده در قادر مختار است، لذا علم از مبادی اراده خواهد بود نه خود آن. در اراده میل هست که تابع علم است، نه خود علم. البته اراده خداوند میل عقلی است نه حیوانی.

در بخش سوم با نگاه نقد گونه به عینیت مفهومی اراده با علم این نتیجه را می خواهیم بگیریم که از آنجا که خداوند خیر و علت خیر و مختار است پس خواهان فعل خود که خیر است می باشد، و چون لازمه خواستن فعل آگاهی از آن می باشد بنابراین اراده خداوند متعال خود علم به خیر بودن فعل نیست بلکه بر مبنای علم به خیر بودن آن است. لازم به یادآوری است که هرچند در ظاهر این نتیجه شبیه نظر آن عده از متکلمان می باشد اما از نظر دلایل که در متن مقاله موجود است، تفاوت دارد.

کلید واژه ها:

اراده باری تعالی، علم الهی، کلام شیعه، تعیین علم

معیت قیومی و رابطه خالق و مخلوق

سید محمد کاظم علوی *

رابطه میان خالق و مخلوق بدنبال بیان اصل توحید در حوزه تفکر اسلامی مطرح می‌گردد که در دو جریان اصلی تفکر اسلامی فلسفه و عرفان بعنوان یکی از مسائل بحث برانگیز طرح شده است این مسئله به تناسب تبیینهای مختلف در باب توحید، گونه‌های متفاوتی از نظریات را می‌طلبد. در فلسفه مشا بنا بر اصل تمایز وجود از ماهیت و عروض وجود بر ماهیت نظریه توحید عامی و تشکیک عامی ارائه می‌گردد لذا نظریه عروضی رابطه میان خالق و مخلوق را تأمین می‌نماید. نظریه دوم که نظریه حلولی می‌باشد منتسب به برخی از صوفیه است.

ملاصدرا هر دو نظریه بویژه نظریه حلولی را _ که شائبه خروج از دایره شمول آموزه توحید را دارد _ مورد نقد قرار می‌دهد و رابطه‌ای خاص و ویژه را قائل می‌گردد این رابطه بنابر اصول حکمت متعالیه و توحید خاصی با نظریه «معیت قیومی» بیان می‌گردد. ملاصدرا با بهره‌گیری از اصطلاح «معیت» به تقسیم بندی انواع معیت پرداخته و از میان آنها معیت قیومی را بعنوان نظریه منتخب در زمینه رابطه میان خالق و مخلوق تبیین می‌کند. مبنای این نظریه عینیت حقیقت وجود است (وجود حقیقی) که احاطه قیومی بر موجودات دارد.

کلید واژه‌ها:

عروض وجود بر ماهیت، توحید عامی، حلول، معیت، معیت قیومی، توحید خاصی

خاستگاه مسئله تشکیک وجود

سید محمد کاظم علوی*

مسئله تشکیک وجود یکی از مسائل مهم فلسفه اسلامی است که بویژه پس از بنیان نهادن فلسفه متعالیه و طرح آن در کنار اصالت وجود بعنوان دومین اصل حکمت متعالیه نقش بسزایی در تبیین مسائل هستی شناسی اسلامی ایفا نموده است. بگونه ایکه بدون فهم مسئله مذکور اصالت وجود معنای کاملی نمی یابد. هرچند ممکن است در مسیر تاریخی این مسئله آن را به منطوق و تا مبحث الفاظ مشکک متصل نمایند لیکن این سؤال که چرا نظریه تشکیک وجود در فلسفه نمایان گشت و اساساً پای آن به فلسفه آن هم فلسفه اسلامی کشیده شد بیپاسخ می ماند. پرسش از مسئله مذکور مستلزم بیان خاستگاه آن در فلسفه اسلامی است که ما در این مقاله بدان می پردازیم. طرح مسئله تشکیک در فلسفه اسلامی خاستگاهی مابعدالطبیعه ای دارد. این مسئله در انقسام وجود به واجب و ممکن و اشتراک آن در این دو قسم و چالش آن با آموزه توحید پدید آمده است. بدنبال بیان این خاستگاه مشخص می گردد که چرا نمی توان در فلسفه ارسطو تشکیک وجود را بعنوان یک مسئله جستجو کرد و نیز قول به تباین چه معنایی دارد. همچنین تبیین نهایی مسئله تشکیک در فلسفه متعالیه بدست می آید و در نهایت گذر از تشکیک در سطح دوم از فلسفه ملاصدرا تبیین می گردد.

کلید واژه ها:

تشکیک وجود، وجود مشکک، اشتراک وجود، انقسام وجود، واجب و ممکن، علت و معلول، وجود رابط و مستقل

مطالعه تطبیقی در باب فاعلیت خداوند از دیدگاه ملاصدرا، ابن سینا و سهروردی

سیده طاهره شیرازی

هر ماهیت ممکن در اتصافش به وجود، نیازمند علتی است که وجود آن را رجحان بخشد و آن ماهیت ممکن موجود گردد، این موجود چه مادی باشد و چه مجرد، بتردید نیازمند علت خواهد بود.

می دانیم که امکان ندارد که ماهیت، شأن مرجح را یابد، چرا که در این صورت ماهیت، نیازمند مرجح نخواهد بود. بلکه خود بخود موجود می باشد، و در واقع خودش، علت وجود خودش خواهد بود و نیز محال است که خود بخود هم بوجود آید پس قطعاً نیازمند علتی است که آن هم علت فاعلی است.

علت فاعلی در فلسفه اولی با علت فاعلی در طبیعیات متفاوت است. علت فاعلی در فلسفه اولی همان فاعل حقیقی است که فعل را ایجاد می کند ولی در طبیعیات گاهی به علت حرکت یا علت پیدایش یک حالتی هم علت گویند که از نظر فیلسوف الهی آن علت مُعده است نه فاعل حقیقی، بلکه فاعل حقیقی چیزی است که هستی معلول را افاضه می کند و به آن وجود می دهد.

فلاسفه اسلامی پس از اثبات علت فاعلی، آن را به اقسامی تقسیم می کنند و اما این اقسام از دیدگاه همه فلاسفه یکسان نمی باشد بلکه هر یک بگونه ای به این بحث پرداخته اند. ملاصدرا در کتاب *اسفار خود* ۶ مورد و در *مشاعر* به ۷ مورد اشاره کرده است ایشان این گونه تقسیم کرده اند: فاعل بالطبع، فاعل بالقسر، فاعل بالتسخیر، فاعل بالقصد، فاعل بالرضا، فاعل بالعناية و فاعل بالتجلی.

بحث اصلی روی فاعلیت خداوند است که ملاصدرا معتقد است خداوند متعال فاعل بالتجلی می باشد فاعل بالتجلی هم فاعلی است که پیش از ایجاد فعل، علم تفصیلی به فعل خود دارد. علمی که عین علم اجمالی او به ذات خویش می باشد. ابن سینا معتقد است که خداوند فاعل بالعناية می باشد چرا که فاعل بالعناية به فعل خود، پیش از انجام آن، علم و آگاهی دارد، علمی که زاید بر ذاتش می باشد و خود آن صورت علمی منشأ صدور فعل می گردد. بی آنکه فاعل، انگیزه ای زائد بر ذات خودش داشته باشد.

سهروردی هم معتقد است که خداوند فاعل بالرضاست. یعنی فاعلی است که نسبت به فعل خود علم دارد اما علم تفصیلی او به فعلش، عین فعلش می باشد پیش از تحقق فعل، فقط علم اجمالی دارد، چرا که در مرتبه ذات خود، علم به ذات خودش دارد و از اینرو، علم فاعل به ذات خود، علم اجمالی معلولش را هم بدنبال دارد.

در این مقاله برآنیم تا هریک را بررسی کنیم و بگوییم که چرا این فلاسفه بزرگ به این نظرات اعتقاد داشته اند و سپس نتیجه گیری لازم از بحث نماییم.

کلید واژه ها:

ماهیت، حبل، علت فاعلی، فاعلیت خداوند، اقسام فاعل

تبیین واحد ارتباط و حیانی از منظر صدرالمتألهین

حیدر باقری اصل*

یکی از مباحث بسیار مهم و با ارزش فلسفه زبان، تبیین ارتباط کلامی است. می دانیم که ارتباط کلامی انسانها با یکدیگر حقیقتاً «واژه ها» هستند. بر این اساس، پیرامون ارتباط و حیانی خدا و پیامبر دو سؤال طرح می شود: اولاً، واحد ارتباط و حیانی خدا و پیامبر چیست؟ ثانیاً چگونه ارتباط و حیانی بر پایه واحد مذکور، تبیین می شود؟

دیدگاهی که به پاسخ این سؤالها پرداخته اند، دو گروه هستند: یک گروه را می توان نظریه های زبانی نامگذاری کرد و گروه دیگر را نظریه های غیر زبانی نام گذاشت. نظریه های غیر زبانی، واحد ارتباط و حیانی را نوعی زبان نمادین که جنبه واژه ای ندارد، تلقی کرده اند و آن را با نظریه های گزاره ای نظیر تجربه دینی توجیه کرده اند. لذا، اینان سخن گفتن خدا را با واژه ها مجاز دانسته اند. نظریه های زبانی، واحد ارتباط و حیانی را به حقیقت «واژه ها» می دانند و آن را با نظریه های یهودی – مسیحی، اشاعره و معتزلی – امامی توجیه می کنند و این مقاله درصدد بررسی پاسخ دو سؤال مذکور بر اساس منظر صدرالمتألهین و کشف نظریه ایشان پیرامون موضوع پژوهشی می باشد.

کلید واژه ها:

ارتباط و حیانی، تجربه دینی، کلام لفظی و نفسی و نظریه زبانی و وحی

حکمت متعالیه و پرسشهای توحید افعالی

علی ملک زاده*

از مجموع اندیشه های توحیدی در بستر تاریخ، می توان گفت توحید افعالی بیشترین مباحث را به خود اختصاص داده است. قبول این مرتبه از توحید و رابطه آن با بحث قضا و قدر، جبر و اختیار، عدل الهی و ثواب و عقاب اخروی بر اهمیت آن افزوده است. در بیان و تفسیر رابطه موجودات از جمله افعال انسان مختار با قدرت و علم و اراده لایزال الهی و فاعلیت حقیقی در جهان هستی، متکلمین و فلاسفه مسلمان بنوبه خود بشرح آن پرداخته اند در این میان بیان فلاسفه اسلامی با تکیه بر قواعد استدلالی پذیرفته شده در فلسفه آنها را متوجه پرسشهای کلامی حدیثی نمود که پاسخ از آنها چندان ساده نمی نماید، این مقاله به بررسی این پرسشها و پاسخها پرداخته است.

کلید واژه ها:

توحید افعالی، قضای الهی، بداء، تردد، دعا، امر و نهی، سعادت و شقاوت ذاتی

جلوه های حکمت تشبیهی و تنزیهی در آثار ملاصدرا

محمد حسین ایراندوست*

گفتگو پیرامون صفات خدا یکی از شیرینترین مباحث خداشناسی است که در آغاز طلیعه اسلام و در زمان پیامبر اکرم (ص) با این سؤالات شکل تازه ای پیدا کرد: آیا خدا کیفیت و صفتی دارد؟ آیا فکر و اندیشه و حواس ما می تواند صفات او را ادراک کند؟ آیا خداوند طبق ظاهر آیات دارای دست و گوش و چشم و صورت است؟

ورود متکلمین به این گفتگو، سبب شد تا گاهی حوزه «تنزیه» و زمانی هم حوزه «تشبیه» بشکل افراطی مورد توجه قرار گیرد. فلاسفه هم با دقت بیشتری به تنزیه و تشبیه صفات خداوند پرداختند.

موضوع اصلی این مقاله «تشبیه و تنزیه» است که یکی از مسائل مهم در بحث صفات خداست. این مقاله در سه بخش تنظیم شده است در قسمت اول، اهمیت و ضرورت تحقیق و تعاریف اصطلاحات مطرح شده است. در فصل دوم به پیشینه نظری تحقیق در متون کلامی و فلسفی پرداخته ایم و از این رهگذر باختصار به آراء سلف مسلمین در خصوص آیات تشبیه و تنزیه اشاره کرده و اقدامات تأویلگرایانه پیشوایان دینی را در خصوص آیات تشبیه مطرح کردیم، آیاتی که خداوند را به داشتن دست و چشم و گوش و صورت توصیف می کند. سپس به جستجوی پیشینه نظری مسئله تشبیه و تنزیه در آراء بیانیه، زیدیه، مرجئه، معتزله و اشاعره پرداخته ایم. بررسی این مسئله در متون فلسفی مرکز ثقل این مقاله است. با توجه به موضوعات دومین همایش ملاصدرا، این قسمت را به دیدگاه صدرالمتألهین و تفسیر ایشان از تشبیه و تنزیه اختصاص داده و جلوه حکمت تشبیهی و تنزیهی را در آثار وی به تماشا نشسته ایم.

کلید واژه ها:

صفات خدا، خداشناسی، حکمت تنزیهی، حکمت تشبیهی

مسئله شر از دیدگاه شهید مطهری و آلون پلنتینگا

سمانه امینی مشهدی

اموری با دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم توأم است که بطور هراس‌انگیزی خطا جلوه می‌کند. بیشک دنیای ما پیچیده از شرور اخلاقی و طبیعی است و در یک معنای کلی می‌توان گفت که شر وجود دارد. در غرب، برای برخی از متفکرین، این عمق وسیع رنج و آلام بشری است که تصور خالق (با اوصاف نامتناهی) را مورد شک و تردید قرار داده و یا حتی غیرقابل باور می‌گرداند.

نبرد بر سر مسئله شر از قرون متقدم مسیحیت و نیز در قرون وسطی مطرح بوده است. تاریخچه صورتبندی این مسئله به یونانیها باز می‌گردد. آنجا که اپیکورس (۲۷۰-۳۴۱ قبل از میلاد) برهان ذو الوجهینی را بشکل مختصر و ساده مطرح می‌کند. با این بیان که اگر خداوند قدرتی نامحدود دارد باید بتواند همه شرور را از میان بردارد اما شرور وجود دارد؛ بنابراین یا او خیرخواه محض نیست و یا دارای قدرت نامتناهی نیست.

شاید بتوان گفت مسئله شر دارای ابعاد مختلف است که یکی از آنها بعد نظری می‌باشد. این بعد، با روابط منطقی و معرفتی میان قضایای مربوط به «خدا و شر» سروکار دارد. در طول دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ فلاسفه میان دو تقریر عریض بعد نظری تمایز قائل شدند، که آن دو تقریر عمده عبارتند از: مسئله منطقی شر و مسئله شر بمنزله قرینه. مسئله منطقی شر در اطراف پرسشهای سازگاری میان گزاره‌های توحیدی دور می‌زند و مسئله شر بمنزله قرینه متضمن گزاره‌های ارزشی درباره خدا در ارتباط با حقیقت شر می‌باشد. منتقدانی که تقریری منطقی از مسئله شر بدست داده اند مدعیند که میان شر و پاره‌ای مدعیات دینی درباره خداوند، ناسازگاری وجود دارد. جی. ال. مکی و مک کلوسکی از فلاسفه ملحد معاصر از این دسته می‌باشند. آنها معتقدند که میان دو قضیه ۱. شر وجود دارد ۲. خداوند وجود دارد تناقضی نهفته است و وجود همزمان این دو قضیه منطقیاً ناممکن است.

همانطور که بعد نظری شر به دو تقریر عمده منطقی و مقرون به دلیل تقسیم می‌شود، همچنین پاسخهای اصلی به این مسئله نیز به دفاعیات و نیز تئودوسی تقسیم می‌شود. هدف دفاعیات آن است که نشان دهد براهین ملحدین (چه در تقریر منطقی و چه در مقرون به دلیل) قرین توفیق نیست برعکس، هدف کلی تئودوسی (با دیدی مثبت) ارائه دلایل محتمل الصدقی از وجود شرور در جهان خداشناسانه می‌باشد. دفاعیات، موضع خداشناسانه را با مباحث تقریر منطقی مسئله شر قرین می‌کند و تئودوسی با تقریر مقرون به دلیل قرین می‌گردد.

در این میان پاسخ آلون پلنتینگا (۱۹۳۲) به مسئله منطقی شر که بعنوان دفاع مبتنی بر اختیار شناخته شده است؛ در خور توجه است، چرا که ایشان بیش از همه برای دفع اتهام ناسازگاری کوشیده است. او با استفاده از مفهوم جهانهای ممکن، تلاش کرده تا نشان دهد که هیچ ناسازگاری میان قضایا وجود ندارد.

در فلسفه و کلام اسلامی نیز به این مسئله به اشکال مختلف پرداخته شده است. از آنجا که ارتباط مسئله شر با عدل الهی ارتباطی تنگاتنگ است، متکلمین به علل خاصی آن را بسط داده و از حکما پیشی گرفتند. گرچه فلاسفه در میان مباحث فلسفی خود بابتی تحت عنوان خیر و شر باز کرده اند، لکن عقاید آنان پیرامون عدل را می‌باید از لابلاهای سایر مباحث بدست آورد. اما در عصر حاضر فیلسوف متفکر شهید مطهری عقاید خویش در باب مسئله شر و عدل الهی را بطور گسترده بیان کرده است. ایشان ضمن آنکه شر را امری عدمی دانسته؛ آنرا امری تفکیک‌ناپذیر از نظام عالم می‌داند. آنچه در این مقاله خواهد آمد، بیان عقاید شهید مطهری بعنوان فیلسوف اسلامی و دعای مهم آلون پلنتینگا بعنوان فیلسوف غربی است. بتردید هر دو فیلسوف مسئله شر را منافی با وجود خداوند نمی‌دانند. شهید مطهری مسئله شر را مخل براهین خداشناسی نمی‌دانند و معتقدند حکما اسلامی برای اثبات خدا و صفات او تنها به این راه متکی نیستند. پلنتینگا نیز معتقد است که «اگر هیچ یک از پاسخها [در مسئله شر] رضایتبخش نباشد؛ باز می‌توان ادعا کرد که خداوند دلیلی برای تجویز شرور دارد که ما نمی‌دانیم». علاوه بر آن در این مقاله دیدگاه هر یک از آنان نسبت به عدل الهی که مسئله ای مهم در ارتباط با مسئله شر است؛ روشن خواهد شد. شهید مطهری عدالت خداوند را بعنوان یک بحث پیشینی مطرح کرده و سپس درصدد تجویز شرور بر می‌آیند. اما جناب پلنتینگا نظریه عدل الهی را اساساً غیر ضروری می‌داند. همچنین پلنتینگا بالامکان، شیطان را علت شرور طبیعی می‌داند در

حالیکه شهید مطهری، قلمرو شیطان را تشریح می‌داند نه تکوین، به این معنا که شیطان تنها بطور محدود در وجود بشر است نه در غیر بشر. ما ضمن بیان دیدگاه‌های هر دو فیلسوف، نکات اشتراک و افتراق آنان را در مسئله شر و پیرامون آن بیان خواهیم کرد.

کلید واژه ها:

شروع، قرینه، عدل الهی، مطهری، پلنتینگا

اومانيسم: با خدا يا عليه خدا؟

پيوتر جروزينسكى *

اومانيسم بمنزله يك جريان فرهنگي مشخص و حتي بمتابه يك ايدئولوژي، در تاريخ فرهنگ غربي در دوران رنسانس پديد آمد. اومانيسم اشاره اي به اندیشه جهان باستان و برضد اندیشه قرون ميانه است. توجه اصلي و نخستين اومانيسم به انسان است و به پرسشهاي زير مي پردازد: آيا اومانيسم به خداانگاري مي انجامد يا به تصعيد انسان به مقام خدائي؟ اگر انسان را به مقام مي رساند آيا مستلزم نفي خدا نيست و به الحاد نمي رسد؟ آيا نفي خدا، عظمت فرد و شخص را تباه نمي سازد و آن را همپايه عظمت يك نظام سوسياليستي توتاليتري نمي انگارد؟ اگر اومانيسم ما را از سرچشمه وجود و عظمت فردي و شخصيمان جدا کند، دامی بیش نخواهد بود.

کلید واژه ها:

اومانيسم، انسان، خدا، خداانگاري، رنسانس

کلام خدا و نظریه افعال گفتاری

سهراب حقیقت قره قشلاقی

در مورد کلام خدا سه نظریه «کلام لفظی معتزله»، «کلام نفسی اشاعره» و «کلام فعلی فلاسفه و عرفا» بمعنی اعم و ملاصدرا به معنی اخص وجود دارد بنظر ملاصدرا خدا با کلمه «کن فیکون» جهان خلقت را آفریده است یعنی با کلام خود فعلی را انجام داده است همین سخن امروزه در سطح پایین یعنی در کلام انسانی تحت عنوان «نظریه افعال گفتاری» نزد افرادی مثل آستین و سرل و ... مطرح شده است. معتقدند کلماتی وجود دارد که انسان با ایراد آنها در حقیقت فعلی را انجام داده است کلماتی مثل قول دادن، تشکر کردن، سوال پرسیدن، تقاضا کردن و غیره حاوی نوعی فعل هستند یعنی با گفتن جمله ای که حاوی این کلمات باشد در حقیقت انسان فعلی را انجام داده است پس هم در نزد فلاسفه و عرفا و هم در نزد طرفداران «نظریه افعال گفتاری» معادله کلام برابر با فعل را داریم منتها سخن فلاسفه در مورد کلام الهی جاری است و سخن صاحبان «نظریه افعال گفتاری» در مورد کلام انسانی صدق می کند اما اوج این سخن در کلام حضرت علی (ع) مشاهده می شود آنجا که می فرماید «يقول لما اراد كونه كن فيكون لا يقرع بصوته و لا بندا يسمع انما كلامه سبحانه فعل منه انشاء و مثله» کلام خداوند متعال فعل اوست که انشاء و ایجاد جهان است.

کلید واژه ها:

کلام لفظی، کلام نفسی، کلام فعلی، نظریه افعال گفتاری، ملاصدرا، متکلمین، فلاسفه، آستین و سرل

تصویر و شمایل در اسلام و مسیحیت ارتدوکس غربی

کورنلیا تساکریدو*

من در مقاله حاضر می‌خواهم نشان دهم که میان تصویر دینی در نقاشی عربی - ایرانی و شمایل ارتدوکس غربی (بیزانسی)، مشابهت‌های مهم وجودشناختی هست که مفاهیم کلامی مشترکی را بازتاب می‌دهند. چنین چیزی، برغم محدودیت‌های شدیدی که حامیان تصویر زدایی و شمایل شکنی قرنهای هشتم و نهم ایجاد کرده بودند، با درهمتنیدگی ایمان و هنر می‌سازد. جستجو برای یک زیبایی‌شناسی تصویری مشترک در اسلام و مسیحیت ارتدوکس غربی، به درهمتنیدگی فرهنگی و دینی توجه می‌کند؛ اما نه بمعنای دنیوی مورد نظر هنر غربی و گفتمان تاریخی و زیباشناختی که در آنها شباهت‌های کلامی معمولاً نادیده گرفته می‌شوند. زیبایی‌شناسی کلامی بر مبنای مقوله‌های زیر تعریف می‌شود: (۱) خلئی که در آن ظاهر و باطن برهم منطبق می‌شوند، (۲) چیزی که وجود و ماهیت در آن یکی می‌شوند، (۳) اشراقی که سرشار از تیرگی است، (۴) کشفی که شامل خلق می‌شود، (۵) وحدتی که کثرت در آن از بین می‌رود، (۶) تجلی (شهودی که کمون (سکوت) از آن انتشار می‌یابد. هدف تصویرهای اسلامی و ارتدوکسی (اعم از سبک دار یا انتزاعی یا با شکل هندسی) ساختن واقعیاتی تصویری در جهت خداست؛ یعنی چیزی که در مورد شمایل بیزانسی با الهیات خداگونگی (تشبه) سازگار است. تفاوت‌های کلامی که از یک سو بر تجسد و تثلیث و از سوی دیگر بر توحید (یعنی بر شمایل‌گرایی و ضد شمایل‌گرایی) تأکید می‌کنند، هم ارزی‌های زیبایی‌شناختی دارند که همچنان ویژگی و صف‌ناپذیری خود را حفظ می‌کنند. بحث از فلسفه ملاصدرا از دو جهت در اینجا مناسب است: نخست اینکه ماهیت با وجود اتحاد می‌یابد و می‌توان با درک جهان معقول و وجود محض، از آنها عبور کرد، و دوم از جهت جهان وجودشناختی تصویرها که خود حیات تصویری نفس، در تقابل با آن ارزیابی می‌شود.

کلید واژه‌ها: تصویر، اسلام، مسیحیت، تشبه، شمایل‌گرایی، نفس

حکمت بالغه الهی و مسئله شر

(گزارشی اجمالی از تبیین مسئله شر در فلسفه اسلامی و الهیات مسیحی)

طاهره کمالی زاده*

در جهان بینی اسلامی از جمله مسائل مطرح «در رابطه جهان با خداوند» مسئله حکمت بالغه و مسئله عدل الهی است. مسئله حکمت بالغه الهی بدین صورت مطرح می شود که نظام هستی، نظامی حکیمانه است. یعنی نه تنها علم و شعور و اراده و مشیت در کار جهان دخیل است؛ بلکه نظام موجود، نظام احسن و اصلح است و وضعی دیگر و نظامی دیگر احسن و اصلح از این نظام، ممتنع و ناممکن است. جهان موجود کاملترین جهان ممکن است. اینجاست که پرسشها و ایرادها مطرح می شود مبنی بر اینکه حوادث و پدیده هایی در جهان مشاهده می شود که از مقوله نقص، شر، زشتی، عبث و پوچی است. حکمت الهی اقتضا می کند که کمال بجای نقص، خیر بجای شر، زیبایی و مفید بودن بجای عبث بودن باشد. عادلانه بودن نظام به این است که ظلم و تبعیض و آفات و بلاها وجود نداشته باشد. عادلانه بودن نظام به این است که در موجودات آن نظام نقصهایی از قبیل جهل، عجز، ضعف و فقر وجود نداشته باشد. زیرا همینکه به اندام موجودی جامه هستی پوشانیده شد دریغ داشتن شرایط و کمالات هستی از او ظلم است. اینها یک سلسله پرسشهاست که درباره جهان مطرح است و جهان بینی توحیدی که جهان را فعل خدای حکیم عادل علی الاطلاق می داند باید به این پرسشها پاسخ دهد.

در مقاله حاضر ابتدا گزارش اجمالی از رویکرد سنتی در فلسفه اسلامی (با بیان دو حکیم و فیلسوف شهیر عالم اسلام، شیخ الرئیس ابوعلی سینا و آخوند ملاصدرا) ارائه می شود. سپس در رویکرد معاصر نظریه استاد مطهری که تبیین و تقریر و قرائتی جدید از آراء پیشینیان است، مطرح می شود.

در بخش دوم مقاله در بیان دیدگاه الهیات مسیحی نیز به همین دو رویکرد توجه شده است. اما در آنجا ابتدا در رویکرد معاصر در طی دو تقریر عمده مسئله شر: «مسئله منطقی شر» و «مسئله شر بمنزله قرینه»، در تقریر «مسئله منطقی شر» به تبیین نظریه جی. ال. مکی در طرح مسئله ناسازگاری منطقی اعتقاد به وجود خداوند قادر مطلق و خیر خواه محض با وجود شر و پاسخ متکلم و فیلسوف دین معاصر الوین پلنتینگا و در تقریر «مسئله شر بمنزله قرینه ای علیه وجود خدا» نیز به نظریات دو فیلسوف متاله معاصر: کیث یندل و الوین پلنتینگا می پردازیم که در این زمینه برهان «مبتنی بر اختیار واقعی» پلنتینگا برای نشان دادن جایگاه شرور گزارف در جهان دینی مطرح می شود. در رویکرد سنتی در گزارش اجمالی از نظریه های جهانی عدل الهی رایج به بررسی سه نظریه عدل الهی می پردازیم: الف. نظریه عدل الهی اگوستینی. ب. نظریه عدل الهی ایرنائوسی. ج. نظریه عدل الهی پویشی. در پایان نظریات ارائه شده در مقاله نقد و بررسی می گردد.

کلید واژه ها:

حکمت الهی، مسئله شر، عدل الهی، نظام احسن، اختیار

بسوی الهیات و فلسفه دین جدید

وارقیز مانی مالا*

هدف ما در این مقاله بررسی ماهیت، ابعاد و هدف دین، مکمل بودن ادیان، تعارض ادیان و فلسفه، و نیز الهیات جدیدی درباره دین است. منظور از ابعاد دین، ابعاد عملی و عبادی، تجربی و عاطفی، اسطوره ای و روایی، تعلیمی و فلسفی، اخلاقی، اجتماعی یا نهادی، مادی، و مانند اینهاست. در مورد هدف دین باید بگوییم که دین، هدف دگرگونیهای شخصی و اجتماعی است. یکی از چیزهایی که امروزه باید آن را بپذیریم، مسئله مکمل بودن ادیان است. بهمین سبب ادیان باید با یکدیگر وارد گفتگو شوند. مایه تأسف است که ادیان در سراسر جهان وارد درگیریهای گوناگون شده اند. امروزه دین و الهیات را باید حاکمیت خداوند در آنجایی تلقی کنیم که صلح و عدالت حکمفرماست. بت پرستان همانا دنیا پرستانی هستند که انسان و طبیعت را غارت می کنند و موجب سلطه فقر و بحران بوم شناختی می شوند. چنین فلسفه دین و الهیات جدیدی، نیازمند معنویتی است که می توانیم آن را معنویت انسان _ جهان _ خدایی بنامیم. این الهیات جدید ارزشهای مهمی دارد که یکی از مهمترین آنها ارزش مدارا است. ارزش دیگر برابری است وقتی که ادیان دیگر را با دین خودمان برابر دانستیم، ارزش دیگری به نام سکولاریزم مطرح می شود. نتیجه منطقی سکولاریزم ارزش دیگری است که اومانیزم نام دارد. یک فرد مذهبی واقعی نمی تواند مشکلات و دردهای هموعان خود را نادیده بگیرد. یکی از اهداف مهم ادیان در دنیای کنونی التزام و پایبندی به تحقق عدالت و صلح است. برای دستیابی به ارزشهای پیشگفته، یک ارزش اساسی دیگر لازم است و آن چیزی جز آزادی نیست. کوشش برای تحقق آزادی، کاری دینی است که مایه نجات انسانها می شود. بنابراین، ما باید در پی کشف دینی حقیقی باشیم که می توانیم بگوییم روح و روان کره زمین است.

کلید واژه ها: فلسفه دین، ابعاد دین، هدف دین، مدارا، برابری، سکولاریزم

فلسفه و دین در آفریقا: احیای جهان، کشف دوباره خداوند

تونی بالکومب*

معرفت شناسیهای غربی از این اندیشه سخت در تأثیر بوده اند که جهان پیش از آنکه بشر کنجکاو و آزاد و خودمختار بتواند به بررسی عقلی آن بپردازد، باید بصورت «ابژه» درآمده باشد. پیش از این، بواقع از دوره دیرینه سنگی در سی و پنج هزار سال قبل، انسان بگونه ای دیگر جهان را تصور می کرد. جهان واحد، یکپارچه، جاندار، همبسته با عادات و ملکات موجودات روحانی و مادی بود که با نازکترین پرده های نفوذ ناپذیر از همدیگر جدا شده اند. در چنین جهانبینی نمی توانیم به کاری علمی در سنتی عقلی بپردازیم؛ زیرا امکان آزادی یا جدایی شناسنده و متعلق شناسایی که لازمه روش علمی است، وجود ندارد.

اما جهان بینی خردگرایانه ای که با فلسفه دکارتی و علم نیوتنی شکل گرفت در درون خود پارادایم غربی با چالشی سخت روبرو شد و تغییر یافت. این تغییر پارادایم بگفته هوپر، حرکتی از سلطه عقل (منطق کلاسیک) به اسطوره و، علم، حرکت از مکانیک نیوتنی به فیزیک کوانتومی است. نتیجه چنین تغییر پارادایمی، بیکرانگی جهان و وحدت عالم و معلوم و گشودگی بسوی خدا و بتعبیر دیگر، حرکت از نگاه مکانیکی بسوی نگاه زیست گرایانه به جهان است. این تغییر را بدلیل تفاوت عمده اش با خرد گرایی مدرنیته، غیر خردگرا نامیده اند. من در این مقاله بررسی همین دیدگاه غیر خردگرایانه خواهم پرداخت که در آفریقا نیز حامیانی دارد.

کلید واژه ها:

معرفت شناسی غربی، خردگرایی، ناخردگرایی، فلسفه آفریقایی

پیدایش توجیه در اخلاق

داگفین فولسدال*

این نکته در میان فیلسوفان نیمه نخست قرن بیستم، از تجربه گرایان منطقی گرفته تا اگزیستانسیالیست‌هایی همچون سارتر و هایدگر، کاملاً مشهور و پذیرفته بود که اخلاق، توجیه عقلی بر نمی‌تابد و فراسوی آن است؛ اما در دهه ۱۹۵۰ فیلسوفانی مانند رالز و ایزریئل شفلر گفتند که می‌توانیم دیدگاه‌های اخلاقی را نیز توجیه عقلی کنیم. آنها خود از فیلسوفانی چون گودمن و کواین الهام گرفتند، و سپس بسیاری از کسان دیگر دیدگاه آنها را درباره توجیه، و به اصطلاح رالز «تعدیل تأملی»، را بسط دادند. من در این مقاله به بررسی انتقادی این دیدگاه می‌پردازم و به ویژگی‌هایی از آن اشاره می‌کنم که برای اثبات این نکته اهمیت و ضرورت دارد که یک روش باید به توجیه پردازد نه صرفاً به حل ناسازگاریها و تعارضات؛ این رأی است که هوسرل در آغاز قرن بیستم به بحث درباره اش پرداخته است.

کلید واژه ها: توجیه، اخلاق، روش، رالز، شفلر

تأثیر دیدگاه‌های فلسفه اخلاق در تصمیم‌گیری‌های عملی در زمینه اخلاق پزشکی

باقر لاریجانی*

در میان شاخه‌های اخلاق حرفه‌ای، اخلاق پزشکی بواسطه جایگاه خاص حرفه پزشکی، از شأن و منزلت ویژه‌ای برخوردار است. فلسفه اخلاق پزشکی قسمت اساسی از اخلاق پزشکی است که کوشش می‌کند در سایه تحلیل فلسفی، درست و غلط‌ها را در حیطه عمل در موضوعات مختلف طب و مراقبت‌های بهداشتی شرح دهد. این قسمت از مباحث اخلاق پزشکی اهمیت بسیار زیادی دارد زیرا در کلیه قسمت‌های اخلاق پزشکی و تصمیم‌گیری‌های عملی تأثیر گذار است. در حقیقت مبحث اخلاق پزشکی، محتوای اخلاقی طب را به تفضیل بیان می‌کند و موضوعات اخلاقی مرتبط با پزشکی را تحلیل کرده و توضیح می‌دهد که چرا برخی فعالیت‌های خاص، از این نظر اخلاقی و برخی غیر اخلاقیند.

در دهه‌های اخیر، وظیفه اخلاق پزشکی با پیشرفت طب و فناوری‌های جدید و توسعه عرصه نگرش او سنگین‌تر شده است. اعمال جدید نیاز به تبیین و تدوین احکام نوین دارند و مسئولیت این تبیین و اختیار این تحکیم در طب را نمی‌توان جز از اخلاق پزشکی خواست. در حال حاضر اخلاق پزشکی سنتی که بیشتر شامل اوامر و نواهی پزشکان بود، جای خود را به اخلاق پزشکی نوین داده است که با پرداختن به موضوعات مطرح در حیطه طبابت مانند اتانازی، سقط جنین، پیوند عضو و غیره در ارائه راه‌های مناسب اخلاقی تلاش می‌نماید. اینگونه راه‌ها حل‌ها خواسته یا ناخواسته بر مبانی فلسفی مبتنی هستند. فلسفه اخلاق، پایه‌ها و مبانی صدور و بروز احکام و توصیه‌های اخلاقی را تبیین می‌کند و چگونگی تحلیل منطقی آنها را بعهده می‌گیرد. از سویی به تحلیل مبانی نظریه اخلاقی می‌پردازد و آنرا مورد نقد و آنالیز قرار می‌دهد و از سویی دیگر به عرضه ملاکی برای کارهای اخلاقی دست می‌یازد و ملاک خیر و خوبی را بدست می‌دهد، و معیار حسن و قبح را بیان می‌دارد. لذا دیدگاه فلسفی در تصمیم‌گیری‌های اخلاق پزشکی تأثیر ویژه‌ای دارد. در عصر حاضر مکاتب فلسفی وظیفه گرا، غایت‌گرا و مکتب مبتنی بر فضیلت از مهمترین مکاتب اخلاقی هستند که هر یک شاخه‌های متفاوتی داشته و بر دیدگاه‌های فلسفی مختلفی استوار می‌باشند مسلماً پزشک یا درمانگر باید با فرضیه‌ها و مکاتب اخلاقی آشنا بوده، مهارت بکارگیری عملی آنها را داشته باشد و علاوه بر آن تلاش کند تا راه درست را براساس دیدگاه و مبانی صحیح جستجو نماید. در دهه اخیر در کشورهای غربی چهار اصل عمده بعنوان وسیله‌ای برای راهنمایی اتخاذ تصمیمات در صحنه‌های عمل اخلاق پزشکی پیشنهاد شده است و از سوی بسیاری از کشورهای پذیرفته شده است. این چهار اصل عبارتند از: خودمختاری و اختیار فرد، سودمند بودن، عدم زیانباری یا اضرار، و عدالت. اصول مشترک می‌تواند در ایجاد تعهدات اخلاقی مشترک و چهار چوب‌های تحلیلی یکسان در جوامع نقش مهمی داشته باشد، اما تفسیرها و سئوالاتی در خصوص هر یک از این اصول مطروحه در فرهنگها و مکاتب مختلف مطرح است. بعنوان مثال باتوجه به مبانی فلسفی اسلام که جسم انسان را فقط قسمت کوچکی از موجودیت انسانی می‌داند، نمی‌توانیم با استناد به اصل اختیار فردی، مرگ آسان یا اتانازی را بپذیریم. تعریف دقیق «سودمندی» و «ضرر» نیز در مکاتب مختلف بسیار متفاوت است. در بینش اسلامی، اصالت از آن روح است و بالطبع باید به بدن صرفاً بعنوان ابزار و وسیله کار روح ارجح نهاده شود. مسلماً در این بینش مفهوم سودمندی و اضرار با بسیاری از مکاتب فلسفی موجود متفاوت خواهد بود. عدالت نیز تعاریف مختلفی می‌تواند داشته باشد که تصمیم‌گیری براساس آن را با مشکل روبرو می‌نماید.

آنچه مسلم است این است که مبانی فلسفی در جهان غرب در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در حیطه طبابت، با مبانی فلسفی اسلامی متفاوت است حتی اگر در ظاهر به نتیجه یکسانی منجر شود. لذا تبیین جایگاه فلسفی اخلاق پزشکی در اسلام یک مسئله ضروری است که جز با تعامل و همفکری پزشکان و فلاسفه مسلمان مقدور نخواهد بود. در سالهای اخیر اندیشمندان و نیز پزشکان مسلمان گاه به ارائه نظراتی در این زمینه پرداخته‌اند که متأسفانه کمتر بر بنیادهای عمیق فلسفی استوار بوده است. تبیین دقیق‌تر تأثیر دیدگاه‌های مختلف در

حیطه فلسفه اخلاق بر تصمیم‌گیریهای اخلاقی پزشکان و تأکید بر لزوم تدوین جامع‌مبانی فلسفی اسلامی در این زمینه، هدف اصلی این مقاله خواهد بود.

کلید واژه‌ها:

فلسفه اخلاق، اخلاق پزشکی، مکاتب اخلاقی، تعهدات اخلاقی، اصول مشترک

دلایل اخلاقی جهان وطنی

لوئیس پی. پوجمن*

بحث من در حوزه اخلاق و فلسفه هنر و سیاست است و عنوان آن دلایل اخلاقی جهان وطنی است که در خصوص صلح جهانی از طریق حکومت جهانی صورت می‌گیرد.

در این مقاله دلایل اخلاقی و غیر اخلاقی برای حکومت جهانی را با عنوان جهان وطنی سازمانی به بحث می‌گذارم. نخست به نیروهای غیر اخلاقی فراوانی اشاره می‌کنم که نیاز به هیأت حاکمه بین‌المللی مرکزی را پدید می‌آورد و سپس سه دلیل اخلاقی برای جهان وطنی پیشنهاد می‌کنم که عبارتند از:

۱. اصول انسانیت و برابری اخلاقی افراد؛

۲. امتیاز همکاری و تعاون؛

۳. فرصتهای مساوی.

آنگاه بحث می‌کنم که جهان وطنی اخلاقی و نیروهای غیر اخلاقی معطوف به جهانی شدن، دلیلی برای جهان وطنی سازمانی خواهد بود.

کلید واژه ها:

اخلاق، فلسفه هنر، سیاست، جهان وطنی، برابری اخلاقی

عالم خیال از دیدگاه ملاصدرا و زیبایی شناسی اسلامی

جان.اف. کوین*

اهمیت مفهوم «عالم خیال» (مثال) در مکتب ملاصدرا از سنت غنی فلسفی ابن سینا، سهروردی و ابن عربی ریشه می‌گیرد که چونان معیاری برای این مفهوم و تفاسیر آنند. کاربرد گوناگون معنویت در عالم صغیر و کبیر، هستی شناسی مکان میان عالم مادی و معنوی و الهیات معاد ابدان و تجدید حیات آنها، در جای دیگری (در آراء کوربن، چیتیک، نصر) مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. در مکتب ملاصدرا باور بر این است که قوه تخیل فرد را قادر می‌سازد تا تصاویر (انگاره‌های) ذهنی یک عالم مستقل خیالی را درک نماید؛ حال آنکه هنوز زندگی در این دنیا از لحاظ مابعدالطبیعی، روانی و نیز از نظر هنری، آدمی را متحیر خود می‌کند.

این مقاله ابعاد زیبایی شناختی عالم خیال و مدعاهای زیبایی شناختی نصر و همکارانش را در سایه آراء ملاصدرا در باب عالم خیال، بصورت منطقی مورد بحث قرار می‌دهد و درگامی دیگر به ارزیابی آراء کلی نصر درباره زیبایی شناسی اسلامی از لحاظ مفهومی و تاریخی می‌پردازد. نصر معتقد است که زیبایی شناسی مینیاتورهای ایرانی را می‌توان براساس دنیای ملکوت یا عالم خیال یا مثال تبیین کرد. با این فرض که نصر مفسر قابل اعتماد ملاصدرا باشد می‌توان نتیجه گرفت، پس ملاصدرا از نظر فکری یا تاریخی قائل به همان نظریه زیبایی شناسی بوده است که نصر در مورد مینیاتورهای ایرانی ابراز می‌کند. آیا باورهای او بسیار آزادمنشانه، بلند نظرانه، مشرکانه یا عاری از قرائن تاریخی و یا شواهد در متن است؟ زیرا ملاصدرا در زمان پادشاهی صفوی زندگی می‌کرد که در آن سنت غنی زیبایی شناسی در شکوفایی کامل بسر می‌برد. مقاله من حاوی نظریه ای است که در مورد برخی از مینیاتورهای دوران صفوی شامل نقاشی، خوشنویسی و داستان بکار می‌رود. این مینیاتورها با مباحث فلسفی ملاصدرا در باب عالم مثال همزمانی دارند. خوشنویسی و نقاشیهای سلطان محمد نور تحت سرپرستی و مدیریت بهزاد و داستانهایی چون خمسه نظامی یا حکایت کشتی شیعه فردوسی در این خصوص معروفند. از اینرو، این مقاله به توضیح، توجیه و نقد مفهوم عالم مثال در مینیاتورهای ایرانی و تعدادی دیگر از مینیاتورهای گورکانی و عثمانی می‌پردازد. برای روشن ساختن مفهوم زیبایی شناسی فلسفی عالم مثال، باید آن را از لحاظ نظری و تاریخی بطور شایسته و کافی تحلیل و بررسی کنیم.

کلید واژه ها:

عالم خیال، زیبایی شناسی، مینیاتور، معنویت، هنر

فرهنگ ایرانی قبل و پس از اسلام از دیدگاه هگل

محمد آزادپور*

موضوع مقاله من بررسی دیدگاه هگل درباره فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و پس از اسلام است. من به نقد و بررسی تحلیل او از شعر فارسی و اسلامی خواهم پرداخت و نشان خواهم داد که تحلیل وی از این نوع شعر عمیق است، اما ویژگی مهم زیباشناختی متعالی را آنگونه که در شعر فارسی تجلی یافته است، نادیده می‌انگارد.

کلید واژه ها:

فرهنگ ایرانی، اسلام، شعر، زیبایی شناسی متعالی، هگل

نظریه های اخلاقی و سیاسی ملاصدرا

خلیل علاقه بند حسینی توسی*

ملاصدرا می‌کوشد فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی خود را براساس اصول بنیادین فلسفه و متافیزیک خود صورتبندی کند. نظام فلسفی صدرا بر واقعیت پویا و کلی وجود، تأکید ویژه دارد و بطور ماهرانه ای بر پایه اصولی همچون اصالت وجود، تشکیک وجود، و حرکت جوهری بنا شده است. او با این اصول بخوبی کمال وجودی و نیز کمال اخلاقی و معنوی نفس انسان را تبیین می‌کند. از دیدگاه او، نفس انسانی، موجودی ذاتاً پویاست که پیوسته دستخوش حرکت جوهری از قوه به فعل است. فعل وجودی هر نفس را فقط از طریق تشکیک می‌توانیم مشخص کنیم؛ هرچند از نظر او، حرکت جوهری نفس بسوی جاودانگی، بالضرورة با کمال اخلاقی یکسان نیست. اصل جسمانی الحدوث و روحانی البقاء بودن نفس و اصل حرکت جوهری، بر روانشناسی، اخلاق و علم سیاست ملاصدرا سیطره دارد. تبیین صدرا از ماهیت جسمانی - روحانی انسان، مقدمه بحث او درباره واقعیت اجتماعی و مسائل دینی و اخلاقی مربوط به آن است. من در این مقاله می‌کوشیم درباره این مسائل بحث کنم: نظریه دو گرایانه صدرا درباره جسمانی - روحانی بودن نفس، سلوک معنوی نفس بسوی الله و رسیدن به مقام خلیفه الهی، تأثیر عوامل سیاسی در کمال معنوی انسان، و نقش عمل اخلاقی و معرفت در حرکت انسان بسوی قلمرو جاودان، علم حضوری و برخی آراء دیگر صدرا.

کلید واژه ها:

فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست، اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، کمال وجودی

بنیادهای فلسفی گفتگوی تمدنها

هانس کشلر*

پارادایم مواجهه غرب با تمدنهای دیگر، اروپا محور است که می توانیم آن را تعبیر فرهنگی – سیاسی نوعی «خود محوری» جمعی بدانیم. «فلسفه خود»، بمعنای فلسفه ذهنی نه لزوماً بمعنای فلسفه ایدئالیستی، رویکرد کلی به مواجهه تمدنها را مشخص می کند. این مواجهه از منظر رشد خودآگاهی شخص نگریسته شده است و بنابراین مهارتهای عقلی و اجتماعی شخص و قدرت تمدن و فرهیختگی او را افزایش داده است، دیالکتیک درک خود بمعنای استغنای تجربه فرهنگی «خود» در مواجهه با تمدنهای دیگر تفسیر شده است. در این دیالکتیک فرهنگی تفوق دیدگاه خود شخص هرگز مورد تردید و چالش قرار نگرفته است. این رویکرد ذهنی گرایانه به مواجهه درون تمدنی در خور منافع فرهنگ غالب در این زمان است و در شرق گرای اروپایی که ترکیبی از نادیده انگاشتن فرهنگهای دیگر و تکبر فرهنگی است، بازتاب یافته است.

آنچه ما در این مجموعه جهانی نیاز داریم عبارت است از کارکرد فلسفی مواجهه فرهنگی، یعنی هرمنوتیک جدیدی از گفتگوی تمدنهاست که از رویکرد ذهنی گرایانه که قرنهای همزیستیش با استعمارگرایی و «نو جهان گرایی» کنونی شکوفا شده است، دور باشد. یک فرهنگ یا تمدن فقط در صورتی می تواند کاملاً رشد کند که بتواند با دیگر تمدنها ارتباط برقرار کند. درک «خود» در سطح فردی و اجتماعی فقط بر مبنای تمایز از دیگر «خودها» امکانپذیر است. «دیگران» در اینجا نقش تصحیح فهم «خود» از جهان و نظام ارزشی را دارند. بنابراین گفتگوی تمدنها بر فلسفه غیر ذهنی گرایانه درباره درک خود از طریق مواجهه با سنتهای مختلف، بیانههای فرهنگی، نظامهای ارزشی و شیوه های زندگی مبتنی است.

هرمنوتیک گفتگوی تمدنها مبتنی بر درک «خود» است آنگونه که در مواجهه با امور غیر از خود، شکل یافته است. بنابراین، پارادایم مناسب برای رشد یک تمدن همانا گفتگو است نه برخورد تمدنها. برخورد صرفاً به جدایی فکری و محرومیت تمدن از رشد بالقوه می انجامد. برای کسانی که دغدغه آینده نژاد بشر را دارند، گفتگوی جهانی تمدنها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

کلید واژه ها:

خود محوری جمعی، فلسفه خود، خودآگاهی، گفتمان تمدنی

مدعیات اخلاقی چونان حقایق صوری: برخی از پیامدهای روابط میان الهیات و اخلاق

داگلاس پی. لاکس *

توماس آکویناس و دیگر پژوهشگران اخلاق گفته اند که حقایق اخلاقی، حقایق عقلینند. من نخست در تأیید این دیدگاه استدلالهایی جدید عرضه می‌کنم و سپس پیامدهای این خردگرایی اخلاقی را در مورد نسبت میان اوامر الهی و اصول اخلاقی بررسی خواهم کرد. اگر اصول اخلاقی حقایق عقلینند، پس حقایق اخلاقی بر علل صوری مبتنی خواهند بود. مدرسیان، به پیروی از این دیدگاه ارسطو که اصل امتناع تناقض بر همه امور حقیقی صادق است، بحق بر این باور بودند که حتی خداوند نیز نمی‌تواند نسبتهای میان علل غایی را دگرگون سازد. از این نکته برمی‌آید که خدا هم نمی‌تواند در اصول اخلاق تجدیدنظر کند؛ بلکه بر خداوند است که اصول اخلاق را همچون اصول ریاضی تأیید کند.

کلید واژه ها:

اخلاق، عقل، اصول اخلاقی، علل صوری، خدا

نقش محوری ارتباط در گفتگوی تمدنها

فانی اوکوا اوکوا*

یکی از مسائلی که از مدتها پیش ذهن مرا به خود معطوف داشته این است که آیا هرگز زمانی فرا می رسد که فیلسوفان مسلمان بتوانند در مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی با فیلسوفان غربی به تبادل اندیشه بپردازند؟ شاید این پرسش در آغاز هزاره سوم میلادی اندکی نابجا بنماید؛ زیرا وقوع برخی از حوادث و پاره ای برداشتها از اسلام سبب شده است که مسلمانان تمدن غربی را رد کنند. البته در گذشته کوششهایی برای ساختن دنیای جدیدی صورت گرفته که عمدتاً امپریالیستی بوده است. اما گویی امروزه در دوران ما نقطه عطفی به چشم می خورد که سرآغاز شکلگیری مفهومی از جهان پلورالیستی و تنوع فرهنگها و ادیان و نیز احترام متقابل فرهنگها به همدیگر است که مستلزم شروع گفتگوست، نه پذیرش یکسویه محض. البته چنین چیزی بسیار دشوار است؛ زیرا برای تمدنهای قدرتمند گوش ندادن به دیگران و حذف آنها آسانتر می نماید.

فلسفه و مطالعات تطبیقی می تواند نقش مهمی در این گفتگو داشته باشد و به تعریف تازه ای از مفهوم ارتباط و گفتگو و گزینش ارزشهای مشترک برای همه جهانیان کمک کند.

کلید واژه ها:

ارتباط، گفتگوی تمدنها، فلسفه، پلورالیسم

صورت، تقلیدگری و ایستار متافیزیکی در هنر معاصر غربی و اسلامی

جون روبرتس*

من در مقام یک هنرمند دیداری از آموختن این نکته بسی در شگفت شده ام که صورت هنری (در فرهنگ من) غالباً بی ارتباط با شمایل نگاری یا دستکم فرع بر آن پنداشته شده است. منظور من از «صورت» همان نسبت‌های موجود در یک اثر و جلوه مشترک آنهاست. من در این مقاله درباره مشابهت‌های موجود میان هنر اسلامی و غربی بحث خواهم کرد. این مشابهت‌ها همچون اختلاف‌های آنها در شمایل نگاری بدیهی و روشن نیستند. برای این منظور از آثار هنرمندان هنرهای دیداری و ادبی استفاده، و کارها و انگیزه‌های آنان را توصیف می‌کنم. همچنین به بررسی آثار فیلسوفان اجتماعی و انسان‌شناس می‌پردازم تا نشان دهم که چرا معرفت هنری عمومی و مشترک تا این حد گنگ و نامفهوم بوده است.

کلید واژه‌ها:

صورت، تقلیدگری، ایستار متافیزیکی، هنر اسلامی، هنر غربی

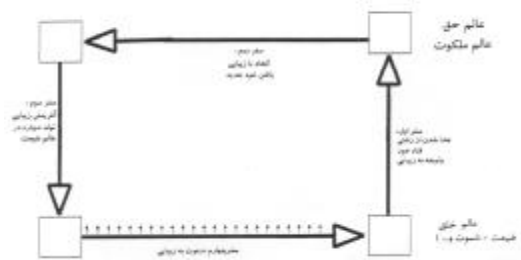
اندیشه زیبایی در حکمت متعالیه سیر مفهوم زیبایی در سفر های چهارگانه ملاصدرا

مهدی حمزه نژاد

آنچه حضرت امام و شهید مطهری و برخی حکمت پژوهان همچون سید حسین نصر و هانری کرین بر آن تأکید دارند تأسیس شکل جامع و بدیع حکمت اسلامی توسط ملاصدراست.

نقطه کلیدی فلسفه او نظریه اصالت وجود واستخراج احکام وجود است. زیبایی شناسی وجودی صدرا که امروزه کمتر مورد پژوهش قرار گرفته، یک زیبایی شناسی چهار مرحله ای است که در آن با یک سیر دینامیک انسان ابتدا به حوزه زیبایی وارد می شود و سپس آن را دوباره به همین عالم باز می گرداند. این سلوک چهار مرحله ای پایگاه مهمی را ایجاد می کند که همه مکاتب دیگر فلسفه اسلامی در درون خود جمع می کند.

اگر بخواهیم سیر چهارگانه صدرایی را به شکل دقیقتر و روشنتری ببینیم، می توان از مدل زیر بهره گرفت.



در این سیر بتدریج با رسیدن به پایان سفر، دیگر مفهوم زشتی وجود ندارد. هرچه هست زیباست، این یک نگاه فرازگرا است که از بالا به این عالم نگاه می کند. زشتی مربوط به نگاه ماهیتی است که زیبایی را یک ویژگی و حالت اضافه شدنی بر ذات اشیاء می دانست، دید ماهیتی یک نگاه فرد پیاده بر روی زمین است اگر هنرمند با یک سیر و سلوک به نگاهی فرازگرا دست یابد، همه چیز را در جای خود می بیند و مراتب زیبایی اشیاء را درک می کند. در سفر دوم انسان در درون زیبایی سفر می کند و آن را درون جان خود می نشاند و با آن یکی می شود. از اینجا به بعد علم او حقیقت زیبایی و به تعبیری همه هستی علم حضوری و شهودی است، یعنی همه هستی در درون اوست، او پس از این سیر دوباره به عالم طبیعت برمی گردد، درون او چون چشمه جوشانی است که حقایق را از باطن بظاهر و یا از ملکوت به ناسوت می آورد. مرحله چهارم مرحله تربیتی یک هنرمند است، او در این مرحله به پرورش انسانها می پردازد و آنان را برای رسیدن به حقیقت زیبایی و علم و حیات و ... آماده می کند.

کلید واژه ها:

زیبایی شناسی وجودی، عالم حق، عالم خلق، حکمت متعالیه

بررسی و نقد نظریه اعتدال در فلسفه اخلاق

حسین اترک*

نظریه اعتدال که خاستگاه آن یونان باستان و نظریه پرداز آن ارسطو است، فضیلت و قاعده درست در هر عمل و عاطفه ای را حد وسط و رعایت اعتدال می داند و در مقابل، افراط و تفریط را موجب قبح عمل و رذیلت اخلاقی می شمارد. این نظریه تأثیر بسیاری بر حکما و علمای اخلاق اسلامی همچون فارابی، ابن مسکویه، ابن سینا، ملاصدرا، نراقیین و ... گذاشته است. در بخش اول مقاله به بررسی و تبیین نظریه اعتدال، مبانی و ادله قائم بر آن پرداخته ایم. و در بخش دوم، به نقد نظریه و بیان اشکالات وارد بر آن همت گمارده ایم و در پایان چنین مدعی شده ایم که این نظریه سازگاری و تناسب چندانی با اخلاق اسلامی ندارد و سزاوار این عنوان نیست.

کلید واژه ها:

نظریه اعتدال، فضیلت، رذیلت، حسن و قبح، اخلاق اسلامی

تمدن اسلامی در دنیای جهان شمول

ان. اس. کرابایوف*

تمدن اسلامی پدیده فرعی همگن و بیتعارض نیست، بلکه محصول همکنشی میان فرهنگی مردم و کشورهایی است که خودشان را به تمدن اسلامی متعلق می‌دانند. چنین تاریخی نشان می‌دهد که هیچیک از الگوهای غربی در کشورهای اسلامی موفق نبوده است. از اینرو، کوششهای گوناگونی برای یافتن راهی برای توسعه و پیشرفت ویژه از سوی این کشورها صورت گرفته و همین نکته مایه دلنگرانی کشورهای غربی شده است. بنابراین، وظیفه کشورهای اسلامی فقط این نیست که بر عدم توازن میان جهان اسلام و غرب غلبه کنند بلکه باید بدنبال راهی برای دستیابی به همکنشی سازگاری در میان خود باشند. فرایند جهانی سازی از «مرکز» بسوی «حاشیه» در حرکت بوده است. بنابراین، جهانی سازی عملاً بمعنای «غربی سازی» است. جهانی سازی از آغاز رشد تاریخی خود تا عصر حاضر، فرایند تثبیت سلطه اروپایی بر جهان بوده است.

امروزه بحث از ارائه، فهمی از فرایند جهانی سازی که برای رشد تمدن اسلامی مؤثر باشد، بسیار دشوار است؛ زیرا جهان اسلامی یکپارچه نیست و در حوزه های گوناگون حیات معنوی مردم که خود را وابسته به تمدن اسلامی می‌دانند، تجزیه و متفرق شده است.

کلید واژه ها:

تمدن اسلامی، تمدن غربی، پیشرفت، جهانی سازی

اعمال ارتباطی در فرایند ترجمه نمایش

اولکسی وُلوس*

هدف این مقاله بررسی اعمال ارتباطی در گفتمان نمایشی چونان مقوله‌ای اساسی در تفسیر ادبی است. تحلیل آماری اعمال ارتباطی مورد استفاده مترجم حاکی از کاربرد آنها در راهبرد تفسیر هنری است. نگارنده، سطح ارتباط را مرحله‌ای بسیار مهم از ارزش هنری و زیباشناختی متون نمایشی می‌داند و به همین سبب به تحلیل مفاهیم بنیادین نظریه زبان آستین می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

عمل ارتباطی، نظریه ترجمه، نقشه شناختی مترجم، گفتمان نمایشی

حکمت هنر متعالیه

حسن ذوالفقارزاده*

حکمت یک واژه قرآنی است؛ حکیم، صفت و نام الهی است و حکیم سیری را بسوی حق آغاز می کند تا واصل کننده حق گردد. «موضوع علم حکمت الهی عبارت است از وجود» وجود به معنای مطلق آن اعم از واجب و ممکن و مطالب مورد بحث در آن علم شامل اثبات جمیع حقایق وجودیه از جمله وجود حضرت حق و وحدانیت او و أسماء و صفات و افعال و مبدأ و معاد و رسالت است. ما معتقدیم به اینکه ذات الهی مقدس و منزّه از تشبیه و تعطیل و غلو و تقصیر در حق اوست و فرق ما بین ذات و صفات او مانند فرق بین وجود و ماهیت است؛ جز اینکه واجب الوجود ماهیت ندارد. اما اشکالی ندارد که برای معانی و مفاهیم صفات و أسماء واجب الوجود؛ حد و برهان بیاوریم. زیرا صفات و أسماء الهی مفاهیم کلیه اند.

در تیمائوس افلاطون صریحاً می گوید که خدا یا «صانع» (دمیورژ) اشیاء این عالم را بر طبق الگوی صور می سازد. این قول دلالت دارد بر اینکه صور و صفات یا مُثُل، جدا وجود دارند.

در هنر متعالیه، هنر یک امر وجودی است و جلوه اثر حقیقت است. وجود ذات خداوند، حقیقت است و کل حقیقت نزد اوست، حقیقت مطلق است (الحق من ربک فلا تکونن من الممترین) پس حقیقت چیزی است و رای همه محسوسات و واقعیات و ادراکات طبیعی. افلاطون می گوید، زیبایی بهاء حقیقت است (بهاء بمعنای جلوه، قدر و قیمت، پرتو، شکوه). زیبایی نیز امری است وجودی و از صفات الهی است (الله جمیل)، پس هر موجودی به وجود حقیقت نزدیکتر باشد زیبایی بیشتری دارد.

خداوند که انسان را در ذات صفات و افعالش به صورت خود آفرید درباره خود فرمود: «هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی» (حشر ۲۳) از آن جهت که مقدر است خالق است و چون بر وفق تقدیر ایجاد می کند باری است و از اینکه صور موجودات را به احسن وجه ترتیب می دهد و ترکیب می کند مصور است.

خداوند با ترکیب گری و صورت بخشی (فی ای صورة ما شاء رکبک)، به انسان مقام خلیفه الهی را ارزانی داشت و انسان نیز در مرتبه جانشینی و دارنده صفات قدسی در مرتبه نازله اش به ترکیب گری و صورت پردازی و خلق هنر می پردازد، و چون انسان صاحب قوه اختیار است لذا در مقابل زیبایی باید زشتی نیز وجود داشته باشد تا اختیار انسان معنی پیدا بکند. خلق و ابداع و زیبایی و قدر از صفات هنر است و صفات و اسماء از حقیقت مطلق نشأت می گیرد و هنر متعالیه در سمتگیری تکاملیش بسوی او حرکت می کند.

کلید واژه ها:

حکمت، هنر متعالیه، وجود، حقیقت، خلق، زیبایی

فلسفه سیاسی و اجتماعی ابن سینا

ادریس زکریا*

معمولاً گمان می شود که ابن سینا، برخلاف سلف خویش فارابی، در حوزه نظریه سیاسی سهم چندانی ندارد؛ اما او نظریه ای سیاسی دارد که آن را بمنزله بخشی از کل نظام فلسفی خویش بیان می کند. مؤلفه های اصلی این نظریه را در مقاله دهم شفا می توانیم بیابیم. بخشی از این مؤلفه ها در کتاب نجات نیز تکرار شده اند. بخش کوچکی از این نظریه کلی، بویژه بخش مربوط به توصیف تدبیر منزل، در رساله معروف به کتاب *السیاسة* شرح و بسط داده شده است. مؤلفه های این نظریه در آخرین کتاب وی، *اشارات و تنبیهات*، نیز دوباره آمده است؛ اما توجه او در این کتاب عمدتاً به فرایند سیر نفس بسوی اتحاد عرفانی با خداوند معطوف شده است. نظریه سیاسی موجود در کتاب *اشارات* تفاوت های اندکی با نظریه سیاسی موجود در کتابهای *نجات* و *شفا* دارد. نگارنده در این مقاله بر آن است تا مؤلفه های نظریه سیاسی ابن سینا را از آثار یادشده بویژه از کتاب *السیاسة* بیان و بررسی کند.

کلید واژه ها:

فلسفه سیاسی، فلسفه اجتماعی، نظریه سیاسی، ابن سینا

بنیانهای فلسفی ابن رشدی در اندیشه سیاسی غربی

عبدالسلام بن میسه*

موضوع مقاله بررسی تأثیرات فلسفه ابن رشد بر تفکر سیاسی غربی است که می‌توانیم آن را به دو بخش ابن رشدگرایی فلسفی لاتینی و تبدیل آن به نظریه اجتماعی (یا سیاسی) تقسیم بندی کنیم. هدف اصلی مقاله ارزیابی سهم ابن رشد در زایش و رشد مفهوم دموکراسی در اندیشه غربی دوران میانه از طریق نقادی فلسفی و عقلی این مفسر است. تأکید مقاله بر اهمیت تبادل نظرها میان سنتهای فرهنگی مختلف، مانند اسلام، بودیسم، مسیحیت، هلنیسم، و نیز بر نقش نقادی عقلی در ارزیابی بیوقفه جوامع غربی است. روش بحث عموماً تحلیل فلسفی است؛ اما بعضاً به تحلیلهای تاریخی و اجتماعی نیز توجه می‌کنیم. انگیزه‌ام از پرداختن به این موضوع همانا نادیده انگاشتن جنبه‌های سیاسی سنت ابن رشدی از سوی مورخان فلسفه سیاسی و فراموشی تأثیر ابن رشد بر تفکر سیاسی غربی از طریق «ابن رشد گرایی لاتینی» است. امیدوارم بتوانم تا حدی بر نحوه انتقال اندیشه‌های سیاسی و فلسفی از جنوب به شمال منطقه مدیترانه و سپس از اروپا به آمریکا پرتو بیفکنم. من در پایان می‌کوشم نشان دهم که تأثیر ابن رشد بر اندیشه یهودی و مسیحی بسی بیشتر از تأثیر آن بر اسلام است.

کلید واژه‌ها:

فلسفه سیاسی، نظریه سیاسی، ابن رشد، نظریه اجتماعی، دموکراسی

حکمت سیاسی متعالیه

نجف لک زایی*

گروهی از اصحاب تحقیق بر این نظر هستند که صدرالمتألهین هیچ نکته جدیدی بر مباحث سیاسی فارابی و ابن سینا نیفزوده است. شمار دیگری بر این باورند که صرفاً به بسط مباحث مجمل و مبهم فارابی اکتفا کرده است. در مقاله حاضر نگارنده استدلال کرده است که با طرح «حکمت سیاسی متعالیه» دور جدیدی در اندیشه سیاسی شیعه آغاز شد که نشاندهنده چالش و نزاع بیش از پیش میان سیاست دینی و نظم سلطانی بود و زمینه را برای تحقق علمی و عملی حکومت دینی در ادوار بعدی فراهم کرد.

کلید واژه ها:

حکمت متعالیه، فلسفه سیاسی، شیعه، حکومت دینی

فقر شدید ب‌مثابه تخطی از حقوق انسانی

الیزابت اشفورد*

شمار فراوانی از مردم حتی از نیازمندیهای ضروری، مانند دسترسی به آب تمیز، تغذیه مناسب و امنیت محرومند. در عین حال، شهروندان کشورهای ثروتمند، توانایی فراهم ساختن این ضروریات را دارند، بدون آنکه مقدار زیادی از ثروت خود را فدا کنند. در این مقاله خواهیم گفت که نیازهای ضروری، از حقوق مسلم هر فرد انسان است و این حقوق ایجاب می کند که کشورهای ثروتمند تا حد معقولی این ضروریات را برای محرومان فراهم سازند. نخست درباره معنای حق انسان بر یک چیز، بحث می کنیم و نظر خودمان را پیشنهاد می کنیم، سپس به بیان این امر می پردازیم که طبق هر نظریه اخلاقی موجهی، هر یک از افراد انسان حق دارد از چنین نیازهای ضروری برخوردار شود. آنگاه اثبات می کنیم که چنین حقی، هم مستلزم تکالیف منفی، یعنی تکلیف پرهیز از محروم ساختن مردم از اموری چون حق حیات یا حق مالکیت است و هم مستلزم تکالیف مثبت، یعنی تکلیف فراهم ساختن امکاناتی چون مانند بهداشت و طب است. سپس به نقد این دیدگاه ملی گرایانه می پردازیم که تکالیف مثبت فقط به شهروندان کشور و ملیت خاصی محدود می شود. در پایان نیز نتیجه می گیریم که هر نظریه اخلاقی موجهی باید بپذیرد که کشورهای ثروتمند تکلیف دارند نیازهای ضروری را برای دیگران فراهم سازند، البته تا آنجا که هزینه تأمین این ضروریات، آنها را به سختی و رنج نیندازد.

کلید واژه ها:

فقر، حقوق انسانی، ثروت، تکلیف، مالکیت، اخلاق

ذهن خلاق و خلاقیت هنری

مصطفی عبده محمد خیر*

این مقاله درباره نقش ذهن در خلاقیت هنری است. مسئله خلاقیت هنری نه تنها گویای یک مسئله فلسفی مهم است، بلکه از مسئله ای پیچیده در خصوص درونترین احساسات انسانی نسبت به ارزشهای زیباشناختی و اخلاقی خبر می دهد. مقاله حاضر می کوشد این پدیده و نظریه های خلاقیتی را توضیح دهد که ذهن شناختی یکی از ابعاد آن را درک کرده است و بدین منظور به بررسی سه جنبه از نقش ذهن در خلاقیت هنری می پردازد:

نخست به بررسی نظریه های تبیین کننده این پدیده از جمله نظریه عقلانیت، نظریه روانشناختی و نظریه الهام می پردازد. دوم به تحلیل فرایند خلاقیتی می پردازد که بواسطه تجربه انسانی پدید می آید. این تحلیل از طریق بررسی شناخت هنری و توانمندیهای ذهن انسان صورت می گیرد.

سوم بر نقش ذهن در خلاقیت هنری پدید آمده از طریق معرفت، مکاشفه، و عمل تأکید می ورزد. مقاله در پایان نتیجه می گیرد که ذهن انسان سرچشمه خلاقیت هنری است. این ذهن همانا ذهنی آگاه، نیمه آگاه و خلاق است و انسان را از دیگر انواع موجودات متمایز می سازد و مایه خلاقیت و معرفت انسان می شود.

کلید واژه ها:

ذهن خلاق، خلاقیت هنری، ارزشهای زیباشناختی، عقلانیت، نظریه الهام

تأملی درباره اسلام و ناسیونالیسم

وانگ زینگ شنگ*

اکنون در دوران پس از یازدهم سپتامبر مهمترین پدیده در برابر ما ناسیونالیسم اسلامی است که برای غرب و بویژه برای آمریکا، کابوسی جدید و نگران کننده است. ناسیونالیسم اسلامی دارای ریشه ها و علل تاریخی و عینی خاص است. اسلام تا پیش از افول و فروپاشی امپراتوری اسلامی بر اثر پیکارهای میان جهان اسلام و غرب در سده های هیجدهم و نوزدهم، تأثیر و نفوذ و سلطه مهمی بر مردم در قلمرو گسترده‌ای از جهان داشته است. پس از اینکه مسلمانان طعم شکست را چشیدند، بذریه‌های ناسیونالیسم اسلامی پراکنده شد. افزون بر این دلیل تاریخی، جنگ میان اسرائیل و اعراب نیز دلیل ویژه دیگری بر آغاز ناسیونالیسم اسلامی است. حمایت بیدریغ آمریکا از اسرائیل نیز مزید بر علت است، اسرائیلی که پیدایش آن در سال ۱۹۴۸ عموماً از دیدگاه اعراب و مسلمانان جنایتی هولناک بر ضد ساکنان عرب منطقه است. شکستهای مسلمانان در جنگهای بعدی میان اسرائیل و اعراب موجب تندروها و فراهم سازی فرصتی برای بیان خشم خود از طریق پافشاری بر ناسیونالیسم اسلامی شد.

این ناسیونالیسم اسلامی با اسلام بیگانه و ناسازگار است؛ زیرا اولاً ناسیونالیسم اسلامی با باورها و عقاید اسلامی در تعارض است. ناسیونالیسم و اسلام دو ایدئولوژی مخالف با یکدیگر دارند. ناسیونالیسم به انسان می آموزد که خودش را شیفته سرزمین سازد؛ در حالیکه اسلام عقیده وابستگی شهروند به زادگاه را نمی پذیرد. قرآن و حدیث هر دو آشکارا اساس ناسیونالیسم را نفی می کنند و می گویند که زبان، رنگ و نژاد معیارهایی برای اتحاد و برتری نیستند. انسانها با نژادهای متفاوت و زیبا و فرهنگهای گوناگون آفریده شده اند تا یکدیگر را بشناسند، نه اینکه به کشورهای مختلف متعدد تقسیم شوند. ثانیاً، ناسیونالیسم، باصطلاح، اسلامی با گوهر اسلام نیز ناسازگار است. نام اسلام، برخلاف مسیحیت، یهودیت و ادیان دیگر، بمعنای «تسلیم و فرمانبرداری» (در برابر خداوند) است و از شخص یا سرزمین خاصی سرچشمه نمی گیرد، و به آنها تعلق ندارد؛ اما ناسیونالیسم اسلامی که انحصارگرا و غرب ستیز است، با صلح جوئی اسلامی نمی سازد. اسلام به مؤمنان فرمان می دهد که به کسانی که باورهای دیگری دارند ارج بگذارید و با آنها مدارا کنید. اسلام راه «اتحاد» واقعی را باز می گذارد و در اندیشه و در عمل بر برابری و اتحاد همه مؤمنان فلسطینی، از هر ملیتی و بر نفی غرور ناشی از ملیت تأکید می ورزد. اما ناسیونالیسم اسلامی اتحاد اسلامی را ویران می کند و امت مسلمان را متفرق می سازد. وانگهی، جهاد اسلامی که ناسیونالیسم اسلامی بسوی آن فرا می خواند با معنای اصلی جهاد اسلامی فرق می کند. ناسیونالیسم اسلامی از میان انواع مختلف جهاد فقط جهاد، با شمشیر را بر می گزیند؛ اما اسلام حتی در جهاد با شمشیر، کشتن مردم بیگناه را مجاز نمی داند.

ناسیونالیسم باصطلاح اسلامی مانند هر نوع ناسیونالیسم دیگری، هم برای اسلام و مسلمانان و هم برای غرب زیان آور است و چیرگی بر آن نیز کاری آسان و ساده نیست. ما باید به تاریخ و واقعیت ناسیونالیسم توجه کنیم. بنظر من، تنها راه چیرگی بر ناسیونالیسم این است که با گروهها و ادیان درگیر با آن به توافق برسیم؛ یعنی باید با ادیان سه گانه یهودیت و مسیحیت و اسلام که بواقع یکی هستند و ریشه ای واحد و باورهای مشترک و انبیا دارند به چنین توافق سرنوشت سازی برسیم. درست است که میان این ادیان اختلافهایی نیز وجود دارد، اما ریشه واحد آنها در عین اختلافهای موجود می تواند مبنایی برای دستیابی به توافق باشد. اگر به این توافق، یعنی به این نکته که این سه دین بواقع یکی هستند، برسیم، ناسیونالیسم باصطلاح اسلامی و ناسیونالیسمهای دیگر از میان رخت بر خواهد بست، و اثری از آن بر جای نخواهد ماند. از اینرو، اختلافهای جاری میان ادیان سه گانه نامبرده، دیگر موجه نخواهد بود.

کلید واژه ها:

اسلام، ناسیونالیسم، ملیت، ایدئولوژی، مسیحیت، یهودیت

اخلاق تطبیقی: راهبردهایی برای تلفیق نظریه های جدید اخلاقی

کریستوفر تیلور*

چنین می نماید که دو سنت غالب در فلسفه اخلاق غربی، یعنی سنت کانتی و سودانگاری، با یکدیگر تعارضی جدی دارند. گویی سنت کانتی با تأکید بر لزوم ارج نهادن به استقلال همه فاعلهای عاقل، به نتایجی بسیار متفاوت با نتایج حاصل از سنت سودانگاری اخلاقی می انجامد که بر ارتقای خیر انسانی تأکید می ورزد، بواقع، بسیاری بر این باورند که این تعارضی سخت و سرکش است و پیشنهاد می کنند که کلاً از نظریه اخلاقی دست بشوییم. من در این مقاله راهبردی برای حل این تعارض و در نتیجه برای توجیه نظریه اخلاقی عرضه خواهم کرد و نشان می دهم که آن راهبرد، بهترین توجیه برای ارج نهادن به استقلال انسان، بدون تعارض با ارتقای خیر انسانی است. من نتایج این دیدگاه را بررسی خواهم کرد و در پایان نیز به بیان چگونگی ارتباط نظریه اخلاقی پیشنهادی خودم با توجیهاتی که در فقه اسلامی آورده می شود، خواهم پرداخت.

کلید واژه ها:

اخلاق تطبیقی، سودانگاری، سنت کانتی، استقلال انسان، فقه اسلامی

تجسم خیالی و زیبایی شناسی صدرایی

کورنلیا تساکریدو*

این باور که موجودات فیزیکی معانی متعالی را تصویر می کنند یا تجسم می بخشند از ویژگیهای بسیار مهم و تعیین کننده هنر دینی غربی است. تفاوت متافیزیک ملاصدرا با متافیزیکهای مشتعل بر زیبایی شناسی غربی اعم از سنتهای افلاطونی و ارسطویی / مدرسی در پذیرش عالم واسطه ای از واقعیات خیالی است. جستجو برای یافتن عناصر و مؤلفه های زیبایی شناسی سلبی در فلسفه ملاصدرا ما را از حوزه بازنمایی سلبی (ناهمگونی) که ویژه زیبایی شناسی نو افلاطونی و اخلاف مسیحی اش است، فراتر می برد و به حوزه بازنمایی ایجابی از یک عالم خیال می رساند. از این رو، عالم خیال صرفاً نمایش یا تقلیدی از ادراک حسی نیست بلکه مطابق با متعلقات مستقل و صور خیالی ویژه خود است که از احکام و فرامین دلخواسته و گرافی ذهنیت دنیوی و خاکزاد (همچون ذهنیت مطرح در زیبایی شناسی کانتی) آزاد و رهاست. بنابراین، این رأی که حواس و جهان فیزیکی مانع تخیل دینی است (و به منابعی برای الهام) با بازنمایی مقدس آنگونه که در مغرب زمین صورت می گیرد (به استثنای مواردی از زیبایی شناسی بیزانسی) و نیز با برداشتهای غربی از ماهیت شمایل شکنی در هنر و تمدن اسلامی ناسازگار می افتد. در عین حال، ملاصدرا توجه ما را به امکان بازنمایی هنری برای اشیای دیداری و بنابراین به این نظر جلب می کند که هر جا که برای تربیت معنوی به تجسم فرمان داده می شود، تنها زیبایی شناسی ممکن همانا یک فرا زیبایی شناسی خواهد بود.

کلید واژه ها:

تجسم خیالی، زیبا شناسی، واقعیات خیالی، بازنمایی سلبی، شمایل شکنی

طرحی برای اخلاق اسلامی (نظریه قرب و بعد)

حسین اترک*

در این مقاله سعی کرده ایم با استفاده از منابع ناب اسلامی، طرحی برای اخلاق اسلامی بریزیم که حقیقتاً لایق این عنوان باشد نه اینکه برخاسته از منابع غیر اسلامی و غیر دینی باشد و با آراسته شدن به چند آیه و روایت عنوان اسلامی گیرد. از اینرو با بررسی آیات و روایات مربوط به سعادت و شقاوت انسان، فضیلت و رذیلت در اعمال، اسباب تقرب و بعد از خداوند به این نتیجه رسیدیم که سعادت حقیقی انسان در قرب به حق تعالی است و عملی فضیلتمند است که مقرب به حق تعالی باشد. سپس برای فضایل چهار جنس عالی (معرفت به خدا، عمل به واجبات، ترک محرّمات، عمل به مستحبات و ترک محرّمات) درست کردیم که نتیجه عمل به آنها ملکه تقوی است، بهترین زاد و توشه ای که برای سیر بسوی خدا لازم است.

کلید واژه ها:

اخلاق اسلامی، سعادت، شقاوت، فضیلت، رذیلت، قرب به حق تعالی

اخلاق و سیاست محیط زیستی

ورکینه کلبسا*

اخلاق محیط زیستی، مطالعه ای انتقادی درباره مسائل و اصول هنجاری و دستوری مربوط به روابط موجود میان انسانها و جهان طبیعی است که قلمروهای متعددی از رفاه حیوانات در برابر اکوسیستم گرفته تا نظریه های مربوط به ارزش ذاتی طبیعت را دربرمی گیرد. همچنین به مسائلی مانند آلودگی محیط زیست، کنترل جمعیت، بهره وری از منابع، تولید و توزیع غذا، تولید و مصرف انرژی، حفاظت و بازسازی محیطهای تخریب شده و حفاظت از طبیعت وحش و تنوع گونه ها می پردازد. رویکردهای گوناگونی به اخلاق محیط زیستی وجود دارد. در این مقاله برخی از دیدگاههای کلیدی اخلاق دانان محیط زیستی و تأثیر آنها بر محیط طبیعی، و نیز مسائل و پیشرفتهای اخلاقی نهفته در توصیه ها و سیاستهای مربوط به محیط زیست بررسی می شود.

کلید واژه ها:

انسان محوری، توسعه، محیط زیست، اخلاق محیط زیستی، سیاستهای محیط زیستی، دانش بومزاد، قدرت

فلسفه هنر از چشم انداز اسلامی_ ایرانی

صدیق بابکر احمد*

موضوع این مقاله بررسی گرایش فلسفه اسلامی به هنر بمعنای عام است و به دیدگاه قرآن درباره مجسمه سازی و تقلید نیز اشاره می کند. هنرمندان ایرانی به سائقه باورهای اصلی اسلامی کوشیدند از این نوع هنر ممنوع دوری جویند. آنها با پرهیز از کاربرد سایه و عمق در نقاشی و مجسمه سازی راه ویژه ای در این هنرها گشودند و از عبارات عربی و قرآنی در تزیینها بهره جستند. این نوع هنر در ایران و کشورهای همسایه همچون چین، بسرعت گسترش یافت. آثار هنرمندان ایرانی مانند بهزاد، توسی و فردوسی بهترین نمونه از این نوع هنر اسلامی است.

کلید واژه ها:

فلسفه هنر، مجسمه سازی، تقلید، نقاشی، هنر اسلامی

پذیرش و تبدیل قانون قصاص در مسیحیت و اسلام

روبن آپرسیان*

قانون یا قاعده قصاص یکی از اصول اخلاقی مهم و بنیادینی است که انجیل و قرآن از آن و تحولش سخن گفته اند. تجزیه و تحلیل تطبیقی این کتب مقدس نشان می دهد که هر چند قاعده قصاص در این دو سنت بمنظور افزایش عطف و مدارای اخلاقی مورد تفسیر مجدد قرار گرفته است، عهد جدید اصرار دارد که قاعده طلایی و فرمان محبت را بجای آن بنشانند و قرآن نیز به اهمیت گذشت اشاره می کند و قصاص را فقط برای برخی از انواع کشمکشها و منازعات باقی می گذارد. اختلاف قرآن و انجیل بر سر منزلت نهایی قصاص در اخلاقیهای گوناگونی نهفته است که این کتب مقدس پیشنهاد می کنند: اخلاق مسیحی، آنگونه که در عهد جدید آمده عمدتاً کمال گراست: چنانکه اخلاق قرآنی، هم اخلاق کمال است و هم اخلاق گذشت رحیمانه؛ اما هر دوی آنها در اخلاق درگیر در حل منازعات و دعوایها، همبسته و آمیخته می شوند. از اینرو، اخلاق قرآنی آشکارا جهتگیری اجتماعی بیشتری دارد.

کلید واژه ها:

قانون قصاص، عطف، مدارا، قاعده طلایی، فرمان محبت، گذشت

بحران جهان اسلام و چالشهای معاصر درباره آگاهی اسلامی

جین برتراند آموگو*

جهان اسلام در سرآغاز هزاره سوم میلادی با بحرانهایی همچون کشمکشهای داخلی، درگیری رهبران محلی، اختلاف سران کشورهای اسلامی، و مسئله هویت یا خود مختاری مواجه است. پرسش اساسی این است که آیا فلسفه و عرفان اسلامی می تواند از عهده حل این بحرانها و مسئله هویت و ارتباط آن با فرهنگهای دیگر برآید. من معتقدم که چنین است؛ البته این تا حد زیادی به خلاقیت همراه با زیبایی شناسی ما بستگی دارد که فلسفه اسلامی بویژه اندیشه های بلند صدرا را بگونه ای تبیین و تدوین و عرضه کنیم که امید دستیابی به آینده ای بهتر برای جهان اسلامی و گفتمان ضروری در درون جوامع اسلامی و نیز گفتگوی آنها با جوامع غیر اسلامی را دردل ما زنده کند.

کلید واژه ها:

جهان اسلام، بحران، آگاهی اسلامی، هویت، گفتگوی تمدنها، فلسفه اسلامی

نگاهی تطبیقی به مسئله گفتگوی فرهنگها

روزانوا ماریا*

فلسفه، بازتابی از فرهنگ ملموس و واقعی و در عین حال نتیجه شکوفایی عقلی است. امروزه گرایش به تبادل و همکنشی میان فرهنگها دیده می شود و ما به پایه و مبنایی واقعی برای این تماسها نیاز داریم. مهمترین نکته این است که این پایه بر ارزشهای مشترک مبتنی باشد. فلسفه نیز ابزاری است که ما را در تحلیل نیازهای بشری معاصر و در انتخاب و تعریف ارزشهای مشترک اصلی برای هرفرن در سراسر جهان یاری می رساند. فلسفه در قرن بیستم به ما کمک می کند تا میان نگرشهای فردی و ملی مختلف ارتباط برقرار کنیم.

رجوع فیلسوفان غربی به شرق با فرهنگ و مشخصات خاص و فلسفه مختص خود، ظاهراً، سودمند افتاده است؛ زیرا افقهای تازه ای را برای اندیشه فلسفی در غرب گشوده است. اگرچه فرهنگهای شرق و غرب در نگاه نخست مختلف و کاملاً ناسازگار می نمایند، تجربه نشان داده است که با ترکیب با یکدیگر به وحدتی اصیل رسیده اند. بهمین سبب است که امروزه ارتباط میان آنها بسیار فراگیر شده و همزمان با آن نظریه های ارتباط در بسیاری از رشته های دانشگاهی مطرح شده و در دسترس ماست؛ برای نمونه، نظریه منطقی گفتگو، بمعنای رفتار دوستانه و نزدیک میان طرفهای گفتگو و مدارا با یکدیگر نیست، بلکه فقط فرصتی برای گفتگوست. نظریه پدیدارشناسی ارتباط می گوید گفتگوی واقعی در صورتی امکانپذیر است که طرفهای گفتگو با همدیگر صادق باشند و رویکردهای انسانی قابل اعتمادی داشته باشند. چنین رهنمودی فقط به برخی از حوزه ها مانند روانشناسی، جامعه شناسی و فلسفه اختصاص ندارد، بلکه در ادبیات نیز صورت می گیرد. ادبیات دستمایه های خود را از تأملات معمولی می گیرد اما آنها را صورتبندی می کند و بگونه ای تغییر شکل می دهد که مفاهیم نظری بر تفکر عادی و عمل روزمره تأثیر می گذارد و آنها را دگرگون می سازد. بنابراین، ارتباطها در ادبیات، اهمیت عملی بخصوص اهمیت سیاسی، دارند و نقش آنها مثبت است.

نکته هایی در کتاب ادبی راسل بنام مسئله چین یافت می شود که می تواند در حل مسائل بالفعل در فضای گفتگوی فرهنگی سودمند باشد. حتی امروزه هم آرمانهای اصلی غربی، از جمله اصل جهانی حقوق بشر را بسیاری از مردم تمدنهای دیگر نمی پذیرند. راسل از نخستین غربیانی است که دریافت گسترش آشکار ارتباط و همکنشی بسیار شدید فرهنگها، مستلزم گفتگویی برابر و مبتنی بر فهم متقابل است. بنابراین، فلسفه بمنزله گوهر هر فرهنگی، ظاهراً، نه تنها عامل یکتایی فرهنگهاست بلکه عامل عمومیت آنها نیز است.

کلید واژه ها:

گفتگوی فرهنگها، پدیدارشناسی ارتباط، حقوق بشر، تمدن

اومانيسم: گفتمان عقل و آزادي، ضرورت فلسفي و اخلاقي

مصطفي حنفي *

مورخ اندیشه چون با تاريخ فلسفه جديد غربي و آراء و مسائل اصلي آن سرو کار دارد، ناگزير بايد به نقادي فلسفه جديد بپردازد تا بدینسان به بحث نظري خویش درباره مقدمات اومانيسم دوران روشنگري و جهتگيري دوباره به برندهای فلسفي در قرن هجدهم راه يابد. عقل تحلیلي، چونان یک روش، به ساختن الگویی جديد از حقيقت فلسفي و ارائه تصويری از انسان در آيينه علم و اخلاق و سياست انجاميده است بنظر من فلسفه دوران روشنگري برای بحثهای متقارن درباره دموکراسی، حقوق بشر، ارتباطات موثر، دولت و حاکمیت اهمیت اساسی دارد. همه این بحثها در صدد ترسيم چهارچوب کلي محیطی _ اخلاقي برای همزیستی ملتها و فرهنگها هستند. هدف این مقاله نیز آشکار سازی اهمیت و ضرورت این دلالت فلسفي در بستر بحثهای جاری سياسی، اخلاقي و فرهنگي معاصر است.

کلید واژه ها:

اومانيسم، عقل، آزادي، حقيقت فلسفي، فلسفه جديد

تأملاتی در جسمانیة الحدوث بودن نفس

مهدی افتخار

دو گانه بودن وجود انسان و دارا بودن دو منشأ جسمانی و روحانی از امور پذیرفته شده نزد ارباب ادیان و فیلسوفان الهی است و اما نحوه الحاق روح به بدن معرکه آراء است، و همینطور اینکه روح قبل از عالم مادی چه سابقه ای دارد؟ مقاله حاضر تجدید نظری است در نظریه جسمانیة الحدوث بودن نفس و نویسنده با توجه به دلایل صدرالمتألهین و نقاط ضعفی که در آنها می یابد و دلایلی که می توان بر روحانیة الحدوث بودن نفس انسانی اقامه کرد نظریه دوم را می پذیرد و براساس آن، نحوه وجود انسان در عوالم قبل از دنیا و برگشت به همان عوالم بعد از جدا شدن روح از جسم را توضیح می دهد. در ابتدای مقاله جمع بندی نظریه ها در مسئله حدوث نفس مطرح می گردد و سپس پنج دلیل مهمی که صدرالمتألهین در اثبات نظر خود مطرح می سازد مورد نقد قرار گرفته است.

ادله صدرالمتألهین از این قرارند:

۱. مشاهده مراحل رشد و تکامل انسان از زمان جنین تا بلوغ فکری.
 ۲. اینکه موجود قدیم باید ذاتاً بدون نقص و کامل باشد.
 ۳. اینکه اگر نفس قدیم بود باید نوع او منحصر در فردش باشد.
 ۴. اینکه محال است نوعی جسمانی با ماده ای جسمانی، صورتی عقلانی داشته باشد مگر با استحقاقات و استکمالات آن ماده.
 ۵. تعطیل قوای نفس قبل از بدن در صورت قدیم بودن آن.
- در مرحله بعد سه دلیل بر خلاف نظر صدرالدین شیرازی مطرح گردیده که خلاصه آنها بدین قرارند:
۱. ترتیب عوالم هستی از عالی به دانی که مستلزم وجود سابقه ای برای نفس در هر کدام از عوالم است.
 ۲. نفس انسان ابدی است و علت تامه آن همیشه بوده است پس قدیم هم خواهد بود.
 ۳. بر طبق نظر صدرالمتألهین فقط نفوسی که در سیر تکامل به حد عقل کامل رسیده اند بعد از مرگ فانی نخواهند شد و بقیه با فنای بدن فانی می شوند که این تالی با ادله عقلی و نقلی دیگر نامتناسب است.
- و در ادامه آیات و روایاتی که صدرالمتألهین در اثبات مدعای خود مطرح می کند نقادی شده است (خصوصاً آیه ۱۴ سوره مؤمن که از انشاء خلقی دیگر صحبت می کند) و آیات و روایاتی که برخلاف نظر او وجود دارد (مثل روایات عالم ذر و طینت و غیره) بمیان می آید. قسمت انتهایی مقاله نقل نظرات عرفای بزرگ همچون مولانا، صدرالدین قونوی و محی الدین عربی است که ثابت می کند نظر اهل عرفان نیز با نظر صدرالمتألهین منطبق نمی باشد.

کلید واژه ها:

حدوث نفس، تکامل نفس، حرکت جوهری، بقای نفس، عوالم وجود

علم و عمل نزد صدرالمتألهین

گیتا مقیمی*

این نوشتار که موضوع آن علم و عمل نزد صدرالمتألهین است، بر آن است که به بررسی نقش انسان از حیث انجام افعال ارادی، قوایی که منشاء هر یک از علم و عمل در انسانند و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر در نظام فلسفی صدرالمتألهین بپردازد تا نحوه تبیین صدرا از عملکرد قوای ادراکی و تحریکی و برقراری ارتباط بین علم و عمل در انسان روشن شود. برای بررسی در این باب این مقاله به دیدگاه صدرالمتألهین در مورد قوای انسان و تمایز آن از قوای حیوان، نفس انسان و ارتباط آن با قوا، انواع افعال نفس و تحلیل مبادی هر یک، نحوه ارتباط این مبادی با یکدیگر و نوع فاعلیت نفس در هر دسته از این افعال پرداخته است. در مجموع باید اذعان نمود که صدرالمتألهین با تکیه بر آرائی که خاصّ وی است، به طرح مطالبی پرداخته است که برغم ابهامی که در بعضی مواضع در نوشته های او وجود دارد، پاسخگوی برخی از مسائل موجود در این مبحث می باشد.

کلید واژه ها:

قوای نفس، فاعلیت نفس، عقل، اراده

براهین تجرد نفس

حسن مرادی

مبحث نفس از مباحث مهم در فلسفه است و مهمترین قسمت این بحث براهین تجرد نفس است. براهین متعددی در کتب فلسفه مشاء، اشراق و حکمت متعالیه ذکر شده است و این نوشتار درصدد است تا اولاً این براهین را به شکل منطقی آنها برگرداند تا واضح شوند. ثانیاً آنها را براساس اینکه تجرد را برای یک یا چند مرتبه از مراتب سه گانه نفس اثبات می کنند، دسته بندی نماید. ثالثاً قوت و ضعف هر یک را بسنجد و در بوته نقد قرار دهد.

کلید واژه ها:

نفس، تجرد نفس، فلسفه مشاء، فلسفه اشراق، حکمت متعالیه

تأثیر و تأثر نفس و بدن در فلسفه ملاصدرا

معصومه موحدنیا

مسئله تعامل نفس و بدن مبتنی بر نحوه تبیین ماهیت انسان است.

ملاصدرا انسان را موجودی مرکب از دو جنبه مادی و مجرد می داند. این دو جنبه با هم هویت انسان را می سازند. این مقاله در مقام

تبیین تعامل جنبه مادی و مجرد انسان است. مجموع این تأثیر و تأثرات را می توان در موارد ذیل طرح نمود:

۱. تأثیر و تأثر نفس و بدن در تکوین یکدیگر

۲. تأثیر و تأثر نفس و بدن از طریق قوا

۲.۱. تغذیه، رشد، تولد

۲.۲. ادراک، تحریک

۲.۳. تعقل

۳. تأثیر و تأثر نفس و بدن در حالات یکدیگر

۳.۱. حالات بدنی (صحت و مرض)

۳.۲. حالات نفسانی (غضب، حزن و غم)

۳.۳. حالات مشترک نفس و بدن (الم و لذت)

کلید واژه ها:

نفس، بدن، تعقل، ادراک، حالات بدنی، حالات نفسانی

معاد و عدل از دیدگاه ملاصدرا

گابریل اس. رینولدز*

در بسیاری از منابع اصلی شیعه، معاد به دوران قبل از روز رستاخیز اطلاق می شود؛ یعنی زمانیکه خداوند هر چیز را که در تاریخ بشر خطا یا باطل بوده است، به حق پاداش می دهد و سرانجام ستمهایی را که بر نیکان بویژه اهل بیت رفته است، جبران می کند. آنهایی که ظلم کرده اند مجازات خواهند شد و آنهایی که صبورانه ظلم ظالمان را تحمل کرده اند به پاداش عمل خود می رسند. براساس این نظریه، معاد آن زمانی است که سرانجام نورالهی تجلی خواهد کرد و دنیای سراسر ظلمات را روشن خواهد ساخت. این نظریه ذاتاً تاریخی است و بر این اصل استوار است که تاریخ بشر ابزار الهی برای استقرار عدالت است که این از نظریات عمده و بارز شیعه محسوب می شود و مورد تأیید علمایی چون حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۵/۹۱۷ هـ.ق)، کلینی (م ۳۲۸/۹۴۰ هـ.ق)، ابن بابویه (م ۳۸۱/۹۹۱ هـ.ق) و شیخ مفید (م ۴۱۳/۱۰۲۲ هـ.ق) است. جانبداری این علما از این نظریه مربوط به درک آنها از غیبت امام دوازدهم (ع) در سال ۲۶۰ هـ.ق / ۸۷۴ میلادی می باشد.

معاد، همان لحظه تاریخی ظهور امام است. با اینهمه ملاصدرا دریچه جدیدی بسوی مفهوم معاد باز می کند. ملاصدرا منکر این حقیقت نیست که خدا عالم را در یک لحظه از زمان بوجود آورد؛ اما معتقد است که جهان پیوسته دستخوش کون و فساد می شود. بعقیده او، همانطور که در *مفاتیح الغیب* آمده است، هستی شناسی بر تاریخ ظفر می یابد. منظور ملاصدرا از عبارت «حرکت جوهری» این است که زمان دیگر بصورت خطی و مستقیم نیست. بلکه بصورت مارپیچی و تشدید می باشد. پس ملاصدرا مفهوم معاد را چگونه می فهمد؟

بنظر می رسد که ملاصدرا معاد را پدیده ای پیوسته در حال شکوفایی و آشکار شدن می داند؛ نه پدیده ای که در لحظه ای از زمان رخ دهد که وقت آن هم نرسیده است و هنگامیکه زمان آن برسد، دیگر وجود نداشته باشد. با اینهمه، چگونه عدل الهی از طریق این پدیده پیوسته در شکوفایی، به نتیجه خواهد رسید؟ اگر ملاصدرا معاد را لحظه ای تاریخی نمی داند که در آن لحظه خدا به کیفر و پاداش اعمال رسیدگی می کند، پس چگونه معاد ابزار الهی برای برقراری عدالت است؟ با توجه به این سؤال، محور بحث خود را مفهوم حرکت جوهری و بررسی این مسئله قرار می دهد که چگونه حرکت جوهری عالم، به ابزار الهی تبدیل خواهد شد و به این طریق ثابت خواهد کرد که نظام معادشناسی ملاصدرا اساساً با نظریه اصلی شیعه هماهنگ است.

کلید واژه ها:

معاد، عدل، حرکت جوهری، تاریخ بشر

رفع تقابل مادی و مجرد در نفس انسانی

طیبه کرمی

در جواهر پنجگانه عالم که عبارتند از صورت، ماده، جسم، نفس و عقل، بزعم حکمای پیش از صدرالمناهلین حرکتی رخ نمی دهد. اما ملاصدرا ثابت نمود که حرکت در جوهر نه تنها امکان پذیر است بلکه حرکت اعراض نیز منوط به حرکت و تغییر در جوهر است. زیرا بر مبنای صدرا اعراض از شوئن جواهر بشمار می روند. بنابر نظر وی نه تنها شیء می تواند در جوهریت خود اشتداد یابد بلکه حتی می تواند از جوهری به جوهر دیگر متبدل شود؛ چرا که اساساً حرکت در جوهر بمعنای حرکت در وجود است و چون وجود شیء متبدل گردید ماهیت نیز که حد وجود است، تغییر خواهد کرد. نمونه اعلاهی این تبدل در مجرد انسان است. انسان اعجوبه خلقت است که ماهیت ثابت ندارد و تمام جواهر عالم در او می توانند تحقق یابند «انزع انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر»

در دیدگاه ملاصدرا، انسان حیات متعین خود را در این دنیا از صورتی مادی آغاز می کند (سفار، ج ۱، ص ۱۳) و این در حالی است که اطوار و شوئنی پیش از بدن به لحاظ کمال علت و سببش دارد (همان، ص ۳۴۶) و از عالم عقل به عالم حس و طبیعت هبوط یافته است (همان ۳۵۲ - ۳۶۶). اما بنحو منفصل و جدا از علتش در افقی طلوع می کند که نهایت صور مادی و بدایت صور ادراکی است (همان، ص ۳۳۰) او در این نشئه همراه با طبیعت و ماده است و نفس در صورتیکه فاقد بسیاری از فعلیتهای است، بدن افاضه می شود. انسان صاحب جسمی است که از جواهر پنجگانه است و صاحب نفسی که بالمباشره در ماده بدنی تصرف می کند و در نهایت به مرتبه عقل صعود می کند که کمال مرتبه انسانی است و از آن به مرتبه مجرد تام یاد می کنند. اما نفس انسانی از مجرد ناقص برخوردار است؛ زیرا در ذات مستغنی از ماده و در فعل محتاج به آن است نفس محتاج بدن است تا آنچه بالقوه دارد را به فعلیت برساند و البته توجه داریم که آنچه بالقوه است مادی است و اساساً شأن ماده بالقوه بودن است. نفس که در هنگام حدوث مسخر بدن بود، کم کم مسخر آن می شود و به هر میزان که این تسخیر افزایش می یابد، بر تجردش افزوده می شود و در نهایت هنگام جدایی نفس از بدن، این نفس است که بدن را ترک می کند نه آنکه بدلیل تخریب بدن ناچار به هجرت از آن شود. البته همه به چنین مرتبه کمالی دست نمی یابند و این مجرد تام عقلی مختص بعضی است و دیگران را مجردی از ماده و مادیات بسوی عقل و عقلائیات تجرید می کند (سفار، ج ۸، ص ۲۶۴ و ۲۶۵) به این ترتیب بعضی نفوس مجرد هستند و یا توفیق مجردشدن را می یابند (همان، ص ۲۸۳) ولی تا مادامیکه نفس هستند و متعلق به ماده از مجرد ناقص برخوردارند. نکته قابل توجه این است که مراتب مجرد شدن باید پله پله طی شود و بر این مبنا در طی حیات دنیوی این مجال داده می شود که انسان خود را شایسته چنان مقامی گرداند که در خور عقل است. به این ترتیب دو ماهیت مختلف مادی و مجرد (شرح منظومه، ج ۲، ص ۷۶).

که حتی متباین بنظر می رسند آنقدر در یکدیگر تنیدگی دارند که می توان در بین آنها، نوعی تشکیک قائل شد. در یک سوی مادیت و در دیگر سو مجرد است و مراتبی در میان ایندو است که به هر میزان از مادیت فاصله گرفته می شود بر تجرید و نزدیکی به مجرد افزوده می شود.

البته این نکته نیز اهمیت دارد که تجرید و مجرد از چه چیزی است؟ مجرد از جسم، از ماده، از عوارض ماده همگی تعبیری هستند که وجود دارند. درباره خود معنای مجرد هم می توان دقت کرد. مجرد می تواند معنایی سلبی داشته باشد و یا بمعنای ترفع مقام باشد: اما بلحاظ وجود هر دو معنا با هم ملازمند زیرا که لازمه رسیدن به مقام بالاتر، کم شدن ثقل ماده است.

کلید واژه ها:

حرکت جوهری، جواهر پنجگانه، عوالم وجود، نفس، ماده، مجرد

اندیشه های ابتکاری ملاصدرا در حوزه روانشناسی

سعید بهشتی *

حکیم صدرالمآلهین شیرازی، افزون بر نوآوریهای فلسفی در مرحله متافیزیک یا مابعدالطبیعه، در حوزه علم النفس یا روانشناسی فلسفی نیز دیدگاههایی نو و بیسابقه پدید آورده است. ویژگی بارز روانشناسی فلسفی، کاربردی‌ترین روش عقلی و نظری برای کندوکاو و بررسی مسائلی چون انیت، ماهیت، علت، تجرد و دیگر احوال نفس است. در این مقاله، برآنیم تا در حد وسع، اندیشه های بدیع و ابتکاری حکیم صدرا در عرصه روانشناسی را با استناد به منابع دست اول، استخراج و معرفی کنیم. آنچه در زیر می آید، اشاره ای است به بخشی از آن نکته های ابتکاری.

الف) نفس، نحوه وجود است نه ماهیت؛ و عبارت دیگر، نفس، به حمل شایع صناعی، وجود است نه - آنچه‌آنکه قداما قائل بودند - به حمل اولی ذاتی، جوهر.

ب) بر مبنای نظریه «اصالة الوجود»، آنچه تحقق و عینیت دارد، وجود است نه ماهیت و وجود، هر چند مفهوماً در اعلا درجه بدهات و روشنی است، اما مصداقاً در غایت مرتبه خفائیت و پنهانی است، و چون، نفس نیز از سنخ وجود است نه ماهیت، پس تعریف آن هم به شرح الاسم خواهد بود، نه به حد و رسم. از سوی دیگر، نفس، ماهیت - به معنای حدیقف - ندارد.

ج) نفس، «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است. نظریه های دیگر تا پیش از ملاصدرا در سه دسته جای می گیرند: «جسمانیة الحدوث و البقاء» (نظریه جمعی از متکلمان، محدثان، طباعیه یا دهریه و ماتریالیستهای امروزی)، «روحانیة الحدوث و البقاء» (نظریه افلاطون، ارسطو و مشائیان) و «روحانیة الحدوث و جسمانیة البقاء» (نظریه تناسخیه).

د) در باب «موت» نیز ملاصدرا دیدگاه تازه ای دارد. وی درباره موت غیر اخترامی رویکردی لمی دارد نه آئی؛ به این معنا که موت غیر اخترامی، آنگاه رخ می دهد که نفس به کمالات بایسته و شایسته خود رسیده و دیگر حالت بالقوه ای ندارد، لذا بدن را رها می کند. در حالیکه تا پیش از وی، حکما فرسودگی و فساد تن را علت و سبب موت می دانستند.

کلید واژه ها:

علم النفس، اصالة الوجود، انیت، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء، موت

نظریه حرکت جوهری: بمنزله یک راه حل تبیینی برای تحول وجودی بیماریهای روانی

*حسین اسکندری

نظریه حرکت جوهری

نظریه حرکت جوهری، بمنزله نظریه ای فلسفی در حوزه فلسفه روانشناسی، نه تنها معضل ارتباط جسم و ذهن را گره گشایی می کند و می تواند مبنای محکمی برای ارتباط دو قلمرو جسمانی و روانی انسان قرار گیرد، بلکه می تواند مسئله کجراهه های تحول (pathways of development) تحول بیماری روانی (development of mental illness)، ماهیت وجودی بیماری روانی (nature of mental illness)، تاب آوری (resiliency) و هم موقعی روانی (comorbidity) را در چشم اندازی روشن و وسیع ترسیم کند و نظریه تحول را بازشناسی کند و روند رشد و شکوفایی و تحول مثبت و نیز تحول بیماریها را در روند کاهش و تخریبی توضیح دهد.

حرکت جوهری بر این فرض استوار است که حرکت در اعراض در گرو تحول در جوهرش است و بدون حرکت در ذات شیء هیچ حرکتی ممکن و متصور نیست. حرکت عارض تحلیلی وجود است و لذا وجود دماغ نو می شود بی آنکه شیء به غیر شیء تبدیل شود. نفس و بدن پیوستگی درونی و ذاتی دارند و از یک گوهرند. ترکیب جسم و روح ترکیب تحلیلی است و در عالم وجود با یک امر روبرو هستیم. گوهر روحانی مادامیکه در دامن تن است کاملاً مجرد نیست و از آنجا که شأن وجودی و تحولی دارد با گوهر جسمانی در تفاعل و تعامل است و همانطور شأن جسمانی بر شأن روحانی اثر دارد، از آن تأثیر نیز می پذیرد و می توان انتظار داشت که تحول روانی نیز آثار و عوارضی در عرصه فیزیکی و جسمانی فرد داشته باشد. این تأثیر و تاجر در دامنه های متفاوت یک امر وجودی همسنخ جریان دارد و برحسب بستر حرکت می تواند حالات یکنواخت، اشتدادی و تضعیفی داشته باشد که بر اساس هر حالت، فرد می تواند در وضعیت یکسان و یا در معرض کمال یا نقصان قرار گیرد، بطوریکه در حالات یکنواخت تحول، ما با مسئله بهنجار و طبیعی مواجه هستیم. حالات اشتدادی مبین روند تکاملی و سلامت است و در شرایط بیماری شاهد شکل گیری روند انحطاط وجودی هستیم.

مسائل انسانی بلحاظ وجودی، نه تنها هویتی پویا دارد بلکه به ملاحظه شأن وجودی در مرتبه ای از مراتب وجود متصف به صفات تکائف و لطافت می شود که از آن می توان به امری روحانی یا بدنی تعبیر کرد، بی آنکه در دام یگانه گرایی ماتریالیستی فروغلتد و یا آنکه در ورطه دوگانه گرایی گرفتار آید. با این بیان بیماری بمنزله امری وجودی می تواند هم منشاء بدنی و هم روانی داشته باشد و هم عوارض و پیامدهای بدنی و روانی. و در گستره وسیع این تبدیل و تحولات می تواند حالات بینابین متعددی را نیز واجد گردد.

کلید واژه ها:

حرکت جوهری، بیماریهای روانی، جوهر شیء، ترکیب جسم و روح، انسان

عالم برزخ از دیدگاه ملاصدرا

محسن ساطع

این مقاله نظری دارد بر عالم برزخ و سیر انسان و جایگاه او در آن عالم. خداوند موجودات را در سه عالم دنیا، برزخ و آخرت خلق کرد. هر روزی از عالم برزخ هزار یا هفت هزار سال است. وسیله انتقال انسان و تنوع او از نشئه دنیا را ملک الموت، از برزخ نفحة القرع و از آخرت را نفحة الصعق نامید. در این مقاله همچنین به بحث مرگ و حیات در موجودات و تفاوت بین مرگ و خواب و اسباب علم به مغیبات و انواع خواب پرداخته می شود. در بخشی دیگر از مقاله علت مرگ از دیدگاه ملاصدرا مورد بررسی قرار می گیرد و سپس سبب ترس و فرار از مرگ مورد موشکافی قرار می گیرد. مقاله در پایان به حکمت مرگ اشاره ای دارد و در باب اینکه فاعل قبض روح کیست و همچنین قابلیت انسان برای پذیرش عوالم جسمانی و روحانی بحث کوتاهی دارد.

کلید واژه ها:

عالم برزخ، آخرت، مرگ، حیات، خواب

نظریه خیال از دیدگاه ملاصدرا و لوازم معاد شناختی آن

ابراهیم ابراهیمی

قوه خیال متصل یکی از قوای پنجگانه باطنی نفس می باشد که وظیفه آن، صورت گیری و حفظ صور اشیاء خارجی است که توسط حس مشترک از حواس پنجگانه ظاهری اخذ شده است. از این قوه به نامهای دیگری همچون مصوره، متصوره و متخیله نیز یاد می کنند. در اصل وجود قوه ای که دارای چنین وظیفه ای باشد میان حکما اتفاق نظر وجود دارد، خواه به صورت قوه واحدی که فقط دارای چنین وظیفه ای باشد و خواه نباشد. ولی آنچه که معرکه آراء می باشد، مادی یا مجرد بودن آن می باشد. اغلب حکما تا قبل از ملاصدرا، چنین قوه ای را مادی می دانستند. در این میان، در مسفوراتی از شیخ الرئیس ابن سینا، غزالی و خواجه نصیر، مطالبی وجود دارد که بر مجرد خیال دلالت دارد. ملاصدرا بر خلاف ممشای قوم، به مجرد آن معتقد شده؛ آنهم مجرد برزخی. در این مقام، ادله دوازده گانه ای در آثار ایشان بچشم می خورد که می توان آنها را به چند دسته تقسیم کرد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که هر چند، مطالبی در باب مجرد خیال در آثار برخی از حکما بچشم می خورد، ولی چنان تفصیل و بالندگی که ملاصدرا به این مطلب می دهد، در آثار آنها وجود ندارد. همچنین صدرالمآلهین مسائلی را همچون معاد جسمانی بر مجرد خیال بار می کند که در اثر دیگر حکما یافت نمی شود. این مقاله عهده دار بیان یکی از متفرعات مجرد خیال یعنی معاد جسمانی می باشد. ملاصدرا علم معاد را اعظم امهات، رکن عظیمی در اسلام و اصل بزرگی در حکمت دانسته و آن را لب اللباب بشمار می آورد.

ملاصدرا، معاد را بازگشت به فطرت اولی و عود شیء به حالتی می داند که از آن خارج شده است. چنین معنایی را شیخ الرئیس و خواجه نصیر در برخی از آثار خود اراده کرده اند. ایشان در تبیین معاد جسمانی، به اصول دوازده گانه ای تمسک جسته که شماره این اصول در آثار ایشان مختلف است، ولی محتوای اصول دوازده گانه، به نوعی در همه آنها بیان شده است. ثمره این اصول، به معاد اشاره دارد؛ معاد در معاد، عین مجموع نفس و بدن از حیث تشخیص می باشد و عین چنین بدنی در قیامت مبعوث می گردد، نه بدن دیگری مابین با این بدن، خواه عنصری باشد خواه مثالی.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که خصوصیات تغییر یافته بدن از حیث مقدار وضع و غیر اینها، خدشه ای در بقای شخصیت آن ایجاد نمی کند، چه اینکه تشخیص هر بدن، به بقای نفس با ماده مبهمی می باشد. از اینرو با تبدیل ماده بدنی و با حفظ صورت نفسانی، مشکلی در بین نمی باشد. چنین سخنی در مورد تمام اعضای شخص نیز صادق است.

اما آنچه که بدنبال آن هستیم تأثیر مجرد خیال بر معاد جسمانی می باشد. در تبیین چنین تأثیری، بطور اجمال باید گفت که ملاصدرا بر این باور است که پس از مفارقت نفس از بدن، امر ضعیف الوجودی از بدن برای نفس باقی می ماند که در روایات به «عجب الذنب» تعبیر شده است. حکما و متکلمین در معنای چنین چیزی اختلاف نظر دارند. در این میان، ملاصدرا مراد از آن را همان قوه خیال می داند که دارای مجرد برزخی است.

همانطور که قوه خیال، در این دنیا جزئیات و مادیات را بوسیله صور آنها درک می کند، در آخرت نیز، جزئیات و مادیات را بوسیله صور آنها درک می کند و بدین صورت پس از مفارقت، نفس که متخیله را که حافظ صورت است. به همراه دارد، می تواند ذاتش را بوسیله آن صور - که در دار دنیا بوسیله آنها حس می کرد - تخیل کند و خود را عین انسان میت و مدفون توهّم کرده، بدنش را در قبر یافته و دردهایی را که بنحو عقوبت حسی به بدن می رسد درک نماید.

بدین نحو سکر موت، عذاب قبر، لذت و درد اخروی تبیین می شود.

ضمناً بدن در آخرت، طبق ملکات و صور داخل در صقع نفس، ساخته می شود که این امر به واسطه حفظ صور و ملکات، ریشه در مجرد خیال دارد. بنابراین مسائلی همچون جسمانیت معاد، سکر موت و عذاب قبر، لذت و عذاب اخروی و حشر نفوس ناقص و حشر برخی از نفوس حیوانی، بر مجرد خیال متفرع می باشند. در پایان باید متذکر شد که این بحث، ثمره علمی زیبایی نیز به همراه دارد.

قوه خیال، تجرد قوای نفس، معاد جسمانی، نفوس حیوانی، حس مشترک

آئینه حق

فاطمه مقصودی*

با نگاهی گذرا به کتب ملاصدرا پی می بریم که از نظر او خداوند آدمی را از امتزاج عناصر بوجود آورده و تمام قوای نفس نباتی و حیوانی را در او به وحدت رسانده و او را لایق صورتی همچون صورت عرش رحمانی گردانده است. او دارای دو قوه عملی و نظری است که پس از گذراندن مراتب کمال و یکی گشتن آن دو به مرتبه خداگونگی می رسند و در این مرحله هرچه در خاطرش خطور می کند به صورت عمل در می آید.

بتعبیر دیگر نفس آدمی که ناری معنوی است و از نفخه صور آفریده شده پس از استکمال به نور مبدل گشته و ذات خود را به فروغ و جلوه های از درون ذات و برون ذات و مافوق ذات مشتعل می سازد و با کمک عقل عملی از آفات ظلمانی رهایی یافته و در نتیجه توانایی مشاهده نور حق را پیدا می کند و به مرتبه اتصال به ساحت مقدس الهی و مشابه او گشتن می رسد.

در کتب ابن عربی می خوانیم:

خداوند آدمی را از گل آفرید و این گل که در ابتدا شبیح معتدل بی روح و آئینه صیقل نخورده و بی جلا بود و چیزی جز استعداد قبول فیض تجلی لم یزل و لایزال نبود و خداوند با خلقت او می خواست کون جامع را در او ببیند و بوسیله او سر خود را آشکار کند و او را آئینه تمام نمای خود گرداند. بهمین دلیل برای اعتدال او از روح یا نفخه خود در او دمید و به او استعداد عین خدا گشتن را اعطا کرد بهمین دلیل خدا بوسیله او از طرفی هم به خلق نظر می کند و هم خود را در آن آئینه می بیند...

در این مختصر آنچه جالب توجه است مشابهت نظریات آن دو برغم عارف بودن یکی و فیلسوف بودن دیگری و اعتقاد به وحدت وجود معتبر بودن علم شهودی از نظر عارف و اعتقاد به نوعی کثرت در جهان و قبول داشتن علم حصولی در کنار علم شهودی از دیدگاه فیلسوف است.

ما می خواهیم ضمن بررسی مقدماتی دیدگاه آن دو در زمینه های تعریف علم شهودی از دیدگاه آن دو و اختلاف آنها با یکدیگر، رابطه علم شهودی و علم حضوری و نقش آن در تکامل آدمی، وحدت و کثرت وجود یا وحدت وجود، کمال آدمی و چگونگی گذراندن مراتب کمال و نقش ادراکات حسی، خیالی و عقلی و رابطه آنها با یکدیگر در رساندن انسان به کمال با بررسی دیدگاه آن دو در مورد چگونگی عینیت با خدا، مشابه خدا گشتن یا آئینه تمام نمای خدا گشتن و نقش فلسفه و عرفان در این زمینه پی ببریم.

کلید واژه ها:

نفس، روح الهی، علم شهودی، وحدت و کثرت، قوای نفس اتحاد عرفانی

وجود شخصی و امکان جاودانگی

کریستین کانزیان*

وجود یک شیء چیزی نیست که بتواند آن را از دست دهد و معدوم نشود. پس وجود برای هر شیئی ضروری است. وجود شخصی به انواع کلی نسبت داده نمی شود. بلکه به اشیاء شخصی و منفرد نسبت داده می شود. وجود شخصی برای هویت واقعی من و تو ضرورت دارد؛ نه برای انسان بمعنای کلی و عام. هدف من در این مقاله بررسی دو دیدگاه جایگزین درباره وجود شخصی است که هر دو در هستی شناسی معاصر تأثیر بسزایی دارند. می خواهم ارتباط میان این دو دیدگاه و راه حل‌های ممکن آنها را برای مسئله ای مهم در هستی شناسی معاصر، یعنی معمای هویت، بویژه هویت در زمان، بررسی کنم و نشان دهم که پذیرش وجود شخصی صرف که طبق دیدگاه اول، بسیط و غیر مرکب و اصیل است، مستلزم پذیرش هویت زمانمند است. از سوی دیگر، پذیرش تفاسیر کیفی وجود شخصی که طبق دیدگاه دوم بمعنای ترکیب تألیفی از کیفیات واقعی گوناگون است، مستلزم نفی هویت زمانمند است.

ما خواه نظریه اول یا نظریه دوم را در هستی شناسی خودمان بپذیریم، نکته مهم امکان جاودانگی بخشی از وجود ما، یعنی «نفس» است. جاودانگی مستلزم هویت زمانی نفس است. ذات گرایی کیفی همانگونه که هویت زمانی را رها می کند، جاودانگی را نیز کنار می گذارد. بنابراین، پذیرش ذات گرایی صرف الذات را می توانیم از شرایط حداقلی لازم برای فهم فلسفی جاودانگی نفس بدانیم.

کلید واژه ها:

وجود شخصی، جاودانگی، هویت، انسان، نفس

خلود عذاب یا انکار آن از نظر ملاصدرا

بهزاد محمدی

یکی از اشکالاتی که در مسئله معاد وجود دارد این است که آیا عذاب جهنمیان آنچنان که قرآن کریم در مورد آنها «خالدین فیها»، «خالدون» بکار برده است، خلود دارد یا نه؟ در این مقاله به بیان و پاسخ این مسئله از لحاظ فلسفی می پردازیم:

اولین کسیکه مسئله خلود عذاب را بکار برده است، کسی جز ابن عربی نمی باشد. نظر او را در این رابطه بیان کرده و سپس بطور خلاصه دیدگاه ابن سینا و متکلمان را در این باب می آوریم.

بخش اصلی مقاله در رابطه با نظر ملاصدرا در پاسخ به این اشکال است. ابتدا دو قول ملاصدرا در این مسئله آورده می شود و بیان می کنیم که کدام قول بر قول دیگر تقدم دارد و کدام یک از لحاظ استدلال، قول قویتر می باشد.

سپس در انتهای مقاله با بررسی به این نتیجه رسیده ام که در واقع ملاصدرا در مسئله خلود یک نظر بیشتر ندارد و این طور نیست که دو قول مختلف در باب خلود عذاب یا انکار خلود عذاب داشته باشد، یعنی در جایی خلود عذاب جهنمیان را رد کند و در جایی دیگر آن را بپذیرد.

کلید واژه ها:

خلود عذاب، ابن عربی، ابن سینا، ملاصدرا، دوام، متکلمان.

تأملی در نظریه بازگشت از نگاه صدرا

حمید رضانیا

امید به زندگانی جاودان سبب شده است که انسان باورهای گوناگونی را در باب حیات پس از مرگ پیدا کند که تناسخ یکی از آنهاست، این ایده که دیرینه ای طولانی دارد از سوی موافقان و مخالفانش مورد بحث قرار داشته است و در فلسفه اسلامی و بویژه در حکمت متعالیه که صدرالمتألهین پرچمدار آن است از دیر باز مورد بررسی بوده است.

گفته شده که عقیده به تناسخ و بازگشت ارواح به دنیا برای زندگی جدید از هفت قرن پیش از میلاد مسیح مطرح بوده و خاستگاه آن را چین، هند و حتی مصر باستان دانسته اند.

در عصر حاضر برخی از روحیون جدید غربی به جمع کثیر پیروان شرقی این ایده پیوسته و کوشیده اند تا آن را با سخنان موجه تری مطرح سازند.

در ادله نقلی، بویژه در روایات معصومین(ع) بشدت این نظریه ابطال شده است هر چند برخی از تناسخیان با تمسک به ظواهر پاره ای از این ادله و توجیه آنها توهم نموده اند که دلایل مزبور در تأیید مکتب تناسخ است.

تعریف دقیق واژه تناسخ و نیز دانستن تقسیمات آن در مرزبندی میان آن و موضوعات مشابهی چون رجعت یا حشر جسمانی و نیز در تمیز اقسام باطل با غیر باطل اعانت و کمک شایانی می کند.

ملاصدرا که بحق می توان او را کامل کننده و نظام بخش بحثهای مربوط به تناسخ اعم از آراء مشائیان و اشراقیان دانست با وجوه عقلی مختلفی بر ابطال تناسخ و استحاله آن اصرار ورزیده است، هر چند که همه اقسام آن را باطل نشمرده که تناسخ ملکوتی از جمله آن است.

دلیل استحاله رجوع از فعلیت به قوه را می توان مطرحترین ادله بطلان مطلق تناسخ دانست، و در صورت خدشه در آن و سایر ادله، با استفاده از ظواهر ادله نقلی، تناسخ باز هم باطل خواهد بود.

کلید واژه ها:

تناسخ ارواح، جاودانگی، حیات پس از مرگ، حکمت متعالیه، قوه و فعل

معادشناسی در الهیات فخر رازی و ملاصدرا

ابراهیم ابوبکر*

معادشناسی یکی از بخشهای کلام اسلامی است. مسلمانان باید به مؤلفه های اصلی کلام اسلامی از جمله الله، آخرت، فرشتگان کتب آسمانی، انبیاء، که در آیه ۱۷۷ سوره بقره به آنها اشاره شده است، معرفت و اعتقاد داشته باشند. معادشناسی درباره امور نهایی و آخرین است؛ مانند آخرت، پایان زمان، مرگ، معاد، داوری، عذاب و ثواب، جاودانی، دوزخ و بهشت. متکلمان مسلمان امور کلامی از جمله معادشناسی را در آثارشان تبیین کرده اند که می توانیم آنها را به دو دسته نقلی و غیر نقلی تقسیمبندی کنیم. دسته نخست از آثار کلامی، عمدتاً بر آیات قرآنی و روایات نبوی یا سنت پیامبر (ص) مبتنیند و بطور کلی در مسیر سنت گرایي اسلامی قرار دارند. آثار دسته دوم می کوشند هم سنت گرایي و هم عقلگرایي را در تبیین امور کلام اسلامی و دفاع از آنها بکار گیرند. فخر رازی و ملاصدرا آثاری کلامی - فلسفی نگاشته اند و از اینرو می توانیم الهیات و کلام آنها را جزو دسته غیر نقلی قرار دهیم. من در این مقاله بر آنم تا به بررسی اجمالی آراء این دو متفکر در خصوص معادشناسی بپردازم و روشهای تبیین آنها در مسائل مربوط به معادشناسی را با یکدیگر مقایسه کنم.

کلید واژه ها:

معادشناسی، کلام اسلامی، سنت نبوی، سنت گرایي، خردگرایي

مبانی نظری معاد جسمانی از دیدگاه ملاصدرا

محمد جواد پیرمرادی*

مسئله معاد یکی از اصول اعتقادی بسیار مهم ادیان آسمانی از جمله دین اسلام است و در اصل آن اختلافی بین متفکران وجود ندارد بلکه در کیفیت آن اختلاف است. ملاصدرا از میان سه رای: معاد فقط جسمانی است، معاد فقط روحانی است، معاد جسمانی روحانی است، رای سوم را پذیرفته است. با این وصف عده ای معتقدند آنچه ملاصدرا اثبات کرده است معاد قرآنی نیست. تلاش نگارنده در این نوشتار این است که با مروری دوباره به سخنان صدرالمألهین نشان دهد آنچه ملاصدرا ثابت کرده است معاد قرآنی است و لازمه نظر مخالفان ملاصدرا انکار آخرت و نفی نظام علی و معلولی و غایی جهان است. این کار با اشاره به مبانی نظری معاد از دیدگاه ملاصدرا صورت گرفته است. مبانی نظری مسئله معاد جسمانی، اصول اساسی حکمت متعالیه است که در چهار دسته مبانی معرفت شناسانه، وجودشناسانه، جهان شناسانه، و انسان شناسانه طبقه بندی شده است.

پس از بیان مبانی نظری، به تحلیل نتیجه گیری ملاصدرا پرداخته شده است و با اشاره به هدف قرآن از طرح آیات معادی به دیدگاه منتقدان ملاصدرا پاسخ دادم، بگونه ای که با مطالعه این نوشتار می توان به این نتیجه رسید که آنچه ملاصدرا اثبات کرده است با روح اسلام و قرآن سازگارتر از دیدگاه مخالفان است.

و مخالفان در عمل با نفی اهمیت عقل در کسب راه ورود به دیانت را مسدود می کنند و زمینه را برای یک ماتریالیسم مطلق فراهم می سازند.

کلید واژه ها:

معاد جسمانی، نظام غایی، اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، عقل، بدن مثالی، حکمت متعالیه، وجودشناسی، معرفت شناسی، جهان شناسی، انسان شناسی، ملاصدرا، نفس ناطقه، نفس، جسمانی حدود، روحانی بقا

معاد جسمانی و کارآمدی آن در فلسفه ملاصدرا

مهدی نجفی افرا*

اگرچه اصل معاد از دیرباز دلمشغولی بزرگ انسان بوده و هست و در نگرشهای مربوط به آن افت و خیزهای بسیاری وجود داشته است، اما معاد جسمانی در میان حکما و متکلمان منشأ اختلافات بزرگی بوده است. در میان حکما تلاش برای عقلانی کردن آن وجود داشته است فارابی و ابن سینا معقول سازی آن را ناممکن دانسته و در برخی آثار با اتکاء به جرم فلکی و دخانی آن را معنادار کرده اند و سهوردی با ابتکار مثال مقداری و خیال منفصل راهی بسوی عقلانی سازی معاد جسمانی پیموده است.

ملاصدرا که وامدار اندیشه های پیشینیان است تلاشی بکار بسته تا با رهایی از مشکلات فیلسوفان پیش از خود با تکیه بر مبانی یازده گانه در اسفار اربعه و اصول هفت گانه در آثاری دیگر مانند الشواهد الربوبیه و عرشیه و المبدأ و المعاد که برخی از آن اصول متکی بر مبانی خاص فلسفه اوست معاد جسمانی را در عوالم مختلف مانند مثال مقداری و عقولی که تجرد تام دارند معنادار سازد و در این راستا از حقیقت جسمانی متناسب با هر عالم سخن بمیان آورده است. در این نوشتار اصول بیان شده ملاصدرا با نگرش انتقادی مورد بحث قرار گرفته و کارآمدی آن با تکیه بر نظرات فیلسوفان قدیم و جدید به تأمل گذاشته شده است. اینکه آیا مبانی وی طرحی وسیعتر و دقیقتر از گذشتگان را در اختیار می گذارد یا اینکه او نیز در نهایت بایستی معترف گردد که معاد جسمانی در حوزه فهم عقلی بشر قرار نداشته و باید آن را در حوزه ایمان جستجو کند.

کلید واژه ها:

معاد جسمانی، مثال مقداری، خیال منفصل، تجرد تام

انسان کامل در فلسفه ملاصدرا و پیشینه آن

مرتضی شجاری*

بحث درباره «انسان کامل» در آثار ملاصدرا و ابن عربی و پیروانشان از دو جهت مورد اهمیت است:

یکی از جهت وجود شناسی که از این جهت انسان کامل برزخ میان حق و خلق است و دیگر از جهت معرفت شناسی که از این جهت انسان کامل مشکاتی است که هر عارف و عالمی _ حتی انبیا _ معرفت و علم خود را از او دریافت می کنند. معنای «انسان کامل» علاوه بر اینکه در آیات قرآن و احادیث اسلامی موجود بوده، در آثار بجا مانده از ایران باستان، فلسفه یونانی و کلام و فلسفه اسلامی نیز وجود داشته است. مثلاً کیومرث در تفکر ایرانی باستان دارای وظیفه ای جهانی است یا اصطلاح لوگوس در یونان قدیم در معنایی شبیه به کاربردی از انسان کامل در فلسفه ملاصدرا و عرفان ابن عربی بکار می رفت. مقاله حاضر ابتدا سعی دارد که موارد کاربردی معنای انسان کامل را در مکاتب پیشینیان استقصا کند و پس از آن به طرح نظریات ملاصدرا در این _ که تحت تأثیر ابن عربی بوده است _ پردازد.

کلید واژه ها:

انسان کامل، عرفان، فلسفه یونانی، تفکر ایران باستان، فلسفه اسلامی، قرآن

ملاصدرا و اندیشه های عرفانی

جلیل مسگر نژاد*

حکیم متأله، صدرالدین شیرازی در کتب و رسالات خود، علی الخصوص در کتاب *اسفار اربعه*؛ علاوه بر توجه به اقوال و آراء حکمای اولین و دوره یونان (افلاطون و ارسطو)، و حکمای قرون اولیه دوره اسلامی و متکلمین و اصحاب فرق و مذاهب (علی الخصوص تعلیمیه)، با استناد به آیات و احادیث و اقوال و آراء ائمه معصومین(ع)؛ به سخنان و آراء متصوفه و عرفا نیز نظر خاصی دارد، بگذریم از آنچه را که بفرض ملاصدرا از سخن محیی الدین ابن عربی و یا شیخ اشراق (یحیی بن حبشی) نقل و توجیه می کند، اگر از مجموع آثارش استخراج نماییم، هر یک کتابی علیحده در دوره کامل عقاید آنان خواهد بود؛ و یا آنچه را که از متکلمین معتزلی و اشعری در توضیح و یا ردّ و قبول آراء آنان بیان می دارد، (علی الخصوص امام فخر، دوانی، دشتکی، ابن ترکه) جمع کنیم، یک دوره جامع از سیر عقاید کلامی (اصول آراء) را می توان مشاهده نمود...

نکته ای که در این مقاله بدان توجه شده، این است که ملاصدرا توجهی خاص به متصوفه و عرفا دارد، نه همه فرق و سلاسل، بلکه نوعی انتخاب و گزینش خاصی را که در عمق اندیشه خود دارد؛ بدان تکیه می کند. در این بیان او، نوعی اندیشه را می توان بازیافت که حکیم الهی، در این گزینش و در نشان دادن نکته ها و گوشه ها، شیوه و نظر خاصی دارد.

برای نمونه او در کتاب *اسفار* از عرفای قدیم از بایزید بسطامی (ج ۳۶/۴، ج ۳۱۰/۶) و ابوطالب مکی (ج ۳۱۹/۹). جنید بغدادی (ج ۳۱۰/۹ - ج ۳۵/۷)، از عین القضاة همدانی (ج ۳۲۳/۷) ... و سایر کتب و رسالات... و بالاخره در کتاب *کسر اصنام الجاهلیة* از حلاج (ص ۲۸/۹) و متصوفه (ص ۴۷) یاد می کند. با بررسی این موارد، سؤالاتی در ذهن پژوهنده بوجود می آید و فضای خاصی ترسیم می شود، که بررسی اهم آن سؤالات در شناخت نهایی الاقدام ملاصدرا ضروری است. این سؤالات را در نظر کلی می توان ذیل این عناوین آورد:

- عرفان عامه و خاصه - اخلاق و عرفان - الگوی عینی در عرفان - سریان حق در عالم (ردّ عقاید معارضین اندیشه و محیی الدین از جمله علاء الدولة سمنانی در حواشی او بر فتوحات) ... و بالاخره ترسیم توحید خاصه الحاصّة که در ختم الکلام سخن اوست.

کلید واژه ها:

حکمت متعالیه، عرفان، اخلاق، توحید

نماد سگ در ادبیات متصوفه (براساس آثار فریدالدین عطار)

یاکاترینا خاچاتوریان*

همانطور که می دانیم در مکتب متصوفه حیوانات و پرندگان گوناگون هرکدام نمادپردازیهای ویژه ای دارند. برای مثال فیل، لک لک، پروانه و مرغ عشق بطور کلی تصویر مثبتی دارند. اما سگ، گرگ، الاغ، میمون، خوک، موش، مار، کلاغ و بعضی دیگر از حیوانات و پرندگان جزو موجوداتی محسوب می شوند که دارای معنای منفینند. در سنت صوفی حیوانات گروه دوم در بیشتر مواقع بیانگر مراتب نفس، بویژه پایتترین مرتبه آن یعنی نفس حیوانی (شهوانی) هستند.

واژه سگ همچنین بمنزله نمادی مثبت در ادبیات متصوفه بویژه در آثار فریدالدین عطار، بکار رفته است. آثاری چون تذکرة الاولیاء، الهی نامه، منطق الطیر. عطار تأکید دارد که سگ با موجودات، دیگر تفاوتی ندارد و او هم مانند دیگر موجودات، دارای همان جوهر است و از اینرو باید مانند دیگر موجودات با او رفتار شود. او معتقد است که در بعضی موارد سگ به معتقدین کمک می کند تا اصول مکتب صوفی را دریابند؛ مانند داستان شبلی که در الهی نامه عطار به آن اشاره شده است. در بعضی موارد سگ با رفتارش باعث می شود که مردم فرایض اسلامی خود را مانند نماز انجام دهند. داستانی دیگر از همان منبع (الهی نامه) بیانگر این حقیقت است.

از دیدگاه عطار، کمک کردن به سگ بهنگام نیازش، الطاف الهی را به همراه دارد و باعث قدیس شدن آن شخص می شود. برای مثال در داستانی یک زن صوفی بنام «رابعه عدویه»، بخاطر کمکش به یک سگ تشنه در بیابان، بعنوان یک قدیس مورد توجه مؤمنان قرار می گیرد. وی از موهایش بعنوان طناب استفاده می کند و با بستن آن به کفشش از چاهی مقداری آب برای سگ بیرون می کشد. بعد از آن جریان رابعه به مقام قدیسی رسید و بنده خاص خداوند گردید. در آثار عطار، سگ می تواند نقش موجودی را نیز ایفا کند که از طرف خدا به نزد صوفی فرستاده شده تا در وعده غذایی با او شریک شود.

احتمالاً تمام شواهدی که درباره نقش مثبت سگ در مکتب صوفی به آنها اشاره کردیم در این آثار آمده اند تا نشان دهد که اگرچه مکتب صوفی در چارچوب اسلام شکل گرفته و پیش از هرچیز بر پایه فقه و شریعت اسلام استوار است، راه صوفی یعنی طریقت، یک مرتبه از شریعت بالاتر و گسترده تر است (در نظر صوفی، طریقت شامل چهار مرحله شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت است). بنابراین بعقیده صوفی، برخورد با مخلوقات خداوند نباید محدود به چارچوبهای معمولی باشد. ظاهراً پدیده «داشتن سگ» یکی از مظاهر ستهای پیش از اسلام است که بر ادبیات صوفی در ایران تأثیر گذاشته است.

کلید واژه ها:

سگ، نماد، تصوف، حیوانات، طریقت، شریعت

نزاع جاودانه میان نور و ظلمت

جولیان آرتورو زاپاتا*

نزاع میان نور و ظلمت تعبیر دیگری از نزاع میان عقل و جهل است. نگارنده در این مقاله بحث عقل و جهل را نخست از دیدگاه روایات بویژه از روایات مذکور در کتاب «عقل و جهل» اصول کافی بررسی می کند و سپس به این مسئله می پردازد که آیا با ظهور حضرت مهدی (ع) و رجعت پیامبر، این نزاع به پیروزی عقل پایان می یابد یا نه.

کلید واژه ها:

نور، ظلمت، عقل، جهل، تصوف، رجعت

عرفان، متافیزیک و وحی در مسیحیت دوران میانه و فلسفه اسلامی

رابرت جی. دویی*

درک ماهیت و عملکرد عقل بمنظور فهمیدن ماهیت و علل وجود چقدر اهمیت دارد؟ من در مقاله کنونی به بررسی این پرسش می پردازم و بر اندیشه دو فیلسوف و عارف دوران میانه، یعنی مایستر اکهارت و ابن عربی تأکید می کنم و بینشهای منحصر بفرد آنها را درباره ماهیت عقل و تأثیر کلیدی عرفان بر فهم ماهیت وجود، نشان خواهم داد. همچنین کوشش خواهم کرد تا نشان دهم چگونه اکهارت و ابن سینا غالباً به فهمهای بسیار مشابهی از عرفان و نسبت آن با فهم معرفت متافیزیکی از یکسو، و با فهم عمیقتر و کاملتر وحی از سوی دیگر می رسند و در عین حال به چهار چوبهای دینی متفاوتی که در آنها کار می کرده اند، یعنی اسلام و مسیحیت، توجه خواهم کرد؛ از اینرو امید دارم مقاله من تأثیری هر چند اندک بر گفتمان جاری میان تمدنهای اسلامی و مسیحی داشته باشد.

منابع مورد استفاده در مورد اندیشه های اکهارت عبارتند از: آثار لاتین و موعظه های او به زبان مادریش (آلمانی)، و در خصوص آراء محیی الدین عربی عبارتند از فصوص الحکم و فتوحات مکیه.

کلید واژه ها:

عقل، طبیعت، وجود، عرفان، معرفت متافیزیکی

تفاوت و امتیازات موضوع عرفان نظری نسبت به فلسفه اولی

مرئضی جوادی آملی*

یکی از اجزای علوم، بلکه محوریت‌ترین جزء هر علمی، موضوع آن است که با تبیین موضوع علم، تمامی مباحث و مسائل آن علم حول محور موضوع گرد آمده و وحدت حقیقی و یا اعتباری علم هم به تبع موضوع حقیقی و یا اعتباری آن روشن خواهد شد، بگونه‌ای که اگر موضوع علم مشخص نشود، هرگز به مجموعه مطالعات و اطلاعات کنار هم آمده، علم اطلاق نمی‌شود. با بیان موضوع، هم تناسب علم با علوم دیگر روشن می‌شود و هم تمایز و امتیازاتی که علوم نسبت به یکدیگر دارند، آشکار می‌گردد.

از سوی دیگر، از آن جهت که ارزش علمی و شرافت عملی هر علمی به موضوع آن است، با روشن شدن موضوع علم، شرافت دانشی و اهمیت ارزشی آن علم نیز نسبت به سایر علوم تعیین می‌گردد، و نیز فواید و آثار فراوان دیگری که در این مجال نمی‌گنجد. تمام آنچه گفته آمد و آنچه که به قلم نیامد، در خصوص موضوع عرفان نظری، از آن جهت که از پیچیدگیهای فوق‌العاده‌ای برخوردار است، مسئله را بسیار با اهمیت جلوه داد، بگونه‌ای که هم حکما، مخصوصاً در حکمت متعالیه و هم عرفا، در جهت شفاف‌سازی موضوع علم خود اقدام به بحث مبسوطی نموده و در این زمینه به شبهات فراوانی نیز پاسخ داده‌اند که البته این مسئله در کتب عرفا چشمگیرتر است، زیرا تفاوت و تناسبی که بین موضوع عرفان نظری با موضوع فلسفه اولی وجود دارد، به تناسب اطلاق و تقیید می‌انجامد، زیرا موضوع عرفان نظری بعد از بیان نهایی، همان وجود لابشرط مقسمی است و موضوع فلسفه اولی وجود لابشرط قسمی. این تفاوت ظاهری محدود، بحدی در باطن و واقع عظیم و بزرگ است که فلسفه در این تحلیل، از نظر علمی تعینی از تعینات علمی موضوع علم عرفان نظری خواهد بود؛ همانگونه که سایر علوم نیز به نوبه خود چنین تناسبی را با فلسفه اولی دارند.

با این بیان، شرافت ارزشی و والایی دانشی عرفان نظری نسبت به همه علوم، خصوصاً فلسفه اولی روشن شده و طبعاً حکمای متأله خود را در مقابل عرفای شامخ نیز خاضع دانسته، و عرفای شامخین نیز ضمن تأیید و تصدیق فلسفه اولی هیمنه دانشی و ارزشی خویش را آشکار می‌سازند.

گرچه اگر بخواهیم از نظر مصداقی، و نه از نظر مفهومی، موضوع عرفان را بیان کنیم، همانگونه که در کتب اهل معرفت آمده، ذات احدیة الهیة است که حق مطلق آزاد از قید اطلاق و وجود عام بیقید از قید عموم است؛ ذاتی که اطلاق و عموم هم تعینی از تعینات او است، و چون آن ذات هرگز در قید حصول و مفهوم نمی‌گنجد و در دام شهود و حضور نیز صید نمی‌شود، لذا ذات از حیث تعینات اسمائی و صفاتی موضوع عرفان نظری است.

کلید واژه ها:

عرفان نظری، وجود لابشرط مقسمی، وجود لابشرط قسمی، شهود

عنصر محبت و عشق در عرفان اسلامی

سوسن آل رسول*

عشق و محبت از اساسی ترین مباحث عرفان نظری و عملی می باشد. در واقع تجلی عشق است که تمام مراتب خلقت را ایجاد می کند و بظهور می رساند، و در مسیر کمالیه موجودات بسوی حق نیز همین عشق است که ایجاد حرکت و کمال می کند و مرتبه به مرتبه آنها را تا خود حق می رساند. پس می توان عشق را یکبار در قوس نزول و یکبار در قوس صعود نگریست. در این مقاله با استخراج و تحلیل آراء جامی، یکی از بهترین مفسرین و شارحین ابن عربی به زبان فارسی، از مجموعه آثارش _ نه فقط در یک غزل یا قصیده یا متن عرفانی _ دیدگاه عرفانی وی نسبت به عشق، این عنصر مبهم در عرفان اسلامی مشخص می گردد.

کلید واژه ها:

محبت، عشق، عرفان، قوس نزول، قوس صعود، جامی

بندگان آزاد

ملاحظات در پیرامون هنر خداباوری و انسانشناسی و زبان خاص آن در عرفان جلال الدین رومی و حکمت متعالیه

ملاصدرا

ویدا احمدی*

مفاهیم بندگی (عبودیت) و آزادی (حریت)، پیوند این دو با یکدیگر و نیز چگونگی تحقق بخشیدن به آن در زمره بنیادین مفاهیمی است که در خداشناسی و انسانشناسی جلال الدین رومی و صدرالمتألهین شیرازی از جایگاه ممتازی برخوردار است.

هرچند در نخستین نگاه طرح این مقوله رازآمیز، متناقض می نماید اما بر اهل پژوهش پوشیده نیست که اگرچه سنت جویندگی که بتردید با مقوله شدن (صیوروت) که آن نیز در عرفان مولوی و حکمت متعالیه ملاصدرا بسیار حائز اهمیت است پیوند دارد، متناقض ناست، اما فرجامی دارد که همانا تحقق یافتن جان جمله علمها در هستی خود آدمی است یعنی خود فرجامین او: خدا

جان جمله علمها این است این

که بدانی من کیم در یوم دین

(مثنوی معنوی _ دفتر اول)

علمی که حقیقتاً هنر است، به باور مولوی:

خاتم ملک سلیمان است علم

جمله عالم صورت و جان است علم

آدمی را زین هنر بیچاره گشت

خلق دریاها و خلق کوه و دشت

(مثنوی معنوی _ دفتر اول)

جلال الدین، بر این باور است که برای نیل به این هدف عالی آنچه بایسته است تولد دوباره آدمی است که در سایه فهم اساسیترین نکته در این جریان علمی میسر می شود و آن یافتن اوی راستین خود در اوی آدمی است که تجلی الوهی است:

او تویی خود را بجو در اوی او

کو و کو گو فاخته شو سوی او

(مثنوی معنوی _ دفتر دوم)

آموزه ای که صدرا نیز آن را در آثار ارزشمند خود چون الواردات القلبیه فی معرفه الربوبیه، ایقاظ النائمین، مشاعر، مبدأ و المعاد، زاد المسافر و عرشیه نیز مطرح نموده است. در این میان طرح این نکته که واژه هنر در زبان انگلیسی (Art) از اصل یونانی (Ars) به معنای ساختن مشتق شده است، جالب توجه است که یادآور اصل صیوروت یا شدن در انگاره مولوی و ملاصدراست.

بنابراین اگر باور کنیم که هنر برآستی ساختن و بیان بهتر از نوساختن است و نیز بپذیریم که جلال الدین رومی و صدرالمتألهین خود تجلی و نمود عملی این سیر استکمالی روح و سفر الی الله هستند، نتیجتاً در خواهیم یافت که هنر بنیاد آفرینشگری این دو بزرگمرد در عرصه عرفان و حکمت است و بازشناسی این مهم چه در حوزه زبانی (ریشه عبری واژه آدم Adoom و به معنای زمین شخم زده شده است که رسانای ریشه دار بودن مفهوم استحاله در هستی آدمی است) و چه در عرصه معناشناختی تنها با دریافت رویکرد خاص ایشان به مقوله های طرح شده فوق یعنی: بندگی، آزادی، شدن و کیفیت ایجاد تعامل میان آنهاست که میسر می شود تا نهایتاً نکات ذیل را بهتر و شایسته تر دریابیم:

۱. مفهوم هنر آدمیت نزد مولوی و ملاصدرا

۲. پیوند آن با سه مفهوم بنیادین، بندگی، آزادی و شدن

۳. پیوند خدا و آدم با یکدیگر در باور مولانا و صدرا

۴. جایگاه ممتاز مفهوم توکد دوباره

۵. و نهایتاً کیفیت زبان خاص برگزیده شده از جانب این دو بزرگمرد

موارد فوق اجمال نکاتی است که نگارنده در این نوشتار در حد توان خویش قصد پرداختن به آن را دارد. با تأکید بر این نکته اساسی که چنین رویکردی در زبان مولوی و ملاصدرا نیز تأثیری ژرف نهاده است و همانند تمامی آثار جاودانه فرهنگ بشری به آن ویژگیهایی همانند ویژگیهای کلام خداوند بخشیده است و این دو را در مقام عارف و حکیمی هنرمند به یکدیگر نزدیک نموده است. شایان ذکر است که نگارنده در میان تمامی آثار ارزشمند جلال الدین رومی و صدرالمتهلین شیرازی بر دو اثر ایشان که بیش از سایرین به موضوع این نوشتار هم از حیث زبانی و هم از نظر معنایی نزدیکتر است تأکید بیشتری ورزیده است، آن دو اثر عبارتند از: *مثنوی معنوی و الواردات القلبیه فی معرفه الربوبیه*.

کلید واژه ها:

خدا باوری، انسانشناسی، سیر استکمالی روح، تجلی الوهی، هنر

زیبایی فراسوی ظواهر و عشق بی میل و خواسته:

تجربه خدا در طبیعت

جوزف لورنس*

این مقاله را هم می توانیم پاسخی به فلسفه محیط زیستی معاصر بدانیم و بنابراین آن را بحثی در حوزه مسائل فلسفه معاصر بشمار آوریم و هم می توانیم آن را مربوط به عرفان و تصوف بدانیم. به هر روی، مقاله من پاسخی به کتاب معرفت و امر قدسی سید حسین نصر است. واژه «فراسو» گویی از دیدگاه فلسفه محیط زیستی مدلولی دشوار و مبهم دارد و در توجیه آن می گوید ارج نهادن به این کره خاکی که زیر پا و در برابر دیدگان ماست خود حاکی از هدف ضروری بودن آن برای هرکسی است که شیفتگی انسان به اندیشه پیشرفت را تنزل مقامی وحشتناک می پندارد و آن را جدی می گیرد؛ اندیشه ای که خود به دنیوی سازی تصوف و عرفان مسیحی انجامید. ابزاری کردن عقل و نابود سازی منظم زمین با استفاده از چنین عقلی ناشی از تمایل ریشه دار و نهفته به این گمان است که زندگی و تاریخ همانا دوره گذاری به فراسویی آرمانی است. من تردید دارم که ماجرا چنین باشد. به همین سبب می کوشم که در این مقاله قرائت جایگزین دیگری عرضه کنم.

کلید واژه ها:

فلسفه محیط زیستی، عرفان، عقلانیت ابزاری

ارزیابی مسئله وجود در ادبیات عرفانی

قرن شانزدهم و هفدهم مالایایی

مهد رشدان بن مهد جیلانی*

عرفا و اندیشمندان مسلمان جنوب شرقی آسیا، در دوره تقریباً مشابهی، درباره بیشتر مسائل کلامی _ فلسفی مهم موجود در فلسفه صدرایی بحث کرده اند. این نکته حاکی از تأثیر گسترده اندیشه های ابن عربی است که از طریق بسیاری از آثار بانفوذ فیلسوف _ شاعران ایرانی همچون جامی به حیات اسلامی در آسیای شرقی راه یافته است. قرنهای شانزدهم و هفدهم، دوره تاریخی مهمی در رشد عرفان در آسیای جنوب شرقی و بویژه در جهان مالایایی بوده است. مفاهیمی مانند وجود، انسان کامل، آموزه مراتب هفتگانه وجود، و آموزه وحدت وجود، نقشی تعیین کننده در این مرحله داشته اند. این دوران را دوران تعامل میان عرفای مالایایی و عرفای اولیه دیگر سرزمینهای اسلامی مانند هند و ایران و عرب دانسته اند. از ویژگیهای آثار عرفانی این دوره، بحث بر سر تفسیر مفهوم وجود است. حمزه فنسوری (و. ۱۶۰۷) و نورالدین رانیری (و. ۱۶۵۸) دو تن از عرفای مالایایی اند که در آثار خود به چنین بحثی پرداخته اند. من در این مقاله به بررسی آراء این دو عارف مالایایی و مقایسه فلسفه آنها با دیگر عرفای اولیه خواهم پرداخت.

کلید واژه ها:

عرفان، وحدت وجود، ادبیات عرفانی مالی، فلسفه ملاصدرا، ابن عربی

عرفان و تصوف

عرفان عبدالحمید فتاح*

نگارنده این مقاله می‌کوشد درباره تعریف تصوف چونان نهضتی فلسفی و دینی به بحث پردازد، ویژگیهای اصلی آن را بمنزله اندیشه‌ای بسیار همکنشانه بررسی کند، سرچشمه‌های گوناگون آن را بجوید و در عین حال، ضمن بررسی عرفان در یهودیت و مسیحیت، نکات عمده عرفان کابالایی یهودی و آیین گنوسی مسیحی را برجسته سازد. همچنین در ادامه بحث به تأثیر آیین گنوسی بر اندیشه اسلامی و بویژه بر تصوف می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

عرفان، آیین گنوسی، تصوف، عرفان یهودی

رنگ سبز، نماد کمال بشر در سنت صوفی

یاکاترینا خاجاتوریان*

یکی از ویژگیهای مهم رنگها، علاوه بر مفهوم حسی آنها، مفهوم نمادین آنهاست. رنگ سبز در سنت صوفی از نقش و اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا سبز، نماد اطاعت، سخاوت و متانت (آرامش) تام است. خضر پیغمبر حامی آب حیات و طبیعت و به معنای سبز است. بهمین سبب در مکتب صوفی نیز نماد گیاهان و آب حیات بشمار می آید. وانگهی، در مکتب صوفی، خضر حامی و رهبر پنهانی صوفیان آب حیات است.

براساس دیدگاه صوفی، مؤمنان واقعی و فرشتگان، در بهشت بر بالشتهای سبز تکیه می زنند و همه لباسهای سبز می پوشند. بهمین دلیل آنها را سبزیپوشان می نامند. همچنین رنگ سبز، نماد درک عمیق ضمیر است که در مرکز سینه جای دارد همان چیزی که آن را اخفا می نامیم. این عقیده را می توانیم در کتاب مصیبت نامه فریدالدین عطار، نویسنده بنام صوفی قرن دوازدهم بیابیم. این واقعیت نشان می دهد که مفهوم اخفا قرنها وجود داشته و دارای ریشه عمیقی است.

در بعضی از سلسله های صوفی عقیده بر این است شخصی که بر روی سرش پرده ای سبز بنشیند، جانشین شیخشان می گردد (این سنت بسیار شبیه انتخاب پاپ در اروپاست). و بدان معناست که خداوند آن شخص را بعنوان برگزیده یا منتخب پذیرفته است.

عطار در تذکرة الاولیاء به خاطرات یکی از صوفیان قدیمی بنام «ظنون» اشاره می کند که پس از مرگش، هفتاد صوفی دیگر او را در خواب دیدند و همه آنها نوشته های سبز رنگی بر روی پیشانیهایشان مشاهده کردند؛ نوشته هایی چون: «او عاشق خدا بود»، «او در عشق خدا مرد» و «او شهید راه خدا گشت».

این جمله شباهت زیادی به روش انتخاب شیخ دارد. بنابراین منظور عطار این بوده که خداوند «ظنون» را بعنوان منتخب و جانشین خود پذیرفته است.

همچنین، بعضی از سلسله های صوفی، «سبز» را از مهمترین و شاخصترین رنگها می پندارند؛ برای مثال پیروان سلسله کبرای، کمال معنوی را شامل سه مرحله گذرا می دانند که در نظر هر صوفی بصورت سیاه، قرمز و سبز تجلی می کند. آخرین مرحله تجلی یعنی سبز نماد تقرب به خداوند و نماد کمال بشر است.

نماینده دیگر این سلسله، علاء الدوله سمنانی (قرن چهاردهم) است که نظامی را مطرح کرده است که در آن هفت پیامبر با هفت مرکز معنوی بنام لطائف متصل می شوند. از دیدگاه این سلسله، حضرت محمد (ص) نماد واقعیت الهی است که با رنگ سبز بیان می شود. با توجه به این دیدگاه، صوفیان در پایان راه به کوه (سبز) زمرد رنگ می رسند که نماد تقرب الهی است. رنگ سبز بعنوان نماد کمال بشر و تقرب به خدا در دیگر سلسله های صوفی نیز پذیرفته شده است.

کلید واژه ها:

رنگ سبز، مفهوم نمادین، سنت صوفی، خضر، کمال بشر

مبانی نظری سلوک اجتماعی متصوفه

باقر صدرنیا*

تأمل در سیرت و سنت مشایخ صوفیه مؤید وجود تمایز در خورِ توجه در رفتار و سلوک اجتماعی آنهاست. بنظر می‌رسد که وجود چنین تمایزی امر اتفاقی و یا منبعث از تمایلات و ویژگی شخصی این مشایخ نبوده، بلکه از استنباطها و دریافتهای معرفتی متمایز، سرچشمه گرفته است. در مقاله ای که تقدیم خواهد شد پس از بررسی رفتار و سلوک اجتماعی متفاوت رایج در میان متصوفه، بویژه دو جریان شناخته شده اهل صحو و سکر، کسانی که خوف و قبض بر آنها غالب است و آنانی که دل در گرو رجا دارند و اهل بسط شمرده می‌شوند، به جستجوی مبانی معرفتی این رفتارها پرداخته خواهد شد. مقصود نهایی مقاله آن است تا به اثبات این نکته پردازد که تلقیهای متفاوت از خدا و توجه و تأکید افزونتر بر صفات جلالی و یا جمالی، قهاری و یا رحمانی خداوند، موجب دگرگونی فهم آنان از جهان و انسان شده و بمتابهِ مبانی نظری، ویژگیهای رفتاری و سلوک اجتماعی متمایزی را در پی آورده است. در حقیقت راز رفتارهای اجتماعی و احیاناً متضاد و متفاوت مشایخ صوفیه را در نوع تلقی متمایز آنها از خدا و بتبع آن جهان و انسان باید جست.

کلید واژه ها:

تصوف، سلوک اجتماعی، معرفت شناسی، خداشناسی، انسان شناسی

مولوی و نظریه اسماء و صفات ابن عربی

سید محمد دشتی

وحدت وجود نزد ابن عربی، چنان با نظریه اسماء و صفات ملازمه دارد که فقط در پرتو این نظریه می توان به تفسیر مکتب ابن عربی پرداخت. یکی از مهمترین دلایلی که می توان بر عدم تأثر مولوی از ابن عربی اقامه نمود، خالی بودن جای این نظریه در مثنوی است. در این نوشتار، ثابت شده است که عنایت به دیدگاه مولوی درباره اسماء و صفات راه حل اصلی و پاسخ نهایی معضل چند صد ساله ارتباط فکری مولوی با ابن عربی است. به این منظور، نخست اجزای نظریه اسماء و صفات طی چند بخش زیر تشریح شده است:

الف _ رابطه اسماء و صفات با یکدیگر و با ذات حق؛

ب _ نقش اسماء در آفرینش جهان؛

ج _ تجلی و نقش آن در آفرینش؛

د _ اعیان ثابته؛

ه _ استعدادهای اعیان.

سپس نظر مولوی درباره هر یک از این اجزاء، با ارائه شواهدی از مثنوی بیان گردیده است. نتایجی که از این مقاله، حاصل شده است، عبارتند از:

۱. بحث اسماء و صفات (البته مطابق تلقی ویژه ابن عربی) اصلاً در مثنوی مطرح نیست.
۲. تجلی در دو گونه فیض اقدس و فیض مقدس که در نظام عرفان ابن عربی نقش بنیادین دارد در مثنوی دیده نمی شود.
۳. خاستگاه قول مولوی درباره تقرر و ثبوت ماهیات در عدم، بپیردید معارف بهاء ولد است.
۴. مولوی، یکباره منکر استعداد اعیان است و این معنی را بصورت‌های مختلف، مورد تأکید و ابرام قرار داده است. این اختلاف نظر بنیادی بین او و ابن عربی، باعث شده است که این دو در مسائل مهمی همچون جبر و اختیار نیز به راه‌هایی کاملاً متفاوت گام نهند.

کلید واژه ها: اسماء الهی، وحدت وجود، صفات الهی، تجلی، اعیان ثابته

ملاصدرا و آسیب شناسی عرفان و تصوف

سید زین العابدین صفوی*

ملاصدرا در عین داشتن گرایش و دیدگاه عرفانی هرگز در زمره صوفیان قلمداد نمی شود. او از عرفان و تصوف نقد های مهمی بعمل آورد، و آسیب شناسی عرفان و تصوف از سوی چنین فیلسوف عارفی اهمیت شایانی دارد. او بین «عرفان راستین» و «عرفان دروغین»، مرزی روشن ترسیم می کند و ضمن جدا کردن «صوفی مطلوب» از «صوفی موجود» در زمان خویش، عرفان منفی را در دو گروه «نادانان» و «دغلكاران» منحصر می داند و دامن اکابر صوفیه را از افکار و کردارهای جاهلان منسوب به تصوف منزه می داند. ملاصدرا در بیشتر این موضعگیریها، مصداقی برای عارف نماها مشخص نمی کند و با توجه به اینکه در صدد مواجهه «فکری» با یک «اندیشه» است، از مصداق گرای می پرهیزد ولی اینگونه هم نیست که در «خلاً» سخن گفته باشد و گروههای مورد نظرش وجود خارجی نداشته باشند. ملاصدرا تابع هیچیک از فرقه های عرفانی نیست و به «قطب» و «پیر» اعتقادی ندارد و مقام و عنوانهایی چون «عارف»، «شیخ» و «حکیم» را بالاتر از آن می داند که کسی را یارای رسیدن به آن باشد. ملاصدرا کسب عرفان راستین را منوط به رعایت «پیش نیاز» های آموزشی می داند و معتقد است افتادن در وادی عرفان بدون آموزش علوم بویژه دانش فلسفه، یکی از آفات مهم عرفان و تصوف است. مخالفت ملاصدرا با این مسائل هرگز از نوع مخالفت فلسفه زدگان خشک نیست و او همان سان که «تصوف» را مورد نقد قرار می دهد به «تفلسف» نیز می تازد و در نقد عرفان مسیر خود را از منکران مقامات عرفانی جدا و از عقل گرایی محض فاصله می گیرد و کارایی عقل را در کشف حقایق منوط به کمک و تأیید نورحق می داند و خود سازی را شرط چنین تأییدی به حساب می آورد. ملاصدرا با محکوم کردن اباحه گری صوفیان، ترک اعمال عبادی را به بهانه رسیدن به عرفان، محکوم می کند و نه تنها بر نقش «عمل» در مقابل اباحه گری، تأکید می کند و هیچ عارفی را در هیچ مرحله از عبادت بینناز نمی داند بلکه به «تکلیف گرایی تصاعدی» نیز معتقد است و بر این باور است که نه تنها از عارف تکلیف ساقط نمی شود بلکه به موازات ارتقای معرفتش تکالیف عبادی بیشتری هم متوجه او می شود. او بر لزوم توافق ظاهر و باطن تأکید وافر دارد و هم در برابر «ظاهر گرایی» می ایستد و هم در مقابل باطنی گری قد علم می کند و با حفاظت از جایگاههای طبقه بندی شده شرعی، (واجب، مستحب و...)، هر گونه تحریف و بدعت در احکام شریعت را ممنوع می داند و غرض اصلی «شریعت»، «طریقت» و «حقیقت» را همان سوق انسان به جوار خداوند معرفی می کند. صدرالمآلهین با ریاضت، رهبانیت و خانقاه نشینی مرسوم در میان درویشان موافقتی ندارد، و معتقد است که عبادتهای تشریح شده در دین، ما را از این امور بینناز کرده است. او با غلوهها و زیاده گوییها درباره مکاشفه های عرفانی موافق نیست و نیز با رؤیا گرایی افراطی سخت مخالفت می ورزد و بر این باور است که سخنان برخی از این مدعیان در بیداری قابل اعتنا نیست چه رسد به رؤیاها و خوابهای آشفته آنان! وی همچنین ضمن تفسیری از شطح و بیان انواع آن، شطیحات را حرام شرعی قلمداد و فتوای قتل شطاحان را صادر می کند و در بیان وجه حرمت آن می گوید شطح به یک معنی، معنا داری قرآن و سخنان معصومان را نفی می کند.

کلید واژه ها:

عرفان، تصوف، ملاصدرا، صوفی

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار

فتح الله عباسی

در این مقاله با اشاره به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در عهد سلاطین شریعتمدار صفوی، با تکیه بر دو نکته، یکی آنکه سلاطین صفوی منش صفوی تصوف خود را از تشکیلات سیاسی گرفته و در نتیجه، آن را بازوی توانای خود در مقابله با واکنشهای سیاسی - اجتماعی قرار دادند و گاهی به سرکوب آن می پرداختند و نکته دیگر ید طولای فقها و متکلمین در عهد این پادشاهان، عاملی جهت سرکوب جریانهای صوفی و یا منتسب به تصوف بوده و در مجموع از این عوامل نتیجه می گیریم که تصوف در روزگار صفویان گسترش فوق العاده ای یافت اما به دو دلیل اساسی، باید با این روند مبارزه می شد و حتی آنان که خود سیره عرفانی داشته اند نظیر: ملاصدرا و فیض و ... لزوم این جبهه گیری را در می یافته اند، اولین دلیل آنکه: مشایخ و اقطاب صوفیه از نظر علمی پایگاه عرفانی سلف را نداشتند و همین عامل در کنار گسترش بی رویه تصوف در بین توده مردم باعث شد بدعتهایی در تصوف پدید آید که اصلاح آن بر عهده بزرگان آن روزگار بود، این بعد تاریخی قضیه بود اما از جهت دیگر به مقایسه برخی از این آثار منتقدانه با کسر اصنام الجاهلیة ملاصدرا پرداخته و مزیت و در نتیجه اقبال توده به این رساله صدرالمتألهین را در چند نکته، بگونه ای نسبتاً مسبوط، بیان خواهیم کرد.

کلید واژه ها:

تصوف، فقها، متکلمین، سیره عرفانی، مشایخ صوفیه

شیخ فخرالدین عراقی، اندیشه و رسوم قلندران و تعلیمات شیعی

یوری آوریانوف*

سلسله قدریه، دراویش خانه بدوشی بودند که در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم پدید آمدند. مؤسس این سلسله، بگفته مکریزی، درویشی بنام یوسف از اهالی مصر بود. در همین زمان، گروه‌های دیگری از قلندریه در دمشق وجود داشتند که رهبر معنوی آنان شیخ جمال الدین از اهالی ساو بود. پیروان شیخ جمال الدین سنت عجیبی داشتند، بدینسان که ریش و ابروان خویش را می تراشیدند و طبق پاره ای از اسناد، از قلمرو ایران آمده بودند. تأثیرات جمال الدین به دراویش هند نیز رسید. بگفته خیرالمجالس (قرن چهاردهم) شیخ جمال الدین بدست دراویش هندی که «فقط کمرپوشی هندی بر تن... و تکه پارچه ای بر دوش، آهن پاره هایی احتمالاً بمنزله گردن‌بند، دستبند یا زنجیر، بر دست و گردن داشتند» به مسیر قلندران کشیده شد.

مؤسس شاخه دیگری از قلندریه، شخصی ایرانی بود که به حسن جوالقی (نیمه دوم قرن سیزدهم) شهره بود. او زاویه ای برای قلندران در نزدیک قاهره بنا کرد. اما بخش بزرگی از این دراویش با زندگی در خانقاه های صوفیان شدیداً مخالف بودند. با اینهمه، بسیاری از قلندران در جریان مسافرت‌ها، به دیگر سلسله های متصوفه جذب شدند و زندگی مستقر و ساکنی را برگزیدند. تاریخ همه گروه‌های قلندران مهاجر از ایران به مصر، از هند به ترکیه و غیره بسیار پیچیده است بگونه ای که حتی تاکنون نیز روشن نشده است. من در این مقاله به بررسی بازتاب دیدگاهها و آداب و رسوم قلندران در آثار ادبی، و بویژه در اشعار صوفیان خواهم پرداخت و از میان آنها به اشعار شاعر صوفی ایرانی، شیخ فخرالدین عراقی (و. ۱۲۸۹)، یکی از شخصیت‌های برجسته و اولیه قلندران، توجه ویژه خواهم کرد و ارتباط او را با قلندران مختلف دیگر از جمله دراویش نعمت‌اللهی کرمانی و حیدریه خراسانی نشان خواهم داد.

کلید واژه ها: تصوف، قلندریه، فخرالدین عراقی، دراویش، شعر صوفی

ساختار مثنوی مولوی

سید قهرمان صفوی*

موضوع این مقاله بررسی دفتر اول از مثنوی مولوی است که یکی از پرشورترین اشعار عرفانی در شعر کلاسیک فارسی است. این کتاب مشتمل بر شش دفتر و حدود ۲۶۰۰ بیت شعر است که به نظر اندیشمندان سنتی و غربی بطور نامنظم تدوین شده و ساختار و هندسه مشخصی ندارد. مولوی هر دفتر را به بخشهای مختلفی با حجمهای گوناگون تقسیمبندی کرده است و به هر بخشی عنوانی داده است. بخشها نیز مشتمل بر سخنان (مقالات) و داستانهایی بلند و کوتاه است. پیام مولوی در مثنوی بزرگ و ارجمند خویش، این است که در بن جهان تجربی و محسوس، جهانی معنوی و باطنی قرار دارد که از جمالی بزرگ و واحد خبر می دهد. اگر چه مثنوی هندسه مشخصی ندارد، بگونه ای طراحی شده است که پیام کلیش را در ساختار دو لایه ای از مقالات و داستانهای متوالی بلند و غیر متوالی کوتاه می رساند.

کلید واژه ها:

مثنوی، شعر عرفانی، داستان، جهان معنوی، جهان تجربی

تحلیل زبانی فرایند هم‌زبانی در گفتگوی مرشد و مرید صوفی

فرانسس تریکس *

اندیشمندان مسلمان مدتهاست که به گزارش آثار اساتید متصوفه و شرح شیوه‌های تعلیماتی و لحظه‌های اشراق آنان پرداخته‌اند، اما به مطالعه‌ای منظم درباره فرایند تدریجی شکلگیری یک نظام مرجع مشترک و عنصری که برای لحظه‌های اشراقی ذاتی است، دست نزده‌اند. من در این مقاله بر مفهوم زبانی هم‌زبانی برای مطالعه این فرایند تدریجی نزدیک شدن مرشد و مرید در گفتگوهایشان تأکید می‌کنم. هم‌زبانی، از هرمنوتیک، زبان‌شناسی اجتماعی و سیبرنتیک بر می‌آید. من نقش این حوزه‌ها، هم‌زبانی مناسب برای هم‌گرایی زبانی، انطباق زبانی، هم‌زمانی تعاملی و آمیزش ساختاری را بیان خواهم کرد و مثالهایی واج شناختی، ریخت شناختی، نحوی، روایی و تعاملی از مجموعه چشمگیر و بلند مدت گفتگوی هشتاد و هشت ساعته بکتاشی بابای آلبانیایی و مریدش را می‌آورم که طی بیش از دوازده سال در زبان ترکی گزارش شده است. تفاوت‌های موجود در پیش‌زمینه‌های زبانی و فرهنگی بابا و مرید، مجموعه‌های سرشاری از اشارات و تلویحات و نیز دره‌هایی از ابهام و قله‌هایی از هم‌زبانی فراهم می‌آورد بنابراین، این تفاوتها برگستره اشکال و فرایندهای هم‌زبانی میان مرشد صوفی و مرید می‌افزاید.

کلید واژه‌ها:

اشراق، هم‌زبانی، هرمنوتیک، سیبرنتیک، زبان‌شناسی اجتماعی

مفهوم عشق در تصوف و وحدت ادیان

ابراهیم یاسین*

من فکر می‌کنم که تجربه عرفانی، بویژه از دیدگاه عارف بزرگ، ابن عربی، از امور بنیادی دین بشمار می‌آید. بنظر می‌رسد که تجربیات عرفانی که عرفای صوفی از آن سخن بمیان آوردند، از همان الگوهای کلی و فراگیری پیروی می‌کند که عرفای مذاهب دیگر از آن سخن می‌گویند. در تصوف نیز عناصری وجود دارد که آن را در نظر طالب عرفان بسیار ارجمند می‌سازد. بنظر می‌رسد تجربه عارفانه شیخ بزرگ، ابن عربی، فرایند اتحاد نفس عارف با جهان است که از طریق آن می‌تواند عالم را آنطور که واقعاً هست ببیند. ابن عربی باید از خود رها شده باشد، قلبش مقیاس الهی شده و آهنگ زندگی معنویش با آهنگ زندگی و روح کلی و زندگی که به مدد آن با خدا یکی می‌شود هماهنگ شده باشد تا دنیا را آنگونه که خدا می‌بیند، ببیند. ابن عربی تجربه عرفانی را در شهود حق بصورت جمال و عشق مطلق می‌داند و از نظر او جمال و عشق زمینی تجلی جمال و عشق الهی است.

کلید واژه‌ها:

تجربه عرفانی، عشق، تصوف، وحدت ادیان

نفس در عرفان شیعی

زهرای پاینده

در این مقاله موضوع «نفس در عرفان شیعی» در سه بخش عمده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است: الف) معرفت نفس ب) مراتب نفس، اصول و امهات معرفت نفس از منظر تنی چند از عرفان بزرگ شیعه ج) انسان کامل. بخش نخست شامل مباحثی همچون معرفت نفس به بیان حکیم و عارف، معرفت نفس در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی بن ابی طالب علیه السلام و اندیشمندان اسلامی، نقش معرفت نفس در معرفت رب و راههای میل به معرفت نفس می باشد. در بخش دوم ضمن بیان مراتب نفس، دیدگاه چند تن از عارفان بزرگ شیعه نسبت به برخی از امهات معرفت نفس «که در هجده مورد خلاصه می شود» مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و در سومین بخش از انسان کامل که طریق معرفت نفس او را به معرفت الله که همان کمال حقیقی است، رسانده است، سخن بمیان می آید.

اگر چه بدلیل گستردگی موضوع، در این نوشتار ناگزیر از تقسیم بندی مباحث مطرح شده هستیم، اما آنچه مسلم است، چون از طرفی سنت، چیزی جز همان تفسیر آیات نورانی وحی نیست و از سوی دیگر «قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند» تداخل مطالب در بعضی موارد امری اجتناب ناپذیر است. عمده منابع مورد استفاده در این مقاله، برخی آثار ابن عربی (ره) و شروح نوشته شده بر آن، آثار حکیم متأله استاد حسن زاده آملی، مصباح الانس ابن فناری و می باشد که در پایان مقاله فهرست دقیق آن مذکور خواهد بود.

کلید واژه ها:

عرفان شیعی، نفس، معرفت، اصالت، اصول و امهات، انسان کامل

تفسیر عرفانی اسفار اربعه عقلی ملاصدرا

مهناز توکلی*

از اصول حاکم بر حکمت متعالیه این است که دستاوردهای عقل نظری با شهود عارفان هماهنگ است و در نهایت هر دو به یک نتیجه می‌انجامد. صدرالمتألهین مدعی است که نه تنها محتوا و محصول فلسفه، بلکه حتی مراحل پیشروی عقل فلسفی نیز با مراحل سلوک دل در وادی عرفان شباهت دارد.

در این مقاله نظر به تفسیر عرفانی اسفار اربعه عقلی یا بتعبیر دیگر تطبیق اسفار عقلی بر اسفار عرفانی است سالکان طریق عرفان و اولیاء معرفت برای سلوک معنوی چهار سفر قائلند:

اول. سفر از خلق بسوی حق

دوم. سفر به وسیله حق در حق

سوم. سفر از حق بسوی خلق بوسیله حق (که مقابل سفر اول است)

چهارم. سفر بوسیله حق در خلق (که مقابل سفر دوم است)

ملاصدرا کتاب *اسفار اربعه* خود را با روح عرفانی و ذوقی حاکم بر حکمت متعالیه به چهار بخش تقسیم نموده است و بر این باور است که تمام مباحث موجود در فلسفه را می‌توان در قالب چهار سفر عقلی که مطابق با سفرهای عرفانی است، پیریزی نمود. این چهار بخش در کتاب *اسفار* عبارتند از: بخش نخست یا سفر اول که بمبحث امور عامه اختصاص دارد احکام وجود و عدم، احکام ماهیت، تقسیمات اولیه وجود مثل وجود رابط و مستقل، وحدت و کثرت، قوه و فعل، علت و معلول در این سفر مطرح می‌شود. سفر دوم به الهیات بالمعنی الاخص می‌پردازد. در سفر سوم مراتب صفات و افعال و مباحث طبیعی و جوهر و عرض مطرح شده است. سفر چهارم به علم النفس، مسئله معاد مربوط است.

در بخش اول کتاب که از امور عامه بحث می‌کند در آفاق و انفس نظر می‌شود و از مشاهده آیات و آثار قدرت الهی به وجوب وجودش استدلال شده از انوار حکمتش بر مقدس بودن اسماء و صفاتش استشهاد می‌شود. پس این سفر عقلی در مقابل سفر از خلق به حق قرار دارد.

در مرحله بعد فلاسفه به وجود نظر می‌کنند و درحقیقت وجود تأمل می‌کنند و از وجوب ذاتی او بر بساطت، وحدانیت، علم، قدرت و سایر صفاتش استدلال می‌کنند. این سفر عقلی نظیر سفر دوم عرفا یعنی سفر از حق به حق می‌باشد زیرا در اینجا نیز همه مباحث در محدوده ذات، صفات الهی واقع می‌شود و از صفتی به صفت دیگر استدلال می‌شود. سپس فلاسفه در وجود و عنایت واحدیت الهی اندیشه می‌کنند و از این طریق، وحدانیت فعل و کیفیت صدور کثرت و سلسله نظام کثرات از عالم جبروت و ملکوت گرفته تا ملک و ناسوت را کشف می‌کنند. این سفر سوم عقلی شبیه سیر عرفانی از حق به خلق است. در پایان راه، فیلسوف در خلقت آسمان و زمین اندیشه می‌کند و می‌داند که این همه به خدا باز می‌گردد. او منافع و مضار عالم را می‌شناسد و به اسباب سعادت و شقاوت در دنیا و آخرت آگاهی می‌یابد. از این رو از مفاسد نهی و به مصالح امر می‌کند. همچنین، در این مرحله حکیم الهی متوجه آخرت می‌شود و احوال آن (از قبیل بهشت و جهنم، ثواب و عقاب، حساب و میزان و تجسم اعمال و خلاصه هر آنچه را که انبیا آورده اند) را می‌شناسد، این سفر عقلی نیز سفر از خلق به حق می‌باشد.

کلید واژه ها:

اسفار اربعه، عرفان، سفر عقلی، اسفار عرفانی، صفات الهی

جایگاه استاد و تقلید در مسیر سیر و سلوک از منظر صدرالمتألهین

علیرضا کرباسیون

عرفای مسلمان عموماً بر لزوم پیروی از پیر، مرشد، استاد و راهنما در طی مراحل سیر و سلوک و تهذیب نفس تأکید و سفارش کردند. گویی از پاره ای از روایات معصومین (ع) نیز چنین اهمیتی استنباط می شود. بهمینسان، در فقه نیز مسئله تقلید از فقها و مراجع دینی برای عموم مردم غیر مجتهد و غیر متخصص ضرورت می یابد. ضرورت تقلید از پیر و مرشد در عرفان و لزوم پیروی از فقیه مجتهد در فقه و فروع دین از مقبولات عموم عرفا و فقهاست؛ اما آیا ملاصدرا که در عرصه های گوناگون فکری، اعتقادی و عرفانی اندیشمندی صاحب نظر و عارفی وارسته است، ضرورت پیروی از مرشد در عرفان و تقلید از فقیه در فقه را می پذیرد که گروهی از محققان از جمله هانری کربن بر این باورند که ملاصدرا هیچیک از این دو ضرورت را نپذیرفته است؛ نه به پیروی از پیر و مرشد در سیر سلوک عرفانی معتقد بود و نه بر لزوم تقلید از علمای دینی در احکام و فروع. در این مقاله می خواهیم رأی هانری کربن را در این زمینه بررسی و سپس نقد کنیم.

کلید واژه ها:

پیر، مرشد، تهذیب نفس، سیر و سلوک عرفان، فقه

اصالت وجود، اصالت عشق است

سیما محمد پور دهکردی

این مقاله قرائتی است آزاد از «عشق»، فارغ از استناد به هر اندیشه ای در حوزه های ادبی عرفانی _ دینی و تطبیق این قرائت بر مبانی اندیشه و سیره عملی حکیم ملاصدرا. تلخیص نمونه هایی از تطبیق حقیقت عشق بر سیستم فکری حکیم ملاصدرا که در مقاله به تحلیل و تفسیر آن پرداخته شده است بقرار زیر می باشد.

۱. اگر اصالت بمعنای منشاء اثر بودن است، پس انگیزه اصلی حیات و عامل حقیقی تحرک و پویایی انسان در زندگی چیزی جز عشق نیست و این همان اصالت عشق است.

مبدأ هر جنبشی عشق است و شوق می دواند عشق عاشق را به فوق (ملاصدرا)

۲. اگر انگیزه عشق، اصل و محور همه انگیزه ها باشد عشق مطلوب بالذات است و تقاضاهای دیگر آدمی مطلوب بالعرضند.

۳. تمام عشقها از سنخ واحد و ظهورات یک عشقند و نمایشهای یک حقیقت (وحدت حقیقت عشق) و تفاوت تنها در درجات و مراتب (طولی و عرضی) می باشد.

۴. مناط انسانیت انسان، عشق است همانطور که گفته اند: شیئیت شیء به صورت است نه ماده (وصول به این حقیقت فطرت سوم طلب می کند)

۵. بیان تفاوت «عشق» و «شوق» و نقش هر یک در تکامل موجود و اینکه شوق و هیجان ناشی از «فقر عشق» است.

۶. «شوق» و هیجان اساس بی قراری و حرکت جوهری موجود مادی است (الهی هب لی قلبا یدینه منک شوقه).

۷. عشق حقیقتی دو سویه می باشد.

۸. اصطلاح عشق (در هر معنایی) تمام عشقهای زمینی و آسمانی، کوچک و اوسط و اکبر، ... تا جهاد اکبر عشق که عقال کردن عقل است، را در بر می گیرد.

۹. عشقهای «کوچک» زمینی (که به صورتهای متفاوت مبتلا به جوامع بشری بویژه نسل امروز است) نیز می تواند امری نیکو و موجب (حیات قلب) باشد.

۱۰. مضامین «حب» و «عشق» در آیات و اقتباس این حقیقت از قرآن و روایات، پاسخی است به کسانی که بر عبارت صدرا (در کسر اصنام الجاهلیه) خرده گرفته اند.

همچنین مضامینی چون: حقیقت تشکیکی عشق، فقر عشق، کوثر عشق، عنقای عشق، امانت عشق، رنگ عشق، زبان عشق، طواف عشق، عهدالست عاشق، دعا و ناز عاشق، هنر عاشق، بی قراری عاشق و غم و شادی عاشق.

کلید واژه ها:

اصالت وجود، عشق، شوق، حرکت جوهری، حکمت متعالیه

تفسیر وجود و موجود در حکمت متعالیه صدرایی بر مبنای فیض اقدس و مقدس در عرفان ابن عربی

علیرضا ساعتی

اصالت وجود صدرایی نتیجه ای است از یازده قرن تفکر عقلی و نقلی که توسط بزرگترین فیلسوف جهان اسلام صدرالدین شیرازی مطرح گردیده. نظریه ای که با طرحش علاوه بر حل بسیاری مسائل گذشته، منجر به نگرشهایی نو و قابل طرح، مسائل تازه و بحثهایی مهم گشت. در ابن سینا در جهانشناسی و الهیات بحثها مبتنی بر وجود است، اما در ملاصدرا سروکار با حقیقت وجود است و هستی و معرفت بر پایه آن معنا می یابد. حقیقت وجود سر جای خود، ولی چگونگی پیدایی موجود و موجودات و تبیین این مسئله مهم است. حکمای اسلامی شیئیت را مساوق با وجود می دانند. واقعیت و ثبوت هم همگی از احکام و توابع وجودند، ولی بهرحال این مسئله مهم است که چگونه موجودیت از وجود ناشی می شود که یک مبنا را ابن عربی دانسته و در این مقاله بدان پرداخته ایم که این مسئله با توجه به فیض اقدس و مقدس عرفان ابن عربی است که در آنجا ایندو یک چیزند و ابن عربی هیچ شقاقی را در مقام ذات نینداخته، بلکه تبیینی از صفات و تجلی آنها دارد که با توجه به بساطت در این مسئله دو مقام عنوان می شود در حالیکه هر دو یکی هستند و وجود موجود هم همینطورند که در مقاله به تفصیل به این مسئله پرداخته شده. علاوه بر این مسائل قلم فرسایی بسیاری راجع به وحدت وجودی بودن ابن عربی شده، به مسلک ابن عربی، موافقین و مخالفین او پرداخته ایم که آنچه او عنوان کرده نظری شده، مبسوط و جمع قرنهای تاریخ عرفان است اگر عرفای ماقبل صرفاً از تجربه ای عرفانی صحبت می کردند، ابن عربی از وحدت وجودی دم زده که عرفای مابعد خود را هم بسیار تحت تأثیر قرار داده و مؤثر در مسائلی از این قبیل بوده. در پایان رمزی از رموز فتوحات و فصوص را آورده ایم که ذکرش خالی از لطف نبود.

کلید واژه ها: وجود، موجود، فیض اقدس، فیض مقدس، شیئیت، وحدت وجود

صوفی گریزی و عرفان پذیری صدرای شیرازی

محسن برزگر

گوشه نشینی و رهبانیت صرف به‌مراه عافیت طلبی در میان دینداران راستین و دانشمندان دینی ما مورد نکوهش قرار گرفته است.

«لا رهبانیه فی الاسلام» شعاری است که اهل شعور، آن را به بنان و بیان آورده و در کردار و رفتار خود نیز آن را نشان داده اند. صدرالمتألهین شیرازی یکی از این دانشمندان است که در نکوهش و سرزنش این صوفیان عافیت طلب، دفتری ساخته و آن را به کسر اصنام الجاهلیة نامیده است.

این مقال در پی آن است تا ضمن معرفی این اثر، تأثیر آن را بگونه ای نو نشان دهد:

این اندیشه که برای رسیدن به کمال انسانی می بایست دست از دنیا شست و از خوبیها و خوشیهای آن پرهیز کرد، یک فکر جاهلی و غیر علمی است که متأسفانه از دینهای تحریف شده پیش از اسلام، به اسلام راه یافته است.

کلید واژه ها:

صوفی گریزی، عرفان پذیری، رهبانیت، کمال انسانی

تأثیرات مثبت و یا منفی فلسفه صدرا در فهم او از آیات قرآن

علی ارشد ریاحی *

در این مقاله برخی از برداشتهایی که صدرا تحت تأثیر آراء فلسفی خود ارائه داده است، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به این منظور برداشتهای صدرا با ظواهر آیات مورد بحث و همچنین سایر آیات و روایات سنجیده شده است و در این سنجش به قرائن لفظی و عقلی موجود در آیات و همچنین به سیاق آن آیات توجه شده است. پس از تحقیق معلوم شده است که واژه های «کتاب مکنون»، «ام الکتاب» و «خزائن اشياء» بر عالم عقول قابل انطباق است، ولی تفسیرهایی که صدرا تحت تأثیر نظریه «اتحاد عاقل و معقول» ارائه داده است؛ همچنین تطبیق برخی از مراتب علم الهی بر نفوس افلاک و مطالبی که در تفسیر واژه های «کلمات» و «امر» بیان کرده است؛ تطبیق «اسماء» بر مثل و تفسیرهایی که در مورد برخی از وقایع قیامت مطرح کرده است، صحیح نیست.

کلید واژه ها:

عالم عقول، اتحاد عاقل و معقول، مثل، نفوس افلاک، نفس کلی، حرکت جوهری، مراتب علم الهی

مسئله بدعت: آیا فقه اسلامی می تواند

(یا باید) بدعت را بپذیرد؟

تامارا آلبرتینی*

یکی از تندترین استدلالها درباره عادلانه بودن فقه اسلامی در خصوص شرایط زندگی این است که چنین فقهی بر پایه اصول عقلی ایجاد نشده است. برخی از منتقدان بر این باورند که فقه اسلامی ریشه در متون مقدس دارد و به همین سبب سخت گیرانه و انعطاف ناپذیر است، بنابراین، اجازه بررسی انتقادی درباره محتوای خود را نمی دهد و فرهنگی می سازد که در آن هیچگونه بحث و تأمل اخلاقی نمی تواند صورت گیرد. در نتیجه، مسلمانان در چنین فرهنگی به داوریهای اخلاقی نمی پردازند و فقط از احکام و دستورات الهی پیروی و اطاعت می کنند.

من در این مقاله به نقد و بررسی این دیدگاه می پردازم و نشان خواهم داد که هر چند فقه اسلامی مقدس است، از چنین چیزی بالضروره بر نمی آید که مبنایی عقلانی ندارد.

کلید واژه ها:

فقه، نوآوری، اصول عقلی، فرهنگ اسلامی، احکام اخلاقی

مشترک معنوی و اسلوب خاص صدرائی در تفسیر و حدیث

نصراالله شاملی

در عصر صفویه که عصر تحول چشمگیر در زمینه های علمی اعم از فقه و فلسفه و عرفان و اصول فقه و ... بود، صدرالمتهلین در تفسیر و حدیث، روشی نو در شناخت واژگان براساس مشترک معنوی در برابر مشترک لفظی ایجاد کرد که امروز ما بعنوان معنی شناسی یا علم الدلالة در دو زمینه (meaning) واژگان شناسی لغات کلیدی و علم الدلالة یا سمنتیک (semantic) از آن تعبیر می کنیم معنی شناسی در هر دو زمینه براساس مشترک معنوی بیان شده است. و مشترک معنوی اندیشه ای است که صدرالمتهلین آن را علاوه بر کار بردش در حکمت متعالیه، در تفسیر و حدیث نیز بکار گرفته است.

علمای اهل سنت که سالها در تفسیر قرآن پژوهش کرده بودند، در شناخت واژگان کلیدی قرآن اندیشه اشتراک لفظی را معیار علم وجوه و نظایر قرار دادند، و توانستند برای هر واژگان قرآنی چندین وجه معنایی استنباط نمایند. و به این نتیجه رسیدند که تعمق و تدبر در اشتراک لفظی پرده از چهره باطن قرآن بر می دارد و تفسیر و تأویل معنی پیدا می کند و اعجاز قرآن رخ می نماید، در حالیکه ما در این مقاله سعی داریم همین پژوهش را که به علم وجوه و نظایر در قرآن انجامید، از طریق مشترک معنوی دنبال کنیم و معنی شناسی جدید قرآنی را که اساس آن شناخت واژگان قرآن به روش کانونی و شبکه ای است براساس مشترک معنوی تفسیر کنیم که البته این روش در قرآن کاربرد عمیق و وسیع دارد و هم در حدیث. قصد ما در این مقاله آن است که ثابت کنیم اندیشه مشترک معنوی صدرایی علاوه بر تحولی که در زمینه حکمت متعالیه ایجاد کرد، در تفسیر قرآن و حدیث نیز موجب تأسیس مکتبی کاملاً جدید بنام معنی شناسی در قرآن و سنت شد که دست کم از قرن هفتم تاکنون کم سابقه یا بیسابقه بوده است.

کلید واژه ها:

مشترک لفظی، مشترک معنوی، مجاز و استعاره، معنی شناسی واژگانی، علم الدلالة، تفسیر واژگان به طریق خطی، تفسیر واژگان به طریق

شبکه ای یا کانونی

آراء تفسیری ملاصدرا بر قلب قرآن کریم

نهله غروی نائینی*

علم تفسیر قرآن کریم پس از حدیث از اولین علوم در جامعه اسلامی ظهور یافت و بگواه قرآن در آیاتی همانند آیه ۲۲ نحل «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه»، اولین مفسر قرآن رسول الله (ص) بودند که علم بیان آیات را از طریق وحی و از جانب الهی دریافت فرمودند و پس از آن حضرت، امیرالمومنین و سپس سایر ائمه معصومین (ع) _ که علمشان را از پیامبر (ص) و از جانب حق تعالی گرفتند، پایه گذاران علم تفسیر قرآن بودند.

صدرالدین شیرازی از علمای قرن یازدهم هجری، پس از تسلط بر علوم اسلامی به تفسیر کلام الهی دست زد و همانگونه که خود در مقدمه یکی از تفاسیرش می گوید به بیان سوره هایی از قرآن پرداخت. یکی از سوری که مورد توجه ملاصدرا در تفسیر قرار گرفت سوره یس بود که بنا بر قولی از رسول اکرم قلب قرآن معرفی شده است. سوره ای که طبق بیان مفسر، پایه های اسرار الهی و علوم ربانی ظریفکاریهای شناخت مبدأ و معاد و نکات دقیق چگونگی وحی و رسالت و ... در آن ذکر شده است.

دقت در بیان صدرالمتألهین در تفسیر آیات این سوره حاکی از تأثیر تخصص و فن او یعنی فلسفه و عرفان در تبیین آیات الهی است که این مقاله بدان می پردازد.

کلید واژه ها:

تفسیر، قرآن کریم، علوم اسلامی، مبدأ و معاد، اسرار الهی

رویکرد تفسیری ملاصدرا (بازخوانی وحی بر مبنای حکمت متعالیه)

علی صفایی*

حکمت صدرایی یا آنچه به حکمت متعالیه مشهور شده است، مانند حکمت اشراق سهروردی در زمره مکاتب ترکیبی است یعنی ترکیب عظیمی است از مکتبها و جریانهای گوناگون که نهایتاً به یک دستگاه منسجم و توانا منجر شده است و ساختاری است برآمده از اندیشه های افلاطونی، ارسطویی، فلوطینی، حکمت خسروانی، فلسفه مشائیان مسلمان، حکمت اشراق و وحدت وجود ابن عربی و دیگر اندیشه ها، در نظامی ابتکاری و بدیع، با قدرت بالای استدلالی و توجیهی.

اساس این ساختمان، بر مفهوم وجود و قضایای بنیادی آن نهاده شده است و سایر مفاهیم ساختاری آن نیز حول این محور می گردد. این معنا چنان در دل و جان ملاصدرا جای گرفته است که بر مبنای این هندسه معرفتی و وجود شناختی و با تکیه بر روشهای توأمان استدلال و شهود، به تفسیر و تأویل کتاب خدا می پردازد و بین ذومراتب بودن هستی (کتاب هستی) و کتاب مبین، براساس اصل تشکیک وجود، تناظر و تقارن برقرار می کند تا آنجا که تسمیه نامهای کتاب خدا را بر مبنای مراتب نزول و نشئات آن، تعلیل می کند.

روش و رویکرد تفسیری صدرالدین شیرازی در *مفاتیح الغیب* و کتب تفسیری، فلسفی - اشراقی است و در مقابل ظاهرگرایان که به ظاهر و عبارت قرآن بسنده می کنند و نیز در رد جهله متصوفه و باطنی افراطی، نه یکسره به ظاهر اقتضار می کند و نه تماماً ظاهر را به کنار می نهد. او بین ظاهر و باطن و حد و مطلع جمع می کند تا از عبارات و اشارات و لطائف و حقایق بهره گیرد.

ما در این تحقیق به کمک دیدگاهها و آراء ملاصدرا و با تکیه بر ساختار حکمت متعالیه و بر مبنای *اسفار اربعه* و *مفاتیح الغیب* و تفاسیر وی به بررسی آراء او در باب وحی و قرآن می پردازیم.

کلید واژه ها: حکمت متعالیه، تفسیر، وجود، اشراق، وحی

تسبیح عالم وجود در تفسیر صدرای شیرازی و علامه طباطبائی

محمد حسن زاهدی توجائی*

قرآن کریم در آیاتی چند حقیقتی گرانسنگ از این جهان سراسر راز و رمز، در عرصه تسبیح موجودات حتی جمادات همچون سنگ، به اشاراتی و گه به تصریحی چند، عالمیان را به تذکارتی به میدان اندرز و بند ره نمایانده است.

هم انسان نفع شده به روح رحمانی، هم حیوان ببهره از کمال انسانی و هم جمادات تهی از حیات حیوانی را به سراسر، تسبیح گوی آن صاحب عرش سلطانی خالق یکتای سبحانی نمایانده، و انسان غافل در پس حجاب این جهانی را به تأمل و تدبری در عالم ملک فراخوانده تا پیام «تسبیح گویی هرآنچه ماسوی الله است» را با گوش دل به جان سپارد.

در این میان صاحبان اندیشه و به بارنشستگان در بوستان قرآنی و توشه برگرفتگان از ناطقان مهبط وحی فرقانی، در مقام شرح و بسط چنین تسبیحی با آن ظرافت روحانی، قلیلی به اجمال افاضه نظر نموده و برخی دگر به تفصیل رأی خویش به میدان نهاده، و طالبان فیوضات ربانی را به خرمی از نکات ظریف برهانی و مکاشفات باریکتر ز موی عرفانی ذیل آیات نازله و حیانی ره نمایانده اند.

و در این عرصه حکیم متألّه، صاحب اندیشه های سترگ، پوینده و پر آوازه در میدان نبرد بحث و فحص علوم دینی صدرالدین محمد شیرازی نیز در تفسیر آیات قرآنی بدین نکته عنایت ورزیده است. گرچه آن خردمند، تحقیق در این مقام منبع و رفیع را محتاج بسطی در کلام دانسته، لیک مقام سخن خویش در تفسیر سوره حدید را در وسع آن کلام ندانسته و خطر درک ناصواب را زسوی جهال به هنگام سماعشان آن کلام به اجمال راه، به گوش مخاطبان رسانده است.

با این حال آن صاحب جمال در اجمال خویش نیز به جمیل سخن رانده و مشتاقان علوم برهانی و مکاشفات ظریف صدرائی راه، زسر میزبانی و به رسم میهمانی، به توشه هایی فراوان میهمان نموده است. هرچند برای غیر اهل کشف و حال، و آنانکه عقولشان به نور ایمان و فتح و گشایشی از بارگاه ربوبی منور نگشته است، مجلس میهمانی اینچنین را پر حجاب، و گوش این نامحرمان را بیگانه ز پیغام سروش تسبیح عالم معرفتی نموده است.

همچنانکه صاحب نفس زکیه دیگری چون علامه ذوالفنون محمد حسین طباطبائی (ره) را در عرصه تسبیح جمادات، به اینکه به حقیقت است یا به مجاز؟ به حال است یا به قال؟ به کنکاش در تفسیر میزانش بینیم، و رأی صائبش را در پرتو نقد دیگر آراء، پرتوان و متألّی، در این وادی ظریف و دقیق نظاره گریم.

وادی آنچنان دقیق و ظریف که تعجب عارف کامل دیگری همچون روح الله خمینی (ره) را در حدیث چهلم از اربعین حدیثش از رأیی را که صدرای شیرازی در خصوص تسبیح نطقی ارائه نموده است بر می انگیزاند. و این همه نشان از وادی است عمیق که «تسبیح عالم وجود» را نیازمند تحقیق می داند.

کلید واژه ها:

تسبیح عالم وجود، علامه طباطبائی، امام خمینی، ملاصدرا تدبر در عالم ملک، روح رحمانی

وارثان انبیا: سلسله مراتب معرفت در تفسیر ملاصدرا بر اصول کافی

ماریا ماسی دکاک*

صدرا در تفسیرش بر «کتاب فضل العلم» در اصول کافی، نظریه معرفت خود را بر احادیث ائمه شیعه تطبیق می‌کند. نظریه علم صدرا، با نظریه وجود او ارتباط تنگاتنگ دارد. در هر دوی آنها (علم و وجود) واقعیاتی هستند که معنایی مشکک و بدون حد و مرز مشخص دارند. همانگونه که صور نازلتر وجود در مرتبه صور بالاتر مندرجند، گوهر همه صور نازلتر علم یا علم جزئی را نیز می‌توانیم در علم حقیقی یا معارف ائمه شیعه اولیای کامل بیابیم. سلسله مراتب «علم» بر سلسله مراتب «عالمان» دلالت می‌کند. از اینرو، صدرا میان کسانی که علم نبوی را از طریق سلسله افراد موثق به ارث برده‌اند، و ائمه و اولیای کامل و اخلاف حقیقی آنها که علم نبوی را از طریق الهام الهی دریافت می‌کنند، فرق می‌گذارد.

کلید واژه ها:

حدیث، علم، امام، پیامبر، الهام الهی

پژوهشی پیرامون کلام الهی و کتاب الهی در حکمت متعالیه صدرایی

ابوالقاسم حسین دوست*

یکی از موضوعات مهم در فهم قرآن کریم شناخت جایگاه و ویژگیهای قرآن نسبت به سایر کتابهای آسمانی از منظر بررسی و شناخت رابطه بین کلام الهی و کتاب الهی می باشد. مرحوم ملاصدرا (ره) بعنوان حکیمی فرزانه و مفسری عالیمقام در آثار گرانسنگ خود مانند مجموعه اسفار اربعه و تفسیر قرآن کریم به این موضوع توجه خاص نموده است. نگارنده ضمن بررسی تطبیقی آن در پی تبیین دیدگاه ارزشمند و بدیع مرحوم ملاصدرا (ره) خواهد بود اگرچه این نظرات صدرالمتألهین همانند دیگر نوآوری های ایشان برای علاقمندان به معارف قرآنی بسیار شیرین و جذاب می باشد ولی خارج از روش متداول و اصطلاحات متعارف بین مفسران و دانشمندان علوم اسلامی می باشد. شاید این تلاش قدمی در جهت طرح دیدگاههای تفسیری ایشان باشد.

در اینجا برای تبیین رابطه بین قرآن کریم و سایر کتابهای آسمانی به موضوعات زیر باید توجه نمود.

۱. آیا بین کلام الهی و کتاب الهی رابطه ای وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است که نظر ملاصدرا (ره) چنین است پس باید فهمید چه نوع رابطه ای بین آن دو وجود دارد؟ ملاصدرا (ره) برای توضیح چگونگی این نوع رابطه به سرچشمه آن یعنی عالم امر و عالم خلق توجه خاص می نماید زیرا او معتقد است کلام الهی از عالم امر و کتاب الهی از عالم خلق است و کیفیت این رابطه را باید در چگونگی رابطه عالم امر و عالم خلق جستجو نمود.

۲. از سوی دیگر ملاصدرا (ره) اعتقاد دارد کلام الهی و کتاب الهی دارای یک حقیقت می باشد ولی از جهتی نوعی تفاوت اعتباری وجود دارد مانند عالم ملک و ملکوت.

۳. ملاصدرا (ره) به ۹ ویژگی بعنوان برتریهای کلام الهی نسبت به کتاب الهی اعتقاد دارد که برتری قرآن کریم را نسبت به سایر کتابهای آسمانی بیان می کند که از جمله این برتریها عبارت است از:

کلام قول است و کتاب فعل و قرآن بعنوان قول الهی به متکلم نزدیکتر است نسبت به کتاب که فعل الهی است و نیر کلام الهی از عالم امر است و کتاب الهی از عالم خلق است و همچنین برتری دیگر، آن است که کلام الهی بر قلب مبارک پیامبر (ص) نازل می گردد در حالیکه کتاب بصورت الفاظ و نقوش بر لوحها و کاغذها نوشته می شود.

و برتری بالاتر آنکه حقیقت قرآن بعنوان کلام الهی بر قلب پیامبر اکرم (ص) تجلی می کند در حالیکه باید کتاب را از طریق خواندن و نوشتن تلقی نمود و ...

۴. ملاصدرا (ره) براساس حکمت متعالیه اعتقاد دارد راز برتری قرآن نسبت به سایر کتابها آسمانی در آن است که قرآن دارای یک حقیقت وجودی ولی با مراتب تشکیکی می باشد و هرکس بمیزان کمالات خویش با مرتبه ای از مراتب قرآن ارتباط برقرار می نماید و بهره خواهد برد و چه زیبا ملاصدرا در این باره می فرماید: «فان القرآن و ان کان حقیقته واحده لکنه ذو مراتب و مواطن کثیره فی النزول» در جای دیگر می گوید: «و بالجمله للقرآن درجات درجات و منازل کما للانسان و ادنی مراتب القرآن و هو ما فی الجلد و الغلاف کادنی مراتب الانسان و هو ما فی الالهات و البشره»

۵. اعتقاد ملاصدرا بر آن است که قرآن هم کلامی الهی است و هم کتاب الهی، و تنها بندگان محبوب خداوند توان درک آن را دارند در حالیکه سایر کتابهای آسمانی تنها بعنوان کتاب الهی هستند و محبین هم می توانند آنها را درک نمایند.

کلید واژه ها:

کلام الهی، کتاب الهی، عالم امر، عالم خلق

فراسوی تنزیه و تشبیه: تفسیر ملاصدرا از آیات متشابه

دیوید دکاک*

ملاصدرا، در تفسیرش بر آیات متشابه قرآن، چهار شیوه را بر می شمارد که اندیشمندان و عرفای مسلمان با آنها به فهم این نوع آیات پرداخته اند. شیوه نخست را لفظ باوران (ظاهر فهمان) و شیوه دوم را اهل تأویلهای افراطی برگزیده اند. شیوه سوم از آن کسانی است که عناصری از شیوه های اول و دوم، یعنی شیوه های تشبیه و تنزیه، را براساس فهم خود و به گونه ای مختلف درهم آمیخته اند. شیوه چهارم که صدرا نیز آن را پذیرفته است، شیوه راسخون در علم است؛ یعنی کسانی که فهمشان از آیات متشابه بر تشبیه یا تنزیه یا تلفیق این دو مبتنی نیست، بلکه بر خاسته از بصیرتی درونی و فراتر از تشبیه و تنزیه است. تفاوت شیوه های نخست و دوم و چهارم تقریباً روشن است؛ اما تفاوت بیان شیوه های سوم و چهارم چندان آشکار نیست؛ بویژه آنکه خود صدرا نیز در آثارش به تعدیل کلی جنبه هایی از تشبیه و تنزیه می پردازد. برای روشن کردن این تفاوت، ما به بررسی دیدگاه صدرا درباره یکی از آیات متشابه مشهور یعنی آیه «الرحمن علی العرش استوی» (طه: ۵) می پردازیم و آن را با دیدگاههای کسانی از دسته سوم همچون زمخشری و قفال و نیز شماری از علمای شیعی مقایسه می کنیم.

کلید واژه ها:

تفسیر قرآن، آیات متشابه، تنزیه، تشبیه، لفظ باوری

حروف مقطعه از دیدگاه صدرالمآلهین شیرازی

و مرحوم علامه طباطبایی

سید علی جبار گلباغی ماسوله*

حروف مقطعه که در فواتح برخی از سوره قرآن قرار دارد و از اختصاصات قرآن بشمار می آید، موضوعی است که از دیرباز ذهن قرآن پژوهان و اندیشمندان را به خود مشغول داشته و بسیاری از ایشان را به این سوی فراخوانده تا در این میدان برگوی سخن نواخته و نظریه ای را بپردازند. از این گروه اند آن دسته از فیلسوفان مسلمان که به تفسیر و تأویل قرآن روی نهاده اند. مرحوم «صدرالمآلهین» و مرحوم «علامه طباطبایی» را نیز درباره حروف مقطعه اندیشه هایی است که نوشتار حاضر بر این است تا به بیان و بررسی آن همت گمارد.

«صدر» را درباره حروف مقطعه دو مثنوی است؛ نخست: مثنوی تفسیری، که آن را مربوط به عالم ظاهر می داند؛ و دیگری: مثنوی فلسفی، که آن را به کشف حقایق الهی معطوف می دارد.

در مثنوی تفسیری، «صدر» نخستین سخنی را که پیش روی خود دارد، این پرسش است که آیا حروف مقطعه تفسیر پذیر قابل فهم می باشند؟ او در برابر این پرسش بطور صریح و اکید پاسخ می دهد که تفسیر حروف مقطعه مانند تمامی دیگر آیات قرآن تفسیر پذیر و قابل فهم می باشد. «صدر» برای اثبات باور خود و رد نظریه تشابه و غیر قابل فهم بودن حروف مقطعه، سه دسته از دلایل را - استدلال عقلی، آیات و روایات - دستاویز خود قرار می دهد.

البته «صدر» به این نکته نیز اذعان می دارد که چون درجات حظ آدمیان از خرد متفاوت می باشد، در نتیجه بهره آنان نیز از مانده آیات کتاب خدا مختلف و متفاوت خواهد بود.

«صدر» با توجه به تفسیر مجمع البیان نگارش مرحوم «طبرسی» و تفسیر «امام فخر رازی» ۱۰ وجه را که خود آن وجوه را نزدیکتر بتصدیق می داند، بر می شمرد، و آنگاه با «فخر رازی» در اینکه حروف مقطعه اسامی سوره هاست، همراه می گردد؛ اگر چه او این وجه را که مختار اکثر مفسران بر می خواند، خالی از نقص و اشکال نمی بیند. بدین سبب، آنگونه که خود در جاهای متعددی از تفسیرش اعتراف دارد، هیچیک از وجوه ارائه شده از سوی مفسران را اطمینان بخش نمی یابد و در نتیجه به کشف این حقیقت قرآنی با مثنوی فلسفی خویش روی می نهد.

«صدر» در مثنوی فلسفی خود دیدگاه خود را با روی نهادن به تحلیل و بیان اسرار حروف الفبا آغاز می نماید.

او بر این باور است که حروف الفبا، به فرمان الهی توسط پیامبران وضع شده اند. و این انبیا بوده اند که حروف ابجد را در برابر مراتب موجودات قرار داده اند. آنگاه خود با توجه به اندیشه وحدت تشکیک وجود و حرکت جوهری که از ارکان سامان دهنده هندسه فلسفی اوست به توضیح عوالم هستی و انطباق هر یک از حروف ابجد به این عوالم و موجودات آن روی می نهد.

البته، «صدر» اساس این اندیشه را - چنانکه خود تصریح می دارد - از رساله نوروزیه نگارش شیخ فلاسفه اسلام «بوعلی سینا» وام دارد؛ اگر چه آن را همسان تفکر فلسفی خود ساخته است.

«صدر» همچون «بوعلی» این حروف را اسماء ذات مقدس باری - جل شأنه - و آیات او می داند که در فواتح سوره به آنها سوگند خورده است.

اما آهنگ تفسیر حروف مقطعه در نزد «علامه طباطبایی» نواخت دیگری دارد. ایشان خود در فلسفه، صدرایی می اندیشد، برخلاف «صدر» تفسیر کتاب خدا را جز بوسیله کتاب خدا روا نمی داند. او بر این باور نیست که تفسیر کتاب خدا می تواند میدان تذوقات فلسفی قرار گیرد؛ بدین جهت مثنوی او در تفسیر تنها مثنوی مفسری است که خود را مقید به تفسیر آیات به آیات می یابد؛ هرچند اگر فیلسوفی به نام باشد و در تفسیر، روی نهادن به مباحث عقلی را فرونگذارد.

مرحوم «علامه طباطبایی» نیز همچون «صدر» حروف مقطعه را از آیات متشابه نمی داند، و بر این باور است که در قرآن کریم آیاتی به این وصف که برای تشخیص مدلولش به هیچ وجه راهی نباشد، سراغ نداریم. بدون شک، آیات قرآن، نظم و اسلوب کلام را داشته و مانند سایر کلمات، قابل فهم بوده و ظهوری دارند؛ ولی با اینکه بوسیله فهم خود، مقاصد و معانی آیات را استفاده می کنیم، حروف مقطعه را

موافق اسلوب معمول کلام نیافته و معنای روشنی از آنها ادراک نمی‌کنیم و لذا امثال این حروف برای ما مجهولند. از اینجا نتیجه می‌گیریم که حروف مقطعه مانند آیات دیگر نیست که بمنظور تفهیم معانی با همان روش عادی کلام عرب نازل شده باشد و این مطلب هم قابل گفتن نیست که وجود این حروف لغو و بیفایده نیست؛ زیرا کلام خدا از لغو منزّه بود، و خود در توصیف آن می‌گوید: «انّه لقول فصل، و ما هو بالهزل». (الطارق / ۱۳)

مرحوم «علامه طباطبایی» با مد نظر قرار دادن تفسیر مجمع البیان نگارش مرحوم «طبرسی»، به بیان و نقص و ابرام و جوه ارائه شده برای حروف مقطعه می‌پردازد و در پایان به این سوی می‌گراید که وجوه ارائه شده از سوی اصحاب تابعین و مفسران قرآن، نفس حقیقت جو را قانع نمی‌سازد و به آدمی اطمینان نمی‌بخشد، حضرت «علامه» با این سخن باور مرحوم «صدرالمتألهین» بر اینکه حروف مقطعه نامهای خداوند است که خود به آنها سوگند خورده است، نظری اقتناعی نمی‌بیند، تا مورد پذیرش قرار گیرد.

مرحوم «علامه طباطبایی» بر این باور است که راز حقیقت حروف مقطعه را نیز باید در قرآن جستجو کرد؛ بدین جهت پس از بررسی مضامین و معانی سوره‌های دارای حروف مقطعه این سخن را ارائه می‌دهد که حروف مقطعه یک نحو ارتباط و سنخیتی با معانی و مقاصد سوره‌ها دارند که چگونگی و کیفیت این ارتباط و تفصیل و توضیح آن بر ما روشن نیست و از این استفاده می‌شود که این حروف رموز بین خدای سبحان و رسولش می‌باشد که از ما پنهان مانده و راهی برای افهام عادی ما بسوی آن نیست؛ مگر همین مقدار که ادراک می‌کنیم که بین این حروف و مضامینی که در سوره‌هاست، ارتباط خاصی وجود دارد.

کلید واژه‌ها:

حروف مقطعه، مشی تفسیری، مشی فلسفی، آیات متشابه، تفسیر

مبانی فقه الحدیثی ملاصدرا

داود معماری*

حکیم الهی صدرالمآلهین شیرازی، از نادر فیلسوفانی است که در کنار بکارگیری عالمانه «اصول و ادله عقلی» از ادله نقلی، (آیات کریمه قرآن و احادیث معصومین(ع)) نیز غافل نمانده، بلکه اساس و بنیان حکمت متعالیه و نظام فلسفی خود را بر تلفیق این ادله و تطبیق اندیشمندان آنها نهاده و در این راه با نوآوری، ابداع و روشهای ابتکاری فصلی نو در فلسفه اسلامی و نگرش تازه در اندیشه های کلامی، تفسیری و روایی شیعه پدید آورده است.

بررسی و نقد مبانی و روشهای ملاصدرا در بکارگیری ادله نقلی خود فرصتی دیگری می طلبد و کنج عزلت و فراغتی بیشتر. آنچه در این مقاله نگارنده با بضاعت اندک خویش بدنبال تبیین و تحقیق آن است بررسی مبانی و روشهای ملاصدرا در بکارگیری، نقد، شرح و تبیین دلالت متون روایی در خلال آثار متعدد و ارزشمند اوست، آثاری مانند: *اسفار اربعه*، تفسیر سور قرآن کریم و *الشواهد الربوبیه*، ... و بویژه شرح *اصول کافی*.

مدعای نگارنده مقاله این است که حکیم ملاصدرا جزء با تمسک به مرویات معصومین(ع) و بهره گرفتن از آنها بعنوان دلیل مستقل، یا موید دلیل عقل توفیقی در ارائه اندیشه های بلند خود نمی یافت، درک این مهم وجه تمایز اصلی ملاصدرا با فیلسوفان پیش از اوست. و البته صدرا با تفکر نقادانه خود بهتر از هر کسی می دانست که ضعف اسناد، جعل و وضع، تحریف و تغییر در متون، تقطیع عبارات، نقل به معنا و ... استدلال به روایات را با دشواریهای فراوانی مواجه می سازد و مهمتر از همه کشف و تبیین دلالت احادیث نیاز به بینشی ژرف و تسلطی کامل بر معارف اسلامی و مبانی علمی، عقلی و منطقی دارد.

کلید واژه ها:

فقه الحدیث، ادله نقلی، دلالت متون روایی، ادله عقلی

معرفت النبی (ص) از دیدگاه قرآن

فیصل موسی*

قرآن که آخرین کتاب مقدس و حیانی از سوی خداست، کاملترین کتابها درباره تبیین علم است. پیامبر (ص) به رسالت برانگیخته شد تا این علم را تبیین کند. از اینرو، احادیث نبوی بیانگر معانی قرآن است. در این مقاله من در چهارچوب موضوع بحث به مسائل زیر خواهم پرداخت:

۱. راههای وحی قرآن بر پیامبر و علم لدنی او؛

۲. مؤلفه های علم از جمله ارزش و ارجمندی علم انسان که در قرآن و حدیث آمده است. همچنین ارجمندی فراگیری علم و تعلیم و پند و موعظه؛

۳. شاخه های اصلی و فرعی علم؛

۴. رویکرد عالمان مسلمان از جمله فقها به علم.

در پایان مقاله به علم همیشه جاودانه پیامبر که علم اولین و آخرین است، اشاره خواهد شد.

کلید واژه ها:

معرفت النبی (ص)، وحی، علم لدنی، اسلام